

THE BORROWER WILL BE CHARGED AN OVERDUE FEE IF THIS BOOK IS NOT RETURNED TO THE LIBRARY ON OR BEFORE THE LAST DATE STAMPED BELOW. NON-RECEIPT OF OVERDUE NOTICES DOES NOT EXEMPT THE BORROWER FROM OVERDUE FEES.

Harvard College Widener Library
Cambridge, MA 02138 (617) 495-2413

<p>WIDENER WIDENER JAN 21 1999 JAN 23 1998 CANCELLED</p>	<p>WIDENER FEB 10 2007 STALL-STUDY CHARGE</p>
	<p>WIDENER JAN 4 2007 CANCELLED</p>



تاریخ فیروز شاہی

تصنیف

شمس سراج عقیف

بتصحیح

ماہر فنون و علوم جامع معقول و مذقول

ہواوی ولایت حسین

مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ

حسب الحکم عالیجناب معلی القاب ڈاکٹری اف رودلف
ہرنلی صاحب بہادر پرنسپل مدرسہ عالیہ کلکتہ
از طرف اشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع

پپٹسٹ میشن پریس واتع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۹۰ع از طبع زیور نوپوشید

۶۱۲۶

۲۶

فهرست فصول و ابواب تاریخ فیروزشاهی



صفحه						اذکار
۱	حمد و ثنای حضرت ایزد برتر جل جلاله			
۳	...	نعت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم				
		در بیان ده مقامات				
۴	مقام اول شفقت
۶	مقام دوم عفو
۸	مقام سوم عدل و فضل
۹	مقام چهارم مقاتله و محاربه
۱۰	مقام پنجم ایثار و افتخار
۱۲	مقام ششم عظمت و رعوب
۱۳	مقام هفتم هوشیاری و بیداری
۱۵	مقام هشتم انبیا و عبرت
۱۶	مقام نهم فتح و نصرت
۱۸	مقام دهم کیاست و فراست

صفحه	اذکار
۱۹	فصل در ذکر مناقب حضرت فیروزشاه
۲۹	فصل در ذکر احوال سلطان فیروزشاه
۳۰	فهرست ابواب نود مقدمه مشتمل بر پنج قسم
۳۱	قسم اول از ولادت تاجلوس مشتمل بر هیزده مقدمه
۳۶	مقدمه اول شرح تولد سلطان فیروزشاه
	مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم تاجداری از تغلق شاه
۴۱	و سلطان محمد
۴۳	مقدمه سیوم شرح جلوس فیروزشاهی
۴۸	مقدمه چهارم جنگ کردن فیروزشاه باطائفه مغل
	مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایزد با اختیار کردن پسر
۵۰	سلطان محمد بهادشاهی
	مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروزشاه
۵۳	بر تخت دولت
۵۷	مقدمه هفتم روان شدن سلطان فیروز از گهته سمت دهلی
	مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعنی خانجهان مقبول بر
۶۲	سلطان فیروز
۶۶	مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بر سلطان فیروزشاه
۷۲	مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان فیروزشاه نسبت خواجه جهان
۷۸	مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر هانسی

- اذکار
صفحه
- مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین مזור و شیخ نصیرالدین
محمود در شهر هانسی ۸۲
- مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلی ... ۸۸
- مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروزشاه خلق دهلی را و بخشیدن
بقایا ۹۰
- مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعده نانه‌ای جدید ۹۴
- مقدمه شانزدهم بیان رعیت پروری فیروزشاه بتوفیق حضرت آله ۹۸
- مقدمه هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق
که بر سلطان فیروزشاه کرده بودند ۱۰۰
- مقدمه هیزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروزشاه خطبه سلاطین
ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین ۱۰۵
- قسم دوم بیان لکه‌نوتی دوکرت سواری سمت جاجنگر و نگر کورت
مستمل بر هیزده مقدمه
- مقدمه اول روان شدن سلطان فیروزشاه سمت لکه‌نوتی کورت اول ۱۰۹
- مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروزشاه در لکه‌نوتی و محاصره کردن ۱۱۰
- مقدمه سیوم جنگ کردن سلطان فیروزشاه با سلطان شمس الدین
و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد
هزار مرد نیک بنگاله ۱۱۴
- مقدمه چهارم بازگشت سلطان فیروزشاه سمت دهلی ... ۱۲۱

صحه	اذکار
۱۲۴	مقدمه پنجم بنای شهر حصار فیروزه
۱۲۹	مقدمه ششم استقامت املاک
۱۳۱	مقدمه هفتم ملاقات کرون سلطان فیروز شاه با خواجه این موزخ
۱۳۱	در حضرت هانسی
۱۳۴	مقدمه هشتم بنای شهر فیروآباد در کرانه لب آب چرن
۱۳۷	مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو مستغنیانه برای پایبوس حضرت فیروز شاه
۱۳۷	مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهذوئی
۱۴۴	کرت دوم
۱۴۹	مقدمه یازدهم حصاری شدن سکندر شاه از خوف فیروز شاه و افتادن برج حصار ایشان
۱۵۲	مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز شاه و دادن چهل زنجیر نیل
۱۶۳	مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
۱۶۷	مقدمه چهاردهم شکر کردن سلطان فیروز بپلان را و اطاعت نمودن رای جاجنگر
۱۷۲	مقدمه پانزدهم بازگشت سلطان فیروز بعون آله از جاجنگر و افتادن براه نلب
۱۷۵	مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه در شهر دهلی و بستن قباها

صفحه	اذکار
۱۷۸	مقدمه هفدهم حوشی و خرمی خلائق عهد سلطان فیروز شاه
۱۸۵	مقدمه هیزدهم بیان فتح قلعه نگر کورت
	قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برخورد آوردن جام و بانهبته
	و وضع طاس گهزیال مشتمل بر هیزده مقدمه
	مقدمه اول اتفاق کردن سلطان فیروز شاه با خانجهان برای
۱۹۰	مهم تهنه
۱۹۴	مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهنه
۱۹۹	مقدمه سیوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه
۲۰۱	مقدمه چهارم در آریز لشکر سلطان فیروز با تهنیان
	مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه و برگشتن سمت
۲۰۴	گجرات
* ۲۰۷	مقدمه ششم اتقان لشکر سلطان فیروز در کونچی رن
	مقدمه هفتم زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن و تأسف کردن
۲۱۴	سلطان فیروز شاه
* ۲۱۹	مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات
	مقدمه نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان قیروز شاه
* ۲۲۲	در گجرات
۲۲۵	مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز شاه جانب تهنه از گجرات
	مقدمه یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز شاه در حریم تهنه و فراخی

- اذکار معجزه
- سال مر لشکرا ۲۳۰
- مقدمه دوازدهم گذرا شدن ملک عمادالملک و ظفر خان از لب آب
- سندۀ و جنگ دادن باطائفه سندیان ۲۳۳
- مقدمه سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم ۲۳۶
- مقدمه چهاردهم آغاز اصلاح یا تهنیتان ۲۴۱
- مقدمه پانزدهم آمدن با نهبندۀ و جام بدرگاه فیروزشاه ... ۲۴۳
- مقدمه شانزدهم بازگشت سلطان فیروزشاه سمت دهلی ... ۲۴۷
- مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر
- مشهور دیبالپور ۲۵۰
- مقدمه هجدهم وضع طاس گهزیال بعد از آمدن مهم تهنه ۲۵۴
- قسم چهارم باز آمدن سلطان فیروزشاه از سواری مهمهای بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت مشتمل بر هیزده مقدمه
- مقدمه اول باز آمدن حضرت فیروزشاه از سواری مهمها ... ۲۶۱
- مقدمه دوم اهتمام سلطان فیروزشاه برای جمع کردن بندگان ۲۶۷
- مقدمه سیوم آمدن جامۀ خلیفه خلد الله ملکه برای سلطان
- فیروزشاه ۲۷۳
- مقدمه چهارم نشستن سلطان فیروز در محل با رجا ... ۲۷۷
- مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن روزگار ... ۲۸۸
- مقدمه ششم در بیان فراخی سال و آرزایی نعمت ... ۲۹۳

صفحه	اذکار
۲۹۸	مقدمه هفتم شرح احوال حشم
سلطان	مقدمه هشتم بردن پسر عماد الملک کیفیت یاران پیش سلطان
۳۰۲	فیروزشاه و جواب با صواب یافتن
* ۳۰۵	مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین
۳۱۵	مقدمه دهم در بیان شکرهای فیروزشاهی
* ۳۱۹	مقدمه یازدهم در عمارتهای گوناگون که سلطان فیروز شاه کرده
۳۳۶	مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفه بیکاران را
۳۳۷	مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانههای فیروزشاهی
۳۴۴	مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه مهرششگانی
۳۴۹	مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات و شقاخانه با برکات
۳۶۰	مقدمه شانزدهم شرح جشنها مشتمل برچند افسانه
۳۶۱	افسانه جشن روز عید
۳۶۵	افسانه باختن بازیهای شب برات
مقدمه	مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان بعد از نماز جمعه
۳۶۷	بحضرت سلطان فیروزشاه
۳۶۹	مقدمه هیزدهم در بیان نمونههای جدید
فتح	قسم پنجم شرح محلولی سلطان فیروزشاه و بیان نقل شاهزاده فتح
او	خان و بیان عظمت بعضی خانان و ملوک و شرح آخر عهد او
	مشتمل بر هیزده مقدمه

صفحه	اذکار
۳۷۱ ...	مقدمه اول در بیان محلو قبی سلطان فیروز شاه طاب ثراه
۳۷۳ ...	مقدمه دوم در بیان دور کردن سلطان فیرو شاه نا مشروعات را
۳۷۹ ...	مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش در یار حضرت شهریار
۳۸۲ ...	مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران
...	مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا و دو
۳۸۴ ...	عورت باریش مشتمل بر چند افسانه
۳۸۴ ...	افسانه آدمی بقدر کوتاه
۳۸۵ ...	افسانه دو مرد بقدر بزرگ و بسیار دراز و دو عورت باریش
۳۸۶ ...	افسانه زاغ سیاه با نول و پایهای لعل
۳۸۷ ...	افسانه طوطی سفید با نول و پایهای لعل و شرح سرماهی دریا
۳۸۷ ...	افسانه کار با پنج پای
۳۸۸ ...	مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم نا تارخان
۳۹۴ ...	مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان مشتمل بر چند افسانه
۳۹۷ ...	افسانه نشستن خانجهان در مسند وزارت
۳۹۸ ...	افسانه سوارچی خانجهان
۳۹۹ ...	افسانه پسران و دامادان خانجهان
۴۰۰ ...	افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروز شاه
...	افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان سلطان
۴۰۲ ...	فیروز شاه

صفحه	اذکار
۴۰۶	افسانه معزولین عین الملک
۴۱۹	افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی تعیین شده بود
۴۲۱	افسانه فوت خانجهان
۴۲۵	افسانه عظمت خانجهان بن خانجهان
۴۲۸	مقدمه هشتم در بیان عظمت ملک نائب باربک مشتمل بر چند افسانه
۴۳۰	افسانه نیکخواهی و نیک خلقی ملک نائب باربک
۴۳۲	افسانه محاسبه که با کار کنان خویش میکرد
۴۳۴	افسانه بے بدی و تاثیر موم دلی ملک باربک
۴۳۶	مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک اشرف عماد الملک بشیر
۴۳۹	سلطانی مشتمل بر چند افسانه
۴۴۰	افسانه شرح مال ملک عماد الملک
۴۴۲	افسانه سندن شاه اسمانجهاد سلطان فیروز شاه نه کرور مال ملک عماد الملک
۴۴۴	افسانه آزاد کردن عماد الملک بندگان را
۴۴۵	مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب
	مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین ابوجا که در عهد

اذکار	صفحه
سلطان فیروزشاه مستوفی ممالک شده بود مشتمل بر چند	
افسانه	۴۵۱
افسانه حالت ملک شمس الدین ابورجا باشهنشاه مصفی	۴۵۷
افسانه نشستن ملک شمس الدین ابورجا در دیوان وزارت ...	۴۵۹
افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا ازان اصحاب دیوان وزارت	
پیش حضرت شهنشاه اهل بصارت	۴۶۳
افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین ابورجا بر روی خواجه	
حسام الدین برگزیده حضرت خدای تبارک و تعالی جل جلاله	
و عم نواله	۴۶۷
افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابورجا بر اصحاب مناصب	
دیوان عالی وزارت	۴۷۴
افسانه جلاوطن کردن سلطان فیروزشاه ملک شمس الدین ابورجا را	
در مرقات میان نهالستانها	۴۸۱
مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی و ظهور	
کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله	
و عم نواله مشتمل بر چند احوال	۴۹۲
شرح احوال فطرت دامغانی	۴۹۸
در بیان حال کشته شدن دامغانی	۵۰۲
مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروزشاه طائفه خونیان را	

صفحه	اذکار
۵۰۳	باهتمام تمام
	مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز
	یاد کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان
۵۰۹	مشمول بر سه مشغولی
۵۰۹	مشغولی اول برای بندیان بیچاره
* ۵۱۱	مشغولی دوم برای تازه کردن مساجد
۵۱۲	مشغولی سیم انصاف دادن مظلومان
	مقدمه پانزدهم در احوال وداع آخرین میان خدمت سیدالسادات
	سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العریز و میان
۵۱۴	سلطان فیروزشاه
تمام گردید فهرست از فیروزشاهی	



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هُوَ اللّٰهُ الْاَحَدُ

قال الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله و الراسخون في العلم الآیة - قال النبي صلى الله عليه و سلم قلوب الملوك ملههون * بيت *

* جبهت شاه از رقم عدل و داد ^(۲)

* لوح خدائیسست که محفوظ باد *

حضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزّه از چوون و چرا آفریننده؛ ممالک افزون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خویش دو مملکت را با صلابت و سلطنت آفرید - یکی مملکت دنیاوی با زینت و زیبائی با ناز و کرشمه رعنائی - چوون ساحران بابل بدل ربائی - مخلوقات را بر کلام او گوش شنوائی - چشم را بمتاع او بینائی - دماغ را از ریج باغ او بریائی - دست را دست تصرف بگیرائی - پای را در طلب او درائی ^(۳)

(۲) جبهت شاهان قبر عدل و داد * (۳) دست تصرف *

برای حظوظ او شیدائی - زبانرا بنفام در کام او گویائی - زه مزرعه
 اخروائی - کقوله علیه السلام الدنيا مزرعة الآخرة - درم مملکت
 آخرت با نعمت بسیار و کرامت بيشمار^(۲) حظ اهل دل خوش کردار
 مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار
 تمنای ستمکاران بیقرار - همه اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی
 منکم من یرید دنیا الخ *

* رباعي *
 دیدیم نهان گیتی و اصل درجهان * از علت و از عار گذشتیم آسان
 در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زمین نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
 حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم
 باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر دو
 مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائی از مملکت دنیاوی خبر
 داده - قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء
 والبنین والقناطر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل
 المسومة والانعام والحراث ذلك متاع الحیوة الدنيا
 ایضا از آرزوی اخروائی بلطف خدائی از وصف انهار و اشجار رموز
 لطیف در کنوز شریف کشاده ندا در عالم در داده - قوله تعالی
 جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین

هر دو مملکت دنیاوی خبر داده * (۵ ن) خدائی * (۶ ن) کشاده اند *

فی الجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهی این دو مملکت
 بر فرق شاه انبیا نهاده - و دواج زیبائی سلطنت این دو سلطنت
 در بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه
 مجتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکن
 در طلب مالک لامکن مجردوار ایستاده - دیده تمنا درین هر دو
 مملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر و ما طغی نقل از
 شرح زبور سریانی * شعر *

* انا الموجود فاطلبنی تجدنی *

* وان تطلب سوائی لم تجدنی *

* رباعی *

دنیا جم را و قیصر و خاقان را • تسبیح فرشته را صفا رضوان را
 دوزخ بد را بهشت مرنیکان را • جانان مارا و جان ما جانان را
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعه ازین ساغر بدو گروه باشکوه^(۴)
 یکی علما و مشائخ یقین درم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای
 اقامت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این
 هر دو طائفه را بسطور مسطور^(۵) آگاهانیده - چنانچه در باب علما و مشائخ^(۶)

(۴) تاج بادشاهی رعنائی این دولت دو مملکت • (۳ ن) و دواج زیبائی
 اصفیا پوشانیده جامه سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا
 پوشانیده • (۴ ن) بر دو • (۵ ن) مسطور • (۶ ن) فرموده •

رضوان الله عليهم اجمعين بعبارت و استعارت فرموده - الشيخ في
 قومه كالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطين بمنابعت
 امامان دين باشارت بشارت و مهارت بصارت بينا گردانیده - قوله
 عليه السلام لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعضا
 مقامات زمرة سلوك از عد و حصر و وهم و فكر بيرون است - قاعده
 فائده جواهر معاني^(۲) هريك مقامات چون بحر جبحون - و رموزات
 غورات از قعر سبحون - معهدا اين ضعيف اعني شمس سراج عفيف
 (كه مورخ تواريخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقامي
 از گنجينه دفينه فهم و سفينه وهم خویش بغوامي دست آورده
 میان روش مقامات اهل سلوك و طريق و روش^(۳) درجات زمرة ملوك
 بمنزل و تمثيل گفته - چون هر اين گوهر بادله عقلي و براهين آن^(۴)
 بكنایة نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مشهور
 نوشته - تبركا بکلام مجيد و فرقان حميد - كقوله تبارك و تعالی
 و اتمناها بعشر الخ *
 * بيت *
 * سلک سخن را چو در انشان کفیم *
 * پیشکش حضرت شاهان کفیم *
 مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل بتائیر

(۲) اناني • (۳) ورؤش • (۴) بتنل • (۵) چوهر این گوهر •

ازدراج ارواح با عالم^(۲) آب و گل است - اخبار این آثار و شعار
 این انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
 من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
 علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامه خلایق
 مشفق تر از ابرین و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
 بمطلب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری
 مینمایند - بر عموم خلایق باحسان جزیل برمی آیند - گوی لطف
 بچوگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسانند^(۳) - جمیع
 خلایق را احتیاج بعلم و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
 یقین بر جمیع مخلوقات مهربانی از سر شفقت مهرجانی کنند
 بآن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت باسانی برند
 لاجرم بر عامه خلایق بصفه^(۴) باران ابر بهاری بدر باری بقوت^(۵)
 هوشیاری و همت بیداری بر آیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
 اصحاب نزدیک و ارباب رفیق در بونه حیرت بر آتش غیرت بگدازند
 بیگانگان در دائره یگانگی گوهر خویش نمایند - یگانگنرا از کثرت شفقت
 و لذت عاطفت عقدۀ دوستی بردوستی افزایشند - خلایق بهفتاد و دو
 گروه زیر سایه چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبادا بلکه آن لحظه^(۶)
 مبادا که از زبان شهریاران و لسان جهان داران لفظ بی شفقتی

• (۲) علم • (۳) می ربایند • (۴) اختیار • (۵) ن • بصنعت •

• (۶) ن • بقوت • (۷) ن • مبادا که از زبان آه بدون مبادا بلکه آن لحظه •

بر زبان رود و یا خطرۀ علف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زیانی
 بجانی و جهانی را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا
 سوال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرۀ بی شفقتی
 بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلائق چیست
 گفتند چون در شیرینی بزمان واحد^(۳) بحکمت محکمۀ احد
 بی واسطه موجودات و کوشش مخلوقات اثر تشریف پدید آید
 جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ
 اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند
 در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
 گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
 را در لئیست هنی - و نعمتیت سنی - چنانچه آن مشفق کونین
 و صاحب تربیت اهل خانقین بشارت بشارت میدهند - علیه
 الصلوة و السلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - مقام دوم عفو
 است - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار
 است - کتوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبداً و انکم الینا
 لاترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین
 از هیبت قهر الوهیت و حدث سطوت ربوبیت در دریای تحیر
 بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت خود را بنظر معصیت

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - نخم عمل اندر کشت
خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت
دست بدعا بردارند - که الدعاء صخ العبارة - همچنین سلاطین
از سریقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان
علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت ناخته
وصف این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صفائر و کبائر^(۴)
باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسر زالی خراشیده
حالی با نقصان جمالی از گمانی^(۳) در خر فرستاده - زال از سر احوال^(۴)
احوال سبب قیل و قال^(۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب^(۶)
شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات
بمناجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم خلیفه^(۷) و جگر
مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف
و کسوت لطیف در بر نهاد - منادی^(۸) بنادی ندا در داد - هذا احسن
الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان
دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرين
شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام
دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

• (۴) در وصف • (۳) از کمالی • (۴) حین - للمصحح - حبس •

• (۵) ن قتل و قتال • (۶) ن بتاب • (۷) ن خطیر خلیفه نرم و جگر

• مکرم گرم گشت • (۸) ن منادی بنادی •

فرمود - قوله عليه السلام واذا تسمع تسمع - صدق يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجه خوف لم یزل است - و جرعه از جام کلام این ذوق - قوله تعالى و زلوا با نقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله عليهم اجمعین در همه احوال چنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هرینه بر آئینه عدل نظر برده نباید بر چهره جمال همت کلف قیل و قال نشیند^(۴) و رخساره جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب سینه^(۵) سلوک رسید؛ پایه عدل و فضل را محکم جنبانید؛ - و خلایق را بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیاری اینار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیی و یمیت - ای یحیی القلب و یمیت النفس - همچنین زمره ملوک بمتابعت فرقه سلوک در دور عظمت و طور مکنت خویش لوای عدل افراشته و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و قوی بمظنه قوت تارک ضعیفی نخرشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بغوازند - گویند خدام شاه عز الدوله ماده کار زالی را بغضب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاد؛ و مزده

(۲ ن) اذا سمع تسمع - اذا سمع تسمع • (۳ ن) کلفت • (۴ ن) شنید •

(۵ ن) سرایت •

فضل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت
 عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تأثیر این چنین
 طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی یبدل الله
سیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیده خائفین
 نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من
عبادة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجه امر پروردگار
 است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله
 ظاهرست - و محاربه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس
 سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت راز
 صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین
 منوال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة
 و ایام صلوة با ابلیس پرتلبیس و با نفس اماره خسیس بعنایت
 آبی و فیض نامتناهی مظفر و منصور بازگردند - غنائم ^(۳) مرحمت
 رحیم و کریم را بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان عیان ^(۴) است
قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحانی
 خواجه عین القضاة همدانی علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود
 درر براهین ثبانات سفت - گفت الانبیاء یصاون فی القبور

(۲) ن) مآثره (۳) ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را

بخشش کنند • (۴) ن) درشان •

پیشروان امت و مقتدایان ملت درون صومعه گور بطلب راز
 نمازند^(۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان
 جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف
 مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست
 در آویز کنند - دران حالت با کمال جلالت جان بر کف نهاده
 و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه زده^(۴)
 گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * مصرع *

* واللّه بهر غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی^(۶) اول از سر میدان جلالت مظفر و منصور^(۷)
 باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانی ست میان
 خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل
 و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل
 الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوین و مجاهد معرکه
 جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدار خانه تربیت
 میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانه شفقت بسبقت
 مینوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲) معتقدان • (۳) در نیازند • (۴) خورند بهر غوطه • (۵)

که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را • (۶) آسانی • (۷) عید اوت •

است اخبار آثار اینار از لطف پروردگار است - قوله تعالی
 لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق
 خانقین اینار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
 ایشان رسید جرعه در کام ناکامان باهتتام تمام ریختند - و اثری در
 دلهای مستحقان آمیختند - ساتی وحدت باده مغفرت دمبدم گرد
 شان گردانیده - قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائی^(۳)

* گردان شده در جمع همه لطف خدائی

آن صاحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
 که قیمت گوهر اینار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
 اهل دین در مدت ایام و طور اعوام خویش بر جمیع خلائق باینار
 بسیار برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان آن چیز^(۴)
 بچیز پیش آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
 رسانیدند - بلکه این طائفه چنان بخش باشند - هم ازین حال است که^(۵)
 گوهر اینار شرف تکمیل^(۶) تاجداران و اعظم مرتبه بختیاران است - آنکه
 گویند (نیرو جراحات و جوان مردی راحت) راست است - چنانچه

(۲) اختیار • (۳) شفائی • (۴) و طالبان • (۵) جایست •

(۶) تکیه •

آن صاحب اینار کونین^(۲) در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام
 ادخال السرور في قلوب المومنين صدقة - صدق يا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت از
 عطای ربانی و لطف سبحانی - قوله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا
 الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهی و رموزات^(۳)
 نامنداهی بسیار و بیشمار است - کشف سر الربوبیة کفر^(۴)
 اگرچه اکبر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در
 امورات ظاهری لای^(۵) اسرار باطنی (از غایت شکر آتش خلیل^(۶)
 تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت
 بر سریر امامت^(۷) بمتابعت سنت زندگانی کنند - لیکن اصحاب اوسط
 (بخیار اختیار مختار بینی که خیر الامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ
 قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش
 روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوشان
 شراب فاتبعونی اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله^(۸) - سلوک
 با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلایق کونین طرفة العین
 بنعمة دینی رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظمت
 و مکنت باشند - نکه عظمت ناج شهریاران شرف جهانیان - و طراز

(۲) جوهرمردی • (۳) امورات • (۴) لو کشف سر الالهیة کفر •

(۵) لغای • (۶) از غایت شکر شکرانست • (۷) مومنین • (۸) ن

در بعضی نسخه از سلوک تا لفظ اختیار نیست •

مکنّت ناجداران سعادت عالم و عالمیان است - در در قیمتی و گوهر
 بی قیمتی لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت
 و محل مکنّت گاهی شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند
 و گاهی شراب لطف در جام قهر برکنف درستان نهند - چون خورشید قهر
 جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعۀ عنف^(۴) بر چهرۀ جمال
 خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید
 آفتاب قهر با آن جلالت غضب افتان و خیزان در سایه قهرمان^(۵)
 جلالت درآید - تا فریقین را از دائرۀ ادب پای بیرون نیاید - اثر
 حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرۀ از شریعت
 تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند
 آنکه اعظم ترین موجودات و معظم ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را
 سفته در محل لطف گفته - اسلم اخوانی - و در مقام قهر فرمود
 قوله علیه السلام انا غیور واللّه اغیر منی - صدق یا رسول اللّه
 صلی اللّه علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاری و بیداریست - بیداری
 از بسیاری عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل
 است - و در قرآن بسیاری محل است - قوله تعالی یا بنی
 اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم - چه بسی اعدا

(۴) در بعضی نسخه لفظ بی قیمتی موجود نیست • (۳) در بعضی نسخه

گاهی شراب لطف بدشمنان دهند • (۵) (من) عنق • (۶) قهر با آن جلالت

در کمین اند - تادرتمین و نگین یقین دین برابند که (اربعه اعدا
 هر یک اعدا در مملکت ظاهری و سلطنت باطنی^(۲) به تیغ زدن
 و بیخ کندیدن مشغول اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه
 بتائیر فضل آله از غایت هوشیاری بنهایت بیداری در امور پروردگار
 و خصمی لیل و نهار لحظه غافل و لمحۀ عاطل نبوده خلأئق را براه
 دین راه نموده از کثرت هوشیاری بیداری شبها اختیار کرده و بسی
 از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل
 از ان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے
 کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار مکثون کون برایشان مکشوف^(۴)
 گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم
 است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهان دازان
 بحکم سبحانی و تاثیر آسمانی از دوست و دشمن خالی نیست *

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *

سلاطین در امور ملکی و قضایای مالی طرفه العین خالی نیند
 اگر لحظه در ارکان ملکی قلیله فروگذاشت شود در دل تاجداران
 تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحۀ در قانون مالی بشری ضائع رود

(۲) بنقب • (۳) مشغول ارایش • (۴) لفظ مکثون کون در بعضی

نسخه موجود نیست • (۵) بحکومت • (۶) سلاطین در امور

قضایا الی طرفه العین خالی •

اکثر انسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در استمالت درگاه بیداری بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاری هوشیار بوده اند^(۲) آنکه گویند بدگمانی یکی از علامات هوشیاری بر مقامات بیداریست راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقام رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت هوشیاری و نهایت بیداری اگر مورچه^(۳) از اثر تمنا قدم هوا از بساط رفا پای بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته گردد که لودبت نملة لاحترقت - چنانچه آن هوشیارترین عالمیان^(۴) و بیدارترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل الغوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه و عبرت است - انتباه از نتیجة خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال و عظمت کمال حضرت الله است - مخاوقات کونین و موجودات ثقلین در تحت این ندا نیست و پست اذد - قوله تعالی لمن الماک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت خوف بی قیاس و نهایت حراس انتباه از افعال قبیحة پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال صالحه ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق امل در مرج البحرین خوف^(۵)

(۲) در استمالت درگاه بیداری و ترتیب بارگاه هوشیاری بوده اند •

(۳) هر - مر • (۴) مواجه او • (۵) لودنون نملة الاحترقت •

(۶) و زورق در موج بحرین •

و رجا جاری گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است
 همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عبرت در بر
 همیشه بر بساط مکنّت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتباه
 در میدان عبرت نازند - پیل بند غیرت برای نفرت برانند - فرزین
 بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هوا و حرس
 مقدمات نقد برد پیش آرند - دعوی برد قطعی کنند^(۳) - برین مقام
 دائم قائم باشند اگر مبدا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله من الحور
 بعد الحور - چنانچه آن منتبه نقلین و صدر نشین بساط توسین فرمود
 قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم * * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از کار دیگران گیرد
 مقام نهم فتح و نصره^(۴) است - این مقام دائم قائم از عنایت آلهی و فیض
 بی غایت نامتناهی است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا
 نصرت ظاهری است - و فتح باطنی - ظاهری در عالم ملک است
 و باطنی در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه علما
 و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آوردن
 حصار آب و گل حریص باشند - تا جواهر اسرار الرهیت و گوهر آثار انوار
 ربوبیت که در گنجینه تن و سفینه بدن مدفون است بدست ایشان آید
 و پای همت بدانجا در آید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسرار

(۲ ن) مقدمات پیش آرند * (۳ ن) مرد قطعی * (۴ ن) نصر *

آفاق را ازان جرعه^(۲) رسانند - و لذت آن بگم جان ایشان چشانند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواری زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نپوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دربرین همیشه برای قلعه کشتایی و مملکت آرائی حریص باشند * * بیت *

گدا را کذد یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر
همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالا مال نوشند - عیاروار درین کار باقوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواری زنند - از شجره اطف کم من فئته فلیله بثمره و مارمیت اذره میت^(۳)
بر گیرند * * بیت *

شهانرا بهنگام کین خواستن * بیاید چنین لشکر آراستن^(۴)
چون بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامی بدست
شهرباران آید و در محلی قدم مبارک ایشان در آید بسیاری خزائن
جوهر لطیف و گنجینه دفائن شریف در قبض آید - عطای کبیر
بخلق کنیر رسد - جهانی بوستان و عالمی گلستان گردد - و فرحت^(۵)
در دلهای احبا افزایش - حدت در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند^(۶)
(دوست در بالیدن و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن^(۷)

(۲) جرعه جرعه * (۳) ثمره * (۴) شهانرا بیاید چنین لشکر
آراستن * (۵) حب * (۶) خلت * (۷) نازیدن *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود
 قوله عليه السلام ^(۲) رزقی تحت رحمی - مقام دهم کیاست
 و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست
 از نتیجه علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن از عالم عوالم سنی است
 قوله تعالی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا - شاه کیاست
 خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم انس ^(۳) آموخته
 اعنی علمنی ربی - هم ازینجاست که فراست هر مردی
 و کیاست هر فردی بر اندازه خود وی است - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که گامی نهاده
 شیرینی ^(۴) از رموزات کیاست در هر گامی چشانیده و در هر مشربی
 که کیاست ^(۵) بدنی افتاده ذوقی از چاشنی دقایقات کنایت در
 هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمره و بشارات
 فراست این فرقه بصفمت بهار عام است) راست است - با آن هم
 غرض رموزات ایشان جز ^(۶) از ایشان غیره نداند - قوله تعالی
 و الراضون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در
 حقائق رموز کیاست و دقایق اسرار فراست بکنایت کفایت کوشند
 و همیشه جرعه ^(۸) از شربت غور اینمعنی نوشند - تا زمره خواص و فرقه

(۲) درینجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده • (۳) از معلم

آموخته • (۴) شیرینی • (۵) که کیاست هر گامی چشانیده و بدنی

افتاده ذوقی از • (۶) خبر • (۷) چیزی ندارند • (۸) سود •

اخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام و لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقی باشد چنانچه آن سرمست خمخانه اسرار رموزات صحو و مسکر از جام دقائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري شيئاً الا وصبته في صدر ابن ابي قحافة^(۲) - با این هم بعض غور رموزات لطیف و دقیقه اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که بمعنی کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروز شاه بتوفیق آله بفراسات و کیاست خویش از آثار کنایت ملکی مدت چهل سال کمال بر تختگاه دار الملک شهر دهلی بادشاهی رانده - خلایق را پرورده - چنانچه درین مدت بعنایت الله تعالی برگی از شاخ ملکی نچنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب حضرت فیروز شاه •

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلۀ خسروان کبار و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان دوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کفندۀ شریعت و آن منور دارندۀ طریقت آن بهروزی یافته از حضرت آله سلطان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(۲) ابی بکر • (۳) اعتراف • (۴) مدتی • (۵) بمناقب •

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائه) جلوس نمود - چهل و پنج ساله در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عقیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلطان فیروزشاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فریبهی و تنگی معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بی اندازه و خلقي وانر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خلق نصیبت از خلق محمدی داشت - در حلم بغایت - اگر زمرهٔ عمال از آثار اسرار افعال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیاززدی بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروزآباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و هم دران محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت دستور بود بدین بیت امام خود ساخته • • بیت •

ملک را گر قرار میخواهی * تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک از حال احوال کمال خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دستور بوده و این از گمان ایشان^(۵) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است)^(۶)

(۲) جمله پنج سال • (۳) ملت • (۴) فیروز الملک اکمل •

(۵) کمال • (۶) بدیشان •

این خطر در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک با امر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت ببند - نشاید یکایک جانی را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نثر^(۲) نویسانیده (چون ما این^(۳) دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت برآوردیم الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تیغ چندان هراس ما در دلهای خواص و عوام انداخت که جمله عالم بسوی ما شنافت) سبحان الله حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلی بود - و امان دران بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب آب سند جانب دهلی نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق بسیار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردی بکوشش بسیار و رعیت نوازی بتکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسی انگشت مخالفت نچنبانیده - چنانچه شیخی واصلی سالکی در آخر عهد سلطان بدین مورخ گفته که وقتی من بوقت صبح برای وضو لب آب چون میرفتم - واصلی دگر دران محل وضو میکرد - بمن گفت^(۵)

(۲) نیوز • (۳) این بیت • (۴) کوشش • (۵) بر من - برهن •

ای فلان میدانپی درون این کوشک کیست - یعنی سلطان فیروزشاه است - که بلاهای جمله عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت برقرار حضرت فیروزشاه خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلی زیر و زیر گشت - بلکه آخر الامر بنهب مغل پیوست^(۲) - ایضا همدران سال زمره حجاج و فرقه حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبه مبارک محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمره خواص و چه از فرقه عوام باز نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکه مبارک بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکه مبارک شور افتاد جمله قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانه کعبه آمده بودند محروم بازگشتند - زیارت میسر نیامده - در خبر است - چون عالمی از جهان سفر میکند رخنه در دین می افتد که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان بدر تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلی افتاد که خلایق دهلی سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین منور رحمة الله علیه خواججه خواججه این مورخ فرمودی سلطان فیروز

شیخی است از مشائخ طریقت که تاج شاهی بر سر دارد - ایضا سلطان فیروز در فتح و فیروزی بحدی بود هر کجا که رخ نهادی بفرمان خدای تعالی بغیر تیغ فتح آن مقام دست دادی - و بغیر جنگ فتح شدی - تا کار اسلحه^(۲) در عهد فیروز شاهی بحکمت آبی بجائی رسیده و بمرتبۀ کشیده که خلائق دهلی جنگ فراموش کرد - بلکه اسلحه را ارزش نماند - ایضا در عهد دولت فیروز شاهی بمعنایت حضرت آبی ذره ظلم بر کس نرفت که شمه عدل بر کس نکرد زیراچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر سلطان فیروز در عهد خویش شیوه عدل پیش گرفتگی هیچکس طاعت عدل نیاریدی - حضرت فیروز شاه بالهام آله بر عموم خلائق درگاه مدت چهل سال حکم کرده - و شیوه حلم در جمیع ادیان مستحسن است - خصوصا در دین اسلام - فکیف از زمره شهریاران اهل اکرام که در مقام مثلثه^(۳) اند - کقولد تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - و همچنین الله تبارک و تعالی سوره یوسف را در قرآن بر حبیب خویش احسن القصص خواند و آن احسن چه بود - اعنی برادران مهتر یوسف علیه السلام بر مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهی از پدر جدا گردانیدند و گاهی در میان چاه تاریک برآه باریک انداختند - و گاهی بچند

درم قلب فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقتها
 و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطور است - چون مهتر
 یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسیده
 و برادران مهتر یوسف از سبب گرانی غله و حیرانی آن از کنعان
 در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف
 نیکی کاره خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران
 نرسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف
 بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسی بسوی خود
 راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر
 اوست هر جائی که از وجود شما آمد و هر آن جنایتی که از ذات
 با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر مهتر
 یوسف مکافات آن جنایات طلبیدی حسن بودی - چون از سر
 جفای برادران باز آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کقولہ
 تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گرد دست رسد بجز نکوئی نکند

• بیت •

- هر که او در راه ما خاری نهد از دشمنی
- هر گلی کز باغ عمرش بشگفت بیخار باد

معهدنا حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دوات خویش

بفرست و کیاست بیش این چنین حلم وززیده - اگر یک مد گناه کرده و آن شخص را بحضرت فیروزشاه بردند و آن شخص نرسان و لرزان پیش او رفتی بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم انتاده باو کلام بلینت تمام گفتی - و از سر گناه او باز آمده اگرچه مد جنایت کبیره از وجود او صادر شدی با این هم بخشیددی و گناه کبیره سلاطین چیست - یا مالیست یا جانی - مالی^(۲) آنست که عهده داری بر کاره^(۳) مبادا مال بیت المال تلف کندی و جانی آنست که عیاذا بالله منها کسی^(۴) غدر انگیزی کندی اینچنین گناه حضرت فیروزشاه بخشیددی - و اگر بر کسی نغنی کرده برای ادب کردن او فرموددی که در محل سلام نگذارند - چون آن شخص چند روز بوقت سواری نمودار گردیددی بعد چند روز حضرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهربانی و از نهایت مهر جانی و از بسیاری شرم حضور چون مشائخ دوجہانی آنکس را باز پرس کرده - و از سر گناه او در گذشتی - مگر دو چیز یک دزد برزنی دوم اشخاص خونی - زیراچه درین هر دو شخص^(۵) حقوق دیگران است - این هر دو طائفه را سیاست کرده - آری عجب کاره و بوالعجب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شهریاری و مدار جهانداري حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال سلطنت حلم^(۶)

(۲) مالی چیست آنست • (۳) هر • (۴) عذر • (۵) ن

شخص چنین (۶) انفعال •

بسیار زیان بیشمار دارد - (۲) اما چون حضرت فیروز شاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال

صفت حلم شیوه مستحسن او گردانید * بیت *

* نیکی خوکن چون ترا دست رس است * (۳)

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسی از نهایت حسد بے بدسگالی کرده الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن کرده بحضرت سلطان فیروز رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کرده حضرت فیروز شاه

از گناه او باز آمدے - و اگر خواسته مجرمے را قید کنند هرگز

بحضور آن مجرم نگفته که بند کنند - چون آن شخص را از پیش

باز میگردانیدند سلطان فیروز شاه بر مولان او بدست خود

اشارت کرده که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفته

سبحان الله هر چند که از اوصاف سنیه و اخلاق مرضیه سلطان

فیروز شاه نبشته میشود هنوز جرعه ایست که از دریا بر گرفته میآید

اگرچه سلطان جلال الدین را خطبای خوش کلام بر شاخ منابر

عظام باسم حلیمی و کریمی میسرایند اما صفت حلم سلطان

(۲ ن) تا * (۳ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴ ن)

للمصحح - خائب * (۵ ن) کند * (۶ ن) اخلاص * (۷ ن) برگرفته -

بدون میاید * (۸ ن) میرانند *

* فیروز شاه بکمال رسانید * * بیت *

* نه حسنش غایت^(۲) دارد نه سعدي را سخن پایان *

* چو میرد تشنه مستسقي و دریا همچنان باقی^(۳) *

ایضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسه بندگی شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسراهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح باز دیده شمه درین محل نیز کذابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالبور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرد؛ - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر^(۵) بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامه کرباس غیر درخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند^(۶) و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(۲) ن) آخري * (۳) مست * (۴) ن) ملیح * (۵) ن) در ایام صفر

و در دیگر - در ایام صغیر * (۶) ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار
 همچنان شد - ^(۲) معهداً چون خدمت شیخ علاء الدین باقی جامه
 بسطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهی کرد - بعد از رفتن او
 اینچنین شهر دهلی آخر رسید یعنی نهب گشت - المقصود بشارت
 دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پائی پتی شنید - در آن هنگام
 که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص
 برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ برخادمان
 گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیارند - خادمان
 شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه
 انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین
 علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام
 میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
 و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان
 فیروز شاه خرد بودند برای پابوس در غیاث پوز رفت - خدمت
 شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ
 فرمود بابا چه نام داری - سلطان فیروز گفت بنده کمال الدین
 نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چون
 خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس
 کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر پادشاهی رسیده •

مبارک خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه چون سلطان محمد^(۲) دنبال طغی در تهنه رفت خدمت شیخ نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهنه نقل کرد و سلطان فیروزشاه در بادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف خواهی کرد و یا برای این مشتے مسکینان والی دیگر از الله تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که با بندگان خدایتعالی حلم و رزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین خلق خواهی کرد ما هم برای تو از الله تبارک و تعالی چهل سال ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال ملک راند - بعضی^(۳) راویان درین محل روایت کرده که شیخ نصیرالدین محمود سی و نه خرما برای سلطان فیروز فرستاد زه بشارت بر بشارت *

هدیدون آغاز کرده آید از ابتدای حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برنی علیه الرحمة و الغفران از حالت روش سلاطین دهلی تاریخ تصنیف کرده و آنرا تواریخ فیروزشاهی نام نهاده^(۴) - و ابتدای آن تاریخ از جلوس

(۲) سلطان محمد ابن تغلق • (۳) آری بعض راویان • (۴) کرده •

سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال از جلوس نیک نفوس فیروزشاهی نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچه ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقی نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمه دیگر نیز بنویسم - و گرنه هر کرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رساند چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهی همان یازده مقدمه ماند چون این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب کشاده این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از گاه زادن سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان^(۲) هر کرا برای مطالعه آن یازده مقدمه خدمت مولانا ضیاء الدین برنی حاجت افتد در تواریخ فیروزشاهی نظر کند - ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار *
 * مننوی *
 خداوندا در توفیق بکشای * نظامی را ره تحقیق بنمای
 دلی ده کو یقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سراید
 آیدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک و تعالی و توفیقه - نود مقدمه مبینی بر پنج قسم هر قسمی هزده مقدمه بدین تفصیل *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه
 مقدمه اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم آموختن
 سلطان فیروز مراسم تاجداري از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمه
 سیم شرح جلوس فیروزشاهی - مقدمه چهارم جنگ کردن سلطان فیروز
 با مغلان - مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز با اختیار^(۳)
 کردن پسر سلطان محمد بیدشاهی - مقدمه ششم شنیدن
 خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمه هفتم
 روان شدن سلطان از تهذه سمت دهلي - مقدمه هشتم پیوستن
 قوام الملک اعني خانجهان بسطان فیروز - مقدمه نهم پیوستن
 خواجه جهان بسطان فیروز - مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان
 نبست خواجه جهان - مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسی
 مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین مذور و شیخ نصیرالدین
 محمود در شهر هانسی - مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز
 در شهر دهلي - مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق
 دهلي را و بخشیدن بقایا - مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان قاعده
 نانهایی جدید - مقدمه شانزدهم شرح رعیت پروری سلطان فیروز - مقدمه
 هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق بسطان فیروز
 مقدمه هزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین
 ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتی دو کورت سواری سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی کورت اول
مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی - مقدمه سیوم
جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن پنجاه
پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بگاله - مقدمه
چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه پنجم بنای
شهر حصار فیروزه - مقدمه ششم استقامت املاک - مقدمه هفتم
ملاقات سلطان فیروز با خواجه این مورخ در هانسی - مقدمه
هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانه لب آب جون - مقدمه نهم
آمدن ظفرخان از سنارگانو باستغانه - مقدمه دهم روان شدن
سلطان فیروز در لکهنوتی کورت دوم - مقدمه یازدهم حصاری شدن
سکندر شاه - مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز
مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت رای
جاجنگر - مقدمه پانزدهم بازگشت فیروز شاه بعون آله از جاجنگر
و انانان در راه قلب - مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه
در شهر دهلی - مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلافت عهد
سلطان فیروز - مقدمه هزدهم در بیان فتح قلعه نگرکوت *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برابر خود
آوردن جام و بانهبه و وضع طاس گهزیال

هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق سلطان فیروز با خانجهان برای مهم تهنه
مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهنه - مقدمه سیوم
نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه - مقدمه چهارم در آویز
لشکر سلطان با تهیدیان - مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه
و برگشتن بسمت گجرات - مقدمه ششم افتادن لشکر سلطان فیروز
در کونچی رن - مقدمه هفتم زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن
مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز در گجرات - مقدمه نهم فرستادن
خانجهان استعداد بسیار بر سلطان فیروز شاه در گجرات - مقدمه
دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهنه از گجرات - مقدمه یازدهم
نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه و فراخی سال مر لشکر را
مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عماد الملک و ظفرخان از لب
آب سند و جنگ دادن با طائفه سندیان - مقدمه سیزدهم آمدن
عماد الملک در دهلی برای طلب حشم - مقدمه چهاردهم آغاز
صلح با تهیدیان - مقدمه پانزدهم آمدن بانهبه بدرگاه فیروز شاه
مقدمه شانزدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه
هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر مشهور

دیبالپور - مقدمه هزدهم وضع کردن طاس گهزیال بعد از آمدن
مهم تهنه *

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروز شاه از سواری مهمهائی بزرگ و مشغول شدن باستمهالت مملکت هژده مقدمه

مقدمه اول باز ماندن سلطان از سواری مهمها - مقدمه دوم
اهتمام سلطان فیروز شاه برای جمع بندگان^(۲) - مقدمه سیوم آمدن جامه
خلیفه خاد الله ملکه برای سلطان فیروز - مقدمه چهارم نشستن
سلطان در محل بارجا - مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک
آنروزگار - مقدمه ششم در بیان فراخی سال و ارزانی نعمت - مقدمه
هفتم شرح احوال حشم - مقدمه هشتم بردن کیفیت یاران پسر
عماد الملک پیش سلطان فیروز شاه و جواب با صوات یافتن - مقدمه
نهم شرح آوردن منارهائی سنگین - مقدمه دهم در بیان شکارهای
فیروز شاهیی - مقدمه یازدهم در بیان عمارتهائی گوناگون که سلطان
فیروز کرده - مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروز شاه طائفه
بیکاران را - مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهائی فیروز شاهیی
مقدمه چهاردهم شرح بیان سکه مهرشش کانی - مقدمه پانزدهم
در بیان بنای دیوان خیرات و شفاخانه بابرکات - مقدمه شانزدهم

شرح جشنها - مقدمه هفدهم ^(۲) در بیان احوال طلب کردن مطربان ^(۳)
 بعد نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمه هژدهم در بیان نمونهای
 جدید *

قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروز و بیان نقل

شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خانان

و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم
 در کردن نامشروعات - مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار
 حضرت شهریار - مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران
 و کفار - مقدمه پنجم ^(۴) از احوال دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا
 و دو عورت با ریش - مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم ناتار خان
 مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمه هشتم بیان
 عظمت ملک نائب باریک - مقدمه نهم بیان عظمت ملک
 ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی - مقدمه دهم بیان ندیمی
 سید الحجاب - مقدمه یازدهم احوال ملک شمس الدین ابورجا
 مقدمه دوازدهم در بیان فطرت شمس الدین دامغانی - مقدمه
 سیزدهم کشتن سلطان طائفه خونیان را - مقدمه چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع • (۳ ن) بیان احضار مطربان و پهلووانان • (۴ ن)

احوال پیدا شدن آدمی عجیب الخلق •

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز باز کردن بندیان و آراستن
مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمهٔ پانزدهم وداع آخرین
با سید جلال الدین - مقدمهٔ شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه
مقدمهٔ هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمهٔ هجدهم
احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول از ولادت سلطان فیروز تا جلوس هژده مقدمه

مقدمهٔ اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمائه
نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت
الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور
برادر سلطان غیاث الدین تغلق غازی بود - چنانچه از حالت ولادت
ایشان این مورخ داستان در مناقب سلطان تغلق مشرح بازنمود
المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک
خراسان در دهلی آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین
بود - حضرت علاء الدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب
عاطفت کشود - این هرسه برادر پیش تخت علایی خدمت
میکردند - چون سلطان علاء الدین شجاعت و جلاوت ایشان دیده
و آثار کند آوری و دلوری ایشان معاینه کرده ولایت شهر مشهور
دیپالپور بسطان تغلق عطا فرمود - هراینه هرسه برادر در کار و مصالح

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که برای سپهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین تفحص و تجسس بود بعضی معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دختر رانه مل بهتی بغایت صاحب جمال است^(۳) و بآراستگی کمال است - دران ایام بحکمت حضرت علام جمله راجگی از خواص تا عوام از طائفه مینیان و بهتیان داخل ولایت قصبه ابهر مضافات دیبالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعنی ملک سعد الملک شهاب عقیف عهده داری^(۴) ولایت ابهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بینی مستثنی بر رانه مل فرستاد و گلدسته پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندی رانه مل فرود میباید آمد - و مال سالینه ازو میباید طلبید - و بمرتبہ نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندی رانه مل رفت - مال سالینه نقد طلبید^(۵) - جمله مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لٹ و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جمله ولایت رانه مل

(۲) دختران • (۳) اند • (۴) عملداری • (۵) حاصل •

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفی افتاد - دران ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دوسه روز گذشت بر خلق رانه‌مل سختی شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضی راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عقیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانه‌مل که عورتی پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختی میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موی کنان^(۲) درون خانه رانه‌مل میرفت و کلمات نا امید می‌گفت - جواهر قطرات عبرات می‌سفت در آنحالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهارت در صحن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانه‌مل را در گریه و زاری دید پرسید که ای جدۀ این چندین گریه را سبب چیست - درینحالت مادر رانه‌مل گفت این گریه برای جان تو میکنم - اگر سبب تو نبوده سلطان تغلق بر خلائق این دیار چندین سختی نکرده - درین محل راوی مصدق گفت که همان دخترک جواهر گوهر صفت گوهر احسن صفت - و گفت که ای جدۀ اگر بدادن من چندین خلائق شما خلاص مییابد فی الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا میباید گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغفل بردند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت و آنچه از زبان دخترک شنید باو گفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق افتاد

دل همپوین گفتار نهاد - رانه مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد
 و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه مل دخترک خود را بسپهسالار رجب
 داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در
 دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه مل بی بی نائله^(۲) نام داشته بود
 چون در خانۀ سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بی بی کدبانو نام کرد
 المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد
 گذشتن ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک^(۳)
 و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم
 خاکی کرد - پای مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروز شاه
 سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلایق خاص و عام^(۴) کشاد
 و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عقیف نیز همدرین روز تولد شد
 عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق
 بر مخدومه جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجده
 این مورخ گفته البته گاه گاه بودے که من جام شیر خود در دهان
 مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه
 با برکات در اوج کامرانی و پایۀ سلیمانی بر پدر^(۵) و اودر این مورخ
 گفته که من شیر جدۀ ایشان خورده ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز
 تولد شد و بقیاس^(۶) هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲) ناله • (۳) از • (۴) عوام • (۵) ن • با یک کس در لوج

کامرانی بر پایۀ سلیمانی • (۶) درین • (۷) قهای

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار کنندگان مدتی که در میان چنین^(۲) ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعنی حال سلطان فیروز چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات * و زینش خبر نی که پروردگار * چگونه ورا پرورد^(۳) در کنار چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد

المقصود چون از نا امید می مادر سلطان فیروز شاه حضرت سلطان تغلق شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلداری بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشه من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقی است چه التفات^(۴) است - الغرض از بی بی کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ پسری و دختری نشده - و آنکه گویند ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است ملک قطب الدین از مادری دیگر بود - و برادری ملک نائب باریک نیز همچنین صورت است - او هم از مادری دیگر بود معهذاً سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین تاجداری و قوانین جهانداری از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲) عین • (۳) وقت کار • (من) للمصحح - چه اندیشه است •

(۲) تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داری و رسوم جهانبانی هادی گشت - بارها درین کردارها تاتارخان بزرگ گفته اسرارے که میان ما در قسم ملکی و رسوم شهریاری سلطان فیروز بداند در دل دیگرے خطر از ان نکند - این بود لولد سلطان فیروز هرچه این مورخ از بزرگان خرد نقل صحیح شنید درین درج کرد *

* بیت *

ملاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم^(۳)

تاجداری از تغلق شاه و سلطان محمد^(۴)

نقل است که سلطان فیروزشاه در جلوس حضرت سلطان تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک جولانگري نمود - درین مدت سلطان فیروزشاه پیش سلطان تغلق شاه خدمت میکرد - و هرچه از سلطان در قوانین^(۵) سلطنت داری صادر شدے سلطان فیروزشاه بالهام آله آن جمله چیزها دریافته - چون^(۶) دوز سلطان تغلق بآخر رسید مملکت دهلی از سلطان تغلق بسطان محمد رسید سلطان محمد شاه که پای بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم * (۳ ن) آئین * (۴ ن) تاجداری - بدون این فقره - از تغلق شاه و سلطان محمد * (۵ ن) در قوانین سلطنت دیدی و ازو صادر شدے * (۶ ن) طور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروزشاه هزده ساله بود - سلطان محمد سلطان فیروزشاه را نائب امیرحاجب گردانید - و نائب باریک خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعیین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکی پیش سلطان محمد گذشته سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کرده همه وقت پیش خربش داشته - سلطان فیروز همدران ایام بر عموم خلأتی لطف فراوان و احسان بے پایان داشته - کار هر حاجتمندی که بر سلطان فیروزشاه افتاده سلطان فیروز بکار آن حاجتمند بکرمان هم تروقف نداشته - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلی را چهار قسم کرد چنانچه از حالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته - معهذا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام سلطان فیروز تعیین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهرباري آمزود - آره عجب کاره و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنين^(۲) سلطان محمد باریک بین ربع مملکت را حواله سلطان فیروز کرد - تا بعنایت آهي حضرت فیروزشاهي^(۳) در امور مملکت راني و آئین جهانباري

هادی گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را
 بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این
 سخن راست است - محنت و مشقت نه برای آن بود که با
 سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بود فی الحال
 از پیش تخت دور کرده - چون سلطان محمد پادشاه با جاه
 صاحب دستگامه با کیاست فراران و فراست بے پایان بود در تختگاه
 دهلی انواع کفایت و درایت میان جهان برجهانیان نمود البته
 سلطان فیروز شاه را ادب معلمانه کرده تا بخته گردد - و در آئین
 جهانداری ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد
 چهل و پنج ساله کامل گشته بود *^(۴)

* بیت *

* نغمه که من از فضل در جهان دیدم *

* هم از جفاے پدر بود و سیلی استاد *

مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروز شاهی

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی ازین
 جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه را
 نهب کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان
 و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر سلطان محمد
 در تهنه بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداری * (۴ ن) گشت * (۵ ن)

نهب * (۶ ن) در برابر *

که بغیر امام چاره نیست - دهلی دور دست و اینچنین واقعه زاک
 که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفه مغل حرکت کرده
 دو بدو^(۲) ما در آمده آخر الامر بنکله را خراب گردانیده - و طائفه مغل
 بے انصاف بعد غارت کردن بنکاه برآه طمع بخام و لذت کام هم در
 نزدیکی آن مقام^(۳) مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز
 توانیم ربود^(۴) - معهدا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت
 نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفند - بعد گفت و شنود
 بسیار و اندیشه بیشمار هر دو فرقه را هم فرقه ملوک و هم فرقه
 اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهی نشانند
 و زمام جهانداری و مهار شهریاری بدست او سپارند - و سلطان
 فیروز شاه از بسیاری خوف اله از امامت جهانداری عاری بود
 سلطان فیروز باز می نمود که من لیت طواف خانه کعبه زانها الله
 شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداء مقال قادر پر کمال امامت
 جهانداری سلطان فیروز بر نسبت مشائخ^(۶) به خلق نمود - زیراچه
 در امامت طریقت شرطیست بعضی پیران بوقت رفتن ازینجهان
 بعضی مریدان را بجای خود به تحکم^(۷) مینشانند - سجاده خود
 بدو^(۸) میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرقه را
 میان مشائخ خرقه تحکم گویند - و خرقه تحکم میان مشائخ قدرے

• (۲) در مدد ما آمده • (۳) آن مقام کرده (۴) ن) توانند ربود •

• (۵) خدا • (۶) بر • (۷) تحکیم • (۸) ن) بروی سپارند •

و مرتبه بلند دارد - هم همچنین چون برای امامت جهانداري
و مقتدائي در قسم شهرپاري جمله خانان و ملوک و قضات و علما
و مشائخ اهل سلوک که برابر^(۲) سلطان محمد در تهیه رفقه بودند بيگانه
اتفاق متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار کردند - او ازان گريزان
از کثرت خوف سبحان - پس اين صفت نباشد مگر اولپاي
حق تعالی را زيرچه بار امامت جهانداري مشکل باریست - قال
عليه الصلوة و السلام کلکم راع و کلکم مسئولون هن
رعیتة *

* نیت *

ملک سلیمان چو گرفتني^(۳) مناز * کز سر موري ز تو پرسند باز
فی الغرض هر همه برین اختيار قرار دادند - و برین اتفاق دل نهادند
چون از اسرار این مقال خداوندزاده دختر سلطان تغلق مادر^(۴) داور ملک
شنید (او دران ایام برابر بود) خداوندزاده بران ملوک پیغام
کرد که بوجود پسر من داور^(۵) ملک نائب امیر حاجب را برای
پادشاهي اختيار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیری چگونه نشیند - بعضي
راویان درین محل روایت کرده که خداوندزاده الفاظ بی طریق گفته
چون پیغام خداوندزاده برین ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کز
پنچید - پیغام خداوندزاده کس نه پسندید - جمیع ملوک و تمام^(۶)

(۲) برای • (۳) بساز • (۴) قوم • (۵) خسرو ملک •

(۶) این جمیع •

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف الدين خوجو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملك مذکور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت باز نمودي - ملك سيف الدين بر خداوند زاده رفت - و کلمات مليح بصريح گفت که ابي عورت اگر بوجود سلطان فيروز پسر ترا اختيار کنند نه توري خانه بيني و نه ما زوي زن و فرزندان - زيراچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك داري کردن - و ما در زمين ديگران رسیده ايم - و اينچنين لشکر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتي خود ازان لشکر ميخواهي چيزي که ما همه اختيار کرده ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باربكي بر پسر تو مفروض خواهند کرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين کلمات گفت خداوند زاده ساکت گشت - ملك سيف الدين^(۲) باز آمد دران وقت جمله ملوک متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار کردند با آن هم سلطان فيروز قبول نمیکرد - درين محل راويان اکل چنين گفتند - و جوهر صدق سفتند^(۳) - تاتارخان که دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و بازوي سلطان فيروز گرفته زور کرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با^(۴) تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در کردن من انداخته آيد زماني صبر کنيد تا وضو کنم - سلطان فيروز وضو کرد - و دوگانه نماز چون اهل يگانه

(۲) مذکور * (۳) گفته اند * (۴) سفته اند * (۵) بر *

گزارد - سر بر در خدا بسجده نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب
از دیده روان کرد و گفت آلهی قرار همکنانرا و آرام نظام اشغال
جهانداری اندازۀ آدمی نیست - قرار ملک از امرتست - آلهی
پناه من و قوت من توئی - بعده تاج جهانداری بر سر سرور
سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاری در بر مبارک پوشانیدند
آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند برین مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف باز نمودند که سلطان جامۀ شاهی و خلعت پادشاهی
هم بالای جامۀ ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد
کوشیدند تا جامۀ ماتم از نرسیدن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور
کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکی جامۀ شاهی
پوشیدم جامۀ ماتم دور نتوان کرد - زیراچه سلطان محمد خوندکار
و مربی و راهنمای من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو
خواستم که طرف خانۀ کعبه روم^(۵) چون مزاحمت شما بسیار شد سبب^(۶)
شما قبول کردم - بهتر این است که جامۀ شاهی بالای جامۀ ماتم
باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهی پوشید - دران وقت پیل
آوردند - و سلطان فیروز را بر پیل سوار کردند - نقیای درگاه
و چارشان بارگاه بانگت برگرفتند^(۷) - طبلهای شادیانه ترکانه گرفتند^(۸)
میان خلق شادی عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

• (۲) ن سر سرور خود • (۳) ن ملکها • (۴) ن که • (۵) ن دوم

• (۶) ن از سبب • (۷) ن می گرفتند • (۸) ن نه گانه

این مثنوی میسراییدند * * مثنوی *

سلطان شهناست شاه فیروزه کردست ازل خداهش شهروز
 سلطان شهان و شهریاران * سر تاج سران و تاجداران
 المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکی و جهانداری در روز جلوس
 این امر کرد و گفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکی او
 یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه
 اثنین و خمسین و سبعمائنه بود - معینا سلطان فیروز شاه مستثنی
 همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پای خداوند زاده افتاد
 خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنگه را
 کلاه جهانداری^(۲) یادگار سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر
 سلطان فیروز شاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام
 بازگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک *

مقدمه چهارم جنگ کردن فیروز شاه

با طائفه مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهی نشست
 خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل
 بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم
 در جوار لشکرگاه دهلی فرود آمده بودند - جمله خانان و ملوک

(۲) یادگاری

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روی داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفه گردان و کندآوران و زمره گیوان و نیوان^(۲) و فرقه غازیان و مبارزان و جمله خانان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه برتن پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بی‌شمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تأیید رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکی از مغلان رخت و کالا بباد داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهر روزی کشوده^(۳) تمام خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حيله جان خود برده - اول فتح و فیروزی و نصرت و بهر روزی همین بود - درین فتح میان خلق شادی عام^(۴) پیدا آمده - معهداً سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلی بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقاتل ملوک شهر دهلی کرده آید *

* بیت *

* جنگ سلطانیست اینجا تیر باران چشم دار *

* از عروسیهها بود کانسجا شکر باران شود^(۵) *

(۲) توانان • (۳) بنام خلق • (۴) عالم • (۵) او - آن •

مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختیار^(۲)
کردن پسر سلطان محمد بهادشاهی

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب دولت آباد سواری کرد چند نفر را در دهلی گذاشت - یکی ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب امیرحاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را بر خود طلبید - چون دهلی خالی بود سلطان محمد خواجه جهان را در دهلی از تهنه فرستاد تا خواجه جهان در دهلی نائب غیبت باشد - و بعضی ملوک در پهلوی او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعنی خان جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین ازبک و ملک خطاب^(۳) و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون خواجه جهان شنید که سلطان محمد نقل کرد و جمله خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را در پادشاهی نشانند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار خواجه جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلی بهادشاهی نشانده و با سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

(۲) اجتهاد • (۳) خطاب • بلا ملک • (۴) که با سلطان فیروز

بمقاومت پیش آید •

افسانه این داستان چون قانون باستان از زبان بندگی مجلس عالی
 (۲) کشورخان بن کشلوخان بهرام ایبه شنید (۳) - چون سلطان محمد در
 زمین نهنگ برحمت حق پیوست امیران هزاره (۴) خراسان که در مدد
 سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند
 بازار بزرگ را نهیب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در ذکر
 مناتب سلطان محمد مشرح باز دیده - المقصود در روز غارت (۵)
 بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکی که دران انجمن بود بهر
 سمتی رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بهادشاهی نه نشسته همدران (۶)
 لحظه ملیح نون نون نام غلامی بود ازان خواجه که خواجه جهان
 پیش ازان بر سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور (۷)
 مشهور از لشکر جانب دهلی روان شد - و سلامت در دهلی رسیده
 پیش خواجه جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید
 طائفه مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهیب و غارت کرده
 میان لشکر فساد بسیار و خون ریزی بیشمار شده - ملیح مذکور این
 تقریر نیز کرده که تانارخان و ملاک امیر حاجب یعنی سلطان فیروز
 غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست مغلان افتادند و یا (۸)
 کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۲ ن) لشکرخان • (۳ ن) ایبه • (۴ ن) و نوره ذکر کن با امیران هزاره
 خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت با امیران نغزازه خراسان الخ • (۵ ن)
 درین • (۶ ن) شهر • (۷ ن) سلطان • (۸ ن) بردست

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندد
 مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلی^(۲) البته دانند
 چون خواجه جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکی بر فوت
 سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجه جهان را
 با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان
 غیري نگنجیدی - بلکه اتباع خواجه جهان سلطان فیروز را پسر
 خوانده بود - المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون بعد از
 شرط عزا خواجه جهان از ماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت
 درین محل خواجه جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بهادشاهی
 نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجه جهان غلط
 افتاده - چون خواجه جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت
 است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم
 جمع میکرد و مستعد میشد از سبب مصلحت ملکی بوده - زیراچه در
 قسم ملکی و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسی استوار ندارد
 تا آنکه میان هر دو التیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم^(۳) و نیش الیم^(۴)
 بیغم نباید بود - الحاصل خواجه جهان در دهلی حشم بسیار جمع کرد
 خلائق را چاکر گرفت - موازنه بیست هزار سوار بر خود موجود
 گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه
 اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

(۲) ن) ازان میگویند • (۳) ن) مردمان • (۴) ن) نیش •

دور ملک او بود بذلهای فراران و بخششهای بی پایان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجه جهان زر و نقره و اوانی زرین و نقرگین بخلق داد - چون ازان نیز فارغ شد جواهر نیز تلف نمود - بآوازه^(۲) بذل عطا از هر چهار جانب خلق متوجه اردوی او گردید - اما^(۳) عجب آنست که مال از خواجه جهان می ربردند و طالب دولت سلطان فیروز میبودند و دعای دولت او می نمودند * بیت *

نیکي و بدی هم او کناند * حکم بفساد میسراند^(۴)

مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجه جهان اخبار دولت سلطان شنید بر غلط خود تاسف بسیار خورد - و در هر دو لشکر اخبار مختلف^(۵) مذکور میشد که خواجه جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدلهی رسد امرا که در اردوی ظفر قرین اند اتباع آنها را در پله

(۲) جواهر دادن آغاز کرد * (۳) خاق تازید چاکر میشد * (۴) میبردند * (۵) نیک و بد از همه می کناند * (۶) و خلایق هر دو جانب الفاظ مختلف پیش گرفتند بعضی آوازه برآوردند خواجه جهان میخواست اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فیروز اند چون سلطان نزدیک شهر دهلی برسد در پله منجیق کند و در لشکر اندازد و بعضی میگفتند که خواجه جهان بار قتال خواهد کرد بلکه خواجه جهان از دهلی تا رهنک می گروهی از شهر بنام قریات خراب کنانیده بود *

منجنيق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور ميشد که خواجه جهان با افواج قاهره سلطاني دغدغه جدال دارد - ماحصل کلام چون احوال غير مکرر بسمع سلطان ميرسيد و آوازا متواتر ميگرديد جمله ملوک و خوانين که در لشکر ظفر اتر بودند بیک اتفاق باز نمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده بود - خواجه جهان پسر سلطان محمد را از کجا پيدا کرد - و جميع عقلا اينچنين الفاظ بر زبان ميگذرانيدند - و بر غلط خواجه جهان حيرت مينمودند که با وجود کبر سن چنين امور ازو بظهور پيوست نه لائق او بود - درين محل سلطان فيروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجه جهان چنين حرکات بظهور پيوندند و با اين همه سلطان فيروز شاه انديشمند سمت دهلي حرکت مينمود - و جمله لشکر از وضع و شريف دل باز داده ميآمدند تا بکجا انجامد - و سلطان فيروز چون مشعل گيتي افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - و جميع سران لشکر خواهان سلطان فيروز بودند - و از حضرت واهب العطايا نصرت سلطان مسألت مينمودند

(۲ ن) المقصود چون اخبار اختيار خواجه جهان شاه فيروز شنيد و متواتر آوازا در لشکر رسيد جمله خانان و ملوک الخ • (۳ ن) تولد نموده بود • (۴ ن) گردانیده • (۵ ن) مقدمات صادر شود • (۶ ن) بے دل شده ميآمده يعنی تا بچه نوع انجامد • (۷ ن) و جميع خلائق لشکر و شهر سلطان فيروز را ميخواستند •

و تمام خلق دهلي نیز بحکمت لم یزلي منتظر مقدم سلطان
میبودند - و چشم بر راه داشته هرکه از لشکر میآمد استفسار^(۲)

چگونگی احوال می نمودند * • بیت •

- امیدانم که میآید که از ره گرد میخیزد •
- چنین دانم همون آید که بردا برد میخیزد •
- مر او را پای در راهست و ما را دست برسینه •
- از انجا او همی جنبد ازینجا درد میخیزد •

الحاصل چون^(۳) سلطان فیروز بسرحد ملتان رسید تا آنزمان بر زبان
معجز بیان از احوال خواجه جهان از قلیل و کثیر مذکور نه نموده بود
آرے در قسم ملک داری آنچه زمره شهریاران کامل و فرقه تاجداران
عادل در آئین ملک کرده بودند سلطان نیز همان را دستور ساخته بود
چون محقق گشت که خواجه جهان اشجار منقلب^(۴) و مخالفت

(۲) خلاق دهلي میپرسیدند که سلطان فیروز تا نجا رسید • (۳) تا
آنکه سلطان فیروز در حد ملتان رسید تا آن زمان از زبان خویش میان
عموم خلاق نگفتی که خواجه جهان تخم مخالفت در کشت موافقت
کشت • (۴) اشجار منقلب کشته و خلق لشکر تله مشقهای بسیار
و صحنههایی پیشمار دیده و از غایت بذل سلطان مال در خزانه نموده - با
این همه لشکر را مغل زده خلاق مسکین شکسته و کشته و بیزوا گشته
طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلاق درون حصار دهلي مانده اگر
واقع خواجه جهان میان عموم خلاق از زبان بیرون خواهم آورد خلق
لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از الخ •

در زمین دل بجای گل موافقت کشته و خلقی که در لشکر تهنه مصحوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیده بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدی در خزانه نمانده بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان فیروزشاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجه جهان بر سر جمع مذکور سازد^(۲) حمل بران نمایند که مرا ازو هم در خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر تهنه مشقتها بسیار و محنتهای بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده و با این هم لشکر را مغل زده - خلائق مسکین و شکسته و کشته و بینوا گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلی مانده - اگر واقعه خواجه جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجه جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارد ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکی آنکه دل لشکر از سبب بینوائی انداده است - دوم آنکه چون قضیه خواجه جهان شنوند^(۳) ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعه خواجه جهان از زبان بیرون نداد * * * منثورې *

چو لشکر هراسان شود در ستیز * سگالش نسازد^(۴) مگر در گریز
 به لشکر توان کرد این کارزار * به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲) ن رساند * (۳) ن از من پشنوند * (۴) ن ندارد *

کند هر يك آنهاں ترس آشکار • نياید ز ترسندگان هيچ کار

مقدمه هفتم روان شدن سلطان فيروز

از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فيروز بحمايت كرم آله و عنايت الله از تهته بازگشت درين محل بمشورت نشست - كه به کدام راه در شهر دهلي مي بايد رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آيد - از اين سخن سلطان فيروز فرمود عم من يعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب ديپالپور روان شد - الله تعالى بقدرت اعلى از را نفع دهلي دست داد - ما را نيز براي برکت و يمن در راه ملتان و ديپالپور در شهر دهلي مي بايد رفت - خدای تعالى ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرين اتفاق سلطان فيروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده معهدا چون خلایق دهلي شنیده كه سلطان فيروز شاه با پيل و بنگاه از راه ملتان و ديپالپور ميرسد خلایق را شادي ظاهر و باطن پيدا شد بعضي امرا و ملوک و معارف اهل صدر بمستور بجانب شهنشاه مشهور روان شده - و بر طريق گريختگان رفته - و بحضرت فيروز شاه^(۴) پيوسته - تا کار بجائے کشيد و کردار آن بمرتبۀ رسيد كه از طائفۀ بار مغني نيز رخ آورده - خواجۀ جهان ميل جمله جهان و كوشش

(۲) ن) در • (۳) ن) البته بعضي • (۴) ن) شامي •

جميع آدميان بسوي سلطان فيروز مي ديد انگشت هيرت بدنदान
 غيرت مي گزید - اما هيچ نمي گفت - از سر خلق مي گذشت
 اگرچه اصحاب و ارباب خواجه جهان اهل مثاب^(۲) ميگفتند که خلق
 دهلي مال از ما مي ستانند و بر سلطان فيروز مي روند اگر اتباع
 و فرزندان بعضي را تدارک کذند خلق از رفتن بازمانند - خواجه جهان
 اين همه شنيدمي و هيچ جواب ندادمي - تا کار فرار خلق بجائي
 رسيد آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فيروز شاه مي روند - و آنانکه
 قدرت ندارند دلهاي ايشان سوي سلطان مائل و طالب است
 دو ديده^(۳) بر راه داشته هر روز اخبار منازل مي پرسند - آري عجب
 کاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت
 اعلی مملکت دارالملک دهلي را در ازل بنام شاه فيروز خوش خصال
 نبشته بود همه اسباب آن موجود مي گردانيد - اگرچه سلطان فيروز
 با لشکري گسسته و جيوش شکسته مي آمد و در دهلي خواجه جهان
 بيست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون
 حصار دهلي مانده معيذا سلطان فيروز را بعنايت ازلي بغير تيغ
 فتح دست داده - العناية قبل الماء و الطين * * بيت *
 چو دولت مريکي را رخ نمايد * ز در اقبال نا خوانده در آيد
 سبحان الله تعالی دلها در قبض قدرت ارست - لقوله عليه السلام
 القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقرب الله

(۲) ن) مشارب * (۳) دارند و هر روز * (۴) ن) الغياث - العناية قبه الماء *

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بنده را از بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بنده مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بنده من در آبهایی روان کن تا هر که ازان آب خورد بنده مرا بدوستی گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلائق دارالملک دهلی دوستداران و هواخواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکه جانی در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گره خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمی والی این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چندگاه بکرم آله زیر سایه چتر دولت او بر فاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید *

هر نا امیدي را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار
 المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می آمد
 ملیح نون تون نام غلام خواجه جهان فرستاده خواجه جهان از دور
 نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از
 طرف دهلی چند سوار می آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل
الغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را از دور
بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستاده خواجه جهان
رسید - حضرت شاه عذرا مرکب عزت خود همدران محل کشید
و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجه جهان در جهان نماند - بعده
فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و از استفسار کنند که خواجه جهان
سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باریک بینی
مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال
خواجه جهان و خلائق شهر دهلی پرسیدند - ملیح مذکور از آثار
غرور مشرح باز نمود - چون آن حجاب شتاب^(۲) آثار این اخبار
بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام باز نمودند
درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق
می باید - از خواجه جهان و غیر او چه کشاید - آری جمیع خلائق
از آشنا و بیگانه درین انسانه این ترانه می سرائیدند *

* بیت *

بی از نو مباد ملک یکدم * بر نخت همیشه باش خرم
القرض حضرت فیروز شاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان
در آمد - بمشائخ^(۳) ملتان دست احسان بر آورد - بعده میان اجودهن

(۲) ن) بناب شتاب * (۳) ن) مشائخ و ملایانرا زیارت کرد بر خلق ملتان

دست احسان بر آورد *

شده مخصوص کرده زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده از انجا در قضیه سرستی نزول فرمود - سرستی از دهلی نود کره باشد - صرافان و بقائن سرستی جمع شدند - و چفد لک تنگه بوجه خدمتی پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتی شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلی در آمده شود مبلغ شما باز بشما دهانیده آید - بملک عماد الملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلی مال ایشان بدهاند - حضرت فیروز شاه بکرم اله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکرا خرچ حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهته تا این مقام دعاگویی درگاه از حضرت اله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکرها خواه سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته می باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسی نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادر شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(۲ ن) داده آید • (۳ ن) خواهان • (۴ ن) عهد این لفظ •

که دهلی هم بر شما خواهد آمد - آری عجب اسراری - خدمت شیخ نصیرالدین این کلام برای آن فرمود تا بزرگی شیخ قطب الدین مذور میان جهان و جهانیان پیدا شود - وگرنه میان این هر دو بزرگوار بکرم کردن کار محبت و یگانگی است که این هر دو بزرگ هم خرقه^(۲) بودند - و هر دو در آخر سن رسیده بودند * * بیت *

صحبت نیکان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانه زبهر گشت
المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فیروز رسید بدین^(۳) اشارت
با بشارت حضرت شاه با مهارت امیدوار گشت - و منتظر نفس
شیخ می بود *

مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعنی

خانجهان مقبول بر سلطان فیروز

نقل است که بحضرت شاه فیروز خلائق دیار ملتان و دیبالپور و سرسیتی و مقامات دیگر بتمام پیوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پیوسته بودند - چه از زمره خاندان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقه معارف خوش کردار و چه از طائفه گردان جرار و کندآوران اهل اختیار و چه از طائفه لشکریان نیک کار - و سی و شش راجگی که آن جانب است بتمام پیوسته - کثرت خلق بسیار شده - حضرت

(۲) صحبت یگانگی از بطانه بود و هر دو بزرگ همخرقه بودند * (۳)

بدین بشارت بشارت *

فیروزشاه هر یکی را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعده‌های نیک کرده^(۲) منتظر نفس بندگویی شیخ قطب‌الدین منور می‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلی بعنایت ازلی زمان زمان می‌پیوست اما دلاسامی حضرت فیروزشاه نمی‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعنی خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگی احوال پیدش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهی چون هوا خواهان کشاد - در هر طرفداشت التماس^(۳) که داشت باز می‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب می‌فرستاد - در میان شهر دهلی چکاچک افتاد که قوام‌الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانمب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجه جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیه آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهی و تقدیر حضرت نامتناهی برین است تا حضرت فیروزشاه در ملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائی * هر سو که روی فرح بیائی

آن روی نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از نائیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلی بیرون آید - دران روز در سرای مخصوص کرده آمد^(۴) - و دران ایام خواجه جهان بالای هزارستون کوشک همایون می‌بود - چون قوام‌الملک

(۲) گردانیده • (۳) التماس • (۴) آید •

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالای شیب برآید - شخصی
 از نزدیکان خواجه جهان از بالای شیب فرود می‌آمد - آن شخص
 بدیدن قوام‌الملک انگشت خود بدن‌اندان گرفت - و بچشم نهانی
 به پنهانی گفت که بالای شیب برآمدن مصلحت نیست
 قوام‌الملک دریالت فی الحال هم پیش در بالای شیب خود را
 لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجه جهان فرستاد
 و از حالت علالت خود اعلام داد که پای من اماس گرفته از
 خانه تا این آستانه بهزار حيله آمدم - بالای شیب برآمدن نمی‌توانم
 قوام‌الملک تا آمدن جواب نهاییست فی الحال بازگشت - چون
 خواجه جهان اینچنین بیان شنید که قوام‌الملک الفاظ عذر از زبان
 خود کشید کسان خود درانید تا بقوام‌الملک بگویند با شما مشورت^(۳)
 اصلی و اتفاقی کلی است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان
 خواجه جهان بر قوام‌الملک برسند قوام‌الملک در صحن کوشک
 رسیده بود - چون کسان خواجه جهان بر قوام‌الملک رسیدند و پیغام
 خواجه جهان رسانیدند قوام‌الملک گفت که از درد پای بیقرارم
 خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده‌شود - تا مادام که
 کسان خواجه جهان جواب قوام‌الملک بر خواجه جهان برسانند
 قوام‌الملک پیش^(۴) در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲ ن) مقالات • (۳ ن) مصلحت و مشورت اصلی اتفاق کلیست تا

این روز • (۴ ن) بدر •

فروخانه قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فروخانه خود درآمد - همدران لحظه و لمحہ قوام‌الملک در چوڈول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با حرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع در دروازه میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجہ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازه میدان رسید دربان دروازه کوشید تا نختہ دروازه بدهد - تازی سواران رسیدند و تیغهایی در نشان از نیام کشیدند - دربان دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستی روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگه اقدار نزل فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانه شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل در شادی چون مزید کیکبادی پیدا آمده یکی شادی پیوستن قوام‌الملک دوم شادی تولد پسر در خانه شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهری بزرگ بنا کرده و آنرا فتح آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته *

* ابیات *

هستی تو امین و راست کارت • اجلال دهیم در وزارت

(۲ ن) تیغ • (۳ ن) درخشان • (۴ ن) دربان در دروازه دادن نتوانست

(۵ ن) منزل •

آری به یقین^(۲) حلال خواری * در کار امین و راست کاری
آراسته برآی و تدبیر * در کار نکرده هیچ تقصیر

مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بر سلطان
نقل است که چون خواجه جهان شنید که قوام‌الملک
سر از اطاعت کشیده^(۳) بر سلطان فیروز رسید بعضی اشخاص که دران
جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق تقریر کردند و برین
جمله باز نمودند که خواجه جهان چون دید که قوام‌الملک از صحبت
ما برید و مانند مرغان هوا بهوای خود پرید دران وقت در تن
خواجه جهان یکتو پیراهن بود و تسبیح در دست و هر دو دست
خود را پس پشت خویش کرده و کفش در پای پوشیده بغایت
متفکر و پریشان خاطر ساکن بالای هزار ستون می آمد و می رفت
معهداً ان اشخاص که با خواجه جهان یار بودند و درین شور
جولانگرمی می نمودند ایشان ابواب راز باز کشودند - که اگر اشارت اعظم
همایون خواجه جهان شود دنبال قوام‌الملک کرده آید تا از پرده
غیب چه کشاید - خواجه جهان جواب نداد - آری عجب کاری
خواجه جهان وزیر عاقل و کامل بود دید^(۴) که حکمت آهی و تقدیر
حضرت نامتناهی برین بود که حضرت شاه فیروز با فتح و بهروزی
در مملکت دارالملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند

(۲) متن • (۳) در کار نه کردی هیچ خواری • (۴) طاعت •

(۵) چون دید •

و بدو گزندی رساند - آدمیان افعال نیک بملائکه حواله کنند *^(۳۱)

* بیت *

ملک و دیو هر دو حیرانند * آدمی ملک خویش میرانند
چون حکم الله تبارک و تعالی برین بود که خواجۀ جهان شهادت
یابد همه اسباب متوسط شد * ابیات *

رہی که برای نفس گیرند * یا خسته شوند و یا بمیرند^(۳۲)
از ماست رسیده اینکه بر ماست * اندوه خورم چه سود بر ماست
المقصود چون خواجۀ جهان پنهان پنهان در خاطر خویش از نهایت
فکر بیش گذرانید که این کار چون بر غلط بود بگمان من کی راست
آید - این زمان بهتر آن باشد که من نیز بسطان فیروز پیوندم
و راستی غلط بازنمایم - آنچه حکم آله و فرمان الله است آن خواهد شد
حاصل الامر توام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلی بیرون آمده بود
همدران روز در منزل اسماعیل فرود آمد که بیست و چهار کره^(۳۳)
از دهلی است - و خواجۀ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلی
کوچ کرده - و در حوض خاص علائی فرود آمده - آن جمیع ملوک که
با خواجۀ جهان بدل و جان یکی^(۳۴) شده بودند متفق شدند - و با
خواجۀ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک
خطاب و ملک حسام الدین از یک و اشخاص دیگر - هر همه حیران

(۳۲) ن ۲) برو * (۳۳) آدمیان نیک افعال بملائکه کنند * (۳۴) ن ۴) وای *

(۳۵) ن ۵) بیست کره * (۳۶) ن ۶) یکجا *

و طیران شده بر خواجه جهان باز نمودند که شما را اتفاق ملاقات
 سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت می شود - درین محل خواجه جهان
 گفت که پاران بدانید و آگاه باشید که درین کار یعنی اختیار کردن^(۲)
 پسر سلطان محمد مرا طمعی و غرضی نبود - زیرا چه مقام امامت^(۳)
 خاصه تاجداران است - و مقام وزارت خاصه وزرا است - اگر تاجداران
 دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاری اندازند در مرور ایام
 مملکت روی بخرابی آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد
 وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتار خان غائب
 شدند برای قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابی^(۴) اختیار
 کرده شد - و درین اختیار غلط^(۵) بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلایق
 هر دو جانب آوازا بر آوردند - و گرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ابیات *

صیاد همه طیر بزد * سیمرخ بدام وی نگنجد^(۷)

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهدا با این هم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم
 و اتباع من پیش او می آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما
 نمی دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است
 و چه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من می باید آمد - سلطان فیروز

(۲) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳) این مقام * (۴) ن

خسروک * (۵) در پی * (۶) خطاه * (۷) هی *

مرد نیک است - از گفتن من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجه جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازگشاد ایشان هر همه بر نرمی دل خواجه جهان بسیار گریستند و در آن ایام عمر خواجه جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجه جهان مخلوق^(۲) بود - ارادت بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخی صاحب سجاده می نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیری چو رسید در گذاز است
کاری که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصة چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجه جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظ^(۳) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجه جهان فرمود آنچه در دل بگذرد باز نمودن شاید - ملوک مذکور باز نمودند، که در آئین^(۴) ملکی و قانون جهانداری پدری و پسری نمی گنجد - سهو و غلط کسی استوار نیست ندارد - زیراچه روش تاجداران برین^(۵) رفته است و حضرت فیروز شاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهد کرد - درین محل خواجه جهان این لفظ برآورد - که اگر بازگردم و درون دهلی حصار شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلی بستانند - عورات مستورات

• (۲) مخلوق • (۳) لفظ • (۴) درون • (۵) بدین

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالی
 عهده دار قیامت شوم تا کی خواهم زیست - هرچه آمد آمد
 رضینا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد
 چون آن امرا دیدند که خواجه جهان بتحقیق بر سلطان فیروز
 خواهد پیوست بعضی از ایشان برابر خواجه جهان بر سلطان فیروز
 رفتند - و بعضی روی بتفرید نهادند - المقصود قوام الملک در
 فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجه جهان در منزل دهانسور
 نزدیک اکروده متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راریان شریف برین
 مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین
 جمله باز نموده که حضرت فیروز شاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صدلیبی
 دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین
 سلاطین است - سرایچه سرابرده فرود آورده - خواجه جهان زنجیر در
 گردن خود کرده و پگ از سر فرود آورده طاقیه بر سر خود نهاده
 تیغ برهنه بر گلوئی خود بسته در محل پایان متصل حجاب
 ایستاده - و وقت فرود آردن سرایچه بوقت نماز دیگر سلام از دور
 می شود موازنه یک تیر پرتاب - معهذا چون بعد از زمانی نظر سلطان
 بر خواجه جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ن) مواخذة دار • (۳ ن) المقصود خواجه جهان در فتح آباد بر

سلطان فیروز پیوست • (۴ ن) باز نمودند • (۵ ن) سلطان • (۶ ن)

طاقیه • (۷ ن) در •

خواجه جهان بگویند که از برای کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده
خواجه جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیاں بر در شاه *

* اینک سر و تیغ آنچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر درانید تا پگ بر سر خواجه جهان
به بندند - و بگویند که ما را ^(۳) این گمان هرگز نباشد که از ذات شما
اینچنین صفات زاید و یا چنین چیز ^(۴) آید - حضرت سلطان
همان زمان چودرل زرین سوار ^(۵) خاصه خود فرستاد - و برین نوع
آگاهی داد - تا خواجه جهان را درین چودرل سوار کنند و بخرم گاه
برند و بگویند که ما برای ملاقات شما همانجا خواهم آمد - مع هذا
خواجه جهان را در چودرل سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند
بکرم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلی بغیر واسطه روزی شد
آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین مذکور علیه الرحمة و الغفران
بیرون آمده بود که دهلی همین جا خواهد آمد همچنان شد
الحمد لله علی نعمائه *

* بیت *

منصور شدند در ستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲) خواجه جهان محزونانه و مغمومانه * (۳) پاداش این کسان *

(۴) چیزها * (۵) و یک خورمگاہ و چند پرگاہ مرا بچہ برآزند *

مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان نسبت

خواجه جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجه جهان را
 مضرت نرساند - و باز بمرتبه وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که
 زمره وزیران و فرقه دستوران اهل قلم باشند مدام دلہای عمال^(۲)
 خراشند - و بکوشش برای جمع کردن اموال کوشند ایشان را با
 مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخر الامر ابواب الحاح
 و عجز کشاد - حالا^(۳) بر او عفو می باید کرد - و او را باز بمرتبه وزارت
 میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل
 مشائخ را دستور سازد - یعنی^(۴) گناه خواجه جهان ببخشد - چون
 اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه
 برین است تا از سر جنایت خواجه جهان چون خسروان باز آید
 همه بیک اتفاق از زمره خانان عظام و فرقه ملوک با احترام جمله
 جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت
 کردند - و گفتند که در قسم ملکی و قانون جهانداري بدین
 حد از سر خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل^(۵) پشیمانی
 روی نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار زیان اصلی رسد - هر

(۲) اهل عمال • (۳) چنین غلط • (۴) یعنی از سرگناه خواجه جهان باز آید
 و بدو ببخشد • (۵) از سر جنایت خیانت اعدا • (۶) فعل • (۷) گرداب •

همه میان خویش اندیشه گفتن پیش نختم قرار دادند که صریح
 باز نمایند * * بیت *

* تا بخت کدام در کشاید *

* اقبال کدام ره نماید *

معهذا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز
 آمدند. و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند
 عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده اند. چیزی
 التماس دارند. حضرت فیروزشاه بالهام آله دریافته که این ملوک
 تخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از منلکت ما برداشته
 فرمان شد بطلبند. چون (اپشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند
 بعضی را بیان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت
 کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشره مبارک تغییر شده
 القصة این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات درستانه آغاز کردند
 و باز نمودند که بکر آله حضرت شاه را نصرت دست داد. دهلی
 فتح شد. خواجه جهان بحضرت پیوسته. تعلق خاطرها و اندیشه
 حزنها از دلها یکسو گشته. بر بنده مومن یک حج گزاردن فریضه
 است. اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و
 مخلصان این بارگاه بسوی خانه کعبه روان شوند. حضرت فیروزشاه
 (۲۴) چون حضرت * (۳) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو
 گشته.

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلی غیر معتاد جهان بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین^(۲) متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هواخواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفند - و برین جمله باز نمودند که گناه تبع سلاطین یکی صغیره است و یکی کبیره گناه صغیره در قسم مال است - و گناه کبیره در قسم ملکی - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو عاقبت کار پشیمانی بیشمار روی نماید - تکلیف خواجه جهان برای طمع جا بے پایان بچه را برای پادشاهی اختیار کرده - مالهای فراوان و زرهای بے پایان بخلق داده - چون مال نموده ارنای زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس پاره‌های بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهی گردانیده - چون در آخر کار و انتهای کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجه جهان بر رایی وزیران کار کرده - پیش از در آویز چون دستوران پرریز بعدر پیش آمده - و اگر مبدا عیاذا بالله منها این جانب کم افتادی خواجه جهان باشکر و نهان از میان ما یکی را زنده نگذاشتی - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته *

• فرز •

(۲) چنان در وجود (۳ ن) برای •

کس را چه خبر که یکرمانش * سود آردش بیش از زیانش^(۲)
 معهذا آنچه در عقل ریزه ما گذشت بازنموده شد دیگر آنچه
 در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه
 بهندسه فراست و زمزمه^(۳) کیاست برای تلف کردن خواجه جهان
 بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه
 سپید گونه شد - و چند روز همدران^(۴) اندوه بود - درون دریای دل خویش
 از نائیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل^(۵)
 بی شمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبید
 اسرار نهانی بهنهایی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان
 درگاه و دولخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجه جهان بدست شما
 دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجه جهان کنند
 از سر خواجه جهان بازآمدم - و از سر شما بازآمدن نتوانم - و بر
 خواجه جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت
 میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هواخواهان بارگاه
 اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم ز هوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبه خویش
 المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳) زمزمه * (۴) همدران * (۵) تاملات *

بر خواجۀ جهان فرمان رسانیدند که شما را ^(۲) سنی گبر شده است - اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفروض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود - ^(۳) آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری چون الله تبارک و تعالی بخواهد بنده را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش از نائیر کرم بیخس برگزیند او را همه اسباب نعمت بے لقمه روزی گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجۀ جهان را بنعمتهای دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزی گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظی چند چون اصحاب ارجمند برای ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت ^(۴) در بیان ^(۵) حادثه مغل مشرح نوشته آید . الغرض خواجۀ جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجۀ جهان چند منزل از لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجۀ جهان فرود آمده بود شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجۀ جهان را ملاقات نکرد - بغير ملاقات او در محلی دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجۀ جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است باز خواهند گردانید درین محل خواجۀ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان برای تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲) سنه کبیر . (۳) شد . (۴) شهادت . (۵) میان .

(۶) آمده بود .

مرحمت بودی شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلی دیگر فرود آمدی - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آری زهی وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بیقیاس فی الحال معلوم کرده *

همه کار شاهان گیتی پزوه * زرای وزیران پذیرد شکوه

المقصود روز دیگر خواجه جهان از شیرخان چند پرکاله سرائچه طلبید - شیرخان چند پرکاله سرائچه فرستاد - خواجه جهان کسان خود را آگاه کرد که این سرائچه را در صحرا نصب کنند - و سخن سرائچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجه جهان را همدران محل بردند - چون خواجه جهان با دلی پربشان درون سرائچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ بر سر بست - روی سومی سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که تیغ نیز داری - سیاف شمشیر خود نمود - یاری بود از آن خواجه جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجه جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمه طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردی • (۳ ن) برآورد کرد • (۴ ن) که این سرائچه پاک

و هموار گردانید •

همان لحظه^(۲) سر از تن خواجه جهان جدا شده - انا لله و انا اليه راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت اعلیٰ مر بندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند^(۳) - و در طلب آخرت کوشش نمایند *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروز شاه در شهر هانسی

نقل است چون حضرت فیروز شاه را بکرم آله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلی از آثار رحمت ازلی دل فارغ شده سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسی رسیده در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و مشرحان^(۴) مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات^(۵) لطیف گفته که روز جمعه بود حضرت فیروز شاه پیش از نماز جمعه برای ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین منور قدس الله سره العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ برای نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش در خویش ایستاده شده بودند که سلطان فیروز رسید - و دران وقت خدمت شیخ جیده

(۲) زمان • (۳) برزند • (۴) شارحان • (۵) آیات •

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معناد
 جد بزرگوار خود - و این جبهه کهنه سالها بود - المقصود حضرت
 فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم
 تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف
 حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ
 رخ بسطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون
 آمده شده بود - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون
 خانه روم - اعنّی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت
 کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای
 ملاقات درویشان نباید آمد - بعده خدمت شیخ منور هم پیش
 در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی از آن این
 بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب
 بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول
 شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت
 الله تبارک و تعالی بقدرت اعلیٰ مسلمانی چند را در فتراک دولت
 شما بسته است از حالت مقاتلت ایشان که دائم دلهای پریشان
 دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاہ اکل
 گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصاب
 دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است

(۲) ن آمدن • (۳) ن نباید آمدن • (۴) ن خدمت شیخ فرمود •

که شما را برای باختن شکار هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکاری جهانی را سرگردانی و عالمی را حیرانی است - این نوع نیکو نیست - جانی را بیفائده بیجان کردن مستحسن نیست - شکار همان^(۲) مقدار باید کردن که حاجت باشد بغیر حاجت شکاری^(۳) کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازین چیز باز آرد - ازین سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعای ما - و قدری سخن بلند فرمود - و ازین سخن^(۴) گذر کرده باز نمودند که منکر دعای ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوی مسجد گام زدند - حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروزشاه دربنگاه آمده و مستعد شده برای ادای نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسی رفته - معهدا حضرت فیروزشاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علیحدده بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم از آن بزرگان خدمت شیخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیروزشاه لباده^(۵) سوشتری^(۶) بخط لعل و سیاه برای خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

(۲) آن • (۳) شکار شکاری • (۴) و این سخن مکرر کرده •

(۵) لبادچه • (۶) اشتری •

نیکنام خدمت شیخ یعنی شیخ الاسلام قطب الانام ملجایی
 خواص و عوام بر گزیده حضرت علام شیخ نورالحق و الشرع والدین
 ذکرة الله بالخیر و السعادة خواجه این مورخ که پیش پدر خویش
 خادمی میکردند پیش خدمت شیخ منور باز نمودند که حضرت
 شاه فیروز لبچه فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
 محرّمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرّمات
 است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفر الله چون از محرّمات
 است دعا گویا چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
 فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق و الشرع والدین
 در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
 مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
 آن لبچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
 مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیرا چه از
 ملوک خانه نظر سلطان می افتاد - مع هذا چون آن اشخاص بدین
 طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
 ملوک خانه دید - کسان دو انید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
 تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
 کسوت نامشروع است نمی پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
 مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نامشروع چگونه
 پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسی

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلائق شهر هانسی از نهب مغل^(۲) سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را برای تالیف این تصنیف یک^(۳) مقصود همین بود *

* رباعی *

- * آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
- * شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *
- * مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
- * هر ساعت و ماهی چو کریماناش برآرد *

مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور

و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسی

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهنه برابر خود برده بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهنه بحضرت آله پیوست و حضرت فیروز شاه بعون الله^(۴) بر پادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بازگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسی رسید مخصوص برای ملاقات بندگی شیخ قطب الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

(۲) نهب • (۳) یکی • (۴) در •

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضای حضرت پروردگار از
 مریدان حضرت شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند^(۲)
 و هر دو بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام الدین^(۳)
 یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند
 که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان
 نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران
 درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم
 فرمان پدر پرتدبیر هر دو بزرگوار بی نظیر میان خود بطریقه^(۴)
 برادران جانی و دوستان دوجہانی درین جهان فانی زندگانی
 کردند - تا این محبت بجائی رسید هر که از شهر دهلی در
 شهر هانسی رفتی و ملاقات شیخ قطب الدین منور کردی خدمت
 شیخ میبرسیدند بابا پیوند کجا داری - اگر آن شخص گفتی که
 بر خدمت شیخ نصیر الدین دارم خدمت شیخ قطب الدین منور
 فرمودے بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زاده مائی - و خدمت^(۵)
 شیخ با او رغبت بسیار نمودی - و اگر کسی از شهر هانسی در
 شهر دهلی آمدی و خدمت شیخ نصیر الدین را پایبوس کردی
 خدمت شیخ نیز فرمودی بابا پیوند کجا داری - اگر آن بنده^(۶)
 گفتی که بر خدمت شیخ قطب الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲) خدمت • (۳) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت

فرمودند • (۴) لا نظیر • (۵) میفرمودند • (۶) آینده گفتی •

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتی - و با او رغبت بسیار کردی
 و در خانقاه با جاه خود داشتی - مع هذا این مورخ محب صلحا
 محبت و موافقت این هر دو بزرگان دین طالبان حضرت
 رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد^(۳) کتابی جداگانه باید - المقصود
 این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود در شهر هانسی رسید^(۴) برای ملاقات خدمت شیخ
 قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
 شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت
 شیخ قطب الدین منور بیای برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
 ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
 نصیرالدین دست بسوی پای شیخ قطب الدین منور برده
 و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پای شیخ
 نصیرالدین محمود دراز کرده موازنه یک لمحہ لطیف میان
 این هر دو ظریف توضح شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد
 بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدیگر گرفته درون خانقاه
 با جاه رفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده؛ هر دو بزرگوار
 بسیار گریسته - بعد زمانی قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در
 عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار^(۵) در مقامات

(۲) بزرگواران • (۳) نبشته آید • (۴) ن) رحیده • (۵) ن)

سماع مشغول بودند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - در
 سماع کم کسی بدین اسرار رسد - چنانچه درین باب خدمت شیخ
 جمال الدین احمد هانسوی جد خدمت شیخ قطب الدین منور^(۲)
 علیهما الرحمة و الغفران فرموده^(۳) * ابیات *

بر تازک دل سماع چون تاج بود * بر دوش دل حزین چون دیباج بود^(۴)
 از احمد خسته بشنو این زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود^(۵)
 المقصود بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو
 بزرگوار طالب رضای غفار از عالم سکر در مقامات صحو آمدند
 سبحان الله میان علمای شریعت و امامان طریقت در شنیدن
 سماع اختلاف بسیار است - اما درین قول هر همه متفق اند که
 السماع مباح لاله - و درین اهلیت سماع اجماع علما اختلاف
 دارد - اما خدمت شیخ جمال الدین هانسوی فرمود^(۶) * رباعی *

- * تا حکم سماع را بدانی در حال *
- * در حرمت و حلتش سخن گفت جمال^(۷) *
- * اصحاب نفوس را حرام است حرام^(۸) *
- * ارباب قلوب را حلال است حلال^(۹) *

معهدا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲) جمال الدین هانسوی * (۳) فرماید * (۴) ن) دواج *
 (۵) ن) القصة * (۶) ن) رباعی فرموده اند * (۷) ن) حل او * (۸) ن)
 سماع * (۹) ن) قبول *

دادند - بعد از ادای سنت عصر خدمت شیخ قطب‌الدین منور اهل مکنه دست خدمت شیخ نصیرالدین محمود طالب جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شیخ نصیرالدین محمود دست خدمت شیخ قطب‌الدین منور گرفت که شما را پیش میباید رفت - یک‌زمان لطیف میان هر دو بزرگوار ظریف^(۲) برای امامت گفتار رفت - درین محل خدمت شیخ نصیرالدین محمود فرمود آن روز که بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز ما هر دو را خلافت دادند خدمت شیخ شما را بوقت چاشت خرقة پوشانیدند و هم دران روز بوقت نماز دیگر برین دعاگو خرقة عطا کردند چون خدمت شیخ نظام الحق و الدین در عطا کردن خرقة خلافت مرتبه^(۳) پیدا کردند باین وجوه برای امامت شما را پیش میباید رفت - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود این سخن گفت و حواله بخدمت شیخ نظام الدین کرد خدمت شیخ قطب‌الدین منور برای امامت پیش رفتند - سبحان الله چه وقت^(۴) بود آن وقت که هر دو بزرگان دین^(۵) طالبان حضرت رب العالمین بروی این زمین یکجا جمع شده بودند - و میان خویش ابواب اسرار میکشودند - مگر قرآن السعدین آن روز بود - مع هذا بعد از

(۲ ن) لطیف • (۳ ن) مرتبه بشما ابتدا کردند • (۴ ن) چه بود آن

وقت • (۵ ن) بزرگوار •

آدای نماز و کشف راز^(۲) این هر دو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب‌الدین منور در بیست و ششم ماه ذی قعدة شد - میان این هر دو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برند و یا در تمنای آخرت - اما اهل محبت در طلب درست باشند و سر بازند و جان دهند^(۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از یافت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش *

* رباعی *

- * زین گونه که حال نا پسندیده ماست *
- * حسن رخ تو چه لائق دیده ماست *
- * وصلت که به کیقباق و کسری نرسید *
- * سرداست که از دماغ شریده ماست *

این مریخ ضعیف شمس سراج عقیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر بآن^(۴) نموده آید *

(۲) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان (۳) کند *

(۴) بآن باز نموده آید *

مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهائی شادمانه زدند - و تمام شهر را بزبورهای خوب و جامهائی پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبا بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروز آباد آبادان نشده بود - معیناً در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز جشن بود - در هر قبه یک لک تنگه خرج شده بود - از طعام و شربت و نذبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - خلایق برای دیدن قبا از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان شاه فیروز هر که برای نماشا آمدی هرچه خواستی از الوان نعمت خوش خوردی و آن قبا از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبهائی بیشمار - در قبا جامهائی نرمینه پیچیده - نقشها لون بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکریان پامیکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲) نهنگانه • (۳) یگان • (۴) بحکم فرمان • (۵) ن • هرچه از

الوان نعمت خوش آمده خورد • (۶) ن • گون بگون •

به دولت حضرت شاه فیروز شادعی عام میان خلایق خاص و

عام مدام بود • ابیات •

در شهر بیسته تپه هرسو • بنشسته دران هزار مهر
 هر یک بطریق و طرز دیگر • پوشیده دگر لباس و گوهر
 بازار ز جامه گشته زیبا • هرسو علم بگشته بر پا
 گر خانه بشهر بود خالی • از شادعی شاه بود حالی
 سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروز شاه را برگزیده و بر
 کشیده بود هوابنه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت
 بودند - چنانچه^(۳) خواجه خواجه جهان نظامی باز نموده •

• ابیات •

صلاح جهان آن شب آمد پدید • که از مولدش صبح صادق دمید
 ندانم کس از مردم روشناس • کزان مردمی نیست بروی سپاس
 اگر دیگران کامل شان آدمیست • همه مردم اند او همه مردمیست
 معینا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در شهر دهلی^(۴) جمله
 عالم را چشمها روشن گشته - هر یکی در حجره خرمی نشسته
 با ده بیغمی پیش گرفته - اشجار نعم در گلستان امید گشته - ایام
 حزنها بخرمی گذشته - هر یکی صغیر و کبیر این مصرع^(۵) گفته •

• مصرع •

(۲) از • (۳) چنانچه خواجه نظامی بان اشعار نمود • (۴) ن

درون • (۵) موصول •

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

* بیت *

* نمنا در جهان ما را همینست *

* خدا زینسان همیشه شاد دارد ^(۲) *

مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق

دهلی را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت ^(۳) همایون درون شهر دهلی بعنایت ازلی در آمد - بر عموم خلایق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلی بلاهای قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگی غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضع و شریف آزاد و بنده آشنا و بیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاری بدر باری بر آمده - تمام جهان بوستان شده - ^(۴) جنایتهای مغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسی از تاثیر حاجت بسی التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آری این فعل را عطای جزیل گویند - و عطای جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسبت این خواجه نظامی

(۲) خدا ذات ترا بسیار داد • (۳) اختر • (۴) ن) خانها بصغائر

بخشیده •

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش بعد از آمدن از دولت آباد برای آبادانی ممالک دهلی موازنه در کرور مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مخالفت این مورخ ضعیف شمس سراج عقیق در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته معینا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجه جهان بعد از نقل سلطان محمد (که در شهر دهلی خلقي را چاکر گرفت و جهانی بطمع نالی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهنه پادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پاره‌های بیشمار بخلق ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر خواجه فخرشاهی مجموعه دار بود - بنام طائفه (که باین وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر قوام‌الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکره سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه طلب کردن شاید درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر احسن سفت - چون پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاہ از تحت گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه دیگر می‌نشیند هلاک عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صفائو و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصی از تاثیر خیانت بسی در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان خود می‌آید - گویی حکمهای گذشته منسوخ میشود - چون سلطان محمد سبب مصلحتی مال بوجه سوندهار بخلق داده و حواجه جهان برای غرض خویش و خام طمعی بیش جواهر در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد زیراچه خلایق فقیر و مضطر گشته از غایت بی‌نوائی و نهایت گدائی کمرهای ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاری حیرانی رو بخرابی نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید بجز بدنامی - برای طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلی مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون ناصحان بیان نمود حضرت شاه‌نیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان فرمود چه باید کرد - قوام‌الملک این کلام برآورد تا این جمله دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر خلایق صغار و کبار میباشد شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق برد - زهی پادشاه لیکوکار و وزیر خوب گفتار *

* ابیات *

- * ملک شاه و محمود و نوشیروان *
- * که بردند گوی از همه خسروان *
- * پذیرای پند وزیران شدند *
- * که از جمله دور گیران شدند *

المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بيشمار پيش دربار حضرت جهاندار
 بدیده خلائق شستند - دران روز حضرت شاه فيروز قوام الملک را
 سند داده چتر عطا شده وزير کشور دارالملک دهلي شده
 و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و براي بستن آن محصول
 بندگان خواجه حسام الدين جنيد عليه الرحمة و الغفران از پيش
 تعيين شده - مدت شش سال بندگان خواجه خوش خصال
 در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور
 و هفتاد و پنج لک تنگه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد
 در مدت چهل سال در عهد فيروزشاه خوش خصال جمع دهلي
 همین بود - چنانچه عزيزي درين محل بازنمود * قطعه *

تا تواني پيشه خود عدل کن * وين وصيت را نکو برپايدار
 گر نباشد عدل شاهان بر زمين * عالم خاكي نماند پايدار

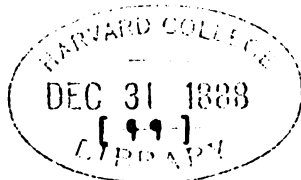
مقدمهٔ پانزدهم پيدا آوردن سلطان فيروزشاه

قاعدهٔ نانهاي جديد

نقل است سلطان فيروزشاه خلق را نانهاي بي تياس کرده
 و براي اين کار دست احسان بر آورده - جهاني بطمع آن
 سرور آورده - بعضي را ده هزار تنگه نان پرداخت تعيين کرده
 بعضي را پنجهزار - و بعضي را دو هزار - بر اندازهٔ هر يکي

(۲ ن) هفتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه دار - و این وضع مخصوص هم از آن شهریار
 درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان
 دین در دارالملک دهلی این آئین نبود - هیچ دیهیی در وجه
 باز نمیدادند - و این راز بر کس نمیکشادند - بلکه راویان شریف
 بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفتند
 که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفته - و جوهر بدگمانی
 در قسم جهانبانی سفته - که دیه در وجه باز نباید داد
 زیراچه در یک مرفح دیه البته دو بیست و سیصد نفر مرد
 ساکن میباشد - و این تمام نفر زیر یک وجه دارند - اگر
 اینچنین چند نفر وجه دار از آثار غرور بسیار و اسرار
 فجور بشمار جمع آیند و متفق شوند و اندیشه نساد در قسم
 ملکی کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ
 کس را دیه در وجه نداد - حشم را هر سال مال از خزانه دادی
 چون نوبت دولت فیروزشاهی رسید و سلطان فیروزشاه یکی
 از اولیای حضرت آله بود و مدت چهل سال کمال پی در پی
 ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان کشود
 و اینچنین اندیشها از خاطر بکلی دور گردانیده دل بر کرم حق
 داشت - و کوشش برای منافع مسلمانان گماشته اشجار منفعت
 در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و تصبات
 بچشم قسمت کرده داد - آری بوالعجب اسراری و احسنی



کرداری - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان
یکمی بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال
کمال برگی از مملکت در کاخ سلطنت نخبانیده - آنهمه آثار
انوار فیروزشاهی بود *
* بیت *

باخلاص اگر سجده کرده شد * خدا را دگر سجده شکر آر
معهدا چون فیروزشاه اهل صفا محضول مملکت بدل وجه
حشم داد قاعده دیگر نهاد که اگر پدر یکی از جمله یاران حشم
نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصی
پسر ندارد بداماد او می شود - و اگر کسی داماد هم ندارد
استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر
قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورات او مستقیم میدادند - همه
حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده
نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتی
شیخ الاسلام دهلی نبیسه بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین
ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین
نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام
کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بنده مومن دو اندوه
چون گرانوی در کوه پیش می آید - بدان سبب حیران و نگران
میشود - یکی اندوه دین - دوم اندوه دنیاری - اندیشه دین
چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بنده مومن

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 57, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRÜBNER & CO.

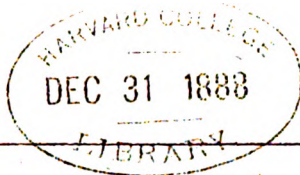
57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaita Brahma Siddhi, Fasc. I	Rs. 0	6
Agni Purāna, (Sans.) Fasc. I—XIV @ /6/ each 5	4
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda, (Sans.) Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Aṅu Bhāshyam, Fasc. I 0	6
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I 0	6
Aphorisms of the Vedānta, (Sans.) Fasc. III, V—XIII @ /6/ each 3	12
Ashṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. I—IV @ /6/ each 1	8
Asvavaidyaka, Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Asvalayana Grihya Sutra, Fasc. II—IV @ /6/ each 1	2
Atharvaṇa Upanishad, (Sanskrit) Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I 0	12
Bhāmātī, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each 3	0
Bṛihad Aranyaka Upanishad, (Sans.) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each 1	2
Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each 0	12
Bṛihat Saṃhitā, (Sans.) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each 1	14
Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Sans.) Fasc. II—III @ /6/ each 0	12
Chaturvarga Chintāmaṇi, (Sans.) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, 1—18, @ /6/ each Fasc. 20	4
Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II 0	6
Dasarupa, Fasc. II and III @ /6/ 0	12
Gopatha Brāhmaṇa, (Sans.) Fasc. I and II @ /6/ each 0	12
Gobhīliya Grihya Sūtra, (Sans.) Fasc. I—XII @ /6/ each 4	8
Hindu Astronomy, (English) Fasc. I—III @ /6/ each 1	2
Kāla Mādhaba, Fasc. I—III @ /6/ 1	2
Kātantra, (Sans) Fasc. I—VI @ /12/ each 4	8
Kāthā Sarit Sūgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each 10	8
Kaushitaki Brahmanapanishads, Fasc. II 0	6
Kūrma Purana, Fasc. I—VI @ /6/ each 2	4
Lalitā-Vistara (Sans.) Fasc. II—VI @ /6/ 1	14
Lalita-Vistara, (English) Fasc. I—III @ /12/ each 2	4
Madana Pārijāta, Fasc. I 0	6
Manutikā Sangraha, Fasc. I—II @ /6/ each 0	12
Mīmāṃsā Darśana, (Sans.) Fasc. II—XIX @ /6/ each 6	12
Mārkandeya Purāna, (Sans.) Fasc. IV—VII @ /6/ each 1	8
Nayavārtikum, Fasc. I 0	6
Nṛisinha Tāpani, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/ each 1	2
Nirukta, (Sans.) Vol. I, Fasc. I—VI; Vol. II, Fasc. I—VI; Vol. III, Fasc. I—VI; Vol. IV, Fasc. I—V @ /6/ each Fasc 8	10
Nārada Smṛiti, Fasc. I—III @ /6/ 1	2
Nyāya Darśana, (Sans.) Fasc. III 0	6
Nitisāra, or The Elements of Polity, By Kāmandaki, (Sans.) Fasc. II—V @ /6/ each 1	8

(Continued on third page of Cover.)



40. 115

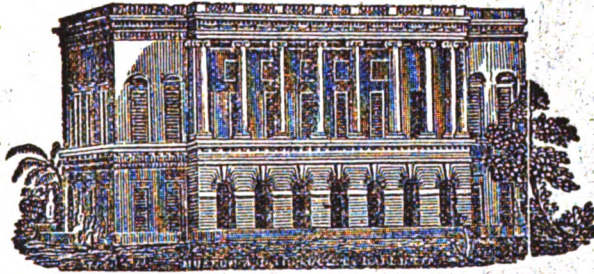


BIBLIOTHECA INDICA ;



COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 662.



تاریخ فیروز شاہی

TA'RI'KH I FI'ROZSHA'HI'

BY

شمس سراج عقیف

SHAMS-I-SIRAJ AFTF

EDITED BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN

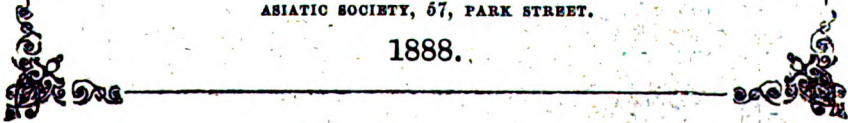
PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS 1.

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 57, PARK STREET.

1888.



با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعده عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بجنّت هیچ کسی را با عبادت بسی بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشره مبشره رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمنی را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است *

* رباعی *

که رشک برد فرشته از پاکی ما * که خنده زند دیو ز بیباکی ما
ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهی چستی و چالاکي ما
و اندوه دوم بنده مؤمن را اندیشه اهل و عیال و بچگان خردسال است
که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهد بود - درین
محل شیخ الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواری
سفت - که خداوند عالم پناه بنی آدم اندوه دنیای در عهد
دولت خویش بیش از بیش از دل بنده مؤمن برگرفته - چون
یکی از جمله یاران چشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه
حال ازان شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین
کردار ثواب بیشمار است - و امیدواری بسیار - زیراچه چون
خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش
دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک
و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بنده مؤمن
سلب نکند - و سلامت بدارالسلام رساند - الله تبارک و تعالی

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزی گرداند - امین یا رب العالمین
 معیناً دران روز که شیخ الاسلام بالهام ملک عام پیش شهویار
 عظام اینچنین نظیر بی نظیر گفت و جوهر نوائج سفت جمله
 حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند
 و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک
 پرآب کرده فرمود - شیخ الاسلام چنانچه دیدی ازان سلاطین
 ماضیه انار الله برهانم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازیں
 جهان رخت بریندیم و این بیت خواند *

* چون هم ما به بینی خالی ز ما بگوئی *

* روزی درین محلت غوغا زدے حسابی *

مقدمه سازدهم بیان رعیت پروری فیروزشاه

بتوفیق حضرت آله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام آله و بتوفیق الله
 تبارک و تعالی در رعیت پروری بر آئین سروری جد بلیغ
 داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه درعهد سلاطین ماضیه
 قانونات غیر قیاس بود - رعایای بلاد ممالک و برایای سلطنت
 در ادای مال مستهلک شدند - بعضی راویان برین مورخ
 فعیف شمس سراج عفیف گفته - دنبال رعیت همین دستر بود
 یکی ماده کار میگذاشتند - دیگر بنام می ستند - سلطان فیروزشاه

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بنده و احرار کاشته آنچه نامشروعات بود بتمام دور گردانیده - و هر چه مشروع بود ازان هم خفت کرده - بلکه در طلبهای دیوانی از قانونات قانونی خارج محصول دیوان^(۲) در ننگه دوجیتل شدن فرموده - اگر کارکنی و صاحب عملی ازان زیادت ستدی تدارک الیم شدی اگر کالائے و یا مناعے در کارخانها خرید میکردند بر نهج معادلت و قیمت روز میسندند - طوائف بازار از صغار و کبار خرسند بودند - هر کجا کالای نفیس و یا مناع لطیف بودی برای خرید کارخانها ذخیره میکردند - زیراچه^(۳) چون نرخ بعدل شود و مال در زمان واحد ادا کنند هر ایفه طوائف را نفع بسیار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فیروزشاه از بسیاری خوف^(۴) آله بر عهده داران درگاه تاکید کردی که بر کسی از نائیر طمع بسی تعدی فرود - چون چنین تاکید شد رعیت افزود - و سیر گشت در مقامات خرمی نشست - تا کار رعایای^(۵) سلطنت بجائی رسید و بمرتبگی کشید که از قسم آبادی در هر اطاقی و در هر پرگنه در هر گروهی چهار دبه آبادان گشت - در خانهای رعیت چندان غله و مال و اسهان و اسباب که نتوان گفت - و هر یکی را زر و نقره

(۲) ن) ملطنت • (۳) ن) خوف نریغ نعلل شود • (۴) ن) حرف آله •

(۵) ن) رعایای مملکت و برایای سلطنت •

بسیار و اسباب بیشمار - هیچ عورنی از عورات رعایا بغیر از پیرایه
 نبودنی - در خانه هر یک از رعایا بسترهای پاکیزه و پلنگهای
 خوب و اشیاهای بسیار^(۲) و مال فراوان هر همه را رخت بی پایان^(۳)
 جمله مملکت دهلی بفیض ازلی از بسیاری دستگاہ بیغم شده *

* بیت *

خدا نرس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمه هفدهم غدر خسرو ملک و خداوندزاده

دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروز شاه

کرده بودند

نقل است که سلطان فیروز شاه بعون حضرت آله در شهر دهلی
 مشغول باستمالت مملکت و آئین سلطنت^(۴) شد - خداوندزاده دختر
 سلطان تغلق و خسرو ملک شوهر او در دهلی درون مقام حرم^(۵)
 سلطان محمد در خانه خویش میبودند - و سلطان فیروز شاه قاعده
 کرده بود که بعد از نماز جمعه مخصوص برای ملاقات خداوندزاده
 رفتی - چون سلطان فیروز شاه خداوندزاده را دیدنی بتواضع تمام
 و شتاب گام بکوشش ایستاده شدی - خدمت کردی - در آن وقت
 خداوندزاده نیز بتواضع تمام خدمت کردی - سلطان فیروز شاه

(۲) بقیاس • (۳) راحت * (۴) بر آئین • (۵)

پسراو و داور ملک شوهر او دهلی *

و خداوندزاده هر دو در جامه‌خانه می‌نشستند - و خسروملک در آن حالت ایستاده میبود - و داورملک پس پشت خداوندزاده نشست - بعد از گفتن حکایات بی‌نهایت چون زمانه گذشته خداوندزاده برگ دادی^(۲) - سلطان فیروز بازگشتی - همچنین در هر جمعه شاه فیروز بر سبیل معناد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد می‌سفت چون آثار حسد و اسرار حقد بتقدیر احد در جسد آدمی باقی ست و این علامت باقی ست خسروملک خود مراده^(۳) و خداوندزاده را این اتفاق افتاد که سلطان فیروزشاه را حرکت باید داد - و ابواب عداوت باطن بظاهر باید کشاد - یعنی چنانچه سلطان فیروزشاه سکندر ثانی در روز جمعه در آن محل که خداوندزاده می‌آمد و بسطان فیروز می‌نشست بیاید در آن محل بمکرمه میباید گرفت و میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشه پیش متفق شدند - در آن محل عمارت سقف بود با دو حجره بغلکه خسروملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بناگوش مستعد گردانیده درون هر دو حجره بغلکه بتمام پر کنانیده برایشان عهده نهاد^(۴) - چون خداوندزاده دامنی بسر خود راست کند زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان فیروز اندازند - و سر از تن او جدا گردانند - و بعضی زره پوش را خسروملک بیرون زیر تختهای در بیرون پنهان^(۵) ایستاده کرده

(۲) آرپندی • (۳) حرامزاده • (۴) وعده • (۵) پنهان •

و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بنوعی از درون خانه سلامت بیرون آید آن زره پوشان که چون (عد^(۲) خروشان زیر نختهایی در ایستاده اند بیرون آیند و تیغ چون میخ برق بر فرق سلطان فیروز گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسروملک خود مراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند چون روز جمعه شد سلطان فیروز شاه بر آئین معتاد بعد از نماز جمعه برای ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو نفر فرود سقف در یک جامه خانه نشستند - و داورملک در عقبه خداوندزاده بر تاقون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف بروایات لطیف برین مررخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته ناپاک خسروملک خداوندزاده را از شوهری دیگر بود - المقصود آنکه ازین غدر احتراز می نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت داورملک اهل سعادت بدیدن سلطان فیروزشاه اهل مهارت سرانگشت شهادت خود بدنندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت رسانید - اعنی ازین مقام بتعجیل تمام سبک میبایدخواست و درگاه خود میباید آراست - همدران لحظه و لمحہ حضرت فیروزشاه از آثار الهام آله ایستاده شد - تا آمدن برگ هر چند که خداوندزاده گفت یک لحظه توقف میباید کرد تا تذبزل برسد درین محل سلطان فیروزشاه اکمل فرمود فتح خان ملول است - ازان سبب

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کمتر آمده خواهد شد
 سلطان فیروز سبک از خانه خداوندزاده بیرون آمد - بفرمان الله
 تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجرهای بنگه بودند
 ازین مقاتل که میان ایشان هر در میرفت خبر نداشتند - چون
 سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن نیکون
 پدید آرند؛ حکمهای مکنون آن اشخاص که با قوت بی قیاس
 زور نختهای در بیرونی پنهان بودند و انتظار می نمودند ایشان را
 ار حال در آمدن سلطان فیروز در خانه خداوندزاده خبر بود
 از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروز شاه بکرم
 حضرت آله از خانه خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * * آیات *
 پیش آور عزت و مذلت * بخشنده ملک و مال و ملت
 شکننده کام کامکاران * دوزنده دام دام داران
 چون سلطان فیروز شاه بکرم آله از درون خانه آن اهل تباه بیرون آمد
 آواز بلند کرده هر کسی را از هواخواهان میطلبید - چون روز
 جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - در انوقت رای بهیروهی
 بنامی سلطان فیروز حاضر بود آراز داد - درین محل سلطان فیروز شاه
 اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیروهی تیفی که
 بر دست داری بمن ده - رای بهیروهی دریافته که کار از دست رفته
 رای بهیروهی گفته که من بده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

(پ ۲) آن اهل تباه *

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ از دست رای بهیرو بستند - و از پیام کشید از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد سلامت و سعادت بالای کوشک برآمد - همدران وقت جمله خانان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانه خسروملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و از ایشان از حالت این مقالات پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل سلطان فیروزشاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهی بود آن طائفه بیک زبان باز نمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیده عقل ما پوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از حال بیرون آمدن معلوم نشد *

شور بختان بازرز خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروزشاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسروملک بقوت آن مال کوشش برای غدر گماشت - آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسروملک را ازین محل جلا کردند و از آثار ملکی و روش قانون جهانداري دارالملک را فرمود تا هر غره ماهی برای دیدن ما بیاید بارانی پوشیده و کفش در پا کرده یعنی بدین طریق آید - آری هرکرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقی اوست *

• بیت •

کسی را که ایزد کند یاروی * که باشد که با او کند داروی

مقدمه هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز
خطبه سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد
و بیان سکهای سلاطین

نقل است بدان سبب که این سخن باتفاق جمله اهل^(۲)
فضیلت است که آئین جهان داری و قوانین شهر یاری مدت چهل سال
کمال فیروز شاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم
ناجداری هم برورده - معینا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد
دولت خویش بفرست و کیاست بیش نامهای سلاطین ماضیه
در خطبه اعیاد و جمعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال
مذکور بیست و یک سکه مشهور که در قسم ناجداری است
وسی و یک علامات و آداب^(۳) جهان داری است روشن کرده این
مورخ ضعیف شمس سراج عقیف (که در مدت چهل سال آنحضرت را
دیده و بیشتر سنوات پیش تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت
در محل سلام رفته) درین تواریخ برای دستور حال و استقبال مشرح
و مبین باز دیده - تا یادگاری باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول
بیان اختیار کردن سلطان فیروز شاه نامهای بعضی سلاطین در خطبه
اعیاد و جمعات - مقرر همگان و مبرهن باستان است که قانونی بود^(۴)

(۲) نقل است و درین نقل عجائبات نقل است بدان سبب این *

(۳) امارت * (۴) مقرر *

میان سلاطین دارالملک دهلی که در خطبه‌های اعیاد و جمعاعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیه دهلی نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانه دارالملک دهلی مذکور مشهور نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعد از ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار^(۳) در داستان گلستان و بوستان نوشته
 * علیه الرحمة و الغفران *
 * بیت *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتی برد
 معهدا سلطان فیروزشاه از جمله سلاطین ماضیه (که بر اورنگ^(۴)
 شاهی و تختگاه پادشاهی نشسته بودند) نام بعضی سلاطین اختیار
 کرده بدین تفصل - اول حضرت سلطان شهاب الدین محمد^(۵)
 بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت
 سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت سلطان غیاث الدین بلبن^(۶)
 پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاء الدین

-
- (۲) بنشور * (۳) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان *
 (۴) بر اورنگ سلاطین شاهی * (۵) مغز الدین محمد سام *
 (۶) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجی ششم
 حضرت سلطان علاء الدین راعش *

محمد خلجی - هفتم حضرت سلطان قطب‌الدین مبارک - هشتم
 حضرت سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد عادل^(۲)
 دهم حضرت سلطان فیروزشاه رحمة الله علیه المقصود دو تاجدار
 برگزیده حضرت و درود را خطبه بعد از سلطان فیروز قرار یافته - یکی
 سلطان محمد بن فیروزشاه - دوم سلطان علاء‌الدین سکندر شاه - فی الجمله^(۳)
 تا غایت ایام خطبای خورش کلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام این
 تاجداران اهل اکرام^(۴) میخوانند - آری مستحسن کرداری اختیار
 احسن فیروزشاهی در قسم بادشاهی بالهام الهی (که نام جمیع سلاطین
 طالبان دین در عهد دولت خویش بفراست و کیاست پیش روشن
 و منور گردانیده) نبشته آمد *

اکنون آغاز کرده شود از حال سکهای تاجداران

ذکر دوم بیان سکها در قسم تاجداری

معلوم جهانیان و مفهوم عالمیانست که سلطان فیروزشاه بالهام
 حضرت آله در قسم ملک داری و روش جهانداری بیست و یک
 سکه در آئین تاجداری وضع کرده - و سی و یک علامت در قسم
 جهانداری - آسامی هر یک جدا این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 درین قسم مفصل و مبین نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامی سکها

(۲) محمد بن تغلق • (۳) بن سلطان محمد شاه • (۴) کرام

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه - تخت - مندلی *
 مهر بر عقیق - طغرا در تویع و تبلیغ - مکس ران - بانگت پاس *
 درعه - غاشیهٔ باره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخل - بهیر
 در پیش محل - نوبت در سواری مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه •
 ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا
 اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - درهٔ بیدکوش - الحاصل این
 بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران است - مگر دو سکه سلطان
 فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار درک بیش وضع
 کرده - یکی طاس گهزیاله بعد از آمدن از سواری تهته^(۷) وضع کرده بود
 شرح آن بعد آخر شدن کتاب سواری تهته^(۸) نبشته آید - سکه دوم
 نثار چتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در
 پادشاهی نشسته اشجار امن در گذار زندگانی کشته - اعنی زیر زمین
 شدگان - معینا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چتر سلاطین
 و چتر غیر سلاطین فرقی میباید - تا در میان جهان رموز احسن از
 کدوز مستحسن جمال نماید - چه دارای درگاه فیروزشاهی چون

(۲) خطب • (۳) مهر در جینل • (۴) تاجدار است • (۵) ن

اسرار در کشته • (۶) طاس گهزیاله که از حالت آن در محل آن مشروح

کتابت کرده آید زیراچه سلطان فیروزشاه طاس گهزیاله بعد از آمدن الخ •

(۷) نبشته • (۸) کتابت • (۹) اشجار زندگانی • (۱۰) ن

این عبارت بظاهر ربطی ندارد (۱۱) ن بماند •

بلغای بارگاه بادشاهی بالهام آلهی نثار چهر در بلاد ممالک دهلی
 وضع کرده - بدرگاه والا جاہ • (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتی دو کرت سواری سمت
 جاجنگر و نگرکوت

مژده مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی
 اول کرت سنجری برابر رکاب روان کرده و موازنه
 یکہزار کشتی بند کشا در گردن
 کہاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف باز نمودند - کہ موازنه هفتاد ہزار از خانان و ملوک
 برآمدی - بدین طریق فیروزشاہ باعزاز و اکرام و ارادت تمام سمت
 بنگالہ روانہ شدہ - ہر بار حضرت شہریار نیکوکار رخ بجانب مقربان
 درگاہ و اہل اختصاص بارگاہ کردی - و دست مبارک خود بر محاسن
 خورد فرود آوردی - و این بیت فرمودی *

* بیت •
 ہمین گویم و باز گویم ہمین • مجنباں مرا تا نچہد زمین^(۷)
 المقصود از کرم آلہ سلطان فیروزشاہ در حرم لکهنوتی رسیدہ - و خان جہان
 در شہر دہلی ماند *

(۲) و ماہ و جاہ • (۳) مقدمہ روان • (۴) دہلیز اول • (۵)
 حضرت فیروز شاہ • (۶) باداب و وزارت تمام • (۷) نچہد
 (ایضا ۲) صحیح البیان •

مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکنهوتی

و محاصره کردن^(۲)

ذقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان
 گردیده^(۳) در بنگاله^(۴) با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین
 نیز در محلی که لب آب بودی قوت خود نمودی - چنانچه لب
 آب سره و گنگه و لب آب کوسی^(۵) و غیر آن - و جیش سلطان فیروز
 چون جیوش شاه پروین کشتیهایی بند کشا که روان کرده بودند طایفه
 گردان و گندآوران با تیرهایی گران و سنان در نشان در کشتیها
 می نشستند - بزخم چوب تیر و تیر ناوک بی نظیر باز میگردانیدند
 الغرض چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در کرانه لب آب
 کوسی رسیده دران محل قدری آرمید - یک لحظه^(۶) عنان سمند
 دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس الدین^(۷) با لشکر
 بی پایان ایستاده بود - گذارشدهن دشوار مینمود - سلطان فیروزشاه
 موازنه صد کوه زمین بالادست کوسی رفت - فرود جیارن^(۸) گذشت
 در محلی که دهانه لب آب کوسی از درون کوه بیرون آمده است
 دران محل پایاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲) محضر • (۳) کرده • (۴) در زمین بنگاله • (۵) کوهی •

(۶) لحظه • (۷) سلطان • (۸) گرفت الخ •

با زور میرود - پانصد منی سنگه بزور آب چون سفال غلطان
 میرود - معهداً درین محل آن شهنشاہ مستثنی فرمان فرمود
 تا فرودست و بالا دست^(۲) از پایاب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق
 لشکر باسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده
 کرده^(۳) تا زور آب کم شود - و طنابهای ریسمانی در پیلان بسته
 فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب
 زند - معهداً چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب کوسی^(۴)
 شد و سمت سلطان شمس الدین کوه گران^(۵) آورد سلطان
 شمس الدین شنید که لشکر بالا دست فرود چیلان^(۶) بر لب آب
 کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس الدین
 با جمعیت بیقیاس درون اكداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ
 ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه
 رای^(۷) چیلان را چتر داده - المقصود سلطان شمس الدین شهر پنکوره
 خالی کنانیده در اكداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اكداله
 دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد
 لشکر خود کنگره^(۸) بندانید - و خندق کارانید - هر روز افواج^(۹) سلطان
 شمس الدین از درون اكداله بیرون میآمدند - و نموداری میکردند
 ازین جانب لشکر سلطانی از آنرا عنایت ربانی بزحم چوبه تیر غریبل

(۲) دست آن • (۳) کنند • (۴) لب آب • (۵) کومال گران •

(۶) وزین • (۷) راه چساره • (۸) گلهر بندینده • (۹) فوج •

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بان^(۲) کلام بسیار و گفتار
 لایعنی^(۳) بیشمار از نهایت اضطراب درون جزائر اكداله^(۴) حصاری
 شده - و ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفه^(۴) راوان و رانگان
 و زمین داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست
 او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله^(۵) در جنگ سلطان فیروز
 آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود
 میان یکدیگر قوت می نمود - الحاصل چون چند گاه میان هر
 دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانه کرم در
 زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان
 اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقربان درگاه و مشیران
 بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر
 احسن سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته
 چون سلطان شمس الدین حصاری شده و گرد بر گرد اكداله جزائر
 بحر افتاده و سلطان شمس الدین در دل خود ابواب منقلب
 کشاده که تا ایام برشکال^(۷) در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد
 هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین باز گردد درین محل

(۲) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بیشمار از نهایت اضطراب الخ

(۳) اكداله • (۴) ولایت • (۵) ریان و مالکان • (۶) ن

جنگ طوفان جنگ حیات یکدیگر قوت می نمود • (۷) پشکال

سیلاب گیرد •

صواب آنست که بر طریق تعبیه چند کوره پستر میباید شد^(۲) تا از پرده غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چه چیز روی نماید رای مقرران درگاه و اختیار مشیران بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهردهلی رخ آورده در منزل هفت کروهی فرود آمد^(۳) - و چند نفر قلندر^(۴) را بر سبیل تعبیه سمت اكداله فرستاد^(۵) - و برایشان بدینسان آگاهی داد که اگر شما را بگیرند و در اكداله نزد^(۶) سلطان شمس الدین برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که پیش سلطان شمس الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر و^(۷) بنگاه بطریق گریختگان میروند - چون قلندران مذکور بمستور فرود حصار اكداله مشهور رفتند ایشان را گرفته^(۸) پیش سلطان شمس الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه بطریق گریختگان میروند - درین محل سلطان شمس الدین الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجالس خود گفت - باری میدانید - چون سلطان فیروز گریخته میروند او را دست بردی میباید نمود - و ابواب قهر چون خسروان میباید کشود - سلطان شمس الدین با جیوش قهر آگین از درون اكداله بیرون آمد .

مقدمه سیوم - جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲) شده . (۳) آمده . (۴) قلندران . (۵) بدین سمت .

(۶) بره . (۷) بنگاله . (۸) گرفتند و پیش اله .

شدهس الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله^(۲) نقل است چون سلطان شمس الدین شنید که سلطان فیروز بطریقه گریختگان رخ بجانب دهلی نهاده عنان بسوی مراجعت داده درین محل بعضی را بیان گفته که حضرت فیروزشاه رخت ایستاده گذاشت - و بعضی روایت کرده که حضرت فیروزشاه فرمود تا در بعضی رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند و بازگشتند - المقصود سلطان شمس الدین با ده هزار سوار صاحب کین و دولک پیاده چون پیادگان سبکتکین و پنجاه پیل چون مهابت پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمد و حضرت فیروزشاه با جیوش دولتخواه در منزل هفت کرهی رسیده بود - و انتظار می نمود - دران مقام (که لب ابی ست غرقاب و آن لب آب پایاب^(۳) کشیده^(۴)) بنگاه^(۴) حضرت فیروزشاه دران پایاب گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچرخ نه کرهی کشیده بسوی لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار این کردار بگوش حضرت فیروزشاه برکار رسانیدند - و برین جمله باز نمودند که شمس رندی از تاثیر لوندی^(۶) با لشکر فراوان و رجال بی پایان^(۷) با پیلان کوه پیکر چون رهنان افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲) یک لک اهل بنک و بنگاله • (۳) پایان • (۴) بنگاله •

(۵) شمس • (۶) مائر • (۷) رجاله •

چون تاجداران گیتی پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش
 بیش گماشته افواج جلیس خویش را درسه محل داشته - در میمنه^(۲)
 ملک دیلان میزشکر با سی هزار سوار - و در میسره ملک حسام نوا
 اهل اختیار برابر او نیز سی هزار مرد کارزار - و در قلب تانارخان
 خوش کردار در فوج او نیز سی هزار سوار کذآور و نامدار - و حضرت
 شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداري چون
 خسروان میگفت - و هر یک تن (که دران انجمن بود از زمره
 گردان جهانگرد و فرقه کذآوران گیتی نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین
 هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده
 تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر^(۳)
 مراتب حضرت فیروز شاه آوردند - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - معهدا^(۴)
 حضرت فیروز شاه مستثنی دران حالت مانند سلاطین اهل جلالت اسلحه^(۵)
 مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهی چون آئین شاهنشاهی
 دور داشته - القصة این تمام طبل و دمامه مراتبها بیکبارگی فرو کوفته
 در میان دو لشکر هزاهز خاسته - چون سلطان شمس الدین افواج^(۶)
 جیوش حضرت فیروز شاه را بسان افواج بحوز آراسته دید بر خود^(۷)
 چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران^(۸)

(۲) جیش • (۳) زیر • (۴) آورده • (۵) جلالت •

(۶) چراچر • (۷) شمس الدین دندی • (۸) چون • (۹)

بچار فیروز شاهی نرسیده برتن خود چون برگ بید لرزیده •

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد *

پس در میان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاد^(۲) از میسره ملک حسام‌نوا نیز دست پشت کشاد^(۳) - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب داد^(۴) - هنوز میان افواج شمسی و میان افواج ملک‌نوا در آویز بسان لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازي چون مبارزان سر اندازی ابواب خونریزی کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار در آویز بجائے رسید و بمرتبۀ کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجه نظامی خوش^(۷) مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماه تف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تانارخان روی بسوی سلطان فیروز کرد

(۲) همدین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسام‌نوا قتال

افتاده * (۳) دست پشت * (۴) آب * (۵) ملک

حسام‌الدین نوا * (۶) چون * (۷) شیرین *

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت آله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست

که همین زمان شمسی بدست آید * • بیت *

بیاران خود گفت کاین مید خام * کجا جان برد چون در آید بدام
القصه بعد قتال بسیار و خونریزی بی‌شمار از آثار اضطراب سلطان

شمس‌الدین مکر روی بفرار نهاد^(۲) - و بفرمان کرد کار و تقدیر نمایند؛

لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بمجرد آنکه

خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلعه سلطان زور کرد و از میسر

و میمنه ملک حسام‌نوا^(۳) و ملک دیلان زور آور^(۴) گردیدند لشکر بنگاله

از پذیرده تا اگداله بنام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال

شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته ای شمس سیاه رو

کجا میروی - مرد را میبایست که بروی مردان پشت ندهد - زمانی

ایستاده شو تا قوت بجهای فیروزشاهی به بینی - سلطان شمس‌الدین

چنان گریخت که پروای کسی نکرد * • منقوی *

مرو تا نبرد دلیران کنم • درین زمره زم شیران کنم

به بیفیم کز ما بلندی کراست * درینک پیروزمندی کراست

بترس ارچه شیرین شیرانگنان • دلیری مکن با دلیرانگنان

معهدا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت آله فتح روی داده - جمیع

(۲) شکست • (۳) حسام‌الدین‌نوا • (۴) آورنده • (۵) ن

هرو باپست روی مردان بین •

خانان و ملوک زبان بدعای شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون
 جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله
 بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه
 افتاده - چنین گویند دران لب آب (که حضرت شاه فیروز نزل
 فرموده بودند و از اگداله هفت کروه مینمود) افواج حضرت فیروزشاه
 چون گردان هواخواه دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حيله
 رفته - سوار و پناهه جراز او چندان کشته شده که طریقه^(۳) خرمنهای غله
 از کشته شدگان برآمده - بلکه بعضی^(۴) راویان گفته که از غایت^(۵) کوشش
 بسیار و نهایت کشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد •

• ابیات •

آورد چو عزم در فرودست • کردست سپاه شمس دین پست
 بگرفت بجنگ چون چهل پیل • بنمود مراجعت به تعجیل
 در چشم نیامد آنهمه گنج • نازو نرسد بمؤمنان رنج
 شاهي که بجنگ خصم تنها • بی سر بکنی^(۶) هزار تنها
 معهدا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده
 کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اگداله دایره
 سلطان فیروز گردید - درین محل راویان مدقق گفته که جمله عورات^(۷)

(۲ ن) یعنی • (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهای غله از کشته شدگان

برآمده • (۴ ن) بلکه راویان روایات گفته • (۵ ن) کشش • (۶ ن)

نکند • (۷ ن) گرداننده •

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اكداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالای حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطراب زاری آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلمانی چندی را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نعیم چندین عزرات مستورات مخدرات بدست ناهلان گرفتار گردند فردای قیامت آمنا و صدقنا پیش کرسی قضا چه روی نعیم - پس میان من و طائفه مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکی بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکی برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلی درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آثار هوشیاری بسی درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین (۳) رجاله است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر آب بسربردند (۴) برین وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلی کردن مصلحت نیست (۵) اندیشه ملکی برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اكداله را آزادپور خطاب کرد *

(۳) برین • (۳) وحل • (۴) جزائرات • (۵) بر من وجه الخ •

جهاندار با فتح دمساز گشت • شبانگه با آرامگه^(۲) باز گشت
 آری عجب اسراری در قسم ملکی و آئین جهانداري از وجود
 خان اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران همدران مکان فعلی در
 وجود آمده که حضرت شاه فیروز را بغایت خوش آمد - گفته اند
 که دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمنزل پلنگ دنبال شاه بنگاله
 افتاده ابواب کوشش بیش کشاده - چنانچه سلطان شمس الدین از
 هیبت تاتارخان رخ بگریز نهاد - خان اعظم نزدیک رسیده خواست
 تا تیغ برو گذار کند - آخر الامر اندیشه کرده تیغ نه انداخت و از
 دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فیروزشاه
 از خان اعظم تاتارخان پرسید چون شما بر سلطان بنگاله^(۳) آنچنان
 قادر گشتید تیغ برآورده بغیر گذار کردن چه سبب بازگشتید
 تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابی گفت - و جوهر
 گوهر ملکی سفت - یعنی بر تاجداران تیغ انداختن کار من نیست
 اشجار این آثار و اسرار این کردار^(۴) در ضمن منست - بدین اندیشه تیغ
 گذار کرده نشد - چون اسرار این انوار تاتارخان نیکو کردار پیش
 حضرت جهاندار از زبان گهربار بیرون داد حضرت فیروزشاه را بغایت
 خوش آمد •
 * بیت *

بالغ عقل را بسے یابی • بالغ ملک کم کسی یابی

(۲) با آرام خود • (۳) بنگالیان • (۴) انوار در ضمن ملکی

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است که چون^(۲) حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هر یک^(۳) و ضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهای کشته شدگان سوار و پیاده بنگاله جمع کنند - هر آنکس که سربازان بنگالیان بیارد آنکس را در هر سرباز یک تنه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد نمودند^(۴) - و سرهای کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تفکهای نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمی بلکه چیزی زیاده آمد زیراچه هفت کوره کشتش بر کشتش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت می نگرید - و هر بار رخ بسوی اصحاب خود میکردانید - و آب از چشم مبارک میدروانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق فان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبود می و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدی بدین روز گرفتار نمیشدندی - چنانچه مناسب این حال خواجه

(۲) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد • (۳) هر یکی •

(۴) قصدی • (۵) سلطان •

نظامی علیه الرحمة والغفران میفرماید • منظوم •

بعبرت دران کشتگان بنگریست • بخندید پیدا و پنهان گریست
 که چندین خلایق درین دار و گیر • چرا کشته باید به شمشیر و تیر
 فلک را سرانداختن شد سرشت • نشاید کشیدن سر از سرنوشت
 درین پرده کز سردی مگویی • درین خاک شوریده آبی مجویی
 المقصود فیروزشاه برگزیده حضرت آله ازان مقام باهتمام تمام و
 بشتاب گام چون آئین خسروان عظام عنان مراجعت بسوی دارالملک
 دهلی گردانیده در پندوه رسید - دران مقام خطبه بنام حضرت
 فیروزشاه خواندند - و شهر فیروزآباد نام نهادند - چون سلطان
 فیروزشاه اكداله را آزادپور نام کرد و شهر پندوه را فیروزآباد تا غایت
 ایام سلاطین آن مقام برای برکت و یمن این هر دو مقام را همین
 لقب مستقیم داشته در دفاتر ایشان تا غایت می نویسند آزادپور
 عرف اكداله فیروزآباد عرف پندوه - چون فیروزشاه در کرانه لب آب
 کوسی رسید و ایام برشکال درآمد فرمان شد تا جیوش مذکور چون
 جیش شاه نغفور در کشتیهایی بند کشا بگذرد - تمام حشم و جمله
 خدم در کشتیهایی بند کشا گذشته - چون سلطان شمس الدین درون
 اكداله درآمده آن کوتوال که دروازه بسنه بود او را گرفت و کشت
 القصة چون سلطان فیروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامه
 لکهنوتی در شهر دهلی فرستاد - دران ایام^(۳) خان جهان مقبول وزیر

(۲) پرتدبیر در شهر دهلی نایب غیبت بود - و در محانظت مملکت
 جد می نمود - و در فتحنامه این بیت بود • • بیت •
 چه لشکر میکشی بر قلب عشاق • صف مغلوب را هوئی بسندست^(۳)
 چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلی نزد خان جهان^(۴)
 رسیده در آن روز خلایق را شادی عام افزوده - یکی فرحت فتح
 بنگاله - دوم فرحت سلامتی ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبلهای شادمانه نهگانه زدند - چون
 سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان جهان اسبابهای بسیار و خدمتی
 بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروزآباد آبادان
 نگردیده بود - در آن روز که سلطان فیروز در شهر دهلی درآمد چندان^(۵)
 بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه
 رفته - و رسوم بیرق در عهد سلاطین ماضیه نبود - این نیز وضع خاصه^(۶)
 فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلی درآمد
 چهل و هفت فیل فتح لکنوتی را رنگ کرده و عمارتها و جللهای
 نرمینه انداخته پیش فرج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند
 بوقت درآمدن شاه جمله خلایق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر
 از مرد و عورت مملکت برای تماشای حضرت سلطان والی سلطنت
 استقبال نمودند - هر همه زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه

(۲) مدبر • (۳) پسند • (۴) بر • (۵) نکرده بودند •

(۶) یافته نبود •

• کشادند •
 یارب ز جمال این جهاندار • آشوب گزند را نگهدار
 هر در که زند تو ساز کارش • هر جا که رود تو باش یارش^(۲)
 زاریان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق روایت کرده
 که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتی کرده و دست قوت
 بر شاه بنگاله برآورده) مدت یازده ماه جانب لکهنوتی بود - و بعد
 یازده ماه سمت دهلی مراجعت نمود •

مقدمه پنجم بنای شهر حصار فیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزی بعنایت ربانی
 در شهر آمد چند سال متواتر سواری در حریم دهلی کرد - این
 مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از
 آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصار فیروزه بود - و برای
 استکمال مملکت انواع جد نمی نمود - و ابواب احسان بسوی
 ایشان میکشود - و بنای شهر حصار فیروزه همدران ایام بود - هر بار که^(۳)
 سلطان فیروز در شهر آمدی چند روز معدود ماندی باز همانجا^(۴)
 رفتی - چون شاه فیروز را اتفاق بنای شهر حصار فیروزه در دل افتاد
 در محلیکه شهر حصار فیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت
 حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکی
 (۲) در هرکه • (۳) شهر فیروزه • (۴) هفتاد روز •

لراس بزرگ - درم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در
 لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمين البته هيچ
 ديهي بغير کهرک نباشد - چون حضرت شاه فيروز زمين حدود
 لراس بزرگ ديد بغايت پسنديد - و اين لفظ از زبان مبارک
 برکشيد - اگر درين محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زيرا چه
 دران زمين بحکمت رب العالمين هميشه بي آبي بود - بلکه در
 هوايي تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل
 ميرسيدند چهار جيتل سبوي آب ببها ميخريندند - يعني بي آبي
 دران زمين اينچنين بود - سلطان فيروزشاه همدران محل فرمود که
 از حضرت رب العالمين اميد ميدارم چون من بنده اميدوار باميد
 حضرت پروردگار درين ديار براي منافع مسلمانان نيکوار شهري
 بنا کنم خدايتعالی بقدرت اعلی درين زمين آب نيز پيدا آرد
 حضرت شاه فيروز همدران زمين نزل فرمود - و درين کار بيکبار کوشش
 نموده بناي شهر آغاز فرمود - سلطان فيروزشاه خوش خصال چند سال
 باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهاي کيسار را از
 کوه نرساي آورده چونه پخته با کهور^(۸) آميخته حصاري بزرگ بطول
 بيحد و عرض بيعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هريک از اعوان حضرت

-
- (۴ ن) کداس - در ديگر - لداس • (۳ ن) يعني • (۴ ن) آبادان •
 - (۵ ن) فرمايش شهر آغاز شد • (۶ ن) کهرسل • (۷ ن) نوسا •
 - (۸ ن) کهورسنگ •

و انصار مملکت در آنکها تعیین شده - هر یک تن دران چمن در آنک
 خویش از تاثیر خوف بیش بجد تمام در عمارت مشغول شدند - چون
 حصار مرتب گشت و مدتی هم درین مشغولی گذشت سلطان
 فیروزشاه بالهام آله آن حصار را شهر حصار فیروزه نام داشت - بعد از
 مرتب شدن حصار خندق کاریدند اینچنین^(۴) که بعد از کاریدن^(۵)
 از ته خندق و با هر دو بازوی خندق ریخته برآوردند - و بالای
 بازوهای خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر
 درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند
 چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاری بودی
 و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسی با نجسس
 بسی آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک
 محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے
 بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسی
 با فراست بسی درون کوشک محل فرود آمد - چون چند محل
 گشتی در میان آن رسیده - محل میانه فرود کوشک بغایت تاریک
 با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبری نمیکردندی ازان
 تاریکی بیرون آمدن ممکن نبود - چنین گویند وقتی فراشی
 تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعد از

(۲) راه • (۳) بجد اتمام عمارت • (۴) گافتند • (۵) ن

گافتن • (۶) گویند - بلا چنین •

همان نگاهبانان در آمدند - و از آن تاریکی بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعل گیتی افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امرای اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهای خراب و پاکیزه راست کنانیدند معهداً چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بی نهایت بی آبی دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوی از لب آب جوی کشیده - و جوی دوم از دهانه لب آب ستلج آورده - از لب آب جوی چنانچه جوی رجیراه و جوی الغنایی دهانه این هر دو جوی از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کوره کوره در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهده شب نویسی خواصان داشت) برین مورخ باز نمود که حضرت فیروزشاه مدت دوونیم سال در بناای شهر حصارفیروزه اشتغال داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششی مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲) آبها • (۳) رجیراه • (۴) مشغول بوده •

بسیار اشجار بیشمار نهال کفانید - چنانچه از هر جنس میوه دران باغات بار گرفته - سدابهل و جنه‌ری و نارنگ و سکندر اول - و گلهای از هر جنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پوندا - اگر کسی پوست نیشکر بدنندان دور کرده از غایت نرمی تا تنه نیشکر رسیده - و البته پیش ازین در زمین حصار فیروزه فصل خریف شده و فصل ربیع وفا نکرده - زیرا که گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروز شاه آبهای فراوان در جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه برده هر دو فصل بوفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین منافیه انار الله برهانم آن سمت را در دفاتر و دواوین شق هانسی می‌نوشتند - چون شهر حصار فیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ باز شق حصار فیروزه نویسند - اقطاع هانسی و اگرده و فتح آباد و سرستی تا سالوره و خضر آباد و اقطاع دیگر بتمام داخل شق حصار فیروزه کردند - المقصود شهره معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداری حصار فیروزه بعهده ملک دیلان کردند چون آبهای فراوان و جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه درآمد آبهای بسیار جمع شد - هر که خواستی نزدیک کشت و یا باغ خود چاه پخته بکارد بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتی آب پدید آمده

(۲ ن) چنیری • (۳ ن) سکندر اول • (۴ ن) وا کردی • (۵ ن)

در آن زمین • (۶ ن) و آئین (۷ ن) آگره • (۸ ن) سنابوره • (۹ ن)

گرددند •

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعای خلق می‌کشد •

• ابیات •

یارب بکرم تو سایه خویش • داری سر خلق از جهان بیش^(۲)
 چارید به تخت و تاجداری • مطلوب دلش بشه سپاری

مقدمه ششم استقامت اصلاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق آله هردو شهر بر طریق
 برو بحر آبادان گردانید یکی فتح آباد که از حالت مقاتل او در
 قسم اول باز دیده آمد دوم شهر حصار فیروزه که شرح مقدمه
 آن سابق نوشته شد درین هردو جویهای بسیار و بیشمار در آورده
 میان هشتادگان و نودگان کره کره درین مقامات رسانیده^(۳) - و درین
 مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبه جنید و قصبه
 دهانرته و شهر هانسی و تغلق پور عرف سپدم - در هر یک قصبه
 و مواضع از آبهای این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت
 درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علمای احسن
 صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان
 فتوی طلبند - که اگر شخصی برنج^(۴) نفسی و مالی جویهای آب
 از لب آبهای غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات
 آن جویها جاری گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲) ن) بر • (۳) ن) رسیده - رسانید • (۴) ن) برنج و مال •

بیننده^(۲) رنج را چیزیست حق سعی حاصل آید یا نه - جمیع اسانده
 متفق شدند و گوهر^(۳) صدق را بصدق سفند - گفتند که صاحب
 بیننده^(۴) رنج را و سعی کننده را حق شرب آید - یعنی از ده یکی
 معهدا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به تمام در املاک
 خویش در آورده وهم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان
 پیشین دیهای بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل
 املاک کرده حاصلات آن مقامات با اسم علما و مشائخ معین گردانیده
 و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام
 دو چیز داخل املاک بود - یکی حاصل حق شرب دوم محصول
 قریات احیا - موازی^(۵) دو لک تنگه در املاک حضرت فیروزشاه
 جمع آمد - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر
 دارالملک دهلی هیچ پادشاهی نداشت - تا کار بسیاری املاک
 بجائے رسید و بمرتبه انجامید که عهده دران املاک خاص علیحده
 تعیین شدند - و خزانه املاک علیحده داشتند - چون ایام برشکال
 در آمدی و بارانها بکمال باریدی از پیش نخت فیروزشاهی بعضی
 ملوک مخصوص تعیین میشدند - تا ایشان در کرانهای هر یک جو
 بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب از کجا تا کجا^(۷) رسیده
 بارها درین کردارها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲) صاحب بنده رنج را الخ • (۳) و جوهر گوهر صدف را • (۴)

بنده رنج • (۵) موازی • (۶) آمدند • (۷) تا بکجا •

برای این اخبار تعیین میشدند تا ایشان در کرانه‌های هر یک جو
بگردند - القصه^(۲) چون حضرت فیروزشاه شنیدید که آب سیلاب جویها^(۳)
جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغایت خوش
گشتی^(۴) و در جامه ننگجیدی - و اگر مبادا دیهی از قریات املاک
خراب گشتی^(۵) حضرت فیروزشاه چون خسروان صاحب کلاه باوج جاه
بران عهده‌داران^(۶) تفتی بسختی کردی - در عهد فیروزشاه بکرم اله
آبادان و معمور گشته بود * بیت *

هرجا که خرابه^(۸) گشت آباد * بیغم همه کس بعیش خوش شاد
هرجا که نبود آب را بوئی * کردست دران زمین روان جوئی
ارضي که گهی نگشته احیا * باغات بگشت و کشت آنجا

مقدمه هفتم ملاقات کردن سلطان فیروز با خواجه

این مورخ در حضرت هانسی

نقل است که سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله مخصوص
از حصار فیروزه برای ملاقات خواجه این مورخ در شهر هانسی آمد
دران ایام خدمت شیخ قطب الدین مغفور قدس الله سره العزیز خواجه^(۹)
خواجه این مورخ از جهان سفر کرده بودند - سجاده بحضرت خواجه

(۲) فی القصه • (۳) که آب جویها جهان گرفت • (۴) تا •
(۵) شدی • (۶) تفتی • (۷) میکردی • (۸) خراب •
(۹) خواجه این مورخ •

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیابند چون بعد از ملاقات و مصافحه با برکات هر دو پادشاه برگزیده^(۲) درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ و عطا و نصیحت گفتند - بعد گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصار فیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافه^(۳) انام آبادان گردانیده ام - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصار فیروزه ساکن شوند و شهره انسی هم نزدیک است از ده^(۴) گروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرج خانقاه برای مادر و وارد معین کرده آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصار فیروزه در آید امید از کرم الله تعالی آنست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ باز نمود که ماندن دعاگو در شهر حصار فیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲) هر دو برگزیده درگاه الله (۳) بعد از الخ • (۴) راه گذران

(۵) کرده ام • (۶) از ده کوه • (۷) مقرر گردد • (۸) اعوام

اختیار افتد - خدمت خواجه فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسی ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسی بزرگان این دعاگو را داده اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که بغایت پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسی میباید ماند - امید اینست که از برکت قدم خدمت شیخ شهر حصار فیروزه آبادان گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت دارالملک دهلی بتقدیر ازلی ناخته خلائق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اتماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلائق شهر هانسی بطفیل خواجه این مورخ سلامت مانده - و خلائق شهر حصار فیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسی درآمدند بکرم آله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی بقوت اظهار کرامت حضرت خواجه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

(۲) شیخ فرمود • (۳) داده خدمت شیخ فریدالدین و خدمت

شیخ نظام الدین ست • (۴) نهایت • (۵) میباید بود • (۶) قدم

شیخ • (۷) آبادان و معمور • (۸) در دارالملک • (۹) الله •

(۱۰) شهر هانسی مبارک • (۱۱) و بعون الله •

که یک مقصود برای جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته آید * * بیت *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *

* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمه هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانه لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در
دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی
بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخر الامر در کرانه لب
آب جون زمین موضع کابین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از
روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کابین
عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده داران عمارت و کاریگران با بصارت
و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک
بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج
کره‌هی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هزده مواضع را
زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبه اندبست و
سرای شیخ ملکیار پیران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع
کابین و زمین کتیپوازه و زمین لهرات و زمین انده‌هالی و زمین
سرای ملکه و زمین مقبره سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

و زمین سلطان پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبخت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبخت تا کوشک شکار پنج گروه باشد - درین پنج گروه آبادانی از هر یک گروه بگروه کرده بود - خلأئق بی علائق خانها ریخته و گج کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هر یک طرائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحان و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع یک مسجد خاص و در مسجد^(۴) خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بجرشکنه نذهی و یک مسجد ملک نظام الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبخت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان^(۷) هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج گروه مسافت مینمود - هر روز بیشتر خلأئق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج گروه خلأئق مذکور هر یک گروه

(۲) اندرپت • (۳) جمعه • (۴) (۱۴) • ۵۵ • (۵) سحر شکنه •

(۶) وسیع - و در دیگری - جمعه • (۷) ده هزارگان •

طریقه مور و ملخ آمد و رشد داشتی - برای رفتن و آمدن هر روز بوقت فرض بامداد طائفه مکریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصی خواستی از دهلی بفیروزآباد برود و یا از فیروزآباد بدهلی بیاید در گردون و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت افتادی سوار شدی و چند جیتل کرایه معین بود میدادی - در زمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدی - بلکه طائفه کهاران با دولها ایستاده میشدندی هر کرا حاجت بودی در دوله سوار شدی - کرایه گردون در نفوی چهار جیتل میستندند - و کرایه ستور شش جیتل - و کرایه اسپ دوازده جیتل - و کرایه دوله نیم تنکه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال^(۲) آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفه مزدوران نزدیک شهر و دور در کرایه کسی که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودی آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلی ست) بتقدیر ازلی و حکم لم یزلی بچندین انواع خراب گشته - و خلایق^(۳) این دیار بتقدیر حضرت کردگار بنهب مغلان پیوسته - باقی ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهای خداست جای دم زدن نیست

* ابیات *

حکے کہ نبشته شد بتقدیر * ان رد نشود بهیچ تدبیر^(۵)

(۲) میشدند * (۳) کامل * (۴) خراب و نیست * (۵) او *

اندیشه که کرد آدمی زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو مستغیثانه^(۲)

برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل است^(۳) حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصار فیروزه بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین می گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوره^(۴) پیشترست - اتفاقاً بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده در میان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو قابض گشته^(۵) - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان

(۲) از سنارگانو بعضرت فیروزشاه بمسغاث * (۳) نقل است چگونه

بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

گفته که ظفرخان داماد * (۴) صدق * (۵) پندوره و سگلاه *

(۶) فائر گشته *

و انصار او هر یکی سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام برای تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضی و حال در میان مملکت سنارگانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههایی مشکل و مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار در میان دریا شده از راههایی قلب سر در تهته کشید - و از تهته در مملکت دهلی^(۳) رسید - المقصود چون ظفرخان را برای پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت مقاتل او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام در حصار فیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعل گیتی افروز دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه در محل مرتبه خود ایستاده - و در چشم سویی نرک موزه خود داشته - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از حال پایبوس ظفرخان از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام والد این مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت والد این مورخ بازنمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

و آداب حضرت شهنشاہ مشہور مدہوش ماندہ - زیراچہ اینچنین^(۲)

• بارگاہ سلاطین لکهنوتی ندید •

• بیت •

• ز پرگار آن^(۳) حلقہ مدہوش ماند •

• دران حلقہ چون نقطہ خاموش ماند •

ظفرخان یک پیل خدمتی گذرانیدہ پایبوس کرد - و زبان بدعا

و ثنائی حضرت فیروزشاہ کشاد •

• بیت •

گفتا کہ بملک کامران باش • تا هست جهان تو در جهان باش

بی از تو مباد ملک یکدم • بر تخت ہمیشہ باش خرم

معہذا درین محل آن شہریار بمراحم شاہی و عواطف پادشاہی

ظفرخان را بسیار پرسیدہ و بغایت نواخته فرمان فرمود^(۴) کہ ظفرخان

خاطر جمع دار - و اندیشہ را بسوی خود مگمار - اگرچہ شدائد بسیار و

مکاید بیشمار دیدی و راهہای مخالف و بیداہای مخوف پیمودی

المنۃ لله بمقصود رسیدی - ہرچہ در سنازگانو داشتی اضعاف آن

بتو مفروض خواہد شد •

• منظوی •

خوش گشت بدل بگرد نحسین • نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود کہ با چنین فراست • مستثنی شدہ در کیاست

بر ما ز کدام جا رسیدی • و این ہدیہ چہ پیش ما کشیدی^(۵)

خود را کہ بما ہمی سپاری • مطلوب ز حضرتم چہ داری

(۲) اینچنین بار در گاہ سلاطین لکهنوتی ندیدہ • (۳) ن •

(۴) ن • شد • (۵) ن • حذبہ •

تفصیل بگویی تا بدانم * مقصود بدانمت رسالت
گفتا پی آن شدم درین راه * خالی نروم بحضرت شاه^(۲)
نابت چونم بشاه خدمت * مشهور شوم بوتر و حرمت
صد فخر گم^(۳) به همدشیدان * صد لاف زم بدور بیذبان^(۴)
القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده
زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده باز نمود - که من بنده در مسکن
مالوف و مکن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم
سلطان شمس الدین دندی (که او طمانچه^(۵) گردان حضرت شاه و بچه‌های
کند آوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سنارگانو رسیده
سلطان فخرالدین را زنده گرفته^(۶) و مملکت او را قابض گشته^(۷) - حضرت
الله تعالی بقدرت اعلیٰ من بنده را ازان ظالمان خلاص داده^(۸)
این بنده در خود اندیشید که انتقام من بنده از جمله ناجداران^(۹)
عالم اندازم غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار
گیتی مدار - این بنده که چندین شداوند مسافرت و مکاید مخاطرت دیده
سرگردان شده درین حضرت رسید^(۱۰) - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم
بمهابت شاهي و صلابت پادشاهي خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون^(۱۱)
آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲) ز بهر آن • (۳) نروند • (۴) ز من - برم • (۵) ن • از
طمانچه • (۶) گرفت • (۷) گشت • (۸) ن • داد • (۹) ن •
اندیشه اندیشید • (۱۰) رسیده • (۱۱) ن • بسرامت - شرافت •

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار
 چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پاپیوس کرده
 جامه‌های زردوزی و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان
 مبلغ سی هزار تنگه بوجه سر جامه هشتن یافته - و خطاب ظفرخانی
 بر آئین سلطانی برو مستقیم گشته^(۲) - و مبلغ چهار لک تنگه
 انعامات او و یاران او معین شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیاده‌گان^(۳)
 بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین^(۴) شغل نیابت وزارت نیز همدران روز
 یافته - آخر الامر ظفرخان وزیر گشته بر مسند وزارت نشسته - چنانچه^(۵)
 بیان آن این مورخ پاستان در مقدمه نشستن بارجای حضرت
 فیروزشاه مشرح نبشته - معهدا ظفرخان از پیش حضرت سلطان
 با فرحت فراوان و بهجت بی‌پایان بازگشت - مفرح الحال
 و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور
 رخ بباختر نهاد و یک سواره چرخ را نظر بر مملکت مشرق^(۵)
 افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون ناچاران
 در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمومان و محزونان با دل
 پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه
 داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا
 از جمیع ایستادگان بغایت متفکر می‌بینم - در تعلق بسیلری بلکه^(۶)

(۲) داشته - داشت • (۳) تعیین • (۴) هم‌گین • (۵) ن

در • (۶) در جمع باستان •

در اضطرار بی شماری - ظفرخان مانند محتاجان کورت دوم سر بر زمین آورد - و این لفظ از زبان خود برآورد - که بر راس انور میرهن است مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معرا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت عام^(۲) و عواطف تمام در کار من مظلوم اندیشه در دل مبارک بگذرد خاطر پریشان این بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آید - چون ظفرخان چنین داستان پیش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندر خورش برآستی سفت حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان این زمان تو در شهر دهلی^(۳) بر خانجهان برو - ما را نیز متعاقب تو آمدن میشود تا حکم الله تبارک و تعالی چیست - ظفرخان^(۴) از پیش حضرت سلطان وداع شده در دهلی بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نیز ظفرخان را بسیار نواخته کوشش برای دلداري و دلدهي گماشته در چهار سبز که آن مقام بارجاء حضرت علانی بود درون حصار سبزه فرود آورد بعد چندگاه حضرت فیروزشاه نیز در شهر دهلی آمده از حالت مقاتل ظفرخان پیش خانجهان گفته - بعد از آن حضرت شاه فرمود که ظفرخان برای انتقام خود بر ما آمده - تو در اقامت این کار

(۲) ن) برحمت • (۳) ن) برو برخان جهان • (۴) ن) آمده میشود •

(۵) ن) ظفرخان را از پیش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلی بر

خانجهان ملاقات کرد • (۶) ن) دل گاري • (۷) ن) بعده •

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت می بینی - چنانچه مناسب
 این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفته * * ابیات *

گر بودت در دل مشکل کشای * مشکلی از ملک طلب کن ز راه
 و ر بدل از راه بود مشکلی * خواه کلید از در صاحب دلی^(۲)

دستور بمستور راه مشهور زد - چون سلطان شمس الدین صاحب کین
 قوت مهابت شهنشاه طالب دین دیده از غایت هراس بیقیاس
 درون جزائر اكداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده
 که سنارگانو نخت گاه از همه نختگاههای بنگاله در مقام قلب
 است در آنجا^(۳) میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلای
 دشمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هر آینه
 مظلومان آن نختگاه بدین بارگاه با جاه عالم پناه رخ نهاده زبان^(۴)
 بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله در آید^(۵)
 و آن ظالم را دست بردی نماید این نام در جهان بر آید که حضرت
 فیروزشاه بتوفیق آله این چذین فریادرسی نمود - چنانچه مناسب^(۶)
 این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرمود * * ابیات *

بر آید اگر کاره از دست شاه * که شه را قوی تر کند پایگاه
 شود مصر و آن مملکت رام او * بر آید بمردانگی نام او
 چون دستور بمستور چذین راه مشهور زد آنگاه حضرت فیروزشاه فرمود

(۲) دل * (۳) سنارگانو * (۴) رو * (۵) درآمدن آن ظالم را *

(۶) کرده * (۷) گفته - فرموده است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواری سمیت
بلاد لکهنوتی شود •

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتی کرت دوم

نقل است چون حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواری بجانب
لکهنوتی روی داد دران سواری چون قانون و آئین جهانداري
حشم را چهارگان ده یازده داده ابواب مراسم بهر یک عوام و خواص
کشاد - جمله حشم در مقام تنعمی ایستاده صلاهی بیغمی در داده
عزیزه زبان بدین بیت کشاده •^(۴)
• بیت •
نومرا دل ده و دلیری بین • روبه خویش خوان و شیري بین
چنانچه کرت اول سواری حضرت شهریاري سمیت لکهنوتی بود
هشتاد هزار سوار و پیاده^(۶) بیشمار و چهار صد و هفتاد زنجیر نیل
خونخوار و کشتیهای بند کشا بسیار (و البته دران ایام از غایت جهد
حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلی جمع
شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز
و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب هم صد و هشتاد^(۷)

(۲) چون حضرت شهریاري را کرت دوم سواری شکار جانب لکهنوتی شد •

(۳) در مقامات بیغمی سزاده صلاهی بیغمی در داد • (۴) برین داد •

(۵) هم همچنان چنانچه کرت اول • (۶) نا شمار • (۷) نم

صد و هشتاد •

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامه شنری و خری و اسپه - بدین طریق بعنایت حضرت آله سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه با گردان جرار^(۲) و کندآوران نامدار و غازیان دلاور و مبارزان بیمر بکوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خالجهان وزیر با تدبیر در راه و مشورت بی نظیر با^(۳)سم نیابت غیبت در شهر دهلی ماند - خان اعظم تاتارخان برابر ایات عالی^(۴) چند منزل بود - بعده حضرت فیروزشاه تاتارخان را بازگردانید - و سمت حصار فیروزه نام زد کرد - و بازگردانیدن تاتارخان چه نوع بود - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از زبان والد خود شنیده - و دران ایام خدمت والد این مورخ میان خواصان شهریار عظام خدمت میکرد - از حالت بازگردانیدن تاتارخان برین نوع فرمود - که البته در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه چنانچه^(۷) رسوم سلاطین ست گاه^(۸) شراب خوردے - و درین کار شروع بسیار کردے - حضرت فیروزشاه در منزلی نزل فرموده بود - و در هوشیاری و بیداری در قسم جهانداري هزار جد می نمود - ناگاه در یک فرض بامدادی شراب برای^(۱۰) فیروزشاه موجود گردانیده بودند - آری بوالعجب اسرارے

(۲) خبردار • (۳) لافظیو • (۴) اعلیٰ • (۵) گردانید *

(۶) برگردانیدن (۷) رسوم سلاطین اهل سلاطین گاه است و در

دیگری اهل گاه است • (۸) گاه از گاهی • (۹) و ازین •

(۱۰) بروی •

زهی شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضی
 برنگ زعفران و بعضی برنگ گل لعل و بعضی برنگ سپید و مزه ار
 مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاہ شراب
 بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ^(۲) نماز و اوراد بامداد
 خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان
 تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان
 رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار^(۳)
 نمود - حضرت شاه شاهزاده فتح خان را فرمود که بنوعی معذرت^(۴)
 نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان
 بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت
 حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالای پلنگ چون
 نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از درآمدن تاتارخان
 از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالای نهالچه نشسته علامات شراب
 زیر پلنگ پنهان کرد - و چادری بالای آن پلنگ فراز کرد - چون تاتارخان
 درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد
 و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تأمل کشیده یکزمان لطیف
 آن خان شریف سر سرور خویش فرود انگذده نه سلطان فیروز چیزے
 فرمود و نه تاتارخان چیزے باز نمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲) فراغت • (۳) مسنکر - منکر • (۴) حضرت شاهزاده

فرمود تا بوی معذرت کند و بازگرداند •

(۲) چون درستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روی حریف
میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم است * * بیت *

دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد
و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت است - زمان زمان
دست حاجات بسوی حضرت بی جهات بر آوردن است - درین محل
حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از ذات^(۳) ما
صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تانارخان گفت
که من بنده چیزه علامت فرود پلنگ می بینم - حضرت شاه
فرمود که تانارخان ما را گاه گاهی میل بدین امر میشود - تانارخان^(۴)
تکرار تقریر کرده که این محل استغفار است در این چنین چیزها مشغول^(۵)
شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که
بودن شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تانارخان گفت الحمد لله^(۶)
تانارخان از آن محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متاملان
نشست - اعنی تانارخان بر روی ما لفظ غیر روش تاجداران^(۷) گفت
عدم التفات کرد - چنانچه عزیزی نبشت * * بیت *

(۲) چون داستان * (۳) از ذات با صفات قبح بصریح * (۴) ن

که تانارخان ما را البته گاه از گاهی بلکه در هر ماهی بواسطه زحمت میدهد
بدین سانکه دیوانه شده شراب آورده که بخوردن این زحمت بواسطه میبرد *

(۵) ن (۶) بعضی رسانید * (۷) که شما درین لشکر باشید * (۷) ن

یعنی * (۸) ن تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدور می گزیدن خوش است
 چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز
 گفت - که مقطع حصار فیروزه اینجانب نیست که درین سمت
 تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف
 حصار فیروزه تعیین کرده - تا خلایق آن جانب در امن و فراغت روزگار
 بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - فی الحاصل حضرت فیروزشاه
 بحمایت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید
 هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت
 فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامی مروح و صحرائی خوب^(۳)
 دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان
 میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده
 در کرانه لب آب کودی^(۴) شهرے معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان
 محمد شاه بن تغلق شاه تعیین کرده - زیراکه سلطان محمد را جونان^(۵) نام
 بود - آن شهر را بدین اعتبار جونان پور نام نهاد - و از حالت این
 مقاتل نزد خانجهان در دهلی اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعد از
 سلطان الشرق اعنی خواجه جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی
 بعنایت بیغایت آله از احوال ابتدا و انتهای سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب • (۳ ن) مفرح • (۴ ن) کوده یعنی

گومی • (۵ ن) نام جونان بود آن شهر را چون پور نام نهاده •

(۶ ن) بر •

مناقب سلطان محمد نوشته آید - مع هذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگاله مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهی آرامیده - ^(۳) سلطان سکندر از آثار جوش ^(۴) انسر و جیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعه ^(۵) کندآوران صاحبکیش درون جزائر اكداله خریده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کنگره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاری سفته * * بیت *

نه بینی دو شاه است شطرنج را * که بر هر دلی ^(۶) نو نهد رنج را

مقدمه یازدهم حصار ی شدن سکندر شاه از خوف

فیروز شاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اكداله حصار ی شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲) شرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (۳)

نشسته * (۴) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵) جمله * (۶)

از هردو جانب عراده و منجنیق داشته^(۲) با تیر و نازک جنگ
 حصار پیش گرفته - هر روز جنگ پیاپی مانند شاه فریدون
 و کی از هردو جانب میشد - لشکر سلطان^(۳) چون بمیدان از درون
 حصار بیرون آمدن نمی توانست شب^(۴) و روز گردان جانبین
 داشت شست در مشمت - ناگاه بتقدیر آله روزی از روزها یک
 شه برج از حصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق ایشان^(۵)
 بالای حصار ایستاده از بسیاری گرانی و ناتوانی برج حصار
 نشسته - چون برج حصار افتاده افواج فیروزشاهی^(۶) رو بروی ایستاده
 در میان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش
 خویش را بیاراسته برای جنگ بپا خاسته - چون شورش بسیار شده
 و آواز غوغا بیشمار برآمده آواز آن در گوش حضرت فیروزشاه رسیده
 در آن وقت^(۷) حضرت شاه فیروز بسوی حاضران جمع خود دیده
 درین محل شاهزاده فتح خان از زبان خود این کلام کشید - مگر لشکر^(۸)
 بذکاله از درون اكداله بسوی لشکر ما دویده - حضرت شهنشاه فرمود
 جامه بیازند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاه مانند
 سلاطین اهل گاه جامه در تن مبارک پوشیده و چهل و چهار پرکاله

(۲) با تیر و تیر ناوک و باتیر برق جنگ حصار پیش گرفته • (۳ ن)

چون لشکر سمندر • (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشمت •

(۵ ن) پریشان • (۶ ن) برای دهوه * (۷ ن) دران وقت شهنشاه •

(۸ ن) که *

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود و بسوی آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک حسام الملک^(۲) نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر کثرت خلائق بی پایان افتاده - گردان چیوش و کند آوران با هوش برای برآمدن بالایی حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغرای جهاندار شود گیوان سلطانی و نیوان حضرت جهانبانی از تاثیر عنایت ربانی^(۴) بالایی حصار بیک بار برآیند - و دست بردی بمخالفان نمایند حضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در دریای قلب خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهنگام تمام از زبان بیرون نهاده فرمود - حسام الدین اگر بنوعی این مقام بغیر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین^(۶) خلق دستبردی نماید چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان با برکات بردست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز برای برآمدن بالایی حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان شنیدند هر همه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲) ابن نوا * (۳) بالا برآمدن حصار * (۴) حضرت *

(۵) کشاده فرموده * (۶) بدین *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر
 شباشب برج حصار برآوردند - و برای جنگ چون نهنگ بشکل
 پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین موزخ ضعیف
 شمس سراج عقیف گفته که حصار اكداله حصاري از گل بود بالای آن^(۲)
 هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته - چون^(۳)
 چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل مال گذشت چنانچه
 بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلایق
 بنگاله در مقام تأمل چون منامان نشستند - گردان و کندآوران هر دو
 جانب از تاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح
 در میان هر دو شاه پدید آورد - چنانچه خواجه نظامی فرمود *

* مثنوی *

خدائیکه آغاز و انجام ازوست * دل مرد جوینده را کام ازوست
 به بیچارگی چاره کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما
 چو بخشش کند ره نماید بکنج * چو بخشایش آرد رهند ز رنج

مقدمه دوازدهم^(۵) صلح کردن سلطان سکندر

با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگی کشید و خلایق

(۲) با آن هم برج * (۳) بوده * (۴) خدائیکه امید و هم بیم

ازوست * (۵) اصلاح کردن * (۶) تنگچه *

او را کرد باستخواران خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوی
 جمع وزرّای خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائق مملکت^(۲)
 ما را کار بدشوارای کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید^(۳)
 و این ازدها را ازین مملکت باز میباید گردانید * * مثنوی *
 جهان دیده بود دستور او * جهان روشن از راه پر نور او
 دران کار زان کاردان رای جست * که در کارها داشت رای درست^(۴)
 بصاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا ناگزیر^(۵)
 بر اندیشم از تندی رای تو * که تندی شود کار فرمای تو
 بکنج و بلشکر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت
 برینگونه کار خدائی بود * خصومت خدا آزمائی بود^(۶)
 المقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیگجای متفق شدند
 و بر سلطان سکندر باز نمودند که هرگز فرودستان به بالادستان بس^(۷)
 نیامده اند - زیراکه حکمت حضرت سبحانی و تاثیر قدرت ربانی
 برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه
 شخصی را بر وزرای حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدسته نصاب
 بدست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزرای
 سلطان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشی یکی از

(۲) ن) جمیع * (۳) میباید کرد * (۴) که این * (۵) ن) دران
 کار زان اندران جای جست * (۶) ن) نه ما را ز در دیگری مرا ناگزیر *
 (۷) ن) بدینگونه * (۸) ن) فرودستیان بالای دستیان *

علامت رضاست - معیناً وزرای سلطان سکندر یک نفر دانا در
 باریک بینی مستثنی بر وزرای حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده
 و گلدسته کلام اعلام با لئنت تمام بدست او داده ابواب الفاظ اصلاح^(۳)
 برین نوع گشاده - موجب چیدست - و از آثار اندیشه کیست^(۴)
 که تیغ بیدریغ چون قطرات میغ میان هر دو جانب میروند - و هر دو
 جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام گشته و خسته میگردند
 و آئین سلاطین و قوانین وزرای باریک بین برین است که چون پادشاهان
 دین پناهان از سبب کینه روی با کینه کشی در محلی به پیچند
 و قوت جلالت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت
 رسد هرینه وزرای عاقل و دستوران کامل بهندسه فراست و زمزمه
 کیاست ازان چیز بازآرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین
 اهل گاه با اوج جاه درین زمین بقصد پیچیده (و البته زمره اسلامیان
 جانبین و فرقه ذمیان و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بشمار
 رسیده) وزرای سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح
 بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه انوار اصلاح است *^(۵)

* بیت *

ندانیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار

(۲۲) نسبت * (۳۰) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ برکشاده که از

هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ هر دو جانب

میروند و هر دو جانب آه * (۴۰) آثار اسرار * (۵۰) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معانی کمال بر وزرای حضرت فیروزشاه خوش خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفند درین محل وزرای حضرت فیروزشاه چون فرقه دوستداران نیکوخواه^(۲) میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجای جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز از حالت این مقالت بحضرت^(۳) شهنشاه با جلالت باز نمودن شاید - تا از پرده غیب چه زاید - عقلای مذکور چون بلغای مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیده حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار باشد آنچه وزرای بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله فرمود میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان باز نمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب عجز او باید بخشید^(۵) - و الفاظ او بگوش دل باید شنید بر حکم نص کتوله تعالی و الصالح خیر *

دشمن چو بعد شد زبانش * ایمن مشو و ز در مرانش
چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مکنت
شهنشاه نیز در صلح بکشایند^(۶) حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲) نیکوخواه • (۳) ما را نیز ازین حالت شهنشاه • (۴) ن

فرستاده بند و ابواب نهان کشاده اند • (۵) شاهد • (۶) بکشاهد •

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تأمل افتاد - ابواب اندیشه
از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار^(۲) وزرای
درگاه مملکت ما و خیار بلغای سلطنت ما اختیار ماست - اما
صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در نخنگاه سنارگانو بنشیند - چون^(۳)
شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته
بر وزرای سلطان سکندر نبشته - وزرای مذکور بمستور گوهر عجز سفته
که بمرحمت یک نفر برای تربیت^(۴) به طریق رسالت بیاید - تا میان
هر دو تاجداران بخوبی آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم
هیبت خان را باسم رسالت و ادای مقالت چون خسروان صاحب
جلادت بر شاه بگاله فرستاد - و گلدسته معذرت بر دست او داد *

* مثنوی *

جهان آفریننده را کرد یاد * که بی یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتاب * زمشرق کند سوی مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک ز راه * زمغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائی میاور که این تند شیر * به نخچیر گوران در آید دلیر
کسی کو مرا نیک خواهی نمود * زممن هیچ بد خواهی او را نبود

(۲ ن) اختیار وزرای سلطنت ما و بلغای درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

(۴) معہذا ہیبت‌خان را درون حصار اكداله بر سکندر فرستادند - اول
 ہیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده
 پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین
 اعلم بود با آن هم خود را بعداً ازان حال بے علم گردانیده - چون
 ہیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح
 ثفا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان باپستاد
 راویان بنقل صحیح اخبار کرده‌اند که ہیبت‌خان هم از ولایت
 ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند
 ہیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عاتلان و قانون فاضلان الفاظ
 صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت
 سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروزشاه
 مخدوم و ولای نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود که با ایشان
 جنگ و قتال کنیم - ہیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه گفت
 همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب
 این حال سلطان الشعراء خواجہ نظامی گفته *

(۲ ن) معہذا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ *

(۳ ن) اندران • (۴ ن) چون ہیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد

و چون رسولان الخ • (۵ ن) کردند • (۶ ن) که با ایشان دم مقاومت

زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم • (۷ ن) چه گفت • (۸ ن) خواجہ

نظامی مورخ سامی علیہ الرحمۃ و الغفران فرماید *

* مثنوی *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکارا کنید
 نباید^(۲) که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنکه بدرباری^(۳) آب
 جهانش که در صلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود
 معیناً چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز
 از زبان خود کشید خان مذکور باز نمود که آمدن حضرت فیروز شاه
 درین زمین مخصوص برای آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو
 بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهرهٔ محبت به محبت
 سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو
 بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود برای این معنی چندین
 مشقت برای چه اختیار کردند - هم از شهر دهلی فرمان اودر صادر
 شده ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمده - هیبت خان
 با فرحت دل و جان ازان مکن بازگشت - چون در حضرت شاه فیروز
 آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت
 درین محل سلطان فیروز شاه گوهر مقصود سفت که برای ولایت
 سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که
 سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغرای مکنت جهاندار
 برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت
 من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

* (۳ ن) نباشد * (۳ ن) زدریای *

سخن^(۲) سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود
 بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر
 برادرزاده منست - از آنرا کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان
 هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجۀ
 نظامی فرماید *
 * ابیات *

بدین عهدشان رنت پیمان بسی * که در بیوفائی نکوشد کسی
 نخواهند کین تازه دارند مهر * مگر کز روش باز ماند سپهر^(۳)
 معهداً چون هیبت خان بحضور فیروزشاه باز نمود و ابواب راز بازگشود
 که از غایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنک جهانداري
 سلطان سکندر در مقام اضطراریست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت
 پر کمال چون خسروان نیکنام چیزی نشانی از پیش حضرت
 سلیمانی سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان
 بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون
 سلاطین اهل گاه ملک قبول بنده درگاه که او را بعرف نوراباند
 گفخ درون حصار اكداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار^(۴)
 تفکه را مرصع و مکمل و پانصد اسپ تازی و ترکی بیش بها
 برجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولاً بگوئی

(۲) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در دیگری
 از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته * (۳) نچویند *
 (من) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵) مقامات * (۶) گفتندی *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل ازان جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنه بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلادت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا جنبانید - اسپ خود را ^(۲) چابک زده آن خندق را گذار کنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت گرد نخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بز سرسلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و باز نمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانه برادرزاده خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هر که درمیان مانفد دشمنان چیزی بگوید آنچه آنچنان گفتار را حاصله نباشد - بهمه حال شما هر دو پادشاه را میان خود در آویز نباید کرد - سلطان سکندر ^(۳) گفت که چه نام داری - ملک قبول بزبان هندی ^(۴) گفت - توراباند - شاه بنگاله کرت درم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول باز نمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابک زده اسپ خود از خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *

(۴ ن) هندی *

ده هزار بندگان نیفدار در محل دوم در ترغاک می‌نشینند - ازین
 الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض سلطان سکندر صاحب غرض
 درین صلح^(۳) بغایت خوش گشت - در مقام بیغمی به نغمی نشسته
 چهل زنجیر نیل چون جوش نیل با یادگارهای گوناگون و متاعهایی
 روزافزون چون از فریدون برای حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین
 کلام آگاهی داد - که باو در میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده^(۴)
 مرحمت است هر سال همبرین منوال یاد میباید کرد - یعنی^(۵)
 رسوم یادگار مدام جاری میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه
 صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهای گوناگون
 و کالاهای روزافزون از هر دو جانب جاری بود - چنانچه از حالت
 آن مقاتل خلائق^(۶) مملکتین را روشن و مبرهن است - چون این
 هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هر دو مملکت رفتند
 خلائق^(۷) هر دو مملکت راه خود گرفتند * * بیت *

گرداند او حال هر زمانی * که سود دهد گهی زیانی

معهدا شاه بنگال با صفا چهل سلسله پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد
 و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت
 فیروزشاه رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون^(۸)

(۲ ن) فی الغرض • (۳ ن) سخن • (۴ ن) بر او در • (۵ ن)

بعضی • (۶ ن) مملکت • (۷ ن) خلائق هر دو تختگاه هفت راه گرفت •

(۸ ن) شاه مشهور *

آن یادگار بمحضرت شهریار گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خروش
گشت - بعده ملک قبول بریان مقبول گفت - که سلطان سکندر
گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو
روان کنند - من دست ازان ولایت کوئاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه
ظفرخان را طلبید - و در گوش او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه
با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود^(۳) خواهم ماند - تو در ولایت
سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خرویش از آثار اندیشه بیش
مشورت کرد - هر یکی همبرین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان
در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه
از آشنا و بیگانه بتمام^(۴) تلف شد - ظفرخان پیش سلطان باز نمود
که صدقه خدایند عالم من بنده و تمام خیلخانه من بنده در مملکت
دهلی چنان آسوده شده اند که ولایت سنارگانو از کانور تا سنارگانو
بکلی از دل فراموش گشته^(۵) - این بنده درگاه شاه در مقام بیغمی نشسته
هر چند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انکار سفت - و در سنارگانو
نرفت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوی بوستان خود
بازگشت فرمانهای مرحمت و پروانههای^(۶) رحمت بخانجهان نبشت
بعد چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

(۲ ن) بحضرت فیروزشاه رسید بغایت آه * (۳ ن) جدول * (۴ ن)

درین ستانه بتمام * (۵ ن) ولایت سنارگانو و تاسگانو * (۶ ن) شده *

(۷ ن) مقامات * (۸ ن) پروانههای فرحت بخانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنبید . چون چهل پیل از لکهنوتی رسید با جمیع^(۲)
 پیلان دیگر جانب جاجنگر دائره دولت گردانید * * بیت *

اقبال کند چو رهنمائی * هر جا که روی ظفر بیابایی^(۳)
 چون بخت نکو رسد بیاری * مطلوب بدست خود بیاری

مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از

جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از
 زمین بنگاله بغیض ذوالجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد
 خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از سر نو کرد^(۴)
 عمل درگاه و کارگزاران حضرت شاه اسباب پیراست - خلایق لشکر
 برای استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاه در کوه
 گذاشت - و از کوه سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در
 زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتی افزوده و خلعتی آسوده
 دران سواری شهر یاری خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال
 کمال نعمت آن مقام باز نمود^(۵) - که ولایت جاجنگر نعمت خیز
 چون ولایت پرریز - از جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده^(۶)

(۲) بطبع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن)

فرح بیانی * (۴ ن) از سر نو کرده حشم دهازا یافت * (۵ ن) کار کن

اژان حضرت پادشاه برای اسباب * (۶ ن) این * (۷ ن) از جهت غله و میوه

و از جهت دواب هیچ کمی نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نهایت آسوده - جمله ماندگیهای لشکر فرود آمد
 حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی و فرحت و بیغمی^(۲) در مقام
 بنارسی که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است
 نزول فرمود^(۳) - دران ایام ادیسر نام رای جاجنگر از سبب مصلحتی^(۴)
 سکونت بنارسی ترک داده در مقامی دیگر ساکن شده - حضرت
 فیروز شاه همدران محل فرود آمد - رایان شریف برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف گفته اند که دور حصار بنارسی سی کروزه است - در
 هر یک کروزه خلایق آبادانست^(۵) - و بعضی گفته اند که رایان جاجنگر
 که برهنه بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند^(۶)
 هر آن رائے که در جاجنگر باسم رائی نشیند او چیزی عمارت حصار
 در حصار بنارسی زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است
 المقصود چون رای جاجنگر مردود شنید که جیوش شاه فیروز درین
 زمین دوید رای مذکور از غایت خوف مستور در ججاز هوار شده
 درون دریا در مقامات قلب در آمد - ولایت او بتمام متفرق شده
 بیشتر ایسیر گشته - و بعضی در کوهها پناه جسته - برده و بهائم
 بتمام غنائم شده - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دراب
 از هر جنس جمع گشت که از غایت بسیاری و نهایت بیدماری هیچ

(۲) تنعمی • (۳) نمود • (۴) ادایه نام جاجنگری از سبب آه *

(۵) گفته • (۶) خلایق از هریک کروزه بکروزه آبادان است • (۷) ن *

کس دست نمی انداخت - ^(۲) در جینل بهای برده (سید - و مواشی^(۳) را کسی نمی خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در هر منزلی که نزول شدی خلق لشکر گوسفندان آوردی ذبح کردی و آنمقدار که زنده ماندی همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل دیگر نزول شدی گوسفندان دیگر گرفتندی - حاصل از ایراد مقدمه مذکور درین سطور آنست که فراخی نعمت دران زمین بحکمت حضرت رب العالمین بدین حد است - ^(۴) راویان روایت کرده و برین مورخ باز نموده که ساکنان آن ولایت را خانهای وسیع و آستانهای رفیع از جهت وسعت این چنین که درون خانهای ایشان باغ بانواع میوه و هم درون خانه کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهی ولایت پر نعمت بے نعمت - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانی دران زمین نه - جمله اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که - الدنيا مسجن المؤمن و جنة الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - اگر بنده مؤمن تاج شاهی بر سر دواج پادشاهی در بردارد هم دنیا زندان اوست ^(۵) باندازه آن نعمتها که در جنت خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این هم دنیا ^(۶) بهشت اوست بر اندازه آن عذابها که فردای قیامت خواهد چشید ^(۷)

(۲) ن ۵ • (۳) مویس • (۴) بدین حدیث راویان روایت کرده •

(۵) بوستانهای • (۶) بر اندازه • (۷) همه • (۸) خواهد بود

و خواهد چشید •

فکیف که مومن را در دار دنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهای گوناگون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت^(۲) باقی است و دنیا فانی است - صدق رسول الله^(۳) صلی الله علیه و سلم *

* قطعه *

- * دنیاست بلاخانه و عقبی هوس آباد *
- * ما حاصل این هر دو بیک چونستائیم *
- * او فری بدنید - ا شد و او طالب عقبی *
- * ما فارغ ازین هر دو نه اینیم نه آنیم *

المقصود بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از بنارسی پیشتر شده^(۴) خواست تا تعاقب رای جاگیر کند - رای^(۵) مقهور از بسیاری خوف مستتر پیش از آن گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل مهیب مست پیش دربار خود پله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول شوند - و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیب بود - هیچ پیلی بوی رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت شاه فیروز برای گرفتن آن پیل مشقت بسیار دیدند - چون زنده گرفتن ممکن نبود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را یکشند بعد از کشتن پیل حضرت فیروزشاه با لشکر هم درون حصار

(۲) آخرت چیز است که باقی است * (۳) یا رسول الله صلی الله

و علیه و سلم * (۴) * القصه * (۵) * جینور * (۶) * فراوان *

درآمد - هم در انضامی آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلی البره با کشتهای چون کوه بسیار و بیشمار است درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خولخور است - چون فیروزشاه آثار چنین اخبار شنید اتفاق در دل نمود گذرانید - که اول پیلان را بدست آرند - بعده دنبال رای کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده چه پيدا آرد ^(۲) *

مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را
و اطاعت نمودن رای جاجنگر

نقل است چون حضرت فیروزشاه ^(۳) همچو جهانداران اخبار پیلان دشتی یانت با قوت فراوان و جلالت بے پایان بسوی آن جنگل شنانت - چه بیند که در دور آن جنگل ^(۴) تا ده یازده گروه آن پیلان باشکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه تمام لشکر نیکخواه از زمره خانان و ملوک کبار و فرقه ^(۵) سران نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد بر گرد آن جنگل بطریقه فرود آمده کتکهره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

(۲) چه آرد بیرون • (۳) حضرت شهویار همچو جهانداران تبار

و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آه • (۴) میان ده و پانزده گروه • (۵)

سواران *

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام جنگل بگل انباشته - و در میان
دورسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروزشاه
از سبب اجتناب و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواری کردی
و تاکید بسیاری نمودی - معینا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب
از پیلخانه آوردند - پیلانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان
سوار شدند - از یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهل
و شهنای و ارغون و نغیري هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکیارگی
این جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل^(۴)
که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازه‌های مهیب طرف صحرا
گریختند - بعضی راویان گفتند^(۵) چون پیلان درون جنگل جانب صحرا
رخ نهادند هر یک درخت ننه‌دار که درون آن جنگل بود از بسیاری
توت پیلان خونخوار از بیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتی در کرانه جنگل
میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره بر میآمدند - و بالا شده همه
شور و غلبه میکردند - و بالای کنگهره نیز دهلها و ارغونها^(۶) مینواختند
پیلان چون شغالان در حیرت میانندادند - از کرانه جنگل باز درون جنگل
میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم
پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دورسته کنگره مذکور که میان دورسته مذکور بود بتمام بگل

انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته • (۳ ن) هر یک • (۴ ن) آن •

(۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هر یک • (۶ ن) برغونها •

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف باز ماندند - پیلانان جوانان با قوت درون جنگل بالای درختان سوار شدند - و پیلان که در میان جنگل از نهایت بی علفی و غایت تشنگی سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم می‌داشتند آن پیلانان که بالای درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هر یک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * منقوی *

در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اردیسه را سراسر
 جنگل که ننگدش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
 در رفته شکار پیل کرده * پیلان بزمین ذلیل کرده
 گشتست بسی بکنده دندان * هم مال سند ز پیل هم جان
 کس نیست بیاد هیچ گاهی * کرده است شکار پیل شاهي
 آن شیر شکار و شیر انگن * کر دست شکار فیل کهنس

القصة حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن
 از شکار پیل قصد رای کرد - دست قوت بقوت بر آورده درون محل
 سکونت رای درآمد - درون مقام رای عمارتهای گوناگون چون
 عمارتهای فریدون در استحکام از گفتار بیرون - رای گوید درون
 حصار آن رای بتی بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هند

(۲) ن) فراغ شدن از گرفتن پیل . (۳) ن) درون سکونت رای . (۴) ن)

دران . (۵) ن) راویان گفته .

جگناته گویند - و آن بت معبود ایشان بود - حضرت^(۳) شاه مانند
سلطان محمود سبکتگین غازی غزنوی آن جگناته دیورا از بیخ
برکنده^(۴) و از آنجا در شهر دهلی آورده در خاک ذلیل و خوار
گردانید * ابیات *

زانجا شده در کنار دریا * بتخانه بدید بر تریا^(۵)

جگناته لعین دیو در وی^(۶) * هر جا که هنود بنده بر وی

بر کند ز بیخ شهر برده * در خاک بسیش خوار کرده

معهداً بعد این تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر
دریا دنباله^(۷) رای کند - رای مذکور از غایت خوف مستور و نهایت
هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بازگاه شهنشاه فرستاد
و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزرای
باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و زمینداران دار حرب مهنگان
را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهنته را پاتر گویند - رای مذکور
نیز بیست نفر پاتر داشت که ایشان را مهنگان گفتند - برای و تدبیر^(۹)
ایشان کارهای ولایت خود میآراست - فی الحال رای مذکور
از بسیاری خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با چاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است * (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان ۸۴ (۴ ن)

و خوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده * (۵ ن) در * (۶ ن) بر *

(۷ ن) ازین * (۸ ن) دنباله رای مذکور تشریف برد رای مستور چند پاتر

خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین ۸۴ * (۹ ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج^(۲) چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و جبین^(۳) عبودیت را چون بندگان مطیع سوئند و از حال و احوال رای باز نمودند و التماس کردند که رای جاجنگر بنده مطیع و بنده زاده قدیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بنده مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرماید چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را درین حدود^(۴) مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق باز نمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میگردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد رای^(۵) را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست^(۶) سلسله پیل مهیب چون جوش نیل بوجه خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هر سال بر سبیل مال گزاری و فرمان برداری پیلان چننده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز جامهای زر دوزی با علمهای بهروزی برای رای تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور از پیش حضرت جهاندار مشهور

(۲) لجاج • (۳) زمین • (۴) جدل • (۵) رای راجه را

رای که داد که از خوف ما • (۶) بیست و پنج •

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوی اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت آله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلالت با فتح و نصرت از هر دو مملکت لکنه‌نوی و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت در سال و هفت ماه درین هر دو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه از آن جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت *

- * بیت *
- * زهی سعادت جایی که تو ملک باشی *
- * زهی لطافت قومی که تو در ایشانی *

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون آله از

جاجنگر و افتادن براه قلب

نقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوی شهر دهلی^(۲) گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهایی هامون و برلب^(۳) آبهای جیحون انداخته - خدمت والد این مورخ بوابر بود برین نوع باز نمود که هر یک کوه در هر کوهی خلق لشکر برمی آمدند - و باز فرود می آمدند - میان کوهها و جنگلها خلائق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - از غایت نشیب و فراز خلائق لشکر مانده شده

(۲) شهر دارالملک دهلی • (۳) ن در •

هیچ جایی راهی نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفی نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاہ در دهلی نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالی شهر سواری کردی - از هیبت او جمله مملکت آرامیده بودی - بعد از شش ماه بعفایت^(۲) اللہ تعالی چون چیزی راه و روی پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا آبلغی در دهلی روان کند - در میان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتی خویش و چگونگی احوال پیش بجانب اهل رعیال خویش بنویسند - و در دولتسرای برسانند - چون این ندا دادند در دل خلایق ابواب شادی گشادند - تمام خلایق لشکر از اشراف قوم تا اذال^(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سرای شهنشاہ گیتی آرای رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتر بار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلی آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهای شادمانه نهگانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بستانند - و ببرند آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلی انبار کردند - هر که می آمد مکتوب خود میبرد^(۴) - سبحان اللہ حضرت اللہ تعالی بقدرت اعلی چه حادثات^(۵) پیش بندگان خویش می آرد - این همه برای چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعی *

* ربوبیت و عبودیت *

(۲) بمعنای آله • (۳) اذال • (۴) خویش • (۵) حالات •

- * ای بنده بمن گریز خود را یله کن *
- * گر شاه جهان نگردي آنکه گله کن *
- * روگرد جهان بگرد و پا آبله کن *
- * گر همچو مني يابي مارا یله کن *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت ودود میان کوهها و جنگلها شده و لبها آبها غبره کرده با مشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد بے حد و مکائد بے حد بحیل^(۲) فراوان و چاره بے پایان ازان کوهها بعد از شش ماه بعنایت آله با جمله لشکر هواخواه در صحن صحرا افتاد - خلایق لشکر رومی بسوی قبله حاجات کشاده - فرحت و بهجت رومی داده - سلطان فیروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ متواتر باز در بنگاه پیوسته - و درین مدت (که حضرت شهریار در ولایت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در کوه گذاشته رفته بود) بنگاه هم در کوه میبود - القصة^(۳) چون سلطان فیروزشاه با سلامت و سعادت از درون کوه بیرون آمد فرمان مراجعت در دهلی بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب این امیر حسن علیه الرحمة و الغفران نبشته است *

- * بیت *
- * چون درآید کاروانی^(۴) از دیار دوستان *
- * خلق بر قاصد نظر دارد چنین مقصود را *

(۲) بحیل ۵ (۳) دست شکر بسوی ۱۱ (۴) فی القصة *

(۵) کاروانی *

مقدمه شازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر

دهلي و بستن قباها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزيزان خود دویدند - و براي در آمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهفوني قباها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قباها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بی پایان گماشته - در کل بلاد مملکت شادي عام میان خلایق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامه‌هاي لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - فی الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلایق از فرقه^(۳) وضع و شریف حاضر گشته با بیرقها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي^(۴) از گفتار بیرون منقش گردانیده طریقه^(۵) کله گوسفندان پیش چتر سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲) ممالک • (۳) فرق • (۴) صفتهاي • (۵) ن • چهنر •

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهیب و شکار آورده - این جمله
پیل را چنانچه مویشی را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان
درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلی بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

فی الجملة چون جمله خلایق بی علائق در وطنهای خود رفته
با اهل و عیال خود نشسته باده خرمی بدست گرفته و نقل بیغمی
به تنعمی پیش خورش داشته احوال فریب و کربت گذشته از
مشقتهای کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان
و مشاهده جمال درستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش
گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

و نیکبختی دیگر از غایت مسرت و نهایت ^(۳) بهجت شاد گشته گفته *

* ابیات *

در دلدار موافق روی در روی * گهی بوسه بها و گاه بر روی

گهی از غمزه دلها میربودند * گهی از بوسه جانها میفرزودند

معهداً حضرت فیروزشاه در مملکت دهلی در استمالت ملک

مشغول شد - آری عجب اسراری و برالعجب کرداری که حضرت

(۷۲) صاحب نصرت و بهروز اند چندین اه * (۳ ن) نهایت شادها گفته *

فیروزشاه در قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برنی علیه الرحمة و الغفران مورخ تواریخ^(۳) فیروزشاهی برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه برای کتابت تواریخ خود بر هر یک عامل^(۴) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کس با فضل بسے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود نا امید گشته ضرورتاً از زبان خورشید از کثرت هوس در عمارت کوشک شکر و دور گنبدهایی کوشک نزول و عمارت مناره سنگین (که در کوشک شکر و درون فیروزآباد داشته اند) در سنگ از نقره کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکر پیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر^(۷) پیش اهل بصائر یادگار ماند - و خلایق جهان و عاقلان دران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراسته^(۸) حضرت الله پادشاهی محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه دلش خواست حضرت

(۲) از (۳) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهی برحمت آلهی
 پیوست حضرت او * (۴) خود در نبشته بر هر یک * (۵) عاقل
 کامل * (۶) نقش کنانیده * (۷) نظام * (۸) حضرت آله *
 (۹) هر کدامی تعلق که در بوستان دل خاست حضرت الله تعالی او *

الله تعالیٰ بقدرت اعلیٰ بخیر گردانید - قال^(۲) الله تعالیٰ ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء - و قال علیه السلام العنایة قبل الماء
والطین * رباعی *

- * آنرا که بدادند بدادند و بدادند *
- * و آنرا که ندادند ندادند و ندادند *
- * و آنرا که بخوانند بخوانند و بخوانند *
- * و آنرا که نخوانند نخوانند و نخوانند *

مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلافت عهد سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکنوتی
مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد باجهت تمام میشد
و هم درین میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواری^(۴)
با تکلفات بسیار نیز کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود
هر یک نئی بسوی وطنی رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت
خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکی
در کارشکل باختن و بجانب بهائم سباعی گذاشتن گاهی شکره را
بسوی طیر هوائی پرانیدن و گاهی مرکب را بسوی بهائم صحرائی

(۲) کقوله تعالیٰ • (۳) و هم درمیان فیروزآباد عمارت کوشک

با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکره * (۴) مهندواری

و معارف را فرحت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هر سال^(۲) نفع ریادت تر و اهل بازار را هر سال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را هر سال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشود - همچنین بحکمت رب العالمین صاحبان فقر اضطراری را هر سال فقر ایشان بغنا بدل میکشت - چنانچه هر یک فقیر از طائفه^(۳) صغیر و کبیر جوهر گوهر بے غمی میسفت - و اهل زراعت را هر سال وفا بکمال حال میافزود هر یک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میدیود - کار مزارعان بجائی رسید و بمرتبہ انجامید که اگر یک مشت نخمی در زمین میریختند یکی را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا برمیداشتند - و اهل کفر از طائفه^(۴) ذمیان و امانیان زیر سایه چتر فیروزشاهی از رعیت پادشاهی بر فاهیت میگذرانیدند - و اهل دار حرب را هر سال نهیب و تاراج میکردند - و هر محلی که از دار حرب نهیب شدی از آنچه بود زیادت تر آبادان شدی از بسیاری استمالت حضرت شهریار - و همچنین ابرالبنات سادات و قضاة و فقرا و معارف بنات خردسال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در خردسالگی تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاری اسباب که ابوین^(۵) ایشان را حاصل میشد - و هر که حاصل نداشت برای کار خیر دختران از خزانه مییافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲) ن حال • (۳) ن مبدل • (۴) ن نا • (۵) ن میداشتند •

(۶) ن رمب (۷) ن ابواب •

بخاطر فراغ در باغ مکنک در تعلم علوم دینی برای فائده دنیایوی مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند و وجه از خزانہ مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش بیش نمودند - و اهل سودا با کرو و فر از برکت قدم سلطان فیروز انسر سه گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکت‌های مشهور برای تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلی از آثار اسرار کرم ازلی این چنین بے غمی و تنعمی بخرمی حاصل میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آری زهی عهد دولت فیروز شاه برگزیده حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت و نعمت در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ماشاء الله - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حکایتی متضمن در آیت از حکایت سلاطین پیشین و امامان دین یقین در دل میگردد نوشته آید در خیرالمجالس بندگان شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت رب العالمین علیه الرحمة والغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه در مملکت پادشاهی بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگانی درو همه آیت‌های جهانبنایی معاینه میشد - چنانچه از برکت عقیده او

(۲ ن) اهل سوداگر • (۳ ن) نعمت بی نعمت • (۴ ن) میکرد •

(۵ ن) هم •

تمام مملکت او آسوده بودند - در مقامات فرحت جولانگري مینمودند روزي از روزها آن پادشاه مستثنی در شکرگاه رفته بود - اتفاقا دنبال شکرگري مرکب دوانیده تیر بران شکرگري رسانید - از فوج و لشکر خود جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پای در راه نهاد - همدین میان بنقدیر سبحان در موضعی رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي بے انبغی دید - پادشاه بر کرانه آن باغ زیر درختان سایه دار زمانے آرامید - ناگاه بحکمت آله عورتے زاله خراشیده حالی نقصان جمالی از کمالی از درون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید ای عورت این باغ کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن من است - آن پادشاه را گرسنگی گرفته بود بران عورت فرمود که ای عورت چیزی موجود داری - اگر داری زود بیاری - آن عورت گفت که از جنس طعام چیزی موجود نیست - اگر بگوئی چند خوشه انگور بر سبیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوی باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاه این مملکت است - معینا عورت درون باغ رفت و چند خوشه انگور شکست - پیش پادشاه داشت - چون آن پادشاه انگور تفارل کرد بغایت شیرین بود - آن پادشاه را بغایت خوش آمد - این کلام بر آورد - و رخ بران عورت آورد که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنگه معدود

(۲ ن) موجود داری زود بیاری • (۳ ن) نهایت •

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهای بلاد و ممالک
 میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت
 در جمع اموال بیت المال تقصیر میکنند - و گرنه اینچنین باغی^(۲)
 بی انباهی با میوه بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنگه معدود
 محصور باشد - اگر کارکنان^(۳) بکوشش دل و جان درین کار به تفحص^(۴)
 باشند اینچنین مالها فرو گذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز
 بران عورت گفت که چند خوشه انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند
 خوشه انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه
 پادشاه انگور کورت درم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود
 آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کورت درم از مقام انگور کورت
 اولین نیارده^(۵) - عورت گفت که انگور کورت دوم هم از محل کورت اولین
 است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید
 که کورت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیدست - آن زال
 در درایت و فراست بکمال حال بود - علی الفور چون هوز باز نمود
 که ای مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را برخلائق
 این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها
 برکت میانزود - و شیرین می نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان
 دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطر طبع تبیخ بصریح

(۲) جمع • (۳) کارگذاران • (۴) متفحص (۵) عورت تکرار

تقریر کرد و این لفظ از زبان برآورد که انگور کورت دوم است •

در دل او گذشت - تا بارگران برفرق این ضعیفان نهد - از آثار
اندیشه خاطر این شهریار بے برکتی در مملکت ظاهر شد - از شومت آن
انگور شیرین برفرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور^(۳) بران
پادشاه گفت که خدای تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه
خطر تبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب
نبود که بچندین^(۴) روز این مملکت زیر و زبر شود - خلایق این کشور
هفت ره رود - چون آن پادشاه چنین افواه ازان زال شنید بر تن
خوبش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلرزید - و در دل
اندیشید تا از قاعدۀ روش خود ذره تجاوز نکنم - چنانچه امیر خسرو
علیه الرحمة و الغفران گفته *^(۵)

* مثنوی *

چشم رعایت ز رعیت مکیر * تا بودت ملک عمارت پذیر
چون تو شدی سایه یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشیت خاک
حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و انزونی
در نعمت میان بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقاد سلاطین
طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیده حضرت
رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و برای منفعت مسلمانان
کوشش بیش می گماشت هرآینه مدت چهل سال کمال که طول ملک^(۷)
او بود تمام خلایق در مقام خوشی و خرمی آسود - از دلایمی

(۲) انگور شیرین من ترش گشته * (۳) مذکور بمستور * (۴) ن

سر چند روز * (۵) گوید * (۶) میان کل بلاد * (۷) ن طور *

خواص و عوام اندیشه حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت
 ازین جهان برداشته و در مملکت دهلی دور دیگران رسیده بتقدیر
 آلهی و حکمت نامتناهی خلّاق دهلی هفت ره شده - جمله عالم^(۲)
 زیر و زبر گشته - بلکه در آخر کار و انتهای گفتار جمیع خلّاق صغار
 و کبار به نهب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح آن^(۳)
 مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابی دهلی بشرح باز نمود*^(۴)

• بیت •

دولت جاوید نبرده کسی* نام نکو دولت جاوید هست^(۵)

مقدمه هژدهم بیان فتح قلعه نگرکوت

نقل است^(۶) حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوی اتفاق
 سواری شکر سمت دولت آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان
 محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 روایت کرده و برین نوع باز نموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام
 حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه
 و دو خوابگاه و با مراتب و حشم جانب دولت آباد روان شد - بکوچ^(۷)
 متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت
 ملکی بالهام ملکی عنان مراجعت سمت دهلی گردانید - چون

(۲) حکمت حضرت نامتناهی • (۳) شروع • (۴) شرح

بازدید • (۵) نبردست کس • (۶) منقول است • (۷) مهم •

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلی آمد از دهلی سمت قلعه نگرکوت رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچخ نه گرهی برآورد حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعه نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و رای نگرکوت بالای قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت رای مقهور را نهیب و تاراج گردانید - و بت جوالامکھی^(۲) که معبد کافران است میان راه نگرکوت بود - درین محل راویان^(۳) گفته که بت مذکور میان حجره مستور است که آنرا طائفه هندوان می پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند (چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکھی رسید^(۴) مخصوص برای دیدن او رفت و یک چتر زرین بر سر او داشت) این دروغ است زیراکه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از زبان خدمت والد بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهی^(۵) رکاب رایات اعلی بودند فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهی^(۶) دیندار و دین پناهی خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت شریعت و طریقت اتباع نموده - از این چنین چیزها چه نوع در وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

* (۲) جالا مکھی • (۳) راویان اکمل • (۴) مخصوص کرده •

(۵) برابر • (۶) پادشاه دین پناهی خدا ترسی بود •

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان خود کشید - که ای احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد - ^(۳) روش ^(۴) مذابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت آله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفه هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلیی بیش اینچنین انترها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبزدند و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر ^(۵) بر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ ^(۶) وجه استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیده حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراسست و کیاست بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفه کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود قلعه نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

• (۲) برابر • (۳) برآید • (۴) روش کردن بمذابعت •

• (۵) چتر • (۶) وجهی •

بالای قلعه در مقامات قلب خزید جیوش سلطانی و جیش جهانبانی بعنایت ربانی قلعه را گرد کرده فرود آمده - تو بر تو بلکه بدور ده تو گرد گرفته فرود آمده - از هر دو جانب منجیق داشته از طرفین سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهای جانبین از بله منجیق طرفین بیکدیگر در هوا دهکه میخورند - و قطره قطره میشوند - مدت شش ماه جیوش فیروزشاه قلعه را گرد گرفته بودند گردان جانبین و کند آوران طرفین با یکدیگر قوت مینمودند - ابواب مری بے مری کشوند - بکرم حضرت آله و عنایت الله بعد از شش ماه فیروزشاه را جمال فتح در آئینه کمال نمود - راه مقهور مذکور از بالای قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانه فرود آمدن رای - یکروز سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز برای دیدن دور قلعه و برای قلع کفار آن مرحله سوار شده - و رای بالای قلعه بود - اتفاقا سلطان فیروزشاه را در عین گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه نظر بران رای اهل پناه افتاد - رای بالای قلعه چون مطیعان حضرت و بندگان دولت بها ایستاده - رای انگشت بعجز کشاد - بسوی حضرت سلطان فیروزشاه مشعل گیتی افروز خدمت کرد - دست بست ایستاده شد - درین محل چون شهنشاہ اکمل دید که رای مقهور چون بندگان مجبور سر باطاعت در آورد سلطان فیروزشاه دست خود را در بغل خود

(۲ ن) دیدن دور قلعه بود • (۳ ن) و رای بالای ا • (۴ ن)

نظر شاه •

در آورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب رای بمرحمت دید
و اشارت کرد اعنی بیا - مهنگان رای جمله یکجا شدند - و بران رای
باز نمودند - که سلطان فیروزشاه در میان تاجداران هفت کشور در
وصف و صفات بیور است - هیچ شهر یاری در هیچ دیارے با عظمت
و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے
دل داری بدل کاری میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد برار
بے توقف و تأمل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - رای
مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالای قلعه
چون بندگان مطیع فرود آمده در پای سلطان فیروزشاه گیتی آرای افتاد
زبان پهن از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج^(۲)
جاه دست بر پشت رای نهاده جامهای زردوزی و زربفت داده
و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران باز گردانید
رای مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان نیز پای و ترکیان بیش بهای^(۳)
یافته - بدرهای مال بحکم شهریار خوش خصال خازنان بیت المال^(۴)
بر کتف رای داشته - رای مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت
بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * * * منذوی *
هر جا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان نمر بر^(۵)
وقت است برنده نیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲) زبان هزار عذر کشاد * (۳) دریائی * (۴) بحکم فرمان

شهریار * (۵) میدهد بر *

نا وقت رسد همي دراند * چون وقت رسد همي بخواند
 بیوقت چو میوه را بگري * زان کاشنه هیچ برنداري
 الغرض این همه اوقات و اشکال^(۲) حادثات پیش از مهم تهنه بود
 و بعد از مهم تهنه حضرت شاه فیروز از مهمها بازماند - مصلحت
 ملكي درین دید - پاي مبارک از سواري مهمها کشید - مع هذا
 چون سلطان فیروزشاه خواست نا از نگرکوت بازگردد رای از قلعه
 خدمتی فراوان و اسبابهای بیش بهای بے پایان فرستاد - حضرت
 شاه عنان مراجعت سمت دارالملک دهلي گردانیده - این بود شرح^(۳)
 مقدمات هژده از قسم دوم که در کتابت آمد - این زمان هم از قسم
 سیوم در قلم آورده شود *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برابر خود
 آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهاریال
 هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق کردن سلطان با خانجهان

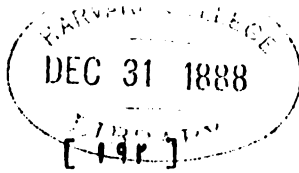
برای مهم تهنه

نقل است سلطان فیروز بعد از آمدن از مهم لکهنوتی و جاجنگر

(۲ ن) آشکار * (۳ ن) شرح هژده مقدمه قسم دویم که در کتابت آمد
 این زمان در قلم آورده شود از قسم سیوم اخبار مهم تهنه نامدار درین قسم
 نیز هژده مقدمه است و من کتبه رضي الله عنه *

البنه سوارچی شکر چون شهریاران کامگار در حوالی دهلی کردی دست قوت چون اهل فتوت بسوی حربیان برآوردی^(۲) - مدت چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوی در شهر دهلی آمد درین مدت اگرچه استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر تهنیان برین سلطان میرفت - هر بار که ذکر تهنه افتادی دست بر محاسن مبارک فرود آوردی و فرمودی - افسوس صد هزار افسوس که این یک آرزوی در دل خدایگان مغفور ماند - اعنی محمد شاه بن تغلق شاه که تهنه فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاه و امیران^(۴) بارگاه را معلوم میشد که البنه میل دل شاه و اندیشه حضرت شهنشاه برای سوارچی شکار سمت تهنه نامدار است - روزی از روزها حضرت شاه بے نظیر با خانجهان وزیر پرتدبیر در محل خلوت چون شاهان اهل مکنت بمشورت نشستند اسرار نهانی در سخن صحرا کشته و گفته که طائفه تهنیان چه کسانیست - و در وجه معرض اند - که حضرت خدایگان مغفور در حدود تهنه نزول فرماید^(۶) و در زمین ایشان درآید - و ایشان مکبره کنند^(۸) - و روی ازان حضرت بگردانند^(۹) - بران بسنده نه طغی حرامخوار را بر خود جایی دهند چون خدایگان مغفور را عمر آخر شده بود در عین زحمت رخ

(۲) میآوردی • (۳) بر زبان سلطان • (۴) مشیران • (۵) ن) در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطین اهل مکنت • (۶) ن) فرمودند • (۷) ن) در آمدند • (۸) ن) کردند • (۹) ن) بگردانند •



بجانب من آردی و فرمودی - دریغ و هزار دریغ اگر حضرت آله
کرم کند این زحمت من بصحت بدل گردد تهنیتان را زیر امر
در آرم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم او ابواب فوت کشود
همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر
خانجهان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر
الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده
و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بجای ایشان
نشاندند انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور
در تأمل افتاده - و در دریای قلب خویش چون دستوران نیک اندیش
ابواب فکر کشاده بعد زمانی بر موزات کلمات احسن پرداخته و گفته
که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکری - درین سودا
دو سود مستثنی میشوند - یکی آنکه در وصایای بزرگان و نصائح
خویشاوندان کوشیده میشود - رسمی است در جهان و قانونی است
میان عالم و عالمان که فرزندان و برادران برای انتقام بزرگان خویش
حریص باشند - و باهتمام تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین^(۲)
بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانونی است مر
تاجداران را و روشی است مر جهانداران را که هر سال با قوت کمال
برای قلعه کشائی بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حال
شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران گفته *

* قطعه *

شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران گفته *

(۲) و برای انتقام باهتمام تمام کوشند *

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 57, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRÜBNER & CO.

57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

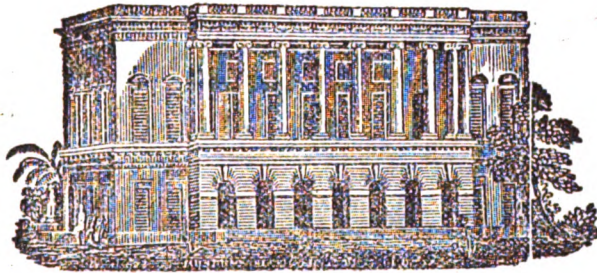
Advaita Brahma Siddhi, Fasc. I	Rs. 0	6
Agni Purāna, (Sans.) Fasc. I—XIV @ /6/ each 5	4
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda, (Sans.) Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Aṅu Bhāshyam, Fasc. I 0	6
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I 0	6
Aphorisms of the Vedānta, (Sans.) Fasc. III, V—XIII @ /6/ each 3	12
Ashṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. I—IV @ /6/ each 1	8
Asvavaidyaka, Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Asvalayana Grihya Sūtra, Fasc. II—IV @ /6/ each 1	2
Atharvaṇa Upanishad, (Sanskrit) Fasc. I—V @ /6/ each 1	14
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I 0	12
Bhāmatī, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each 3	0
Bṛihad Aranyaka Upanishad, (Sans.) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each 1	2
Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each 0	12
Bṛihaddharma Puraṇam, Fasc. I 0	6
Bṛihat Saṃhitā, (Sans.) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each 1	14
Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Sans.) Fasc. II—III @ /6/ each 0	12
Chaturvarga Chintāmaṇi, (Sans.) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, 1—18, @ /6/ each Fasc. 20	4
Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II 0	6
Dasrupa, Fasc. II and III @ /6/ 0	12
Gopatha Brāhmaṇa, (Sans.) Fasc. I and II @ /6/ each 0	12
Gobhiliya Grihya Sūtra, (Sans.) Fasc. I—XII @ /6/ each 4	8
Hindu Astronomy, (English) Fasc. I—III @ /6/ each 1	2
Kāla Mādhaba, Fasc. I—III @ /6/ 1	2
Kātantra, (Sans.) Fasc. I—VI @ /12/ each 4	8
Kathā Sarit Sāgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each 10	8
Kaushitaki Brahmanapanishads, Fasc. II 0	6
Kūrma Purana, Fasc. I—VI @ /6/ each 2	4
Lalitā-Vistara (Sans.) Fasc. II—VI. @ /6/ 1	14
Lalita-Vistara, (English) Fasc. I—III @ /12/ each 2	4
Mudana Pārijāta, Fasc. I 0	6
Manutikā Sangraha, Fasc. I—II @ /6/ each 0	12
Mīmāṃsā Darśana, (Sans.) Fasc. II—XIX @ /6/ each 6	12
Mārkaṇḍeya Purāṇa, (Sans.) Fasc. IV—VII @ /6/ each 1	8
Nayavārtikum, Fasc. I 0	6
Nṛsiṅgha Tāpani, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/ each 1	2
Nirukta, (Sans.) Vol. I, Fasc. I—VI; Vol. II, Fasc. I—VI; Vol. III, Fasc. I—VI; Vol. IV, Fasc. I—V @ /6/ each Fasc. 8	10
Nārada Smṛiti, Fasc. I—III @ /6/ 1	2
Nyāya Darśana, (Sans.) Fasc. III 0	6
Nītisāra, or The Elements of Polity, By Kāmandaki, (Sans.) Fasc. II—V @ /6/ each 1	8

(Continued on third page of Cover.)

DEC 31 1888

BIBLIOTHECA INDICA ;
A 40,115
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 666.



تاریخ فیروز شاہی
TA'RIKH I FI'ROZSHA'HI'

BY

شمس سراج عفیف
SHAMS-I-SIRAJ AFIF

EDITED BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN

PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS II.

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 57, PARK STREET.

1888.

و اذا تحيرتم في الامور فاستعينوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشيني در سه را پاس دار *

* بيت *

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند * و ر بد باشم مرا بدیشان بخشند^(۳)
 سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایه سلیمانی
 بارج کامرانی بود این رسم پسندیده و شیوه گزیده او تا آخر عهد او^(۴)
 مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت
 هیچ طرفی سواری نکرد) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگی رسیدی
 باعتقاد تمام بسوی قبر او دویدی - بتواضع تمام تواضع کردی - و کله بر
 زمین آوردی - بارها درین کارها این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف^(۵)
 بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در متبره شیخ الاسلام شیخ
 نظام الدین قدس الله سره انعزیز در میآمد در محل پایان نزدیک سرگور^(۶)
 امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را
 بتواضع تمام برای رضای حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دوسه
 محل دیگر نیز سر بر زمین می نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد
 چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام برای رضای علام نزدیک قبر^(۷)
 نیز سر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ می نشست

(۲) ن) گیرید • (۳) ن) بخشید • (۴) ن) آخر دور عهد او • (۵) ن) کوردها •

(۶) ن) سر آن گور امیر خسرو ترک الله علیه آه • (۷) ن) سبحان •

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهای بسیار خواندی - بعده بیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگرفت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانه میفشست - و بروح جمیع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد برای هر یک مقبره کزهایی مال براندازد هر یک که تعیین بود خازنان بیت المال بحد کمال آن کزهای مال برای فقرا و مساکین بیفوا میآوردند - و بنظر حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هر یک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم برای دلاسامی یگان نفر امرای کبار از جمله ملوک نامدار برابر متولیان خوش گفتار از پیش تخت تعیین میفرمودند - نامستحق محروم نماند - کرات و مراث خدمت والد و خدمت اودر این مؤرخ نیز در بعضی مقبره تعیین می شدند - معهدا حضرت فیروزشاه زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کرده و بازگشته - سبحان الله این همه عطای ربانی و بخشش درگاه سبحانی است - وگرنه از آدمی زاد جنه از خاک و باد کے این حسنها آید که بر چنین آئینها گراید - هر یکی از زمره انسان و فرقه مؤمنان از جهت خود درین کوشند - که ما نیکی کنیم و عمل نیک بجاییم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت • (۳ ن) میشد • (۴ ن) خدمت والد این

مؤرخ و اودر مؤرخ نیز • (۵ ن) شهنشاہ • (۶ ن) انجینین ها آید •

(۷ ن) آیتها •

است - اما عمل نیک همون کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق^(۲)

دعد و هدایت بخشد * رباعی *

* یک شهر پر از حدیث آن روی نکوست *

* دلہای ہم - ۵ - جہانیان بردہ اوست *

* ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند *

* تا بخت کرا بود کرا دارد درست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله با لشکر جرار و گردان کازار و کند آوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتی نورد^(۴) و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تہنہ رخ آورده - و طائفہ^(۵) بندگان خاص بیقیاس کہ دران ایام جمع شدہ بودند شرح آن در قسم چہارم دادہ آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف دزان ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مہارت خدمت میکردند معہذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود ہزار سوار و چہار صد و ہشتاد پیل چون جوش نیل روان شدہ - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسی را کہ الله تعالی توفیق دعد اے * (۳ ن) ودود *

(۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفہ بندگان یکی از واجبان دردل افتادہ بود

انشاء الله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چہارم شرح دادہ

آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاہ برای جمع کردن بندگان در قسم چہارم

شرح دادہ آید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلی مانده بود - و در فراش خانه حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجری بر آئین مهتری برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه ازهریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامه شتری و اسپي و خري و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه^(۲) مناسب آن خواجه نظامی فرماید علیه الرحمة * • ابیات •

جهان در جهان لشکر آراسته * زبوق و دهل بانگ برخاسته^(۳)

سپاه^(۴) که گربار جوید بے * نه بیند بیکجای چندان کسے

الغرض چون حضرت شاه پای در رکاب نهاد و عنان سمند دولت

سمت^(۵) تهته کشاد نیت کرد تامیان قصبه اجودهن شده زیارت بندگی

شیخ الاسلام شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان

شوم - حضرت شاه با جیش دولتخواه بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه

جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبه اجودهن رسید برای

سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد^(۶) زیارت پیشتر

روان شد - آن زمان که در حدرد بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش

خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ن) چیژے • (۳ ن) شور • (۴ ن) فی العریض • (۵ ن) به تهته •

(۶ ن) بعده پیشتر شده •

کفند - پنج هزار گروه هریک هزار عهده یکن ملوک کبار شده پنج هزار
 کشتی از هر جنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتی بعهده
 خدمت والد و اودر این مؤرخ شده^(۲) - القصة حضرت شاه فیروز فرمود
 که این تمام بحر میان لب آب سند روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه
 در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه
 در چندگاه در حدود تهته رسید - خواجه نظامی فرماید * * ابیات •
 چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوی شیران کند
 بهرجا که نیروی شه پی نشرد * ورا بود فیروزی و دستبرد
 مقدمه سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته
 نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام آبادانی تهته در در
 محل بود - یک محل کرانه لب آب سنده جانب دهلی - درم محل
 گذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه
 هریکی باشکوه بلکه هریک تن چوانجم بود با گرانی کوه - جمله مرد
 جنگی - چنانچه از احوال قوت و جلالت ایشان میان جهان و جهانیان
 معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر رای آنر^(۶) و با نهبنه برادرزاده
 او ضابط تهته بودند - انواع رعنائی در میدان خود نمائی می نمودند^(۷)
 و با حضرت فیروزشاه ابواب مردی بی مردمی میکشودند - جمیعت^(۸)
 بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات
 (۲) ن) گردید • (۳) ن) سنده کرده • (۴) ن) سر • (۵) ن) آله • (۶) ن) رای تهته
 و برادرزاده او ضابط • (۷) ن) می پیمودند • (۸) ن) ابواب مبارزت میکشودند •

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاری قوت و زور جمعیت هم در آبادانی سنده که قرین لب آب سنده است ماده نخم قتال^(۲) در زمین عداوت کاشته برای درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معهداً درین هر دو محل آبادانی حصارهایی گلین برآورده المقصود جام و بانهبند خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمیز در حدود تهنه نزل فرموده - هر روز نمودار جنگ چون افواج پشنگ بمنزل پلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و ربای^(۳) اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلأتی لشکر از کپتر تا مهتر ابواب نا امیدی کشاده - از جمله نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گرانی غله حیوانی تمام پیش آمده - بهای غله از دو تنکه و سه تنکه منی زیادت شدن گرفت - چون تهنه‌یان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و ربای اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدی سفته جام^(۴) و بانهبند خود کام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا^(۵) با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز کفند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضل آغاز کردند *

* ابیات *

(۲) وزن بر - دیگر - درین * (۳) و وبا بر اسپان * (۴) درین

محل جام * (۵) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز *

گر ایدین که آید فریدون بمن * گرفتار گردد همیدون بمن
سنانم چنان ازدها را خورد * که طوفان آتش گیارا خورد

مقدمه چهارم در آویز لشکر سلطان فیروز با تهمپیان

نقل است جام و بانهبندۀ خود کام با جمعیت تمام مستعد
شده با سوار بسیار و پیاده بے شمار از میان حصار بیرون آمدند
و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند - ^(۳) بال قتال باهمال با یکدیگر
برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبندۀ لشکر برای
جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را ^(۴) عرض
کرد - موازنۀ لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست
و از غایت قحط هیچ کس را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت
فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور
آراست - و برای قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور
را سه فوج کرده - میمنه و میسر و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج
قسمت کرده داده در میدان جلادت بشجاعت ایستاده - حضرت
فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحۀ مرتبه پوشیده برای جنگ
چون نهنگ کوشیده چوب بردست گرفته درین سه فوج ^(۵) خرامش
میکرد - و جیش خویش را دلداري بدلکاری میداد - هر یکی را
بمواعید خوب منتظر ^(۶) میکردانید *
* بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس

عرض * (۵ ن) فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم *

* مراد دل ده از من دلیـری به بین *

* که رویه خود خوان و شیـری به بین ^(۲) *

معهذا حضرت شهنشاہ اهل صفا پیش هر فوجی که میگذشت و کلمات امیدواری میگفت هر یکی زبان بدعای سلطان میکشاد - و سر بر زمین می نهاد - و حضرت فیروزشاه اگر چه بر قانون تاجداران کبار و آئین شهرباران نامدار التفات از جمعیت تهپیان بیشمار نمیکرد ظاهراً اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران افسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوی قبله برمی آورد - النجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تهپیان موازنه بیست هزار سوار جراز هر یکی ^(۳) در زور و دلوری کند آور روزگار و موازنه چهار لک پیداه نامدار با این جمعیت فراوان و قوت بے پایان طائفه تهپیان در آویز کردن نمی توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کند آوران بیشمار به تیرکاری مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون پدید آردند حکمهای مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاه بتقدیر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکی دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلائق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر بدر آویز مشغول بودند *

* فرد *

ببک دری چون در آید عقاب * چگونه جهد بر زمین آفتاب

(۲ ن) برویه * (۳ ن) با * (۴ ن) هر یکی دلاور و کند آور *

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هواخواه همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وبای اسپان بے زور گشته بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله میکردند و جمله یکجا شده دست مردی می نمودند جمعیت نهنیان با آن قوت بے پایان درون حصار می خزیدند - حضرت شاه چون تاجداران گیتی پناه ایستاده نظام افواج خویش میدید و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهی لشکر با همت و خهی افواج با جرأت^(۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف شده بردند البته کمر همت می بستند - دلیروار چون غازیان نامدار و مبارزان کامگار بر روی حریف خاکسار تیغ در دستی میزدند القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت نهنیان را عنان طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام در آویز بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت آله در مقام خود آرام گرفت همه حال فتح نهنه دست نداد - چون حضرت فیروزشاه با جیش هواخواه در محل خویش فرود آمد با اعوان درگاه و انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوی گجرات آرم - و کوشش برای استعداد^(۵) حشم گمارم - اگر حیات باقی باشد

(۲ ن) نظاره • (۳ ن) نهمت • (۴ ن) البته همت را کار می بستند •

(۵ ن) استعلاء •

و کرم آله ساقی^(۲) باشد سال دیگر بیایم - تا از پرده غیب چه میزاید *

* بیت *

کسی کو مصلحت اندیش باشد * بصف زیرکان او پیش باشد

مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه،

و برگشتن بسمت گجرات^(۳)

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر

در مقام خود فرود آمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران^(۴)

بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشه خود برایشان گفته

و جوهر معانی بالهام سبحانی سفته - که تقدیر حضرت رحمانی و تائید

ادوار آسمانی برین رفته که درین کورت تهنه فتح نشود - و جیوش بلا^(۵)

و جیش عنا بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه

اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تنگی غله

و دوم بلاي ربای اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم خویش با ضعف^(۶)

بیش همت میکنند بدلائل عقلي و براهین فهمی معلوم و روشن میشود

که باین ضعف تا کی همت خواهند کرد - میخواهم ازین محل

بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته را مرمت کنم - اگر^(۷)

(۲) شافی • (۳) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر

و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد • (۴) ن

دوستان • (۵) و جیوش و با فیوضان بسوی لشکر ما از قدرت الله تبارک

و تعالی رو آورده • (۶) ن • (۷) کشته و شکسته را •

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمامم ساقیست انشاءالله تعالی
 بعونه و کرمه در سال دیگر در زمین کین باز آمده شود - حضرت
 فیروزشاه پیش مشیران هواخواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه
 نزار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرم دوم درین مقام در دهلی
 رفتنی نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان
 شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق باز نمودند
 و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر
 حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاریست که در دل پادشاه
 جای داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان
 جهانداران گیتی مدار است چون محله فی الحال فتح نشود و البته
 لشکر را ضعف عارضی پیش آید جهانداران در برین و شهریاران
 اهل یقین از آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان مقام باهتمام
 تمام چند روز احتراز کنند - و آن^(۸) مهم را از خاطر مبارک خویش
 فراموش نگردانند - اگر حضرت سلیمانی و مکننت سلطنت جهانبانی
 بعزایت ربانی چند روز ازیں مقام عنان سمند عزت بگردانند
 و مراجعت بسوی گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهیست
 خلق را غله بمراد رسد - و پیاده مانده بر اسب سوار شود - خلانق^(۱۰)

(۲ ن) درین زمین بازاه • (۳ ن) رفتن ندارم • (۴ ن) اخباری است •

(۵ ن) واقف اسرار • (۶ ن) ازیں • (۷ ن) کردند • (۸ ن) این •

(۹ ن) نگردانیده اند • (۱۰ ن) خلق •

بتمام نازه گردد - باز کرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود
 میان تهتهیان آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر خود^(۲)
 رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال
 زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کار کوشش بیش گمارند
 آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد
 که غله^(۳) ربیع داخل شود باز کرت دوم با لشکرهای انبوه^(۴) و پیلان کیوان
 شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام
 غله‌های ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخی سال
 زری نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی الحال چون
 مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان
 دران بوستان مثل آئین درستان باز نمودند حضرت شاه را زری
 هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل
 مبارک از تاثیر کرم حق تبارک^(۵) بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا
 دامام کوچ کنند تا لشکر رخت و کالا گرد آرند - چون دامام کوچ شد
 یکایک در میان لشکر شادی عام افتاد - هر یک وضع و شریف
 صغیر و کبیر جوان و پیر رخت و کالا گرد آورده - همان زمان حضرت
 سلطان^(۷) از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او

(۲) ن سوئی شهر * (۳) ن دلمل * (۴) ن و پیلان چون شکوه کیوان

در دیگر - با شکوه کیوان * (۵) ن آله تبارک و تعالی * (۶) ن و رخت

لشکر و کالا * (۷) ن شاه *

رجاله بذكاله بسیار و بی شمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهپیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عیان مراجعت سمت دهلی گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهپیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهپیان و بنگالیان جنگ نیز شده - میان فریقین بحکمت ربالمشرقین و ربالمغربین گذشته آنچه گذشته آخر الامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهپیان را برانده - از خوف ظفرخان تهپیان بیای پس بازگشته - ظفرخان چند سرتهپیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بردست تهپیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد •

• ابیات •
در ذوق و خوشی روند چون راه • آن راه شود بی زود کوتاه
راهی که قدم زند در غم • آن راه نشود برفندش کم

مقدمه ششم افتادن لشکر در کونچی رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت ربای اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر رسیده^(۵) بلکه غله نایافت بود - و خلایق از غایت گرسنگی و نهایت برهنگی

(۲) نیر • (۳) ن؛ از اندازه خوف • (۴) ن باهم • (۵) ن سیری •

در راه رفتن نمی توانستند - بگام و ناکام بهزار عجز تمام گام برمیداشتند چون غله نیافتند گوشت‌های مردار و چرم‌های خام میخوردند - و بعضی آدمیان از بسیاری گرسنگی چرم کهنه میان آب می‌جوشانیدند و میخوردند - این چنین قحط مهلک افتاد خلأق لشکر دل بر مردن نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جمله خانان و ملوک پیاده مانده بپای پیاده در راه می‌رفتند - هیچ مرکبی در میان خلق لشکر نمانده - تقدیر آله همه را در مقام بیذوائی نشانده - بران بسند نه رهبران (که هم ازان مکان پیش کرده بودند و ایشان را براه بری راه مینمودند) بر ایشان بغدر برآمدند - در مقامی بردند و در محلی انداختند که آن مقام را کونچی‌رن گویند - درون کونچی‌رن تمام زمین آب شور گرفته - افسانه شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله یکه را ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستی پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامی آوردیم که هیچ یکه از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد دود - این مقام را کونچی‌رن گویند - ازیں محل دریا قریب ست

(۲ ن) خام مادام - خام خون • (۳ ن) همه ازان مکان بیش در راه

بودند و ایشان را برهبری راه مینمودند • (۴ ن) راه در مقام بردند •

(۵ ن) دران • (۶ ن) رود •

این شورش آب هم از نائیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست
 چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلایق لشکر دست از
 حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدي سفند - حضرت شاه فیروز
 صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهاي شیرین برآه
 خود و برآه توابع خود برگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن
 آب شور بے پایان شورش^(۲) درو فراوان - جمیع خلایق حیران و طیران متفکر
 و پریشان - نا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره
 بهزار اضطرابي و صد هزار دشواري آبهاي شیرین برگرفته درمیان
 آب شور درآمد - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند
 آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین
 شور گشته - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند
 هم البته آب شیرین شور شدي - و هیچ کس بر سر زبان داشتن
 نتوانستی - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت
 و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوري
 بیضه نهداده - و هیچ پرندة بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي
 و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي^(۳) برای خلال
 طلبند نیابند - این چنین صحراي پر وحشت و بیداي پردهشت
 که از هیبت آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد
 دران میدان نمی وزید) از آثار بسیاری قحط و بے شماری ضعف

(۲) در شورش فراوان • (۳) کلهه • کهکشه • (۴) نپب •

و از نهایت پیدادگی و غایت بیچارگی خلق لشکر بجان آمدند^(۲)
 هر یک تنی از زبان خود می‌کشاد و میگفت • • مصرع •
 • بر آستان خواری جان دادنیست مارا •

• بیت •

چون بخت کله ز سر ستاند • نعلین بهای هم نماند
 بزمود جهانش بی‌رفائی • دادست کواکبش عنائی^(۳)
 القصه ناگه در عین روارو بنگاه پدر بیچاره^(۴) زیر درختی می‌نشیند
 و پسر بیچاره بر سر او ایستاده می‌بیند - بصد هزار زاری چون
 باران میگریزد - پدر میگوید ای پسر من باری درین بیابان جان
 میدهم - و رخ بسوی آن جهان می‌نهم^(۵) - تو باری برو - شاید بود
 سلامت درخانه رسی - و خبری از حال موت این پدر غریب برایشان
 برسانی - هم‌چنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته
 میگذاشت - و دوست مر دوست را و آشنا مر آشنا را - تا کار این بار
 بجائے رسید^(۶) و کردار این اضطرار بمرتبه کشید^(۷) که آواز غریب از هر چهار
 جانب برخاست - همه لشکر دل از حیات برداشت - هر یک تن
 که دران انجمن بود رخت نفیس و کالای لطیف همدران بیابان
 گذاشت - معهذا حضرت فیروزشاه دران مقامات^(۸) این همه واقعات
 میدید انگشت حیرت بدن‌دان نکرت میگریزد - دل بر کرم خدای عز

(۲) ره میداد • (۳) دغائی • (۴) پدر پیر بیچاره • (۵) ن

نهادم • (۶) ن کشید • (۷) رسید • (۸) مقام

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه
و لمحّه از سبب شکستگی لشکر دل سلطان فیروز می شکست
و آب از دیده چنانچه سیلاب از جهان تا جهان گرفت روان میشد
عزیزی مناسب حال گفته •
• بیت •

هر جا که در آفاق بلائی بودست • گوئی^(۲) که همه نصیب ما کرد فلک
آری عجب کاری و بوالعجب اسرای - بران خلّاق غمگین
و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکی بلای قحط
دوم بلای پیادگی سیوم بلای صحرائی جانگداز چهارم بلای فرقت
احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار
بجائی افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه در دهلی کسی نداد
هریک وضع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلی
بتقدیر^(۳) ازلی آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده
و در شهر دهلی خانجهان وزیر پرندهبیر در روش ملکی بے نظیر
قبض و ضابط بود - انواع رعب خویش بفراست و کیاست بیش
میان جهانیان می نمود - از هیبت او هیچ کسی با قوت بسی ابراب
مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد^(۴) مشهور بود - در هر خانه و بهریک
آستانه ماتم افتاد - خلّاق دهلی متحیر ایستاده - زیراچه^(۵) الاغی
درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسی نرسیده - جمله خلّاق

(۲) گویا • (۳) از تقدیر • (۴) بلاد ممالک شور مشهور •

(۵) هیچ الاغی •

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب
 شده - اینچنین واقع^(۲) لاطائل جانب تهنه رو داد^(۳) • • مثنوی •

آغاز سخن بضم یزدان • کو حال بخلق کرد گردان

که وصل دهد گهی جدائی • که شاه کند گهی گدائی

که شاد بکرده گاه غمگین • که داده نسیم و گاه پشمین

که درد بداده گاه درمان • که جمع بکرده گاه پریشان

فیالحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید
 در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبه دیگر
 کشید - خانجهان بتمام رختهای سلطان که درون کوشک بود در خانه
 خود برده در قسم بیداری و هوشیاری هزار تاکید کرده برای آن تا
 نباید کسی از تاثیر قوت بسی بیک نفسی حرکت کند - خان مذکور
 چون دستوران مشهور هر روز در حوالی^(۴) دهلی سواری کردی - و رعب
 خود بخلائق نمودی - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر
 و زیاده^(۵) تر است خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته
 و دران فرمان اخبار سلامتی ذات سلطان و خلائق آن مکن باز دیده
 میان عامه خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلمهای
 شادبانان نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند
 در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسی دنبال

(۲) ن) لاطائل • (۳) ن) زاده • (۴) ن) ازان دهلی • (۵) ن)

زهادت برخاست •

کسب خود گرفت - آری اگر اینچنین وزرای عاقل و بلغای کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور نتوانند^(۲) رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واتعه حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کوچی رن افتاد - زه وزیر حلال خوار ترس کار نیکی کار دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت و نیکمردی^(۴) و نیکنامی و نیک خلقی و نیک خوئی (که خانجهان بر خلق^(۵) داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) دره میل در دل آن دستور هواخواه و رای زن دولتخواه بطمع میوه مملکت نگذشت^(۶) - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلداری نباشد مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب رفت^(۷) - دنبال هر تاجداری که رفت تا آن تاجدار با^(۸) زرزی صد هزار حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری بر دوش نکشید نگشت^(۹) - معهداً سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

-
- (۲ ن) دورتر • (۳ ن) کردار • (۴ ن) جلادت • (۵ ن) جهان جهان
 - (۶ ن) نگذاشت • (۷ ن) در مغرب رفت در درگاه سلاطین هر یک گاه را
 - بجاوب امر رفت دنبال • (۸ ن) با زردی • (۹ ن) نگذاشت نگذاشت

همدیرین خیال گشته - وزیري همچو ارسطو^(۲) در مرکز خود گذاشته
 که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش
 خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو
 کرده بود^(۳) اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت نهنه رفت
 محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت
 مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش نیکخواه^(۴) کسی نگفت
 وزیري بے نظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته
 بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوتي
 و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت
 و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه از آنچه بود زیاده تر
 دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب
 این خواجه نظامي عليه الرحمة و الغفران فرمود * بیت *

وزیري چنین شهریاری چنان * جهان چون نگیرد قراری چنان

مقدمه هفتم زاری کردن خلق در کونچي رن

و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل است چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
 بمشقت بسیار و محنت بی شمار شدائد الیم و مکائد عظیم غربت بیحد
 و کربت بیحد دران صحراي جانگداز و وادیهای دور و دراز از منزل^(۵)

(۲) ارسطو ایلیس • (۳) داده بود • (۴) ن هواخواه •

(۵) بیداهي •

بمنزلی میرفت مهره اندیشه می سفت - احوال مشقت و احوال
 محنت از گفتار گذشت - خلأق^(۲) لشکر در مقامات نا امیدي نشست
 از سبب در ماندگي لشکر و اماندگي حشم مضطر که حضرت شهنشاہ^(۳)
 خوش اختر میدید آب در چشم میگردانید - و خطرات افسوس
 در دل میگردانید - و هر یک منزلي و مرحلي چندین هزار انسان
 و اسبان جان میدادند - و سر دران بیابان می نهادند - بعضي راویان
 محقق خبر داده که یکرور سلطان فیروز از فرودگاه^(۴) کوچ کرده بود - بکام
 و ناکام راه آن مقام می پیمود - هم در اثنای رفتن راه سلطان فیروزشاه
 ناگاه بلندي را دید - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانید
 و بالای آن بلندي یکدرخت سبز بلند تنه دار بود - فرود آن درخت
 مردی پیری ضعیفی کوزی بے زورمي فقیري حقیري کهنه سال خورد؛
 نشسته بود - سلطان فیروزشاه بالای آن بلندي برآمد - جامداران^(۵)
 حضرت و نقبای مملکت خواستند تا آن شخص را از زیر درخت
 دور کنند - آن پیر بیچاره (که بیچاره مانده بود) از غایت سستی و از
 نهایت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي ست) ایستاده شدن
 نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پیر مذکور را
 مزاحمت ندهند - حضرت فیروزشاه همدران جایگاه زیر آن درخت بر سر
 همان پیر ایستاده شده - آن پیر روی بسوی شاه کرد و گفت - که امي

(۲) خلأق بنا امیدي نشست • (۳) چون حضرت • (۴) بنگاه •

(۵) جامداران • (۶) است •

خدای نرس^(۲) از حضرت خدا بترس - چندین خلائق بے موجب تاف کردی - باری این لشکر را در محلی می انداختی که از ایشان کار و کردار و وجود می آمد - و در دار دنیای نام نیک مانده و در دار آخرت نعمتهای جنت بر دست آمده - درین محل سلطان فیروز گفت که ای پیر چیزی آرزوی داری - پیر گفت فاتهای بسیار بر آمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود در تنگه زر پیش پیر بیارند - چون آن پیر آن دو تنگه زر دید بخندید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنگه زر بسطان نمود - و گفت که ای پادشاه چیزی از جنس خوردنی میخواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلی العظیم امروز بر ما از جنس خوردنی چیزی موجود نبود - یک سیر کهچری برای فتح خان از خانه بشیرا یعنی عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازین برای مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیده حضرت آله دران صحراي جانگداز و وادیهای دور و دراز از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه بے اندازه از گفتار گذشت - تمام لشکر در مقام تلفی نشست - بغیر آب خلائق لشکر دل بکلی انداخته - هر یک تن که دران انجمن بود در زمین قلوب

(۲) نا ترس • (۳) نیست و نبود • (۴) بیداهای •

(۵) لزوم چند •

خود نخم ناامیدی کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که
 بغیر آب آدمی زاد در زمان واحد جان بدهد - معذرا چون در محل
 بے آبی رسیدند خلأق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه
 بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروزشاه نیز چون سلاطین^(۲)
 اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان
 نشست - زمان زمان دست حاجات بسوی قبله مناجات بر میگرفت
 جوهر دعا می سفت و میگفت - آهی دستگیر در ماندگان توئی
 چاره بیچارگان توئی - ما را و این جمیع لشکر ما را ازین عالم تیه^(۳)
 بیرون آر - آری بوالعجب اسراری - چنانچه مهتر موسی علی نبینا
 و علیه السلام را عالم تیه پیش آمد که آن قصه در تفاسیر مشهور
 مذکورست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز بالشرک هم
 در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب
 بے آبی بکلی دل انداخته امید حیات برداشته - هر یک تنی خود را
 میان رفتگان پنداشته - الغرض حضرت شاه بالهام آله شبی از شبها در
 محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت
 بے حجاب کشاده در مقام تضرع و زاری افتاده در عین مناجات
 سلطان فیروز گفت - آهی از برکت قدم کسی که در لشکرست
 و با آن اهل ولایت همسرست از برکت قدم او و عظمت خاک^(۷)

(۲) سلطان • (۳) همه • (۴) بلخبر • (۵) بلخبر •

(۶) میدانست • (۷) از برکت او و قدم او •

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تیره سلامت بیرون آر - همان
 زمان بغیض رحمان و عنایت حضرت سبحان در آسمان ابر خاست
 هر چهار جانب غلغله خاست - تا پلک بر پلک زنفد باران رحمت بارید^(۳)
 که هر چهار جانب جوپهای آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند
 و آبها برگرفتند - گوهر خرمی سفند - از جهت آب بیغم گشتند
 و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعای فیروز شاه
 راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله
 این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگان^(۴) خویش دستگیری کرد
 در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجه ذوالنون مصری اهل صفا خدمت
 خواجه فریدالدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتی در مصر
 امساک باران بود - خلق مصر بر خواجه ذوالنون آمدند - تا خدمت
 خواجه دعای باران کند - خدمت خواجه بالای منبر برآمده
 و گفته آلهی اگر قدم کسی از آثار انوار ریاضت بسی درین شهرست
 باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران
 رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ^(۵) اهل
 یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضی الحاجات مناجات کرد از کرم الله
 فی الحال باران باریده خلایق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزه

(۲) بلخیر • (۳) باران رحمت بارید تمام حوضها و تلهای آن جانب را

مالامال گردانید چندان باران بارید که هر چهار جانب الخ • (۴) خود •

(۵) شیخ •

آن شربت درین مثنوی چشاییده * بیت *

مردان خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا جدا نبا شد

القصة چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد
سجده شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلی بر خانجهان
فرستاد - از حال سلامتی خود و جمیع لشکر آگاهی داد - چون فرمان
شاه در دهلی رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوی قاصد دروید
در شهر دهلی بعنایت ازلی شادی رسید - طلبهای شادیانه نهگانه
زدند - درباره طبیل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت
فراوان و بجمت بپایان روی داد - هر یک و ضیع و شریف ابواب
مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود
چنانچه خواجه نظامی مؤرخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران^(۲)
میفرماید * بیت *

چه پنداشتی کار بازیست این * همه نکته کار سازیست این

بدینگونه کار خدائی بود * خصومت خدا آزمائی بود

مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات

نقل ست سلطان^(۳) فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا

بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق

لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام

یعنی امیر حسین بن امیر میران مستوفی ممالک علیه الرحمة^(۴)

(۲) ن (۴) تواریخ (۳) چون سلطان (۴) امیر خبیر بن امیر میران *

و الغفران ولایت گجرات داشت - در غمات و استقامت و استمالت اقطاع
 کوشش بیش میگماشت - درین محل^(۲) سلطان فیروزشاه چون سلاطین
 اهل گاه با اوج جاه بر ملک نظام الملک نصرت خواه گرم مزاجی کرده
 کلمات عذیف از زبان خرویش برآورده - و آن گرم مزاجی را سبب
 چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدنعات غلها میفرستادی
 و غم لشکر ما میخوردی خلق لشکر تلف نشدے - نظام الملک
 از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه
 در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیر وجهی را ششکان دهیازده
 دهانیده - طائفه غیر وجهی از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند
 درین محل ملک عاد الملک (که ستون مملکت دار الملک دهلی بود)
 از حالت مقاتل و جهداران بحضرت خسرو جهان باز نمود - و ابواب راز
 بازگشود - و گفت که طائفه غیر وجهی از مراحم شاهی و عوطف
 شهنشاهی سوار شدند - و طائفه جهدار از تاثیر اضطرار بیشمار پیاده
 مانده هر یکی از ایشان با خاطر پریشان آیت نا امیددی خوانده - زیراچه
 دیبهایی ایشان در جوار دهلی و ایشان را عسرت کلی - و این طائفه^(۴)
 و جهدار هشتاد بهشتاد درین ملک رسیده - وجه ایشان از دهلی که
 میآرد - بدین سبب احوال این مسکینان و مقال این بیفروایان بدشواری
 کشیده - درین محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفه جهدار از
 تاثیر اضطرار و انکسار بیشمار پیاده مانده - و اما درین مهم موافقت

(۲) مجلس (۳) نفتی برفتی • (۴) عبرت • (۵) و با ما •

کرده - و دیبهای ایشان ازینجا در دست^(۲) است - بدین سبب خاطرهای
ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتی غله حاصل میشود در حق
فرزندان ایشان خرج میشود - حالت مقاتل بیچارگی این بیچارگان^(۳)
بدشواری رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفه و جهدار را
از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - معهداً بر حکم فرمان شاه
بر اندازه هر یک تنی که در هر یک انجمنی بود قرض داده - بعضی را
پانصد تنکه و بعضی را هفتصد تنکه و بعضی را هزار تنکه - و جهدار از
مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز تازه شده^(۴) و سوار گشته^(۵) - درین محل
شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیبهای
و جهداران را بهیچ اسمی و رسمی مزاحمت ندهند - بر عمال^(۶) درگاه
و کار گزاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن
اینجانب شود - و فرزندان و جهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت
خریش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم آله تمام مال
گجرات موازنه دو کرور محصول در استعداد کار خانها و ادای حشم
صرف کرده - برای آن تا بازگرت دوم در تهته رود احسن آنست
چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت
دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین
سخنان آگاهی داد - که ما^(۸) را از گجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر^(۷)

• (۲) اند • (۳) میروند • (۴) ترو تازه • (۵) استوار

• (۶) عماد • (۷) سخنها • (۸) که اگر از گجرات آید •

رخ سمت نهنه خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز نویسانیده که برادرم خانجهان بدانند که استعداد فراوان و اسباب بی پایان سمت نهنه بسرعت روان کند *^(۳) * بیت *

* سرکشی میکن که سلطانان کله داری کند *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کند *

مقدمه نهم فرستادن خانجهان استعداد

بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت نهنه سواری کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها طلبید - چون فرمان استعداد در دهلی رسید خانجهان چون دستور شاه فغفور برای استعداد کوشش بیش نمود - بر عمال^(۴) درگاه و کارگزاران بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هر یک کارخانه از مال خزانه از تاثیر جد و جهد بطانه موجود گردانند - معهدا استعداد هر یک کارخانه آغاز شده - اسباب هر یک کارخانه از هر یک جنس چندان موجود شد که در تحریر و تقریر ننگجد - و در میزان هیچ عاقلی نسنجد - مبلغ هفت لک تنگه را هدین یک جنس اسلحه مرتب کردند - اینچنین^(۵)

(۲ ن) باید که استعداد * (۳ ن) بسرعت روان نقصیر نکند * (۴ ن)

صاد * (۵ ن) هم همچنین *

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتب شده - هر رختی در روزی مرتب شده - خانجهان دوم روز روان کرده - روزینه رخت روان میشده - چندان رخت در لشکر رسید که برای بارکش دشواری کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد نهته کرده و برای مصلحتی از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوی کما قال البنی علیه الصلوة والسلام من طلب شیئا وجدَّ وجدَّ امید از حضرت آله آنست که فتح نهته دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر پرتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست پیش بها است - قیمت آن مبصران دانند *

* بیت *

مصلحت ملک برای درست * هرچه صوابست همان باید گفت
 (۲) الحاصل فیروزشاه کامل در مرتبه کمال^(۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون^(۴) و بیچگون جانب نهته سواری فرمود - سراپرده خاص سمت نهته نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشی و خرمی بی اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر^(۵) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته *

* رباعی *

(۲) فی الحاصل • (۳) کمالات شامل • (۴) بیچونه و بیچگونه •

(۵) ن کرد • (۶) ن برای •

یارب این سایه یزدانی را * بگذار بدین جهان جهانبانی را
 اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامی بیضه^(۲) مسلمانی را
 همدین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام خان داماد
 حسن کانکو از دولت آباد بر سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا^(۳)
 بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض مملکت دولت آباد بود
 میان پسر حسن کانکو و بهرام خان مخالفت روی نمود - بدان سبب
 بهرام خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور
 جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه
 جهاندار و مکنث شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعنی بطرف
 دولت آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف
 گردانند در مملکت خویش اعنی دولت آباد بسطنت بنشینند
 چون عرضه داشت بهرام خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص
 چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان
 بر فرستادگان بهرام خان جواب فرمود - و کنجینه پنهان آشکارا^(۴) کشاد - تا
 آنکه من فتح تهته نکنم و کرت درم در تهته نروم و تهته باهتمام تمام
 زیر و زبر نکنم بهیچ طرفی عنان سمند دولت نگردانم - و یک
 زمان قرار ندازم - انشاء الله و بعون^(۵) الله تهته دست آید کرم
 اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت آباد آمده شود - مهم تهته

(۲) سلیمانی • (۳) حسن خان • (۴) مپهرام سبحان • (۵)

باشکارا (۶) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روی نماید •

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت آباد را ترک داده سمت نَهَنده روان شده - و اقطاع گجرات حواله ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نائب باریک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردی فال مصحف بنام نائب باریک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصه تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآنی کنند - و اجازت از طومار سبع‌المئانی طلبند - الغرض بعد از دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراوان سوی نَهَنده کوچ متواتر روان شد *

* بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افکنده بروئین حصار

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز

جانب نَهَنده از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله کورت دوم سمت نَهَنده روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(ن) در افتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلایق بی‌علاق شکر فرادان گفته - و البته چون کورت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سومی خانهای خود بازگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشانند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بپچاره خلق لشکر کورت اول برای^(۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گرانی غله کشیده جان ایشان به بینی رسیده ضرورت درین کورت از بسیاری فکرت و حیرت باز میکردند^(۳) - و رسمی ست قدیم که در لشکر کشیها بعضی اشخاص چاکر صفت می‌آیند - و بعضی متعلق کسی اند - و بعضی سبب مصلحتی در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هر آئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضی خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلیٰ ما را فتح تهته روزی کرده است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاداً بالله منہا قلم برای فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(۲) برابر ما • (۳) باز مینمودند •

فرمان بر خانجهان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحصی و تجسس کنند آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال سندنند و در شهر رفتند اینچنین اشخاص را بدست آرند - و برایشان تدارک معنوی کنند نه خسروی تا انتباه دیگران شود - آری بوالعجب اسراری - در قسم ملکی و رسم جهانداري تدارک خسروي از جان بیجان کردن است و یا در زمین دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - و تدارک معنوی آنست که ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهی افعال پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیه^(۲) حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضی یاران پیغامبر سبب مصلحتی در خانه مانده بودند - چون دو سه روز گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دورتر رفتند - و در میان راه بتقدیر اله اهل نجهه انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورتاً هم در خانه ماندند - و دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و مجتنب بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازان مهم بازگشتند و در مدینه^(۳) سکینه رسیدند یاران چون شرمساران بعذر پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود باز نمودند - شَغَلْتَنَا اَمْوَالَنَا

(۲) خصال پسندیده و افعال گزیده • (۳) ن (میینه •

و اهلونا یا نبی الله علیک الصلوٰۃ والسلام - ما را مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن نخوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوٰۃ والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوی فرمود - دستارهایی ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهای مسجد بستند چنانچه معلمان مرکودکان صغیر را ادب کفند ادب کردند - ^{معهدا} آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبی الله علیک الصلوٰۃ والسلام چون از شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هر یکی از ما اینچنین محنت دید آنچه ^(۲) از متاع دنیاوی داشتیم از آن ^(۳) تجرید شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرماید - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما ^(۴) خشنود گردند - و از سر ما بازآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم ^(۵) تجرید و تفرید سر نهادند با این هم ^(۶) حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغمومان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲) رنج از متاع • (۳) مجبور • (۴) شوند • (۵) ن)

با این همه (۶) پیغامبر •

و برین نوع آگاهی داد - کتوله تبارک و تعالی خذ من اموالهم
 صدقه تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران
 رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال
 بدریشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال
 احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وی همه کارهای لطیف
 و کردارهای شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان
 سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه مغفور برای تفحص
 این کار و تجسس این اخبار در نشست - هرکه از لشکر باز میگشت
 سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان او را میگرفت - در دیوان از حال او
 میگفت - و اگر آن شخص چاکر بود بر او تدارک معنوی شدی
 چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یگان و دوکان
 روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلایق صغار و کبار در
 کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و
 دیه و وجه ایشانرا ذره مضرت نرسانیده - این چه بود ^(۲) - این از خوب
 اعتقادی و احسن صفاتی شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنینها
 در قهر ملکی هیچ کس با قوت و جلالت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم • عفو بهتر ز گوهر کانیست
 آنکه بر مفتح تکبر رفت • تا ابد در غم و پشیمانیست

(۲ ن) این همه چه بود • (۳ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار ای رفیق خوش زنهار * در جهان طنز^(۲) و کبر نگزینی
چشم خود ببینی^(۳) از توان بردوز * کانت نعمت است خود ببینی

مقدمه یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم
تهته و فراخی^(۴) سال مر لشکرا

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر
سمت تهته میرفت هر یک منازل و مراحل میکذشت هم در آغاز
روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسه خدمت
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود
باز نمود - اگر فرمان جهاندار و طغرایی شهریار شود این دعاگوی درگاه
و دولت خواجه بارگاه التماس دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه
باز نماید - فرمان شد میباید گفت - جوهر گوهر معانی بالهام حضرت
ربانی میباید سفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کورت اول خدارند
عالم بدولت و سعادت از شهر دهلی جانب تهته روان شده در میان
اجودهن زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین
تهته درآمده - و مشائخ شهر ملتان را پهلومال گذاشته - زیارت بندگی
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت
ایام میان این دو خانواده اهل اکرام هیچ کس با درایت بسی

(۲) ظن • (۳) ارتوانی دوز • (۴) مراحل لشکرا •

بیک نفسی فوقی پیدا نیارده - درین کورت شهنشاه اهل مکنت
 نذرکنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت
 مشائخ ملتان کنان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلی
 نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بکوش شهریار عظام رسید سلطان
 فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که
 این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت
 انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست
 كما قال النبي صلى الله عليه وسلم و اذا تحيرتم في الامور
 فاستعينوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن

من آیم بجان گر تو آئی به ن

الحاصل ^(۲) درین کورت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان
 نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند
 در زراعت مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود ^(۳)
 زراعت میکردند - و اول کورت که سلطان فیروز از تهته ^(۴) بی غرض
 سمت گجرات بازگشت تهتهیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند
 و میگفتند (برکت شیخ تنها اک موا اک تھا) اعنی از آثار
 تقدیر ربانی سلطان محمد تعلق در پی ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲) فی الحاصل • (۳) در جفت و زراعت • (۴) در

از بیع ما گریخت - الغرض چون آوازه سلطان فیروز در تهته رسید هریک از طائفه سندهی شنیده که شاه هندی با افواج عساکر بسوی ما دوید - و سلطان فیروزشاه بکرم آله درین کورت از غایت مسرت مستعد شده و قصد کرده از گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمین تهته درآمد - تهتهیان از هیبت سلطان فیروز بغایت و بے نهایت ترسیده آبادانی که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار^(۲) از لب آب سنده برده در میان حصار گلین ساکن شده - چون سلطان فیروزشاه با چیوش هواخواه در محل آبادانیهای ایشان رسید بمعاینه دید که تمام خلایق ایشان غله ربیع کاشته برای زراعت کوشش بیش گماشته غله زراعت ایشان دلمل شده - و تهتهیان گذار^(۳) لب آب سنده رفته - هندیان در کرانه لب آب سنده نزول کرده کنگره با خندق مرتب گردانیده خلق لشکر در نعمتها افتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نرخ غله موازنه هشت جینل و ده جینل پنچ سیری بود - بدان سبب که هنوز غله نو بمراد نرسیده بود - چون غله نو رسید بکرم الله تعالی ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلایق لشکر با کور و فر دران زمین میگشتند - غلهای دیههای تهتهیان می دروند^(۴) - و دیههای کرانه لب آب سنده بے عدد بود که شمار آن از گفتار بیرون بود - و خلق بعضی دیها که گذارا شدن نتوانستند

(۲) گذارای لب آب • (۳) در حصار گلی • (۴) کوشش

ایشان زائل شده • (۵) از گذار لب آب • (۶) میدیدند •

بردست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شه‌ریار رسید نقیب درگاه و چاروش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتی خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد - هرکه اینچنین کند او گناهگار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان بیارند تسلیم کنند موازنه چهار هزار سندهی در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه‌گان سیر غله پس نفری علوفه از دیوان عالی و زرات دام عالیاً بدهند - و درانوقت منگه پنج تنگه منی بود - و چهار تنگه منی جرت بود - ایشان را غله منگه بر حکم فرمان میدادند - چیزی که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسی نکند - زهی حلیم و کریم فیروزشاه * * بیت *

* خاک درش بر سر شاهان سزاست *

* خاک بران سر که نه اینش هواست *

مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان

از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفه سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در کرانه

(۲ ن) ندارند • (۳ ن) آن • (۴ ن) یکان • (۵ ن) خاک دران

هرکه نه اینش هواست • (۶ ن) فیروز *

لب آب سندھ فرود آمد و طائفہ ٹہنپیان با جمعیت بے پایان گزارای لب آب سندھ بودند گذار شدہ رعنائیہا میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد کہ بعضی لشکر را برای قتال و پایمال گزارای لب آب سندھ میباید فرستاد - بعد تامل بسیار و اندیشہ بیشمار جهاندار شہریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب آب سندھ گذارا کند - و طائفہ سندھیان با قوت فراوان و جلادت بے پایان گزارای لب آب سندھ تا ہفتاد کرۃ بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم ہوشیاری و بیداری کوشش می نمودند گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشہ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بپای بازگردند - و بسوی شہر دہلی روند - و بحر نیز برابر^(۵) خویش بازگردانند - صد و بیست کرۃ زمین کرانہ لب آب سندھ گرفتہ بروند - فرود بہر گزارای لب آب سندھ شوند - چون گذارا روند صد و بیست کرۃ مسافت زمین قطع کنند - در زمین ٹہنپیان درآیند با ایشان قتال کنند - زہی دلوری شہنشاہ - المقصود همچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج^(۶) بے پایان صد و بیست کرۃ بازگشتہ فرود بہر گزارا شدہ در زمین ٹہنپیان درآمده ٹہنپیان نیز با جمعیت انبۃ سوار و پیادہ با شکوہ از درون حصار بیرون

(۲ ن) پیلمال • (۳ ن) بعد تامل و فکر و اندیشہ بیشمار • (۴ ن) گذارا

لب آب سندھ کند • (۵ ن) واسیر نیز • (۶ ن) و جرار بے پایان •

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد
 و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهنه می نمود - از بسیاری عرض
 لب آب سنده درم طرف نظر نمی افتاد - چون کرانه دوم دیده نمیشد
 از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهنه پیمان میشد اینجانب
 چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان می نمود - سلطان
 فیروز شاه منتظر دو چشم بسوی آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار
 ایستاده - تا حضرت آله چه چیز پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب
 درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروز شاه از الهام آله
 یک نفر ملک هواخواه در یک زورق سوار کرده گذارای لب آب سنده
 فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که ای فلان بر بشیرا
 بکوی تا بازگردد - و رخ بدین جانب آرد - برای جنگ دست
 برنیارد - زیراچه مشتبی مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف
 میشوند - باید که همدران راهی که رفته بودند همدران راهی بازگردند
 چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان
 رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست گروه
 از گذارا در تهنه رفته بودند همچنان صد و بیست گروه بازگشتند
 فرود بهمکر درین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عماد الملک
 و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان
 فرمود - که عماد الملک این مشتبی تهنه پیمان از ما کجا روند - اگرچه

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعزایت ربانی^(۲)
 همدرین مقام خواهد ماند - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کذیم^(۳)
 تا حکم الله تعالی چیست *^(۴) * بیت *

شب نه بینی که تیرتر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی

برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب
 آب سنده گذشت هر کسی در کار و مصالح خود مشغول گشت
 سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست
 آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی
 روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم
 شهر و اطاعات و پرگنات در تپته بیارد - چند روز شاه فیروز عمادالملک^(۵)
 را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر
 خانجهان برای گرد کردن خشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیرپرست^(۶)
 که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحّه اهما و اغفال بخود راه
 ندهد - تو همین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحت
 فرستاده شدی - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام حشم و جمیع^(۷)

(۲) سبحان * (۳) خواهد شد * (۴) حکم ربانی * (۵) ن)

سز چند روز * (۶) روان حشم * (۷) با تمام *

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهنه سوری
 دهلی روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلی رسید
 خانجهان شنید که عمادالملک می آید تا^(۲) حشم روان گرداند - درین
 محل دستور اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان^(۳)
 بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پایی بزمین نهاد^(۴)
 خانجهان نیز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش^(۵)
 علیحده داشته - چون هر دو یکجا شدند اول عمادالملک دست خود را^(۶)
 بسوی پایی خانجهان برده - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز
 بتواضع تمام بشتاب گام باهتمام دست خود را بسوی پایی عمادالملک
 برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر اسپان سوار شدند - خانجهان از^(۷)
 چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان میفرستد - خانجهان
 عمادالملک را درون درسرای سلطان آورده هر دو یکجا نشسته
 خانجهان جامه های پاکیزه زردوزی و زربغت از هر جنس نادرخته
 پدش عمادالملک آورده - عمادالملک بازگشته در خانه خود
 فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تنگه بوجه علوفه برای عمادالملک
 فرستاده - الحاصل دستور کامل خرد خطها برای طلب لشکرها در کل^(۸)
 اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بدارن و قزح و سندیله
 و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهریه و ایرج و چندیری و دهار^(۹)

(۴) تا حشم در لشکر • (۳) دستور الملک • (۵) بر زمین • (۵) •

خود • (۶) شده • (۷) و در • (۸) فی الحاصل • (۹) ابرحبه •

و حشم حضرت از میان دراب و غیر دراب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکریهای قاهره خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز برای این کار مدام در مسند می‌نشست - و هر روز عمادالملک آمدی در پهلوئی خانجهان نشست - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبتانه و آثار اسرار بطنانه رفتی - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهای قاهره حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان اهل تمیز بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهای مدام بحضرت شاه نیکنام در تهته پیوسته از حال^(۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکرهای عالم پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمی به بیغمی نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلیٰ گذشته از پیش شهنشاه هر یکی جامها یافته - معهدا^(۴) چون گهتهیان بیونا شنیدند (که لشکر سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلی جوق جوق میرسند - و در هر لحظه دلهای سندهیان می‌افتد - و اهل تهته این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحمایت حضرت آله^(۵) میخواست که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهای

(۲) مقبلان اهل تمیزان • (۳) از حال واقعات • (۴) شنیده •

(۵) حضرت سبحان •

ایشان بکلی افتاده - هر یکی از ایشان رخ بسمتی دیگر نهادن گرفت - و
 خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کورت از تأثیر رحمت آله^(۲)
 فراخی نعمت بے نعمت بی اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان
 بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخی نعمت در لشکر) سخت
 پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمی آمدم - القصة در میان
 تهنه قحط مهلک افتاد - هر یک نفی از ایشان رخ بسمتی نهاد
 چنانچه کورت اول در میان لشکر سلطان فیروز تنگچه شده بود باز سبب^(۳)
 گرانی غله حیرانی رخ مینمود همچنان کورت دوم در میان تهنیان
 از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - و آن سبب چه بود
 اندران ایام که شهنشاہ نیکنام کورت اول از زمین تهنه بازگشت
 هر یکی از تهنیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت
 تهنیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله
 برای نخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید
 سلطان فیروزشاه از گجرات بسوی تهنیان دوید - غله ایشان بتمام زراعت^(۴)
 قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - در میان
 تهنیان بدین سبب غله گران شد - و قحط افتاد که تهنیان در معرض^(۵)
 تلف افتادند - چنانچه در میان ایشان یک تنگه و دو تنگه سیري غله

(۲) نهادند • (۳) تأثیر کرم آله و رحمت الله • (۴) از سبب •

(۵) غله ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت • (۶) قحط افتاد

ایچنین غله گران شد که تهنیان در معرض آه •

رسید - هر روز خلق ایشان کشتی سوار از اضطرار کرسنگی در لشکر
 شهنشاہ از خرد و بزرگ میآمدند - تهنه روی بخرابی آورد - جام
 و بانہبندہ اندیشہ کرد درین مقام صواب آنست کہ با درگاہ با جاہ
 فیروزشاہ باید پیوست - از جملہ غمها باید رست - در مقام بیغمی
 بایدنشست - چنانچہ خدمت شیخ سعدی شیرازی علیہ الرحمۃ^(۳)
 و الغفران فرماید *

* رباعی *

آمد گہ آنکہ بوی گلزار * منسوخ کذد گلاب عطار

خواب از سرخفتگان بدربرد * بیداری بلبان اشجار

بعده جام و بانہبندہ بعد از اندیشہ بسیار و مشورت بی شمار اصلاح
 اختیار کردند - و انفار^(۴) پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم
 سیدالسادات مفتح آل طہ و یسن سید جلال الحق و الشرع
 و الدین حسین بخاری قدس اللہ سرہ العزیز در آچہ فرستادند - و
 از حال احوال^(۵) خویش باز نمودند - تا خدمت سیدالسادات از آچہ
 بیایند - ما را در پای سلطان فیروز اندازند - چنانچہ مناسب این
 خواجہ نظامی علیہ الرحمۃ والغفران میفرماید *

* مثنوی *

نشاید زدن تیغ بر آفتاب * نہ البرز را کرد باید خراب
 نہ اقبال را شاید الداختن * نہ با مقبلان دشمنی ساختن
 میاریز در مقبل نیکبخت * کہ انگندن مقبلان هست سخت

(۲ ن) مقال * (۳ ن) بایدنشست ستایش کردن! گذشت چنانچہ

خدمت آہ (۴ ن) نفران * (۵ ن) احوال *

مزن سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمه چهاردهم آغاز اصلاح^(۲) با تهتپیان

نقل است چون تهتپیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار
بر خدمت سید جلال الدین باید کشود جام و بانهبینه میان خود
اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در آنچه فرستادند - و احوال خود
باز نمودند - خدمت سید السادات سید جلال الدین طالب دین
مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در
لشکر رسیدند تمام خلق لشکر برای پایبوس سید بدل و جان
کوشیدند - و هر که از طائفه اهل در سرای پایبوش خدمت سید
کردی^(۳) خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله
میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید
سلطان فیروز چون معتقدان برای ملاقات خدمت سید از دل و جان
کوشید - چون درستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون
لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال الدین
اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال الدین
ابوالبرکات فرمود - که عورتی صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت^(۴)
دعای او^(۵) تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگوی درگاه مناجات
بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوی قبله مناجات بحضرت

(۲) ن صلح • (۳) ن کردند • (۴) ن برکات • (۵) ن آن •

بی‌جهت برمی‌آورد آن پاک دامن حائل می‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهنه بدست آید - چون تهنیان شنیدند که خدمت سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها متواتر بخدمت سید میفرستادند - و کیفیت دشواری خویش باز نمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر پریشان خود باز نمودند سلطان فیروزشاه اضعاف آن از راه مرحمت آزرانی فرمود *

* بیت *

چو خصمان گرفتار خواری شدند * همه در میان زینهاری شدند
 الغرض چون تمام مطلوب بانهبند و جام خدمت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده بانهبند با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بانهبند بود درین کار ستمش بیشتر او می نمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده توبیائی تا در اقامت این فعل درین زمین پدید آید (روشنائی) جام را نیز کلام بانهبند نیکنام بغایت پسندیده افتاد - بانهبند را برای رفتن پایبوس اول اجازت داد - روز دیگر بانهبند بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت * (۳ ن) میفرستند * (۴ ن) باز نموده * (۵ ن)

حبش * (۶ ن) دادند * (۷ ن) ستاهش *

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه فیروزشاه^(۲)

نقل است ^(۳) آن روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقاً دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه می‌آید - دران ساعت سلطان فیروز برای گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذره تغییر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته در آدمی زاده خلقت بشریت باقی^(۴) است دنبال کسی که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل می‌آید^(۵) - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما زه تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذره تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسهٔ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزی که در کار ملکی و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطر از آن نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲) بر سلطان فیروزشاه • (۳) آن روز که سلطان فیروز در شکار

سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه • (۴) یافته است •

(۵) مهبشود •

زیر سایه چتر شاهی و دیهیم پادشاهی جولانگری مینمود
 و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبند
 پگت در گلوی خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان
 و گناهکاران با هزاران اضطراب رسید - ^(۲) چون بندگان مطیع در پای
 شهریار گیتی مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت
 العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این حال خواجه نظامی علیه
 الرحمة و الغفران می فرماید *

* ابیات *

باصل از جهان پادشاهی تراست * که فرمان و نرّ الهی تراست
 ترا ایزد از بهر عدل آفرید * ستم ناید از شاه عادل پدید
 بدرگاه تو سرفهم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین
 درین داری هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستی مرا چاره نیست
 معهدا چون بانهبند در پای سلطان فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه
 داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این
 لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبند چرا از ما ^(۳) چندین می ترسیدی
 ما کسی را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار
 اندیشه مکن - چنانچه بودی اضعاف آن خواهی شد *

* رباعی *

* باز آ می کذون از آنچه بودی افزون باشی *

* ور تا بکذون نبودی اذون باشی *

(۲ ن) چون بندگان مطیع درید در پای آه * (۳ ن) من *

* اکنون که بوقت جنگ بودی تو چنان *^(۲)

* بنگر که بوقت آشتی چون باشی *

قصه درین محل حضرت شهریار اکل فرمان فرمود که بانهبنه را یک سراسپ تازی بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبنه همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنهٔ یکپاس بعد از آمدن بانهبنه شکار^(۳) باخت - همدران روز متصل بانهبنه جام نیز رسید - جام برای پایبوس شهنشاہ عظام بسرعت تمام ذوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز برای پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را برای پایبوس تختگاه گیتی مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور یک بسته در پای سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مرطائفهٔ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبنه پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پای سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان^(۴) چون جام پایبوس حضرت شاه نیکفام کرد پگ بسته ماند - فی^(۵) الحاصل چون جام بازروی تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاہ برسمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگرمی مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - و کلام بلینت تمام برآورد - جام زبان بعجز کشاد - و آنچه

(۲) اکنون که بوقت جنگ جانی و جهان * (۳) بشکار تاخت *

(۴) از (۵) در *

بی‌فرمانی کرده بود یک یک بدرگاه عالم پناه باز نمود - درین محل

جام این مصرع خود خواند - و آن اینست * مصرع *

* شاه بخشنده توئی بدهد شرمنده منم *

حضرت فیروزشاه نیز جام را بسیار نواخت - بدل و جان با حالت او^(۲)

پرداخت - جام نیز یک اسپ تازی^(۳) بازگیر یافت - سلطان این

مصرع خواند * مصرع *

* از من نسرود بدی و خود بد نکندم *

معهدنا چون شهنشاه از شکرگاه^(۴) بازگشت و به بنگاه آمد جام و

بانهبغه را جامهای زردوزی با علمهای^(۵) بهروزی داد - جامه بالا آورد

نمونه یافتند - و نفران دیگر که برابر ایشان بودند هر یکی^(۶) را باندازه او

جامه دادند - چنانچه مناسبت این خواجه نظامی علیه الرحمة

والغفران میفرماید * ابیات *

بهر مرزوبومی که من تاختم * ز بیگانه آن خانه پرداختم

کسے کو مرا نیک خواهی نمود * ز من هیچ بد خواهی او را نبود

چو دادم کسے را بخود زینهار * نگشتم بران گفته زنهار خوار

زبانم چو بر عهد شد رهنمون * نبردم سر از حد فرمان برون

سیدہ تا سپیدی گرفتم به تیغ * بدادم بخـواهندگان بی دریغ

(۲) آن * (۳) پاکیزه * (۴) از اینجا * (۵) و در * (۶) ن

با علمبازوهای بهروزی - در دیگر - با علمهای علمبازوهای بهروزی * (۷) ن

هر یکی بر اندازه خود جامه یافته •

فی الجملة سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبنه را بگویند که اتباع و خیلخانه خود را برابر من سمت دهلی روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین کار دیدند اتباع و خیلخانه خود را از گذارا آورانیدند - برابر رکاب روان کردند * * بیت *

* هم تهنه بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنه لله که این هم شد و آن هم شد *

مقدمه شازدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی

نقل است چون جام و بانهبنه بکوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلی رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادی عام ظاهر گشته - هر جانب خلایق بی علائق در لشکر در مقام خرمی نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهنه بسوی مرکز خود بازگردد و مراجعت کند - پسر جام و تماچی برادر بانهبنه را ولایت تهنه داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تنگه نقد بوجه خدمتی ادا کرده - و هر سال چندگان یک تنگه نقد و اسباب و اسبان قبول کرده - حضرت شاه فیروز با لشکر مظفر و منصور با جام و بانهبنه و خیل خانه ایشان بتمام بسوی دهلی بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد تا جام و بانهبنه را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراشینه سفید از

فراشخانه خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجو را فرمان شد تا ایشان را در سرای ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهبانی بر آئین سلطانی - المقصود جام و بانهبنه اتباع خود را از گذارا با خیلخانه تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب دهلی با فتح و بهروزی بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو شب و روز بر راه کرده شاه ملازم ایشان می بود - در محافظت ایشان جهد مینمود - روزی آوازه خاست که کشتی^(۲) اتباع و فرزندان بانهبنه غرق شد - بانهبنه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب دوید - ملک سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهبنه حرکت می کند بدین بهانه می خواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو بغایت در فکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال عرضه داشت کرد - که آوازه چنان خاسته در کشتی که اتباع و فرزندان بانهبنه بودند آن کشتی در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش بانهبنه طرف لب آب می رود - درین محل گمان چیز دیگر میشود - اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهبنه را منع کرده شود - چون پسر ملک سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید حضرت شاه تامل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود بگو - اگر بانهبنه برای تحقیق کردن اخبار تا کرانه لب آب سنده می رود تو هم برابر شده باش - و اگر به بینی بانهبنه حرکت کرده در کشتی

(۲) در کشتی فرزندان بانهبنه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبینه را
 مانع نشوی - همین قدر بگوئی (ای بانهبینه اگر مردی و جلالت داری
 برو) و تو بازگردی - من دانم و بانهبینه * * مثنوی *

وگر نه پس آنچه آن آشتی * ره دشمنای چه برداشتی
 دران دوستی جستن اول چه بود * ^(۲) درین دشمنی ^(۳) کردن آخر چه سود
 ندانی که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
 نباشم چنان عاجز و روز کور * که برگردم از جنگ بیدست زور
^(۴) الحاصل تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو بر پدر خود برسد
 و فرمان شاه برساند پیش ازان بر بانهبینه اخبار آورده بودند که دران
 کشتی که فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبینه هم
 ازان محل ^(۵) بسوی لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست
 که سلطان فیروز زهی ^(۶) تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف الدین
 خوجو آنچه نکتۀ بانهبینه بر دست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت
 شهریار جهاندار ذرۀ خطرۀ در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشۀ نکرد
 سلطان فیروز شاه پادشاه بود اهل تجربه و پختۀ - و جهانداری جهان گشته
 و جهان دیده - وگر نه غیري این تحمل نکند * * بیت *

بتعلیم و دانش تدرمند بود * بدانش پژوهی برومند بود
القصة سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دارالملک دهلی بعنایت

(۲) بستن • (۳) ازیں • (۴) فی الحاصل • (۵) خجل •

(۶) شاهی تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجو را •

ازایی مراجعت کرد - و خلایق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوی خانهای خویش با خوشی و خرمی بیش بازگشتند - بعنایت آله^(۲) پس چندگاه مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد در باب خلایق ملتان احسان فراوان برآورد - و فتحنامه^(۳) تهته در دهلی بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلی رسید دستور مشهور که منتظر آن سطور بود بسوی آن فرمان بسر دوید - و در ملاه عام خواند در شهر دهلی بیست و یکروز طلبهای شادیانه نهکانه زدند - فرمایش قبا شد - این بیت در فتح نامه بود *

* ما میرسیم و از پی چیزی که رفتہ شد *

* آن هم بما رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتی بی پایان تا حد دیبالپور استقبال نمود *

مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال

نا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت چون بحضرت شهنشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهای بسیار و پیشکشهای بیشمار^(۴) پیش حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲) سر چندگاه * (۳) احسان فراوان و لسان بی پایان * (۴) ن

بحضرت جهاندار *

از هریک مکنّت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور باز نمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شداوند و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادی آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بی غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تاجداري از تاجداران دهلی را دست نداده چنانچه لشکر قاهره سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب شدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهای قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنّت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این اندک نیست * * بیت *

بادی تو همه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فداده در غم^(۳)

القصة سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت اله^(۵) با لشکر منصور بسعدت و سلامت از شهر دیبالپور روان شده در شهر دار الملک دهلی رسید^(۶)

(۲ ن) و این نه اندک است * (۳ ن) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴ ن) المقصود * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) در *

تمام خلق شهر با بیرقه‌های لطیف و اسباب‌های شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلی قبه‌ها بستند - بانواع آراستند در میان خلائق جهان شادی عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان برای تماشا می‌آمدند - و لطافت می‌گرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بیشمار^(۲) انبار کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول و میوه از هر جنس نرو خشک - هر که برای تماشا می‌آمد الوان نعمت می‌خورد - هیچکس را منفع نبود - جمله عالم در مقامات خرمی و درجات بیغمی آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه خلائق مسکین بعد از دیدن محنت‌های فراوان و مشقت‌های بی‌پایان در خانهای خود آمده - و با عزیزان و درستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهای ایشان شادی - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجی‌رن نهاده و جان بحضرت جانده داده در خانهای ایشان ماتم - در بعضی خانها سرود - و در بعضی خانها گریه و زاری - چون حضرت فیروزشاه این افواه از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود که بیچاره خلق^(۳) بعضی از ایشان سرگردان سر دران کونجی‌رن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهای ایشان گریه و زاری ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمی‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

کونجی رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر اینمائی او مقرر
و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کورت دیگر کیفیت ایشان
پیش من گذرانیدن حاجت نیست - و هر آنکس^(۳) که با ما مخالفت
کرد و در گجرات ده یازده سدد و ما را گذاشت و در شهر آمد
نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را
از کس و خسی کسی^(۴) برنجانند - این که گفتم شمه از مهم تهیه بود *

* ابیات *

در تهیه چوشاه رخ نهاده * شاهانش دریده پا فتاده

آورده همه برابر خویش * گنجینه بدادیش ز حد بیش

معهدا جام و بانهبند نیکنام با تمام خیلخانه خویش از تاثیر رعب
سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد
تا خیلخانه ایشان را متصل سرای ملکه^(۵) مقام دهند - تا ایشان
بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانه ایشان دران محل
جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را
سرای تهیه نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنگه برای
جام و دو لک تنگه برای بانهبند نقد از خزانه موفوره در وجه انعام
سالیانه تعیین کرده - و جز این هر روز جامها و اسباب^(۶) و نعمتهای فراوان
چندان می یافتند که تهیه را بکلی فراموش کردند - و بوقت بارجا^(۷)

(۲ ن) بم • (۳ ن) هرآنکه • (۴ ن) بکس نرنجانند • (۵ ن)

ملک • (۶ ن) اسپان • (۷ ن) کرده *

چون سلطان فیروز در تخت نشستنی جام و بانهبند طرف بازوی راست در جامخانه دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه می نشستند انشاء الله و بعون آله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمه بیان بارجایی نبشته آید - و از حال و احوال هر یک خاندان و ملوک درگاه که در آن محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه می نشستند مشروح شرح داده شود - معیناً چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچی برادر بانهبند در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد - جام در تهته رسید و تماچی را سمت شهر روان گردانید - و بانهبند هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بهادشاهی نشست بانهبند را چتر سپید داد - و در تهته روان گرد بانهبند در اثنای راه جان بحق سپرد *

* ابیات *

هستند سه کس ستیزه کاران * عورات و صغار و تاجداران

تا سر نبرند زود انگار * آرام بود به - رسه دشوار

متقدمه هژدهم وضع طاس گهریاله بعد از

آمدن مهم تهته *

نقل است هر وضعی که سلطان فیروزشاه بالهام آله در عهد

دولت خویش بفرست و کیاست در مملکت دارالملک دهلی

(۲) مشروح * (۳) کرد * (۴) بلند * (۵) آنکار *

وضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکی از آن نوادرات این بود که آن را طاس گه‌ز پاله گویند - هیچ پادشاهی صاحب دستگاهی مالک^(۳) تختگاهی را میسر نیامد - زیرا که هر وضعی که پادشاهی در جهان پدید آورده البته بعد مرور ایام و مرور اعوام آن چیز از جهان^(۴) رفته - مگر از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نبوت دولت سلطان انبیا^(۵) شهنشاه امفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جمله سلاطین که در زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگهی نمودند شش یادگار از شش پادشاه عالم پناه^(۶) درین جهان فانی بحکمت ربانی باقی مانده - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران بیان فرمود *

بیان فرمود * بیت *

چو برگشت^(۸) کرد از جهان روزگار * ز شش پادشاه ماند شش یادگار
 کلاه از کیورث آفاق گیر * ز جمشید تیغ از فریدون سریر
 ز کیخسرو آن جام گیننی^(۹) نما * که احکام انجم دران یافت جای
 فرورنده آئینه گوهری * نمودار تاریخ اسکندری
 همان خاتم لعل بردرخته * بمهر سلیمانی افروخته
 المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گه‌ز پاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) مالک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گشته - و در

دیگر - از جهان رفته و نسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (۶ ن) درین

(۷ ن) از شش ناجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد

نخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقی ماند - اما آن شش چیز که ازان شش ناچدار باقی ماند در هر شش چیز ایشان را یگان چیز مطلوب بود - و بیشتری^(۲) ازان وضع مقصود دنیای می نمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله وضع طاس گهزیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهراً مطلوب دنیای میخیزد چون در زیر معنی نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست می آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دینی در قلم آورده منفعت اول آنست چون طاس گهزیاله بنوازند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند
 زمان زمان هزار افسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتی که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلی و ادراک فہمی نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

(۲ ن) درین شش چیز *

میان علمای دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایت است هر یکی با جتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف قولی می‌گیرند - چون این چنین حرکات^(۲) میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گه‌ریاله بگوش^(۳) ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این قدر روز گذشته است و این قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبهه در اوقات ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تہجد برای ادای نماز تہجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز تہجد بر پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرض بود - کما قال الله تعالی فتہجد به نافلة لک عسی ان یتعشک و یک مقاماً محموداً - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة والسلام - اگر مومنی تہجد اختیار کند (و وقت تہجد آنست که چون شب از نیمه چیزی زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تہجد برای تہجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز طاس گه‌ریاله در گوش او برسد شبهه از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست که برای شناختن سایه اصلی مر مصلیان را حاجت کلی است - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلی است - بلکه علما گویند که دانشمند کامل حال کسی است که او چهارده علم خوانده باشد و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲) اوقات • (۳) در گوش • (۴) نقلت اگر آه • (۵) ملک علما •

حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایه اصلی معلوم شود - و سایه اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خورد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خورد - از یک و نیم قدم تا ده و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگرے نمیداند - چون وضع طاس گه پاله شد و دران طاس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین پدید آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرین باختیار حکماي باریک بین گجر زنند - اعني آن مقدار پاس که آن روزست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایه اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین فاصله بنجوم شروع کردن حاجت نیست - منفعت پنجم آنست که چون روزه دران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند و بوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه انظار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزه ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هر یکی

درین مسئله بانواع اجتهاد آکلهی داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهزیاله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهزیاله بگوش روزه داران رسد فی الحال روزه افطار کنند - و ازین جمله اختلاف علما بیرون آید زهی منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحری^(۲) برای خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزه ایشان شبهه افتد چون آواز طاس گهزیاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیه شب معلوم گردد - اگر شب باقی باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسی خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزی باقی نیست برای آدای نماز عشا در تردد افتد - چون آواز طاس گهزیاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهزیاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکن منفت دنیاری بود - از وضع طاس گهزیاله هفت منفعت اخروی روی نمود - مع هذا چون سلطان فیروزشاه

(۲) سحر • (۳) روزه ایشان شبهه افتد • (۴) آواز از

طاس گهزیاله •

از مهم‌تپه بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهزياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آواز طاس در گوش خلأق افتاد هر يك نني كه ازان انجمن براي نماشاي طاس گهزياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هر يكي ابواب حيرت كشاد - براي ديدن طاس گهزياله رخ نهاد - جمله عالم از وضع تا شريف جوان و پير كبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهزياله بالاي دربار كوشك شهر فيروزآباد داشتند - خلأق براي نظاره ميرفتند - تا كار منافع طاس گهزياله و عظمت او بجائے رسيد و بمرتبه كشيده كه درميان سكههاي تاجداران و علامت جهانداران داخل آمد - و سكه چه باشد كه بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان كرد - طاس گهزياله نيز دائم پيش دربار دربار سلاطين نيكوكار نوازند - اين بود شرح طاس گهزياله - خواجه ميفرمايد *

* بيت *

بار مسيحا نكشد هر خري * محرم دولت نشود هر سري^(۵)

قسم چهارم باز آمدن سلطان فيروزشاه از سوازي

مهمهاي بزرگ و مشغول شدن

باستمالت مملكت هژده مقدمه

(۲ ن) در باب * (۳ ن) كاربار * (۴ ن) علامت داران جهانداران *

(۵ ن) كسي *

مقدمهٔ اول ^(۲) باز آمدن حضرت فیروزشاه

از سواری مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلی بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ می نمود - ماناکه رسولان از معبر رسیدند - ایشان را برای پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغنیان مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت حسن کانکو ^(۴) در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهی نشست فرمانهای شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلائق در دولت آباد رفت - قربت حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بهادشاهی اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان فیروز کشیدند - و قربت حسن کانکو (که در معبر بهادشاهی نشسته بود) جمله افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و گوهر اخبار بدین آثار سفته - چون آن قربت حسن کانکو در محل بارجا بار دادی در دست و پای خود پیرایهٔ عورات پوشیدی - در گلوئی و دست او همه پیرایهٔ عورات بودی - و او را با اماردان افعال قبیح

(۲ ن) باز آمدن • (۳ ن) از برلی • (۴ ن) مستغنیان • (۵ ن)

قربت حسن کانکو •

بصریح شدی - الله تبارک و تعالیٰ جمیع مسلمان را از اقامت این
 فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - ^(۲) القصة چون قربت حسن کانکو
 در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بی نهایت
 تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن مفسد که ^(۳)
 در حوالی معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیدان با شکوه در معبر
 درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر
 معبر خود گرفته - ^(۴) بنام معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده
 بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتار شده - ^(۵) در شهر معبر بکن ^(۶)
 اقامت کرده * * بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار
 الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز
 آمدند چنین داستان باز نمودند - سلطان فیروز شاه بر ایشان گفت
 که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت
 چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه
 انرا الله برهانم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغرای ما
 بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد
 رفته قربت حسن کانورا آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال تبیح

(۲) فی القصة * (۳) بکن مفسد * (۴) بنام معبر که

مسلمانان بودند خراب گردانیده * (۵) خراب شده و گرفتار گردیده *

(۶) کفر اقامت شده *

صریح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زیر گردانیده این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته ایجانب آمده - پیش از آن این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها و سواریهایی متواتر ماندگمی آورده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما در شهر قرار گیرد ماندگمی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی ست و عنایت الله دمام ساقی^(۲) ست باردیگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاه صاحب کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت در مانده شده و چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد •

• بیت •

• شهر و سپه را چون شوی نیک خواه •

• نیک تو خواهد هم - شهر و سپاه •

معهداً سلطان فیروزشاه مستثنی رسولان معبر را بازگردانید - و گلدسته معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملکت در امورهای سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار سلطنت در میان آورد - و این لفظ از زبان برآورد^(۳) - و راز دل از بسیاری تفکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سوی دولت آباد

(۲) باقی • (۳) برآورده بر راز آه •

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و پادشاهان برای گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه زمانه پیشین بود - درین دورهها از تاثیر گردش طورهایی زمانه دیگر پدید آمد - *كما قال النبي عليه الصلوة والسلام كل يوم ابر* (۲) یعنی هر روز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور باز نمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسلامیان اهل سنت و بیغم گردانیدن ذمیان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشراک و گرفتن ممالک بکوشش بی شمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنک جهاندار پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسی در آئین تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار شده - و لشکر دارالملک دهلی چنان تازه و قوت گرفته است که سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفره روی بفساد آرد بنده از بندگان درگاه و معتمدی از معتمدان بارگاه نامزد شود (۳) بیخ آن طائفه بر کند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکهها

(۲) بتر البتر کوتاه (۳) کرده •

و دست آوردن اقالیم در جوار مملکت دهلی بیشتري اقالیم اهل اسلام است - و تیغ زدن با اهل اسلام یک فائده حاصل آید - و ده زیان روی نماید - آن ده زیان اینست - یکی آنکه هر قدمی که مردم جانب قلعه مسلمانان میزند و برای رنجاندن ایشان میکوشد آن تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامه اعمال این کس می نویسند - دوم آنست اموال بیت المال برای آن جمع میکنند تا قوت در اسلام زیادت گردد - نه آنکه بیت المال خرج کنند - و برای قلع مسلمانان روند - سیوم آنست چندین هزار مسلمانان لیکوکار بی موجب در محنت و مشقت میائند - چهارم آنست عمر عزیز و حیات لطیف در باطل میگذرد - و دردمی و قدمی گناه می نویسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آید و گوهر فتح روی نماید چندین هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فضیحت میگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بیت المال جمع میشود - هفتم آنکه سلاطین دیگر را مقارمت کردن با اهل اسلام دستور میشود - هشتم آنکه چنین افعال میان شهریاران خوش خصال پسندیده نبود - نهم آنکه برای مالایعنی چندین هزار در هزار خصمان حاصل میشوند - فردای قیامت آمنا و صدقنا جواب هر یک دادنی ست - دهم آنکه در محشر قیامت از روی حضرت سید الانبیا پیغامبر با صفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرمندگی آرد - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم اندام المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده که بنده درگاه و کمینده این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار باز نموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدنی باید که آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آرازه برآید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقره و غلبه دست آورده - و مشتکی مسلمانان را که دران مملکت بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعی نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بی کفار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائی میان خلق عندالله گناه بیشمار اختیار کرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون رانستان بیرون داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه رموزات فوائد درجهانی و قواعد اساس سلطانی است - بعد ازین جزم کرده شد که بعنایت علام بر اهل اسلام لشکر کشی نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه^(۵) بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(۲) ن سپردن داد * (۳) ن هم * (۴) ن ازان * (۵) ن آن ماه *

(۶) ن آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آه *

نیست - اگر با ایمان رفته شد زه کار و خهپی بازار و احسن کردار
 دران روز سلطان فیروز خانجهان را بارانی علم کتف کسوت خاص
 که پوشیده بود پوشانید - زه پادشاه^(۲) نادره دوران و خهپی وزیر^(۳)
 اعجوبه جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه بر گزیده حضرت آله^(۴)
 بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
 و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجه نظامی
 نوشته • ابیات •

سکندر بتدبیر دانا وزیر • بکم روزگاری شد آفاق گیر
 شه ما که بد خواه را کرد خرد • برای وزیر از جهان گوی برد

مقدمه سوم اهتمام سلطان فیروزشاه برای

جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر آله برای جمع کردن بندگان
 هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
 آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبہ رسید که بر جمله مقطعان اطاعات
 و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلی که
 نهب کنند باید که بندگان بچینند^(۵) - آنچه لائق درگاه و شایسته
 بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آری عجب کاری و

(۲) ن پادشاهی • (۳) ن زهی • (۴) ن حضرت دود • (۵) ن

بچینند •

بوالعجب اسرارے - چون در کاری و نفاذ کرداری پادشاهان اهتمام فرمایند و کوشش نمایند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان میآمدند هر یکی بر اندازه دستگاہ خویش از آثار رغبت^(۲) شهریار بندگان چیده و خوبصورت و اصیل را جامهای پاکیزه پوشانیده روباها کشیده بر سر ایشان کلاه و موزه‌های لعل در پایی و دستارچه کشیده در کمر بسته خدمتی پیش تخت میگذرانیدند - و رسمی بود سلطان فیروز را هر سال چون مقطعان از اقطاع برای پایبوس حضرت شهنشاه شش جهات می‌آمدند خدمتها از هر جنس بر اندازه دستگاہ خود می‌آوردند^(۳) - چنانچه از جنس اسپان تازی دریائی و ترکیان بیش بهائی و پیلان نامتناهی و جامهای بانواع اجناس قیمتی و آوانی زر و نقره بے قیاس و اسلحه^(۴) و شتران و استران و جز آن هر یکی بر اندازه اقطاع خویش از هر جنسه بعضی صدگان و بعضی پنجاه‌گان و بعضی و بیست‌گان و بعضی یازده‌گان می‌آوردند و میگذرانیدند - و بندگان نیز می‌آوردند و فرمان حضرت شهریار و طغرای مکنت جهاندار هرین جمله بود - آن مقدار خدمتی که مقطعان اقطاعت بیارند آن را قیمت کفانند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعده خدمتی بے قیاس وضع سلطان فیروزشاه بود - در عهد سلاطین ماضیه این رسم نبود - هر مقطعه

(۲) ن) رعب • (۳) میانزورند • (۴) و شکره و اسلحه • (۵) حضرت شهنشاه شهریار •

که از اقطاع آمده آنچه میسر شده پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیده - و آن خدمتی در محصول وضع نشدی - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیار ست ایشان را خدمتی معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعی که از اقطاع بیاید و هر جنسی که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهای آن از محصول مجرا ستاند - تا هر دو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - و هم آن خدمتی در خور پادشاه میان خلایق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعی که بندگان بسیار خدمتی میگذرانید بران مقطع مراحم فراران و عواطف بی پایان مبذول میفرمودند - و هر مقطعی که بندگان اندک گذرانیده در باب از مرحمت بر موازنه آن شدی - چون مقطعان اقطاع را بالیقین محقق گشت^(۲) (که قصد حضرت شاه برای جمع کردن بندگان هواخواه بسیار ست) جمله مقطعان اقطاع را از همه کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده^(۳) اعمال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضی را

(۲) گشته • (۳) هم از کارها • (۴) سر - که •

در شهر ملتان و بعضی را در شهر مشهور دیبالپور و بعضی را در شهر حصار فیروزه و بعضی را در سامانه و بعضی را در گجرات و همچنین در هر اقطاعی برای سکونت فرستاد - و هم در آن اقطاعات استقامت ایشان هر یکی کرده - برای پروردن ایشان دست احسان بر آورده و بعضی بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت تعیین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند هر یکی را مشاغل کامل تعیین کرده - بعضی را صد تنگه و بعضی را پنجاه تنگه و بعضی را چهل و بعضی را سی و بعضی بیست و پنج تنگه کمینه را بیست تنگه - و از ده تنگه کسی را کمتر نبود - و در ماهی یا ششگان ماهی یا چهارگان ماهی یا سهگان ماهی نقد بی تصور و نقصان از خزانه موفوره مییافتند - بعضی در کلام الله و حفظ و بعضی در علوم دینی و بعضی در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضی در خانه کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضی را تسلیم طوائف کردند ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنه^(۲) دوازده هزار نفر بندگان کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواری و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بنده آن شهریار در شهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز برای ایشان بسیار چیز میخواست - و برای آسودگی و سیرجی ایشان کوشش مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان در قعر زمین رسید

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید و کردار این اسرار بمرتبۀ کشید^(۳) که عرضهٔ بندگان علاحدۀ مجموعهٔ دار علیحدۀ خزائن و جہ بندگان علیحدۀ دیوان بندگان علاحدۀ چارنش غوری و نائب چارنش غوری دیوان علیحدۀ - اعنٰی اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالی وزارت بکلی علیحدۀ بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله جانبی^(۴) سواری کردی بندگان تیرانداز علیحدۀ جنگ بسته پیش شدہ میرفتند و بندگان تیغدار هزار هزار علیحدۀ و بندگان آورد علیحدۀ و طائفۀ بندگان ماهلے بر پشت نر گار میش سوار علیحدۀ و بعضے بندگان هزارهٔ اسپان تازی و ترکی سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شدہ میرفتند - اینچنین بندگان بی عدد جمع شدند - تا کار بحدی رسید که در جمیع کارخانہای خاص (چنانچہ آبدار و شرابدار و جامدار و مطبخی و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پردہ دار و جاندار و سلاحدار و شکرہ دار و یوزبان و سیہ گوش دار و پیلبان و ستور بندان و خامدار و دارودار و سنگتراس و سقا و جز آن و برای خدمت محل درون و محل برون و علمخانہ و در نوبت پلس و ترغاک و چوکی در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانہ و علمخانہ و گہزیال خانہ و محرران در

(۲ ن) کشید * (۳ ن) رسید * (۴ ن) جائے * (۵ ن) هزار در هزار

(۶ ن) و برای خدمت محل درون و محل دوم و محل سوم و علمخانہ *

دوارین و بعضی بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نغیا و بعضی بندگان مقطعان و پرگنه داران و شحنگان محلها و جز آن (تعیین شدند چنانچه هیچ مقامی از بندگان سلطان فیروزشاه خالی نبود - و هیچ شهریاری تاجداری در مملکت دهلی این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خدای تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنه پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر^(۲) و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علانی بحکمت کبریائی هیچ پادشاه با جاه صاحب دستگاہ در مرکز دارالملک دهلی برای جمع کردن بندگان غلو نکرده^(۳) - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل^(۴) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که در شهر دارالملک دهلی بحکمت ازلی چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقاتل و تفانی میان زمره مسلمانان پدید آید - و آن فطرتها بواسطه بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید^(۵) - چون احکام الله تبارک و تعالی بنفاذ رسیدن نیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت آله این کار را یکی از فرائض^(۷) پیش گرفت - و برای جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

• (۲) مبشر • (۳) تعلق • (۴) ازل آزال • (۵) کرده

• (۶) چنین • (۷) فرائضات

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضی بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضی امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سرجامه شستن^(۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگی ایشان بواجبی نگاه میداشتند - و هر سالی ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب و خدمت و هنرهای ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حامل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهای جگرگوشگان او را بی دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شرکم - انشاء الله تعالی در مقدمه ذکر سلطان محمد فیروز ذکر ایشان نوشته آید *

* بیت *

* حکم که خدا کرد حقیقت شدنیست *

* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمه سیوم آمدن جامه خلیفه خلد الله ملکه
نقل است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه^(۵)

(۲) نشستن * (۳) ادب خدمت * (۴) ابن فیروز شاه * (۵) ن

نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

برای سلطان محمد شاه بن تغلق شاه می آمد همچنان برای سلطان فیروزشاه نیز حضرت خلیفه جامه فرستاد - و برای سلطان محمد بن تغلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن ابن مورخ ضعیف شمش سراج عقیف در ذکر سلطان محمد بن تغلق شاه مشرح نبشته است - و برای سلطان فیروزشاه بکرم آله حضرت خلیفه^(۲) با جاه بغیر التماس فرستاد - بلکه حضرت خلیفه چند نشانه مراتب خویش نیز برابر داده - و هر بار که جامه خلافت از حضرت خلیفه برای سلطان فیروزشاه آمدی سه دست جامه آمدی - یکی برای سلطان فیروز دوم برای شاهزاده فتح خان سیوم برای خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت می آمد سلطان فیروزشاه استقبال مینمود - از شهر بیرون می آمد - و خلعت خدمت حضرت خلیفه را بتعظیم و تکریم تمام بر هر دو دست میگرفت - و بر سر و چشم خود میداشت - بعده بادب تمام در ملای عام بحضور خواص^(۳) و عوام بشرف خلعت خلیفه^(۴) زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک امامان ابوالفتح ابی بکر بن ابی الربیع سلیمان خلدالله ملکه و خلافته و علی العالمین فضله و رانته مشرف گشت - و منشور فرمان طغرایی همایون اعلی اعلاء الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رانعا عالیا (که برای جمیع امور امامت^(۵))

(۲) ن) با جاه و نعم التماس فرستاد • (۳) ن) از برای • (۴) ن)

خاص و عام • (۵) ن) امان • (۶) ن) امامت و خلافت و نیابت

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دارالخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرنندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده بر چشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے بر تارک سر نهاده - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوی دارالخلافت سر بر زمین آورده - و حجاب بارگاه بانگه بر آورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کنار گرفتن آرنندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکی پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامه خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامه خلیفه پوشانیده - بعده آرنندگان جامه و فرمان منشور را برای هر یکی بر اندازه هر یکی جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانه خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلائق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامه خلیفه را بدین تعظیم پوشیدنی و آن جامه را برای تبرک و برکت در جامدار خانه خاص میداشتند و آن نشانهای مراتب دولت را در علمخانه خاص گرد می آوردند آری عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه بعنایت آید بدین حد نظر از خود بینی و خود ستائی برداشته نظر بر کرم حق

داشته بود (یعنی من چه مرتبه آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطه التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگی رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عظیم و احسان قدیم در خواب وحی میفرمود - و هر بار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میبکشد - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب می شنیدم که تو پیغامبری با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاریل علماء است که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء^(۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحی در خواب بود - برین وجوه چهل و ششم جزو باشد - معینا بعده^(۳) بعد از شش ماه وحی در بیداری آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور است - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اینچنین نظر از خود بینی برگرفته

(۲ ن) از پیغامبری • (۳ ن) برین وجوه چهل و ششمی چهل و شش

جزو باشد •

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیاي درگاه خود گردانید - چون
 سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال
 انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از
 غایت بزرگی نظر از خود بینی برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی
 بارگاه دارالخلافه گستاخی التماس جامه نکرد - و خود را چیزی
 ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم
 سلاطین گردانید •

• من کیم تا همه عالم بنهم پای طلب •^(۲)

• زانکه در کویتو سرهای سران پامالند •

مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهای نشستن در بارجا سه
 محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندی - و آن محل را^(۳)
 محل داکه نیز میگفتندی یعنی محل انکور - و محل دوم را محل
 چوپین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن
 محل را صحن میانگی هم گویند^(۴) - آری عجب اسرار در روش
 جهانداري و آئین شهریاري ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲) من کیم در همه عالم تا نهم پای طلب • (۳) که آن محل را

محل دکهه آه • (۴) همه •

جميع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي
 اهل قلم با کلاه - هر يکي بموجب تبليغ در محل سخن گلين براي سلام
 ميرفتند - و محل چاهچه چوبين محل اخص خوامان ست - و محل^(۳)
 سيوم يعني محل سخن ميانگي محل بار عموم خلایق ست - و بيان
 بارجاي محل سخن گلين اين مورخ طالب دين در مقدمه بازديده
 و بيان بارجاي محل سخن ميانگي در مقدمه شرح جشنهاي اعياد
 و شب برات و روز نوروز و ايام ميزبائي و ملاقات رسولان و جز آن
 کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فيروزشاه طالب دين سکونت
 شهر دهلي گذاشته بود در شهر فيروزآباد ميماند - چون خواستي که
 در محل بارجا بنشيند بعد از دوسه روز چون از طاعات و عبادات فارغ
 ميشد و قرآن ميخواند (سبحان الله زه مشغولي که فيروزشاه داشت
 چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سوره کهف
 و در شب جمعه سوره طه^۱ بے ناغه خواندي - و هر روز نماز پنجگانه^(۴)
 با جمعيت و جماعت گزاردي - و چند سيپاره از کلام الله هر روز وظيفه
 داشت - چون سلطان فيروزشاه قرآن خواندي و با آيات قرآن قران
 شدي در عين خواندن هر جاکه اسم الله اعظم ديددي از غايت شوق
 و نهايت ذوق بدست بوسيددي - و بر چشمها ماليددي - اين فعل
 بر خويش بر طريق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) ميرفتندي • (۳ ن) و محل سيوم آنست يعني • (۴ ن)

و پنج وقت نماز هر روز با جمعيت آه •

من نام ترا بر کف خود بنگارم * پس دیده بران نام نهم خون بارم
از بسکه دو دیده در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئی پندارم (۲)
الحاصل بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات و عبادات تخت
دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدی - و بر تخت
سلطنت و اورنگ مملکت نشستنی - بعده سراپرده داران خاص و
عهده داران سراپرده میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و
می پرسیدند - که برای گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد
خلق را در محل سلام بگذارند - سراپرده داران خاص اول حجاب را
میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعده بندگان نیتقدار
چند نفر معدود با سپرهای زرین و سیمین رها میشدند - بعده دیوان
رسالت رها شدی - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند
بعد از ایشان دیوان عالی وزارت دام عالیاً رها شدی - و همیشه محل
دیوان وزارت طرف راستی تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان
عرضه رها شدی - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض
طرف بائوی چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب
تخت سلطان فیروزشاه ایستاده شدندی - و البته بعضی امرا و ملوک
و صاحبان اقطاع و کارکنان معاملات ایشان نیز بر طرف چپا بودندی
هر یکی بر نسبت خود ایستاده شدی - هیچکس را از زمره معارفان^(۷)

(۲) فی الحاصل * (۳) طاعت و عبادت * (۴) پرده داران *

(۵) حجاب اهل متاب * (۶) بیدمقدار * (۷) معارف *

دران ایام بغیر کلاه بزرگ^(۲) رها نمیگردندی - مگر همان چند نفر نیکدار و
 اشخاص که از پیش تخت جامه زردوزی و بند سپید و کمر زر و کلاه
 باریکی و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسرای
 خاص شاه می آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند
 سبحان الله چه طور بود دور^(۳) سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک
 و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام
 در بر میکردند - دران ایام قبای جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود
 هر یکی از جامه عار کردی - القصه بالای در یا نشیب هیچ کس با
 وصلت بس بغیر موزه و موی بند رها نمی شدی - گاه گاه بودی که در
 وقت بارجا شهنشاه مستندی بتماشای پرانیدن شکره مشغول شدی
 و گاه گاه بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهی
 و نزدیک اورنگ شهنشاهی می نشستند (چنانچه خانجهان وزیر
 ممالک^(۴) متصل تخت راستا می نشست - و امیرمعظم امیراحمد اقبال
 بالاتر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان^(۵) می نشست - و این
 مرتبه در قسم ملکی و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند
 نه فرود تر - معینا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که
 نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان می نشست) متصل تخت
 همین سه نفر پای تخت می نشستند - و طرف بازوی راستا عقب

(۲) تبرک • (۳) بدور سلطان فیروزشاه • (۴) مملکت •

(۵) خانجهان وزیر مملکت •

خانجهان بفاصله مقداري يك جامه‌خانه دو تو کرده فراز ميکردند
 در صدر آن جامه‌خانه قلمي صدرجهان نشسته - و متصل او بانهبند
 مربع نشستي - و متصل او منگلي خان آغلي^(۲) نشسته - و متصل
 تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يك جامه‌خانه دو تو
 طرف بازوي چپا بفاصله مقداري فراز کردندي - در صدر آن
 جامه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشسته - و متصل او
 احمدخان^(۳) و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظم خان خراساني
 نشسته - و در عقب راي^(۴) مدارديو و راي سبیر و رادت ادهرن بر
 زمين مي نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف
 بر اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل^(۵)
 سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب
 ديوان وزارت بودي - هر همه^(۶) با خانجهان هم در محل حجاب
 سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده
 ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور که بودند
 بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصله^(۷) دو آدمي فرق
 بودي - معهداً^(۷) دستوران مستثنی پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲) منگلي خان اغل • (۳) احمد خان کاتبه ضابط • (۴) ن

بلارديو • (۵) براي • (۶) هر همه با خانجهان بهم در

محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه • (۷) بفاصله

دو آدمي •

زمین آوردی - حضرت سلطان بدست مبارک اشارت کردی یعنی
 بفشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادی - و در محل خود
 نشستی - و ملک الشرق نظام الملک نایب وزیر ممالک دران حالت
 برابر وزیر بودی - و در عهد سلاطین ماضیه^(۳) شهر دارالملک دهلی
 قاعده بود که نایب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون
 در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یانت
 و او در محل مشورت ملکی در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود
 و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک
 مرتبه نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی
 او را بانواع آراستگی آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نایب
 وزیر فرود وزیر بنشینند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد
 آنکه خانجهان سلام کردی و در محل خود نشستی سلطان فیروزشاه
 جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردی - و با او بحکایت مشغول^(۴)
 شدی - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودی رخ
 و کلام سلطان جانب خانجهان بودی - بوجود وزیر حکایت با غیري
 نبودی - اگر سلطان خواسته کسی را دران محل طلبد^(۵) بسوی
 خانجهان اشارت کردی - خانجهان آنکس را طلب کردی - و اگر
 سلطان بر کسی مزاج گرم کردی هم رخ جانب خانجهان بودی - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل گاه بدست مبارک (۳ ن)

در شهر (۴ ن) بحکایات (۵ ن) بطلبیدی •

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله رخ جانب دستور هواخواه کردی - آری بوالعجب اسراری - آنچه ناجداران کامگار و شهپریان نامدار در قسم ملکی کرده بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همان آئین بجا آوردی - چنانچه قابوس حکیم در قابوس نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوی غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بے نظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روی بنقصانی و ویرانی آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگر چه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیره کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوی غیره نمود - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات ناشایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روی بخرابی آرد - قوام پادشاهی و نظام شهنشاهی از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

پرتدبیر بے نظیر مالی که هر عمالی از تاثیر قیلے و قالے در قعر زمین
 فرود برده اند دستور مشهور^(۲) از آثار انوار معاملات سطور انگشت در
 چشمهای ایشان می اندازد و بیرون می آرد - وزیران شهریاران دانند
 که فرقه وزرا و زمره دستوران مستثنی چه طائفه اند * بیت *

برای جهان دیدگان کار کن * که صید آزمودست گرگ کهن
 القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیده الله تبارک و تعالی ناچارے
 صاحب نجره بود میان بلغای ملکی از همه فائق می نمود - چون^(۳)
 دستور پیش بودی رخ و کلام کام ناکام بغیری نیاردی - و اگر کسی را
 پیش تخت برای پایبوس می بردند سلطان فیروزشاه بالهام آله
 البته بیشتری از معارف مملکت از معرفت ابا و اجداد او را^(۴)
 شناخته - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت
 آله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمی زاد
 ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا)
 اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار
 آدمی را (که برای پایبوس می آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و
 با ایشان بتکلم هم بزبان ایشان درآید - و خلق نماید - و آن اشخاص^(۵)
 را بخوشی و خرمی بازگرداند - و ایشان دعا کنند * بیت *

چوشاه جهان از جهان بترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲) مشهور دستور • (۳) بودی • (۴) مفارقت - معارف •

(۵) متکلم •

فی الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزی چند از قسم ملکی در آخرین این مقدمه شرح داده آید - سلطان فیروزشاه تا یکپاس روز در محل بارجا می نشست - بعده غیر محل میشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه باز میگشتند - خانجهان بر آئین^(۲) قدیم وزیران در مسند وزارت می نشست - محاسبه اعمال عمال پندش میگرفت - هر یک اصحاب در وظائف خود مشغول میگشت - آیدرن درین محل سوال وارد میشود - اگر کسی از جمله ملوک بمنابعت اهل سلوک سوال کند چون به نشستن که طرف راستای تخت خانجهان و امیر احمد اقبال و ملک نظام الملک نشستن - و طرف چپا متصل تخت هیچ کسی را با قربت بسے مجال نبودي که متصل تخت طرف چپا به نشیند - و چپای سلاطین هرگز خالی نباشد - این بر چه چیز حمل توان کرد جواب گفته آید - اندران ایام که این مورخ ریزه چین مورخان خوشخرام در محل سلام پیش تخت میرفت چپا متصل تخت خالی میدید این مورخ از خدمت والد خود پرسید - ایشان فرمودند - که طرف چپا همیشه محل سر لشکرست - چون سلطان فیروزشاه در آغاز جلوس خویش عهده سر لشکری بغلام خود بشیرا داد و او را عمادالملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فیروزشاه اگرچه خانجهان وزیر بود طرف چپا متصل تخت نشستن - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

(۲) قانون • (۳) گفته اند •

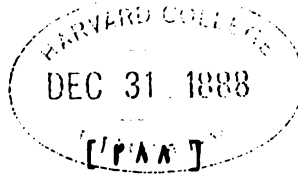
نشسته - چون بعد از چندگاه بتقدیر الله تبارخان از پنج جهان خرامید
 بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف
 چپا خالی ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله
 بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقاتلت آمدن او این مورخ در
 قسم دوم مشروح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد
 بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت
 فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان
 بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجای او پسر او دریاخان شغل
 یافتند - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان
 پیش تخت بودند - فرمان شد که در بازوی چپا در صدر متصل
 تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشسته^(۴) او نیز بنشیند - سبحان الله
 زه عظمت و مکنات تختگاه دارالملک دهلی - و همچنین اگر کسی^(۵)
 اعتراض کند که در محل بارجای صحن گلین مذکور سیدورکالے و
 مولانا جلال الدین رومی و شیخ الاسلام کجا می نشستند - جواب
 سیدورکالے فرود صدرجهان در بازوی راستا نشسته - و مولانا جلال الدین
 رومی متصل سیدورکالے نشسته - و شیخ وقت از وقتیکه برای
 ملاقات سلطان آمدی بعد یکپاس روز آمدی - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالی • (۳ ن) بجای او پسر او دریاخان را خطاب

ظفرخان شده فرمان رفت که بازوی چپا در صدر آ • (۴ ن) می نشست •

(۵ ن) و چون همچنین •

فیروز از تخت خاسته بود - و در محل چپچه بالایی نهالچه نشسته چون شیخ الاسلام آمدی سلطان برخاسته استقبال نمودی - و دست سومی پایهای شیخ الاسلام آوردی - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در کنار گرفته - و دعا کردی - بعده هردو نفر یکجا متصل ^(۲) می نشستند ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بینهایات میان خویش میکردند - و طعام و میوه و شربت و تذبول می خوردند - بعده شیخ الاسلام میخواست سلطان فیروزشاه چند کام شیخ الاسلام را رسانیدی و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفته - و دعا کرده - و بازگشته اگر وقت شیخ الاسلام را با پادشاه غرضی بودی هرگز بحضور نگفته مگر آنکه بر کاغذ نبشتی و در دستارچه خود پیچیدی همانجا گذاشته - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالایی نهالچه آمدی آن دستارچه با کاغذ پانته - تمام کاغذ خواندی - و جواب آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان زمان پیش خود مرتب کنانیدی - و بر دست ملکه داده - و فرموده ای فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشد تو پیش ^(۳) از ایشان برس - آن ملک همچنان کردی - و درافوقت در محل چپچه چنانچه قاضی بغدادی و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان ایستاده شدند •



مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن روزگار^(۲)

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بنام خانان
عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمره محرران
خوش کلام و فرقه ترکشندان ثابت اتمام و جمله اشخاص خواص
و عوام احرار^(۳) و غلام همه را خوشی و خرمی و بینمی بود - و جمیع
خلایق را زمان زمان فرحت و بهجت روی مینمود - تاثیر آن عصر
و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون سلطان^(۴)
فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سمنه سواری کرده
ملوک آن زمان را چندان فرحت بودی گویی در اقطاعی باسم
فرماندهی میروند - زیراچه بکرم آله از اقبال آن شاه هر همه را
استقامتهای بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاعات و برگذات و قصبات
و قریات و باغات و جز آن در وجه هر یکی معین بود - و همگان را
دوران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی از معارف
در سرای بودی که او فراشخانه نداشت - همه را فراشینه بر اندازه
یسار بودی - و البته کنیزکان صاحب جمال بآهنکهای کمال برای
رفع ملال و لطانت وصال و پسندیدگی خصال^(۵) دفع خیال هر یکی
برابر خویش می بودند - و در هر منزلی بهر نزره فراغت فرادان

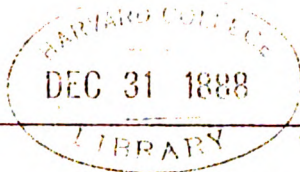
(۲) آن دور • (۳) امراء • (۴) چنانچه • (۵) رفیع

LIST OF BOOKS FOR SALE
AT THE LIBRARY OF THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,
No. 57, PARK STREET, CALCUTTA.
AND OBTAINABLE FROM
THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRÜBNER & CO.
57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.
Sanskrit Series.

Advaita Brahma Siddhi, Fasc. I	Ra. 0 6
Agni Purāna, (Sans.) Fasc. I—XIV @ /6/ each	5 4
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda, (Sans.) Fasc. I—V @ /6/ each	1 14
Anu Bhāshyam, Fasc. I	0 6
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I	0 6
Aphorisms of the Vedānta, (Sans.) Fasc. III, V—XIII @ /6/ each	3 12
Ashtasāhasrikā Prajnāpāramitā, Fasc. I—V @ /6/ each	1 14
Asvavidyaka, Fasc. I—V @ /6/ each	1 14
Asvalayana Grihya Sūtra, Fasc. II—IV @ /6/ each	1 2
Atharvāna Upanishad, (Sanskrit) Fasc. I—V @ /6/ each	1 14
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I	0 12
Bhāmatī, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each	3 0
Bṛihad Aranyaka Upanishad, (Sans.) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each	1 2
Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each	0 12
Bṛihadharma Purānam, Fasc. I	0 6
Bṛihat Sāu hitā, (Sans.) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each	1 14
Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Sans.) Fasc. II—III @ /6/ each	0 12
Chaturvarga Chintāmaṇi, (Sans.) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, 1—19, @ /6/ each Fasc.	20 10
Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II	0 6
Dasarupa, Fasc. II and III @ /6/	0 12
Gopātha Brāhmaṇa, (Sans.) Fasc. I and II @ /6/ each	0 12
Gobhiliya Grihya Sūtra, (Sans.) Fasc. I—XII @ /6/ each	4 8
Hindu Astronomy, (English) Fasc. I—III @ /6/ each	1 2
Kāla Mādhava, Fasc. I—IV @ /6/	1 8
Kātantra, (Sans.) Fasc. I—VI @ /12/ each	4 8
Kūthā Sarit Sūgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each	10 8
Kaushitaki Brahmanapanishads, Fasc. II	0 6
Kūrma Purana, Fasc. I—VI @ /6/ each	2 4
Lalitā-Vistara (Sans.) Fasc. II—VI. @ /6/	1 14
Lalita-Vistara, (English) Fasc. I—III @ /12/ each	2 4
Madana Pārijāta, Fasc. I—II @ /6/ each	0 12
Manutikā Sangraha, Fasc. I—II @ /6/ each	0 12
Mīmāṃsā Darśana, (Sans.) Fasc. II—XIX @ /6/ each	6 12
Mārkaṇḍeya Purāna, (Sans.) Fasc. IV—VII @ /6/ each	1 8
Nayavārtikum, Fasc. I	0 6
Nṛsiṅgha Tāpani, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/ each	1 2
Nirukta, (Sans.) Vol. I, Fasc. I—VI; Vol. II, Fasc. I—VI; Vol. III, Fasc. I—VI; Vol. IV, Fasc. I—V @ /6/ each Fasc.	8 10
Nārada Smṛiti, Fasc. I—III @ /6/	1 2
Nyāya Darśana, (Sans.) Fasc. III	0 6
Nītisāra, or The Elements of Polity, By Kāmanduki, (Sans.) Fasc. II—V @ /6/ each	1 8

(Continued on third page of Cover.)

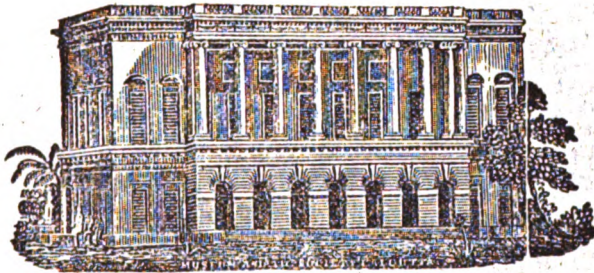


BIBLIOTHECA INDICA;

40.115

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 680.



تاریخ فیروز شاہی

TA'RI'KH I FI'ROZSHA'HI'

BY

شمس سراج عفیف

SHAMS-I-SIRAJ AFIF

EDITED BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN

PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS III.

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 57, PARK STREET.

1888.

و وسعت بے پایان و غلهای ارزان - وهیچ خوف مظلم پادشاه و ذره ذره
 هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون
 آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتی حاضر و غائب شدی
 نا خاق از خانهای خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین
 در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازه حاضر و غائب میشد - و هرگز
 بانها نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیده نیک آن پادشاه
 طائفه ترکشبدان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود
 در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله در هروثاتی و اوثاتی^(۵)
 خوشی و خرمی بے اندازه بود - و بحدی فراخی بود که در هر
 خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج
 می کردند - خلایق را از غایت خوشی و خرمی بازگشتن از لشکر
 خوش نیامدے - زیراچه در شهر در خانهای همگان آسودگی
 چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطر ایشان
 نگذشتی - و در لشکر از آثار بسیاری دستگاه کثرت خوشی و خرمی
 تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان
 برای اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلیٰ شده میگشتند - و از
 بسیاری فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامدے - و طوائف
 اهل بازار از بسیاری دستگاه اسباب و اموال ساکنان شهر دهلی با

(۱) سعادت • (۳) غلهای ارزان و نعمتهای بے پایان • (۴) (ن)

ظالم • (۵) حضرت ودود • (۶) تا بحدی •

انشرح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه
 رسمه ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفه اهل حرفت
 البته در لشکر پادشاه کس روان شده که او را رئیس شهر اجازت
 فرمودی - برای^(۲) روان شدن در لشکر بعضی طوائف اهل بازار بر
 رئیس شهر منت میکردند - و خدمت میدادند - زه طور نادر
 که در حضرت سلطان فیروز شاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیده
 حضرت غفار^(۳) از سواری شکر مراجعت کرده و عنان سمنند عزت
 سوی شهر گردانیده هر یک از زمره خانان درگاه و ملوک بارگاه
 سمت خانهای خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از
 خانها هر یک توشه بسیار و میوه^(۴) بیشمار روان میکردند - چون
 سلطان فیروز شاه بعنایت حضرت آله با فتح و فیروزی و نصرت و
 بهروزی کرانه لب آب چون مقابل کوشک نزول فرمودی چند روز
 پیش ازان بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروز آباد
 سپید گری میکردند - و بانواع نقشا منقش میکردانیدند - خانجهان
 دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتی بے پایان فرمایش
 کرده - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدی - پس هر پنجاه
 بیرق یک دهل و درههنا و یرغون بودی - موازنه دوازده هزار بیرق
 از هر چهار جانب شهر جمع شدی - و آن تمام خلق پیس دربار^(۵) در بار

(۲) ن) برای برابر روان شدن لشکر * (۳) ن) حضرت آله * (۴) ن)

مپوهایی * (۵) ن) درگاه دربار *

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر
 میگردانیدند - چون شهنشاه مکنث در کرانه لب آب چون نزول
 میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین
 عظام از زبان مبارک خورش می کشادند (تا از زمره خانان درگاه
 و ملوک بارگاه و امرای باجاه و معارفان^(۲) با آگاه و امثال ایشان پیش
 رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از
 غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلایق را شب عید
 بودی - فی الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادی و خروس
 صبح حی علی الصلوة در دادی خانجهان با تمام شهرداران و با کل
 کارکنان و بیرقهای بے پایان گذارای لب آب چون رفتی - سلطان
 فیروزشاه را پایبوس کردی - بعده سلطان فیروزشاه باجاه بعنایت آله
 با خوشی و خرمی و انشراح و بیغمی بطالع سعد و میمون و بروز
 و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمده - و خدمتی
 جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتی - اول خدمتی خان اعظم
 همایون خانجهان پیش تخت میگذشتی - بعد ازان خدمتی
 ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتی - بعد ازان
 خدمتیات جمهر خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و
 معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و
 اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلی

(۲) و معارف آن بارگاه * (سن) شهرداریات و با کل کارکنان وقارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسبب از اسباب ممالک حاضر
 میبودند) جمهور خلایق بر اندازه دستگاہ خویش خدمتیات پیش تخت
 اعلیٰ میگذرانیدند - و گرد آن ترکشبنند و جهداران مستعرف (۲) که در
 خدمت بودند هر یکی در سمتی با فراغ دل و جمع خاطر از مهم
 بازگشته در دیههائی خود بر خیلخانه خود که در دیههائی سکونت
 داشتند (ایشان در مقامات خویش بانسراح تمام و فلاح ایام میرفتند
 با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هر چه بود
 باز می نمودند - سبحان الله تبارک و تعالیٰ هر یک تنه در عهد دولت
 آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض
 اینچنین فرحت و بهجت خلایق شهر و بلاد دارالملک دهلی داشت
 و اینهمه آثار انوار رحمت رحمانی بود که بکرم آله و رحمت الله
 فراخی نعمت و آرزائی چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن
 جهاندار بود - تا کار این کردار بجائے رسید و بمرتبه آرامید که از
 بسیاری آسودگی خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگی
 کدخدائی میکردند - زه عهدها با برکت و دور با عظمت و مکنه
 که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذره بے برکتی
 و ناخوشی دران عصر پدید نیامد - آری عجیب اسرار - این کمالیت

(۲) ن) م، الیک * (۳) ن) و گرد آن می گشتند و جهداران مستعرف که

در آه * (۴) ن) خود * (۵) ن) سبحان الله اینچنین فرحت * (۶) ن)

برای آن دادند تا آخر الامر بعد از رفتن فیروزشاه بجوار رحمت آله
شهر دهلی زیر وزبر گردد - و آن کسان که مانده اند^(۲) مدام و
علی الدوام آن عهد را یاد کنند و بگویند - عهد دولت شاه فیروز
چنان یادگار ماند که هرگز فراموش نشود • • رباعی •

- آن چه وقتم بود کان خوش عهد با مایار بود •
- این متاع درد را در کوی او بازار بود •
- بارها بینم بخود و آن عهد^(۳)ها یاد آورم •
- کاین همان مرغیست یا رب کاندران گذار بود^(۴) •

مقدمه ششم در بیان فراخی سال

و ارزانی نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله
آرزانی نعمت^(۵) و فراخی سال بکمال حال بود - و این آرزانی نه در بقعه
شهر مینمود - بلکه در تمام بلاد ممالک آرزانی پدید آمده بود - مدت
چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال هیچ کس روی قحط
ندید - اینچنین سال فراخ شد که خلق دهلی عهد سلطان علاءالدین
مرحوم فراموش کردند - زیراچه فراخی سال که در عهد دولت علائی
بود در عهد هیچ پادشاهی دین پناهی نبود - و سلطان علاءالدین برای

(۲) بودند • (۳) عیشها • (۴) کاین همان مرغیست گویا •
(۵) نعمت بی نعمت •

آرزائی نعمت چندان کوشش کرد که آن قصها در تواریخ مشهور مذکور است - مایه بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهای بے پایان پیش ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهی بر ایشان کشاد - ایشان را مواجب معین کرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علایی بحکمت کبریائی آرزائی نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت آله از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاہ آرزائی غله بدوام بوده - و این عطائی ربائی و تاثیر کرم^(۵) سبحانی ست - تا کار آرزائی غله بجائے رسید که درون شهر دهلی هشت جینل منی گذم و چهار جینل منی نخود و جو - مسکین لشکری یک جینل میدهد - و ده سیر دلیده اسپ را میچراند - همچنین از تاثیر عقیده پاک آن شهریار طالب دین از هر جوبے بهر یک جنسے آرزان - و از جنس قماش چنانچه جامه چه از جنس سپیدینه و چه از جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاہ عظام فرموده تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزی فرودآرند - چون جمله آرزان شود نرخ شیرینی کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال از آثار کرم ذوالجلال آرزائی بکمال

(۲) ن مال • (۳) ن تعین • (۴) ن عطائی آله • (۵) ن کرم الله •

(۶) ن بهر یک جنسے آرزان و از جنس قماش چنانچه روغن سنور دو و نیم

جینل سیری و شکر نری سه و نیم جینل سیری و از جنس قماش اسباب

چنانچه جامه • (۷) ن اینچنین آرزائی •

حال نمود - و اگر مبادا وقت^(۲) گران شده و یا چند روزی امساک باران پدید آمده یک تنگه منی رسیدے - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلایق مملکت دہلی بعنایت ازلی مدت چهل سال روی قحط ندیدے^(۳) - آری عجیب اسراری - در عہد دولت فیروزشاهی بعنایت الہی چنان آرزائی نعمت بود - و همچنان آبادانی بسیار روی نموده - کہ در میان دو آب از کوہ سکروہ و کھرلہ تا کول یک دیہہ برای نام خراب نبود - و یک^(۴) بدست زمین ناکردہ نماند - دران ایام پنجاہ و دو پرگنہ در میان دو آب آبادان شد - و همچنین در غیر دو آب - و ہمہترین منوال در ہر اقطاعی و شقے (چنانچہ شق سامانہ) میان یک کرہ چہار دیہہ آبادان گھنہ در دیہی خلایق بے علائق بیغم نشستہ - در عہد دولت آن شہنشاہ اینچنین مملکت آسایش کامل گرفتہ - سلطان فیروزشاہ بعنایت حضرت آلہ در استمالت باغات نیز ہوس بکمال داشت - صحن چمن ہریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکہزار دوہست موضع باغ در جوار شہر دہلی نہادہ شد - آنچه کہ ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاہ بغیر^(۵) تصحیح حجت بدان اشخاص مستقیم داشتہ - از غایت بسیاری استمالت بے نہایت کہ در باغات کردہ در بنا کردہ سلطان علاءالدین سی پنی باغ نہال شد - در بند سالورہ

(۲) وقت و قتر • (۳) ندیدہ بود • (۴) و یک دست • (۵) ن

بعد تصحیح حجت •

هشتاد بنی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار بنی - در هر باغی انگور از هر جنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوری و ارغوانی و سیری و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیری فروخته شد - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد هزار تنگه^(۲) حصه دیوان خارج حصه املاک باغبانان - و محصول میان دو آب دران ایام هشتاد لک تنگه بود - همچنین از بسیاری استمالت آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنگه محصول بلاد ممالک دارالملک دهلی بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش بفرست و کیاست بیش باندک مملکت دارالملک اختصار کرده با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را به نسبت هر یکی قسمت کرده - خانان را براندازد خانگی - و زمره امرا و ملوک را براندازد کامرانی - و معارف را براندازد راحت جانی - و خشم را دیههائی در وجه براندازد تن آسانی - و غیر وجهی را ادای مال از خزائن سلطانی - و باقی مابحتاج را اطلاق بحکم فرمان حضرت سلیمانی - چون اطلاق وجه داران در اقطاع رفی از هر یک اقطاع وجه یاز نصف کامل بردست آمد - دران ایام چندین کسان اطلاقات یاران براضی جانبین خرید میکردند - و نلت مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاع نصف مسلم رسیدی

و آن خریداران اطلاعات وجه اطلاعات از اقطاع در سواد^(۲) میانداختند
ازان نیز ایشان را نفع کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت
آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غنی شدند - و ایشان را
روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جمله
محمول بلاد ممالک بر جمیع خلایق قسمت کرده - بلکه پراگند
و اقطاع قسمت شده^(۳) - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه
سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنگه داشت - و بدل آن
چندین اقطاع و پراگند یافت - همچنین آن طالب دین هر یکی
را بر اندازه^(۴) ارزش بعضی را هشت لک تنگه و بعضی را شش لک تنگه
و بعضی را چهار لک معین^(۵) فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله اینچنین کرد جمله خانان و ملوک که دران عصر بودند
غنی گشتند - هر یک تن که دران انجمن بود مالهای فراوان و
زرهای بے پایان و جواهر کثیر و الماس پاره‌های بے نظیر جمع کردند
آری عجب کاری - آنروز که ملک شاهین شهنه (که نائب امیر
مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکه او را تفحص کردند
مبلغ پنجاه لک تنگه نقد از خانه او بیرون آمد خارج اسبابهای دیگر
و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاری متروکه مال ملک
عمادالملک بشیر سلطانی معلوم و مبرهن^(۶) همگنان است - انشاء الله

(۲) سواد سودای • (۳) شدند • (۴) بر اندازه آن ارزش •

(۵) تعیین • (۶) همه اصحاب •

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهداً هر آئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت و طور مکننت خویش اینچنین کرد و دست احسان بر آورد جمله عالم دوستدار گشت^(۲) - هر یک وضع و شریف کمر هواخواهی در میان^(۳)
 بست *
 ابیات *

فریدون فرخ فرشته نبود * ز عود و ز عنبر سرشته نبود
 ز داد و دهش یافت آن نیکوئی * نو داد و دهش کن فریدون توئی

مقدمه هفتم شرح احوال هشتم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز هشتاد هزار سوار بود خارخ بندگان - و این جمله سوار جرار و پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتی - و اصلاح نیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدی شنیده نا شنیده کردی - چون سال سپری شدی و بیشتر یاران را اسپ نا گذشته ماندی از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردندی - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند درین محل آن شهنشاه اکل فرمود که روز جمعه الذک نمی نشینند عوض جمعات سال تمام الذک بنشینند - چون آن نیز منصرم شدی

(۲) ن (دوهتلران) • (۳) ن (در بسته) • (۴) ن (هشتاد هزار سوار بود)

بعضی نود هزار سوار بود خارخ بندگان •

و البته اسپان بعضی یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز باز نمودند که عوض جمعات الفک نشستند با آن هم چندین اسمی نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشود که در ماه مهلت دهند - چون آلهم منصرم شدی و از حالت آن مقالات پیش تخت باز می نمودند - که مدت در ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرا لیدند - دران ایام ملک رضی اهل اکرام (که یکی از اولیای عظام بود) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - دران وقت^(۲) پیش تخت جهاندار باز می نمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرا لیدند بیشتر یاران خیلها برای آردن وجه اطلاعات در اطاقات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر در آیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود - حالت دشواری این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند - ازین اشخاص که عرضه گذشته بیشتری همین طائفه مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستاده سزگروه خود رود و در نیابت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانه او

(۲ ن) دران محل • (۳ ن) نگذرا لید • (۴ ن) میشد • میشود •

(۵ ن) میماند •

مامن افتد - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل^(۲) بستانند - هرباری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض بگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق از پیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروزشاه اینچنین^(۳) شفقت و مهربانی در حق عامه خلایق داشت هیچ پدری و برادری اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این^(۴) شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کس در دیوان عرضه نا گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرماید * ابیات *

شاه که ترقیب ولایت کند * حکم رعیت برعایت کند
تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند

آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنث آن پادشاه سال منصرم شده بود - همین یکروز از سال مانده بود که دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده از بندگان درگاه و مختصه از مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض نا گذشته مانده بود - اتفاقاً در آن روز آن بنده در محل درون نوبتی بود - آن بنده بدل خراب و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکند - و آه ناامیدی از سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲) موکل • (۳) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذرانند این

تعلق آه • (۴) همچین • (۵) آن شهنشاه بدین *

خرد طلبید - و از مقالات ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال
 خویش مخفی داشته - چون شهنشاه برای تحقیق آن کوشش
 گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود
 آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود باز نمود - که فردا
 دفترهای دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ فکذرائیده ام
 میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکل فرمود
 ای فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندر
 من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات
 اضطراب مانده ام - فرمان شد برای اخراجات چه باید تا خاطر تو
 بیاساید - آن بنده باز نمود اگر یک تنگه زر باشد اسپ اصلاح شود
 حضرت فیروزشاه از ملک تنگه دار یک تنگه آن بنده را دهانید^(۳)
 و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنگه زر یافت
 بسوی دیوان عرض شتافت - و آن تنگه زر پیش نویسندگان نهاد
 و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که ای فلان غرض تو
 حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده باز نمود که از مرحمت^(۴)
 خداوند عالم کار من بنده بانمام رسید - درین محل شهنشاه بر
 زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور
 آنست که اینچنین در قسم ملکی که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲) اضطراب • (۳) از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنگه زر آن بنده را

دهانید • (۴) مرحمت عام خداوند کار من بانمام رسید •

و السلام التعظیم لاهل الله و الشفقتة علی خلق الله *
 * بیت *

بر سر هر کس چو ترا دست همست * دست مکش از سر هر زهر دست

مقدمه هشتم بردن پسر عماد الملک کیفیت یاران^(۲)

پیش سلطان فیروز شاه و جواب

با صواب یافتن

نقل است و قتی ملک اسحاق عماد الملک پیش شاه فیروز رفت

و کیفیت گفت - که اگر فرمان شود چون بعضی اشخاص از طائفه
 یاران هشتم پیر و معمر شده اند و در سواری آمدن نمیتوانند بجای
 ایشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و در آن ایام ملک
 عماد الملک پیر شده بود - ملک اسحاق پسر او بجای پدر کار دیوان
 عرض میکرد - چون ملک اسحاق اینچنین کلمات پیش شهنشاہ
 با بزرگت بازمود سلطان فیروز فرمود - ای اسحاق نیکو کیفیتی هست
 که پیش ما آورد؛ هر آئینه چون یک پیر شوک از را نوز کنند - و بجای او
 ابغای از را و یا غیرت را استقامت دهند - بهر دو حال آن پیران
 کهن سال را خواری بکمال رزی نماید - همین پدر تو بشیراً پیر
 شده است - باری اول همین پدر خود را از شغل و استقامت دور کن^(۴)

(۲ ن) کیفیت یاران پیر ملک اسحاق عماد الملک پیش آه * (۳ ن)

و قتیکه * (۴ ن) معزول کن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق
 ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران
 بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجای ایشان ابنای
 ایشان و یا غیره را نصب کنم^(۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت
 پیران سالی بکمال حال خوارگی پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال
 تغییر نکند - و آنکه ببنای ایشان کنند این زمان آن زمانه
 است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پدری دلهایی
 پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابنای
 پشان را کنند و آن پسران عاقی ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند
 دلهایی پیران شکسته گردید - اما هر فرمان پریان نا بجای پیران معمر
 هر کرا پسر باشد در سوارها بجای پدر بیاید هر طریق و کیل - و هر کرا
 پسر نیابد دامان بیاید - و هر کرا دامان نیابد غلام را بفرستد - تا همه
 پیران بیچاره در خانم بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت
 برابر رکاب بیایند^(۳) * ابیات *

رسمیست که مالکن تحریر * آزاد کنند بنده پیر

ای بار خدای گیتی آرا * بر بنده پیر خود بخشاید

فرمان شد ای اسحاق اینچنین کیفیتها نپارید - حضرت الله تبارک
 و تعالی بقدرت اعلی از سبب پدری رزق از بندگان خود باز نمیگیرد
 من که مخلوقم از سبب پدری چگونگی ایشان را از استقامت

* محروم گردانم - چنانچه شیخ سعدی عیله الرحمة و الغفران فرماید *

* قطعه *

* چه جرم دید خداوند سابق الانعام *

* که بنده در نظر خویش خوار میدارد *

* خدای راست مسلم بزرگواری و لطف^(۲) *

* که جرم بیند و نان بر قرار میدارد *

القصة^(۳) هر قولی و فعلی که از ذات ملک صفات سلطان فیروزشاه

شهنشاه شش جهات در امور ملکی و قضایای مالی صادر شده اینچنین

بود - هر یکی آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کتابت

تواریخ آمده - آری عجب اسراری - هر چند که این مورخ ضعیف

شمس سراج عقیف میخواند تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از

بسیاری افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد * * بیت *

گر در تن من زبان شود هرموئی * یک وصف تو از هزار نتوان کرد

معهذا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات

شنید و اینچنین فرمان در دواوین رسانید جمیع خلایق دست

بدعا برداشتند *
(۵)

* آهی تا جهان را آب و رنگیست *

* فلک را دور و گیتی را درنگیست *

(۲) بزرگی و الطاف * (۳) سبحان الله هر قولی * (۴) ن) ماکي

صفات * (۵) ن) خدایا *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *

* فلک را یار این گیتی ستان کن *

مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله از سواری سمت

تهنده در شهر دهلی آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات

در حریم شهر دهلی سواری کردی - دستبردے بحریبان نمودی - در

حریم دهلی بحکمت ازلی دو مناره سنگین بود - یکی مناره در حد

موضع توبره شق سالوره و خضر آباد دامن کوه - و مناره دوم در حوالی

قصبه میروته - و این منارها از وقت پندران درین مقامات داشته بودند

هیچ پادشاه صاحب دستگاهی عالم پناه که در تختگاه پادشاهی

در دارالملک دهلی نشست هیچ یکی را این چیز میسر نیامد - مگر

سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین باب ابواب کوشش کشاد

بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بی پایان این

منارها را آورد - یکی را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه

داشت - و آنرا مناره زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش

بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ

ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معانی

(۲) حضرت الله تعالی • (۳) دستبردی بجزئیات • (۴)

هندوان باز درین آ • (۵) ملک سلطان • (۶) درین نوبت دست

کوشش کشاد •

سفته - که این مناره‌های سنگین چوبدستی ازان بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند می نمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوی پهلوانان افسر برای قتال کوشش بکمال می گماشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت^(۲) پروردگار روزی هزار من طعام خورد - و در ایام او هیچ کس با قوت بسی با او بس نیامد - بلکه در زور و دلاوری بحدی بود - که اگر پیل را در نیزه درختی و بیرون انداختن آن پیل از مشرق در مغرب افتادی - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان خویش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خرد تر بود - و بیشتر اوقات مویشی برادران بد حرکات چرانیدی - و این دو مناره سنگین بر روی این زمین بجای چوبدستی بدست خود گرفته و مویشی را بدین چوب سنگین بازگردانید - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشی هم بر اندازه خلق آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت^(۴) ایشان در زمین دهلی بود - چون^(۵) بهیم ملعون از پنج جهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خورد - (۳ ن)

خلقت - (۴ ن) امامت سکونت - (۵ ن) هم ازینجا مت چون بهیم

ملعون بدوزخ پورمت مهری عذاب صفت این دو مناره •

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند^(۲) - برای یمن این
هر دو مزاره را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند^(۳) قد
آدمیان زمانه پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود
چنانچه از حالت مخالفت قدهای ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر
بے نظیر هر یک مفسرے مشرح بازنمود - المخصوص این عنایت^(۴)
بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
خرد افتاده^(۵) - حضرت رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد^(۶)
و هفت بشارت داد - از انجمله یکی آنست^(۷) ای محمد صلی الله
علیه و سلم میدانی که امت ترا برای چه آخر همه امتان آوردم
تا ایشان میان گور دیري نمانند - دیگر^(۸) امت ترا قوت بسیار ندادم
برای آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرمانی حضرت من
نکنند - دیگر^(۹) امت ترا قد کوتاه دادم برای آن تا ایشان بطعام و
جامه بسیار محتاج نگردند - و برای حاصل کردن آن از حضرت من
دور نه افتند - آلهی بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان
آفریدی - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمره مسلمانان حشر ما کن

• (۲) گشته برلی تلف این هر دو الخ • (۳) سبحان الله قد آدمیان •

• (۴) مخصوص این • (۵) افتاده است • (۶) حضرت الله

تبارک و تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد • (۷)

یا • (۸) یا محمد امت ترا برای • (۹) یا محمد امت ترا قد کوتاه •

از برکت این آیت - توکلنی مسلمان و الحقنی بالصالحین *
* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طائوس خرامان روی
عالم دنیا شده گیر ای حسام * جهد دران کن که مسلمان روی^(۲)
الحاصل بهیم ملعون این دو مناره سنگین بدستکاری خوبش از نائیر
قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو
مناره رسید این هر دو را یکی از عجائبات دید - بالهام^(۴) الله تبارک
و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارها را ازین مقام برای
نام باهتمام تمام در شهر دهلی باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت
بسیار و قصد بیضمار این منارها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک
شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانه^(۵) فرود آوردن آن مناره
زرین از مقامی که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره
و خضرآباد سواری کرد و دست قوت شکار بشکاری برآورد (و حضرآباد^(۶)
از شهر دهلی نود کره است) جانب کوه پایه در موضع نویره مناره
سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این مناره عجیب را
در شهر دهلی برند حالیا چنین یادگار بر روی روزگار درمیان جهان
و جهانیان و عالم و عالمیان باقی ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشه

(۲) عالم و عابد شده گیر ای حسام • (۳) شوی • (۴) بالهام
حق تبارک در دل • (۵) فرود آوردن مناره زرین در مقامی که بود
چون سلطان فیروزشاه • (۶) بسوی شکار شکاری •

بیشمار برای فرود آوردن آن مناره نامدار فرمایش کرده - آن مقدار
 قصبات و قریات که در حوالی مناره بودند از میان درآب و غیر درآب
 هر همه را جمع آورده - و خلایق لشکر از طائفه احرار و بندگان حلال خوار
 از قسم سوار و پیادگان جرار گرد آمدند - اسبابهای گوناگون و ادواتها
 از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها مخلوج درخت سینبل
 آورد - و ازان مخلوج نوالها بسته در تکیه^(۲) گاه مناره برای آن داشته
 که چون مناره بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون
 مناره سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون
 بیخ مناره کافتند مناره مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده
 آهسته آهسته یکن یکن نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد
 چند روز از کرم الله و اقبال شاه مناره مذکور هموار در زمین غلطید
 چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود
 مناره بجای کهنی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و مناره مذکور بالای
 آن کهنی بود - المقصود مناره را با پرکالهای نی نیزه و با پوست خام
 از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدر نرسد - بعده گردون مرتب کردند
 با چهل و در پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی^(۳)

(۲) در تکیه گاه مناره داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای مخلوج
 در تکیه گاه مناره برای آن داشت که چون الخ • (۳) با چهل و دو پایه
 که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند مناره مذکور بمشقت بسیار و محنت
 بی شمار بالای آن گردون داشتند •

بیکبارگی زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالایی آن گردون داشتند - و در هر یک پایه گردون یکن طناب ریشمان موازنه دهکان منی بستند - و در هر یک طناب دویستگان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمی بیکبارگی زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب چون از دبه توبره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانه لب آب چون آورده - و تمام بحر در لب آب چون جمع گردانیده - و در چون کشتیهای بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضی کشتی پنجهزار من غله میگذرد و در بعضی کشتی هفت هزار من - و آنکه خرد است دران دو هزار من غله میگذرد - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته در میان لب آب چون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت برای ایستاده کردن مناره^(۲) آغاز شد - دران ایام این مورخ خوشه چین خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگی رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ^(۳) با چونه ریخته برآورده - و

(۲ ن) آغاز شده افسانه ایستاده کردن مناره^(۲) زمین میان کوشک فیروزآباد

آغاز شد دران ایام این مورخ • (۳ ن) کهرمل •

بهر پوشش که بر میآرزند سلطان فیروزشاه بالهام آله حکمتی کرده بود که در آن حکمت آن مناره را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون مناره مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده برای ایستاده کردن مناره حکمتی دیگر کردند - چون خواستند که مناره ایستاده کنند طنابهای ریسمانی موازنه دهکن منی آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهای چوبینه داشتند - یک سر طناب در سر آن مناره بستند - و درم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بنده سختي میکشیدند - و بکارگی زور میکردند و چرخها را در گردش می آوردند - چون قوت بسیار شدی و خلایق نور نمودی البته نیم گز مناره بالا آمدی - چون مناره نیم گز بالا برآمدی در پهلوهای مناره بجلی تکیه گاهای او چوبهای بزرگ و نوالهای محلول درخت سینبل میداشتند - تا باز مناره بر عمارت نه اند - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد ^(۲) چندگاه از آثار و اسرار کرم غفار و ستار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود مناره هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد مناره از پایان مناره تا سر آن چوبهای بزرگ بشمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه گاه طریقه کالبد قبه چوبین - و آن چوبها بآهن بچی کرده تا مناره بهیچ جانبی خم نخورد - اینچنین مناره زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

و راست - ذره میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت ایستاده کردن مناره داشته - فی الجمله چون مناره ایستاده شد بالای مناره هم ^(۲) در دور سر آن مناره چند دور از سنگ سیاه و سپید وصلی کرده - و بالای آن سنگ سیاه و سپید قبه مسین با ملمع زر داشته که آنرا بهندری گلس گویند - و ارتفاع مناره سی و دو گز است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالای عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نوبه ایستاده کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطر مشهور بخط هندوی در پایان مناره نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاه بسیار زناز داران و سیزگان طلبید - هیچ کس خواندن نتوانست - بعضی گفتند که بعضی مردم کافر آن هندوی خواندند - دران نبشته بودند - که این مناره را ازین مقام هیچکس با قوت بس نتواند جنبانید - نه از سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین پادشاهی صاحب دستگاهی پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد او قصد نماید - و این مناره ازین محل بیرون ^(۳) آرد - چون اینهمه توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه

نیکبخته نبشت *

* رباعي *

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

لطفت بکدام ذره پیوسته دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد^(۳)
 افسانهٔ منارهٔ دوم که درون کوشک شکار داشته اند - منارهٔ مذکور در میان
 دو آب حوالی قصبهٔ میرته بود - منارهٔ کوشک شکار از منارهٔ زرین
 چیزی خرد است - منارهٔ مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین
 حکمتهای گوناگون و مشقتهای روز افزون آورده درون کوشک شکار
 بالای کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت ودود
 منارهٔ دوم را بالای کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از
 مراسم شاه فیروز جشن عام برای خواص و عوام بود - جمله عالم در^(۴)
 مقامات بینمی جولانگهی مینمود - خمهای شربت بے عد و بے حد
 در کوشک شکار پر کرده - هر یک اشخاص از زمرة آینده و فرقهٔ رونده
 آزان خمها شربت میخوردند - هر که برای تماشا دیدن آمدی شربت
 خوردی - بعده بازگشته - هیچکس را از کس و خصی منع نبود^(۵)
 چون منارهٔ ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهرهٔ بزرگ
 دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه
 هر یکی برای خوریش خانهای با تکلف بر آوردند - آری عجب کاره
 چه بود که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهای سنگین چندین محفت^(۶)
 و مشقت دیده بقصد فراروان و کوشش بے پایان درین مقامها نهاد^(۷)

(۲ ن) عونت بکدام ذره پیوست گهی • (۳ ن) ناهید • (۴ ن) خاص
 و عام • (۵ ن) ممانعتی • (۶ ن) که بر چه بود که سلطان الخ •
 (۷ ن) کشید

تا بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند ^(۲)

• بیت •

آنچه درو هست چو بیند کسے • یاد کند از من مسکین بسے
 معیناً هریک تاجدار مستثنی البتہ در عهد دولت خویش بفرست
 و کیاست بیش چیز ^(۳) یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان
 گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش مناره بزرگ درون
 مسجد جمعه ^(۴) دهلی بر آورده - که از حالت و مقالت آن معلوم و روشن
 است - هریک جهاندار بر انداز خود بسیار چیز یادگار گذاشته
 این دو مناره عجیب که سلطان فیروز شاه بالهام حضرت آله آورد یکے از
 عجایب دوران است - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران
 اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسطنت درآمد
 خلایق دهلی را بحکم تقدیر ازلی بحضرت درست رسانید چند
 روز در شهر دهلی مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد
 چند کام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره
 گردانیده همان زمان بر زبان مبارک ^(۵) گذرانیده که درین جهان
 بحکمت حضرت رحمان ^(۶) زمره سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے
 از هر کردارے گذاشته اند - و البتہ آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید
 شده نام آن بر زبان کسی نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید •

(۲) • که (۳) • چیز چیز (۴) • دهلی قدیم • (۵) •

آورده • (۶) • حضرت سبحان •

* بیت *

بسا تاجور گامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت
 معهذا امیر تیمور درین محل گفته - که این دو مزار^(۲) سنگین که
 سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو تا قیامت باقیست
 امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین مکها
 کشته ام و ممالکها گرفته ام در هیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین
 یادگار با تکلفات بسیار ندیده ام - آری این جمله چیزها از احوال این
 مزارها از ابتدای حال تا انتهای مقال حضرت خسرو خوش خصال
 در پایان مزارهای مذکور حفر کنانیده^(۳) - چون یک دور دو دور بگذرد
 بعضی آدمیان درین جهان بیایند و این مزارها به بینند بگویند
 که این فعل اندازه آدمی نیست *
 * مصرع *
 * ما را بدل نیک همه نیک درآید *

مقدمه دهم در بیان شکارهای فیروزشاهی

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم
 ملکی ابراب اسرار میکشود^(۴) - چون از سبب ملکی از سواری مهمها
 عنان سمند دولت باز پیچید بعده در دل گذرانید - که در سواری
 سلاطین و امامان دین آرام خلائق روی زمین است - و سلاطین
 بغیر مصلحت ملکی که آن رکن اصلی ست سواری کردن مصلحت

(۲) که هر دو * (۳) نقره کنانیده * (۴) اسرار چون بناء میکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواری کردن منغ فرموده از
 شفاعت^(۲) جاه - ضرورتاً آئین باختن شکار و در ضمن آن ناختن
 سومی حریبان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن
 شکار از ایام صغار بسیار داشت^(۳) - هر آئینه نعل شکار در دور آن جهاندار
 یکی از ارکان ملکی^(۴) قرار یافته و بسیار باخته - المقصود^(۵) بارها درین
 کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفته - ملک نائب امیر
 حاجب مردی دانا و در کفایت مستثنی است - اما افسوس
 که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوی شکار بیکار کوشش بیش
 گمارد - و دنبال کنجشک^(۶) ملک بباد دهد - القصه^(۷) سلطان محمد
 چندین پند دادی اما نمیدانست که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی
 فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلی خواهد گردانید - و چندین
 کسان را از زمره مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون
 سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردی و قصد برای پره^(۸) کردن
 بسیار نمودی چون پره کردی بغایت خوش گشتی - دران محل
 هرچه کسی التماس خود باز نمودی^(۹) البتّه بعض اجابت مقرون شدی
 المقصود^(۱۰) چون شهریار برگزیده حضرت غفار را در کار شکار اهتمام افتاد

(۲) شفاعت • (۳) باز داشته • (۴) قرار یانت و بسیار باخت

مصرع - یکی خوب دستي دگرراستي خود را - المقصود^(۵) الحج • (۵) (ن)

می گمارد • (۶) سبحان الله سلطان • (۷) نمیگذاشت •

(۸) پره • (۹) الغرض •

در عهد دولت خود شکرها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش
گماشت - در هر قسمی شکر بیشمار کرده - در هر یک قسم جانوران^(۲)
درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در
عدد نیاید - و از جنس سیاه گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از
جنس سگت چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکری حاصل کرده بود و از
قسم باز و بحری و ترمی و شاهین و سیمن و مانند آن چندان
موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران
درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هر یک جانور دوگان
و سگان نفر بنده برای غمخوارگی بودند - و این تمام نگاهبانان
جانوران درنده اسب سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در
سواری شکر بیرون آمده مراتب شکر چهل و پنج نشانه برابر^(۳) رکاب
رفتی - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه
و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار
بود برابر رکاب روان میگردید - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتی پیشتر^(۴)
از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر^(۵) آن فوج
و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام میرفتند - و دو نیزه
پر طارنس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسره

• (۲) از هر • (۳) در رکاب • (۴) میگردند • (۵) برای

• (۶) نامدر •

فوج خاصهٔ شهنشاه رفتی - و فرود آن دو نیزه جانب میمنه همه چار پایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان فیروزشاه اسپان^(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان^(۳) در پنج پایگاه می بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه بیان هر یک پایگاه در ذکر کارخانهای آن شهنشاه شرح داده آید معهدا از جمله^(۵) این پنج پایگاه یک پایگاه شکره خانه بود - و یک هزار و دو بیست اسپ فرود شکره میرفت - دزان ایام ملک دیلان امیر شکر بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکر بود - بازیدهان^(۶) و فوجداران آن شکره خانه علیحده بودند - هر یک از اصحاب شکره خانه امرای کبار بود - در پرورش شکره هر یکی جد مینمود چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب جد کشاد - تا باقی عمر همدرین مشغولی گذشت - درین کار بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن بیشتر بود - آری عجب اسراری - چون سلطان فیروزشاه در شکرگاه پره کردی اینچنین پره شدی که از زمره سلاطین پیشین کمتر کسی کرده است - اگر پادشاه صاحب دستگاهی گاه از گاه از جمله سلاطین پیشین را هوس پره شدی در زمان واحد پره میکردند - بعد از همان زمان پره می شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲) اسباب • (۳) اسباب • (۴) هر یک پایگاه فیروزشاه

شرح داده آید • (۵) از جمله پنج پایگاه • (۶) بازیداران •

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت *

• بیت •

بر صید چو کرد شه سواری * بر نام نماند یک شکاری ^(۲)
 الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهایی انواع جنس
 کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بیان هر یک پره علیحده
 نبشت - تا پندے باشد مرخردمندان را - انسانی پره گورخر
 و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت
 علام میان دیبالپور و سرستی است - دران زمین بیشتری بی آبی است
 میان چند کروه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکارند بعده
 روی آب به بینند - و اگر مسافری و یا راه گذری در هوای تابستان
 راه غلط کند از غایت بے آبی و نهایت اضطرابی جان بجانده دهد
 زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخرست که
 در مقام بے آبی باشد - در محلی آرام گیرد که در حریم آن بقعه و
 نواح آن رعه هشتاد کروه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونے است
 که چون گورخران تشنه میشوند هشتاد کروه زمین قطع کنند - و در ^(۳)
 محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر
 کرده نشود مگر در هوای تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا
 مقام میگیرند - و در هوای زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲) هر چند چو دور شه مولی * (۳) که گور وان ار جایی که

می نشینند هشتاد کرده *

المقصود چون شهنشاه طالب رضای حضرت و درود خواست تا شکر گورخر کند بنگاه را میان خطه سرستی و ابهر داشت - و خود بدولت و سعادت برای شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ چید بیاید - و سوار اسپ ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار فرمان فرمود - تا خلایق لشکر که برابر شهریار افسر خواهند بود باید که باهتمام تمام آبهای سه روزه ذخیره بگیرند هم برای خویش و هم برای مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب برشتران^(۲) برگرفتند و بعضی در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کوه دور پره شده - بعده آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کوه داشت گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکر گورخر باخته سمند عزت بسوی ایشان تاخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان طریق با اصحاب فریق خود تمام شب رانده^(۳) - و دو پاس روز نیز

رانده و دو پاس روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعفایت کردگار^(۳) هفتاد کروه رفته شکر گورخر باخته باز در بنگاه پیوست •
 ابیات •
 تیره که زشست خویش بکشاد * زر شیر بمرود و گرگ افتاد
 هرسو که بصید رخس رانده * بر نام شکار یک نمانده
 انسانه پره شکار شکاری از آهو و گور و نیل گار و جز آن - آرے اینچنین
 شکرے بیشتری در حوالی بدائون و آنواله میباشد^(۴) - زیراچه این
 اجناس بقیاس جانور در محلی باشد که دران محل هم خرابه بود^(۵)
 و هم دران محل آب و گاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلی
 بحکمت ازلی دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان
 فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهی با جاهی صاحب دستگاهی بود
 بمعمرای مملکت و رعیت پروری سلطنت بسیار کوشش داشت
 و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه در حوالی بدائون مدام خراب
 باشد مخصوص برای شکار شکری - و اگر نه دران مقام نیز آبادانی^(۶)
 شده از غایت توجه آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو^(۷)
 خوش خصال از شهر فیروز آباد بسوی شکار سواری کردی - و مخصوص^(۸)
 کرده دران خرابه رفتی - شکار بی شمار باخته - البته این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید • (۳ ن) پروردگار • (۴ ن)

آنواله • (۵ ن) همه • (۶ ن) بس • (۷ ن) استنمالت •

(۸ ن) سمت •

شمس سراج عقیف^(۲) برابر بودی - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر
 بآرزوی تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پره
 شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش
 میکردند - و خلایق لشکر را دران شب بطویله فرود می آوردند
 دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین مقام نمی نواختند - سلطان^(۳)
 فیروزشاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده
 و بندگان جرار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز
 خود بدولت و سعادت بالایی بلندی استاده میشد - و فرود آن
 بلندی سواران لشکر در پره رها می شدند - و دو نشانه شکر بحکم
 فرمان جهاندار می آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می فرستادند
 و نشانه دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نایب باریک
 ایستاده سواران را در پره رها میکرد^(۴) - و در پره می گذاشت - و جانب
 دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهای شکار - هر یک سوار
 بدم ریز می رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون
 یاران خیل در پره می رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده
 دنبال آن نیزه تمام سواران خیل دار می رفتند - بعضی اشخاص از
 تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل
 پیش آن شهریار اکمل می گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین است

(۲) بدائرة • (۳) روز شده بهیر مقام نمی نواختند • (۴) ن

زیراچه سوار هر یک خیلدار بدم ریز می‌رود - آن شهریار را گفتار
ایشان بر مزاج نیفتادی - ^(۲) ازان گفتار اعراض کردی - الغرض چون هر
دو نشانه موازنه دهگان گروه رفتند سوار دم ریز برابر نشانهای ^(۳)
مذکور می‌رفتند - چون سوار بتمام رها شده ^(۴) بعد طائفه بندگان خاص
در پره رها می‌شدندی - و میان بندگان نیز در هر یک صده یکن بیرق
بودی - ایشان نیز بتمام می‌رفتند - بعد اسپان پایگاه ^(۵) شکره خانه
می‌گذاشتند - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدند - ^(۶) بعد
پیلان در پره رها میشدند - و اگر دور پره بزرگ بودی پیش از
پیلان سواران نگاه رها می‌شدند - بعد پیلان - ^(۷) القصه چون این هر دو
نشانه در مقام میعاد یکجا میشدند در آن محل آتش می‌آفروختند
تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که
بدم ریز می‌گذشت مقابل یکدیگر عنانهای خود می‌گردانیدند
تازی سواران درون پره می‌آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان
می‌رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته ^(۸) آهسته در دائره حلقه پره
درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفه شکره
بیرون آید - معینا چون سواران در می‌آمدند فرمان از زبان

(۲) اژین • (۳) ن) برای • (۴) میفرستادند • (۵) ن) رهایندی •

(۶) ن) ایشان نیز در پره صده رها شدند چون بندگان نیز بتمام می‌رفتند

پایگاه و شکره خانه • (۷) ن) بعد سواران در پره رها میشدند • (۸) ن)

آهسته آهسته پیلان کنان در دائره •

خمسرو جهان می‌رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته بیلمان کمان در دایره حاقه پره درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند تا نباید که هیچ طرفی شکار بیرون آید - هر چند که دور پره گرد می‌شد سوار پره از یک نو دو نو می‌شدند - و از دو نوسه نو می‌گشتند اینچنین شدی که سواران حلقه پره مقابل یکدیگر دیده شدند از آن روز دور پره میان سه چهار کره میداشتند - چون روز با خرمی رسید در آن وقت فرمان می‌شد - هر آنکس که در محلی در حلقه پره ایستاده است آن شخصی همدران محل فرود آید - و در ایام پرها محل و غیر محل نبوده - هر که در محل ایستاده است همانجا فرود می‌آید - و همچنین سرایچه خیلداران باتصال یکدیگر بر می‌آوردند تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سرایچه بودی - زیراچه سرایچه این خیلدار با سرایچه آن خیلدار اتصال یافتی - و سرایچه آن خیلدار با سرایچه خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که میان چهار پنج کره بودی گرد پره یک دور سرایچه می‌نمودی و پیش دور سرایچه کنگره می‌بستند - در گرداگرد پره یک دور کنگره بودی - و عقب سرایچه بنگاه خیلداران فرود می‌آمدند - و اهل بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود می‌آمدند - چون برین طریق دور پره استحکام یافتی درون پره تفحص می‌کردند - اگر شیری

(۲) تا آهسته آهسته در دور پره گرد می‌آمدند هر چند که دور پره

الح * (۳) دران *

و یا ببری و یا گرگی بودی فیروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال
 شکر شکری شدے - و در ایام پره دهلیز برنیامدے - بارگاه و خوابگاه^(۲)
 و گنبد سفید برآمدے - و بر هر یک خیلداران فرمان شهریار بود - که
 با یاران خویش در انکهای خود هشیار باشند - آمدن ایشان در
 سرای حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در انکهای خود
 ترکشها پیش کرده هوشیار و بیدار میبودند - یک دور پره از ترکشها بود
 چون دور پره با اینچنین^(۳) محکمی استحکام یانت و شکران از هر یک
 جنس دورن پره محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهدا
 سلطان فیروزشاه هر روز از پره سواری کردی - و موازنه پانصد و ششصد
 سوار از زمره شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار^(۴) میشدند - سلطان
 فیروزشاه درون پره درآمدی و شکر باختی - دنبال شکر خود تیر
 انداختی - و پیش انک هر خیلداری که شکر زدی همه بدان
 خیلدار انعام شدی^(۵) - بدین طریق موازنه هفت هشت روز شاه فیروز
 شکر باختی - سمند عزت دنبال شکر ناختی - چون خواستی که پره
 بشکنند و شکر باقی مانده را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاه روی
 زمین یک تیر آتشین در میان پره میگذاشتند - و دلها با شهنها
 میفواختند - جمیع خلائق در می آمدند - شکرے که درون پره
 مانده بود غارت میکردند - هر یک از طائفه کهار و کوانی که در

(۲) خوابگاه لعل • (۳) بدین محکمی • (۴) سواری

کردندی • (۵) دادی •

لشکر سلطانی بود برای گرفتن شکاران قصد می نمود - هر یک نفع
 هر یک صیدی را بکوشش گرفته می آورد - در ایام پره چندان^(۲)
 گوشت شکاران شده که از غایت بسیاری گندگی برآمدی - و
 بعضی اشخاص از طائفه زیره با گوشت شکار قدید کرده تا شهر دهلی
 می آوردند - و اگر سلطان فیروزشاه شکار گومیشان جنگلی کردی
 و ایشان بسیار بودند بر حکم فرمان برای ایشان نیز پره شدی
 اما هم زمان واحد پره گومیشان شدی - چون شهریار شکار باخته
 همان زمان پره می شکستندی - زیراچه گومیشان از تاثیر قوت
 بی پایان درون پره دیر نمانند - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده^(۳)
 حضرت آله هرساله در هر سواری اینچنین سه چهار پره کرده
 نگاه فیروزشاه با بنگاه سمت شهر دهلی بازگشتی - آری عجب کاری
 این همه نمودارها و کتابها در تواریخ برای عبرت ست مر
 خردمندان را *

* رباعی *

آرند یکی و دیگری بر بایند * بر هیچکس این راز همی نکشایند
 ما را ز قضا جز این همین ننمایند * پیمانہ توئی باز بتو پیمایند
 افسانه شکار شیر و ماهی - حضرت فیروزشاه صاحب دستگاہ گاہ و بیگاہ
 از هر یک جنس شکار میباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علی
 الدرام مرکب عزت بسوی شکار می ناخت - همه وقت خود را^(۴)

(۲) گوش گرفته * (۳) ما هو المقصود * (۴) همه وقت

بیرانیدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول داشت^(۴) - چون آن شهریار در محلی نشست پیش او شکره را بارلی میداند - و اگر سوار در راه رفتی هم شکره بسوی صید پرانیدی - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزی خاستی یوز و یا سیه گوش بجانب آن رها کردند بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلی در رگاب ریات اعلی میرفتند و طائفه باهلی کسای بودند که دامهای آهوان بالای پشت سئوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلی مقام گیر میشدند آن دامدران دران مقام دام نراز میکردند - آهو دران دام افتادی - و بعضی بندگان باهلی بر نرگومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلی و یا کیلی شیر حصار شد بندگان طائفه باهلی از جزوی و کلی نرگومیشان را یکجا می کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگومیشان بدیدن شیر شاخهای یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نرغه کرده بر شیر درمی آمدند - و آن بندگان باهلی از بالا به ژوپین میدرختند - البته شیر کشته شده و گاه گاه بودی که سلطان فیروزشاه فرمودی تا دامهای بزرگ بالای شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلال کنان بالای دام شده می آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودی که حضرت فیروزشاه فرمودی تا پیلان را بر شیر ژپان در آزند

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر بیل حمله آوردی - دران حالت
 شهنشاہ با جلادت بر شیر خود تیرزدی - تا بجائے رسید و مرتبہ
 این کردار بمحلی رسید کہ چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار
 حضرت جهاندار می بستند نیمہ در راستای دربار و نیمہ در چپا *

* رباعی *

از گرگ و گوزن و گور نخچیر * جز شیر نزد بدیگری نیر
 در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر
 و همچنین اگر در تلی و دهندي ماهي بودي شهنشاہ فرمودي کہ آن
 دامهاي گران کہ بالاي ماده پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران
 تلي و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداخند - و
 بتمام ماهي میگرفتند - آری سلطان فیروزشاہ مقبول درگاه حضرت
 آلہ این چنین شکارها باختي کہ از سلاطین پیشین کم کسی باخت
 مگر فیروزشاہ درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاہ
 دین دو دیک دولہ آهین بزرگ راست کفانیده بود - اینچنین
 بزرگ کہ در هر یک دهگان گرگ پخته شدی - شکاری دیگر معلوم
 است کہ چند پخته شود - و دو دیکدان آهین با دهگان پایه برای
 این دو دیکدوله مرتب کفانیده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان
 صد و بیست نفر کهار در سواریهایی جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲ ن) دهگان گرگ پخته شدی در یک دیک دولہ ده گرگ پخته گردد

شکاری دیگر الخ *

(۲) بمفرولي نزولي شدي و گوشت از شکار شکاری بسیار جمع شدي دران
 ديکدرله مي بخندند - و بخلق الله میدادند - و چندان پخته ميشد
 که بیشتر خلق خوردي - همچنين آن شهريار روي زمين در عهد دولت
 خویش بفرست و کياست بيش هر وضعی که کرد هر یک چیز اعجوبه
 روزگار بود - آري بوالعجب اسراري که ایشان همه رفتند - و آنچه
 درين جهان کردند با خود بردند - از ایشان نامي بيش نماند - اين
 همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ابیات *

این رسم جهان بیوفائیست * مغرور شدن بدو خطائیست
 هر کس که بزاد او بمیرد * جاويد جهان کسی نگیرد

مقدمهٔ یازدهم در عمارت‌های گوناگون که سلطان

فیروز شاه کرده

نقل است شاه فیروز با نصرت و بهروز را برای آوردن عمارت‌های
 جد بسیار و جهد بيشمار بود - درين کار بکوشش هزار^(۵) قصد نمود
 هر یک پادشاهي دین پناهي صاحب دستگاهي که بر تخت مملکت
 و اورنگ سلطنت دارالملک دهلي نشست و ملکه‌های ديگر بقهر و غلبه
 گرفت برای عمارت این قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش
 بے پایان درين کار سلطان فیروز داشت - بانواع نمونه درکار^(۶) عمارت از

(۲) ن) در منزل * (۳) ن) بخلق خدا * (۴) ن) چندان طاهري *

(۵) ن) هزار بار * (۶) ن) درگاه عمارت *

تأثیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها و بندرها^(۲) و مساجدها و مقبرها بسیار و بی شمار بنا فرمود - چنانچه شهر حصار فیروزه و فتح آباد که از حالت و مقاتل آن این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارنی کهنه و تغلق پور کاسنه و تغلق پور^(۳) ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محله و مقاصی برای قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و باستحکام بسیار مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهای با تکلف چنانچه کوشک فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندواری و کوشک شهر حصار فیروزه و کوشک فتح آباد و کوشک جونپور و کوشک شکر و کوشک بند فتح خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه بند فتح خان و بند مالجه (که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم انداخته بود) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سهپنه و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهای محکم در هر محله^(۴) مستحکم گزانیده - و خانقاهها و رباطها برای صادر و وارد بنا کرده - و چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در شهر دهلی و فیروزآباد صد و بیست خانقاه برای آسایش بندگان آله برآورده بدین نیت که چون

(۲) و کوشک و بندها • (۳) و تغلق پور سپدم و تغلق پور کلسه

و تغلق پور و هولکوت و شهر جونپور • (۴) در هر محله بندانیده •

مسافران از اطراف و اکناف جهان درین مکان بیایند در هر خانقاه کسان سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز سال تمام مهمان باشند - زه نیت نیک فیروزشاه - و در هر خانقاه سلطان فیروزشاه متولیان سنّی و عهده داران سنّی تعیین کرده - و خرج خانقاها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلی و مقامی که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه برای نام هم نه مگر همین تختهای در - و دران ایام ملک غازبی شکنه میر عمارت بود - در کار عمارت جد بلیغ می نمود - چوب زر از جهاندار انسر داشت - و عبدالحق عرف چاهرسوندهار گرز زرین داشت شهنشاه در هر یک طائفه کاریگران عمارت شکنان چالاک تعیین فرموده - چنانچه طائفه سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و آره کش و چونه پز و راج و امثال آن در هر قومی یکن شکنه نصب شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت گرفت در عهد هیچ پادشاهی صاحب دستگاهی نبود - زیراچه در عمارتخانه لکهورک خرج می آمد - بلکه اموال بی پایان غارت میشد چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده * * ابیات *

هرکه آمد عمارتی نو ساخت * رفت منزل بدیگری پرداخت
و آن دیگر بخت همچنین^(۲) هست * وین عمارت بسر نبرد کسی

افسانه روشن گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین برای رضای حضرت رب العالمین
 معیناً سلطان فیروزشاه مقبر سلاطین ماضیه انارالله برهانم را از سر
 مرمت کنانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران
 را از غایت عظمت و نهایت مکنت از حال سلاطین ماضیه کجا
 یاد می آید - تا تفحص و تجسس مقبر ایشان شود - بدین سبب
 بیشتر مقبر سلاطین پیشین خراب و پست شده بود - اصحاب و ارباب
 آن مقامات انواع اضطرار رخ مینمودند - و البته رسمه ست در قسم
 ملکی و آئینی ست در روش جهانداري هر یک شاه که در عهد
 خود بر تختگاه نشست چیزه املاک از قسم قریات برای اصحاب
 و ارباب با برکات باسم ملک احیائی احیا کنند - و حاصلات آن قریات
 داخل مقبر خویش گردانند برای اصحاب و ارباب - تا بعد از
 کوچ رحلت ایشان در مقبر و مدارس اینها خیر جارے باشد - و
 آن جمله دیهها خراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات
 محروم مانده - هر یکی از تاثیر عسرت بسے آیت نا امیدي خوانده
 بدین سبب جمله حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت
 حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراسست و کیاست
 بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقبر جمیع
 سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه تر گردانیده - و آن مقدار قریات که
 پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسی خرابي روی مینمود

• (۲) گشته بود • (۳) چیزه •

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکی سر در جهان گرفته می‌رفتند سلطان فیروزشاه بالهام آله هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و امامان دین نازه و معمور گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علمای شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرموت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین نختهای چوب صندلین در گنبد ایشان داشته هر یک مقبره را از سر آراسته - آری بوالعجب اسراری - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع بزندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده • • بیت •

نیکی کن چون ترا دسترس است • کین عالم یادگار بسیار کس است
 اما این بنگر که هیچ وقتی و یا هیچ ساعتی کار عمارت از آثار اسرار
 مهارت بیکار نمانیده - چون در محلی عمارت آغاز شدی اول دیوان
 وزرات برآورد مایحتاج تیار ساختن - و مال بتمام از خزانه شهریار عظام
 تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند
 بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهای گوناگون
 از هر جنس مرتب میشد • • (۳)
 • • بیت •

چو دولت هر کرا داده بخود راه • نبشته بر سرش نصر من الله
 (۲ ن) نختهای درهای گنبد ایشان از چوب صندل داشته • (۳ ن)
 شده • (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله •

مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه

طائفه بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار از سواری شکار در شهر
 دهلی آمدی بر ملک نیک آمدی - کونوال ممالک که او کونوالی
 با مهابت و جلالت بود در میان خلایق شهر عدل و انصاف مینمود
 مدام بلکه علی‌الدوام در قسم وظائف کونوالی ابواب هرشیاری
 و بیداری میکشود - فرمان^(۲) فیروزشاه بر کونوال مذکور شد هر کجا که
 بیگاری پرکاری بر هنجاری در شهرست اینچنین طائفه را پیش
 تختگاه آرد - کونوال مذکور مشهور هر یک محله‌دار شهر را پیش خود
 طلبیده - و از احوال هر یک استفسار کرده - آن مقدار بیکاران از
 جنس معارف که در شهر میبودند از غایت عسرت و نهایت حیرت
 روی خود بکس نمی نمودند - اینچنین معارفان و بزرگ‌زادگان را
 محله‌داران پیش کونوال می آوردند - ملک نیکنام کونوال آسامی
 ایشان با کیفیت^(۳) و ماهیت مینویسانید - و ایشان را در محل صالح
 پیش تخت بردی - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله البته هر یک
 را بمعرفت بزرگان آن شخص شناخته - و بکار و مصلحت مشغول
 گردانیدی - سبحان الله زه مانی ذهن سلطان فیروزشاه داشت
 هر کرا که پیش او میبردند اگرچه وقتی ندیده بود و ندانسته از

(۲) فرمان فیروزشاه شدی هر کجا * (۳) کنیت و مهابت *

نشانوی بزرگان او را شناختی - المقصود چون بیکران را پیش سلطان
 میبردند هر یکی را بکلی و کرداری مشغول گردانیدے - و اگر
 یکی از اهل قلم بودی او را داخل کارخانه میکرد - و اگر کارکن معنی
 بودی تسلیم خانجهان شدی - و اگر یکی التماس کردی که بنده
 تسلیم فلان امر شود سلطان فیروزشاه بحضور خود بدان امر سپارش
 کردی - و اگر شخصی بازنمودی که بنده را تسلیم فلان امر کنند
 که او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدی
 آن شخص دران اقطاع رفتی - البته کمتر کسی بودی که بیکر
 ماندی - و هر کجا که ازین زمره بیکران تسلیم کسی میکردند دران
 محلها استقامت ایشان نیکو میشدی - سبحان الله چندین کسان را
 بدین سبب روزگار ساخت - و بجائے رسیدند - بارها درین کردارها
 سلطان فیروزشاه فرمودی که مردمان کارکن معنی چون بیکر میشوند
 بادهای^(۲) اندوه بسیار میخورند - از غایت خمار فقر سر برآوردن
 نمیتوانند - هر روز چون نوز پیش دربار می نشینند - میان خویش
 از نهایت تنگچه پیش در تجسس و تفحص میباشند - که امروز کدام
 کس از شغل معزول شد - و بر کدام کس سلطان فیروزشاه تفتی کرد
 امروز کرا بند کردند - و کدام شخص را جدا گردانیدند - بیکران بیچاره از
 بیچارگی^(۳) بدین انتظار هومت فرض بامدادان از خانه بیرون می آیند
 تا اگر کسی از سبب جنایت بسی معزول گردد و دیگری دران شغل

(۲) ن) بارها • (۳) ن) ازین چاره بدین انتظار •

نصب شود ما که بیکاریم بر کسے درآمد کنیم - چون این مسکینان
 فقیران بے نوایان از سبب بیچارگی و بیکاری چندین تعلق و تعلق
 دارند بدین معنا آه نا امیدي از دل بر میدارند - درین محل سلطان
 فیروزشاه فرمودي این تعلق مالایعني از پیش دل بیکاران دور
 گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي
 آري احسن کرداري زه نینهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر
 نيتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلی که اندیشيد تمام
 براي طلب آخرت بود - كما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما
 الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجۀ
 نظامي موزخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آور از چنگ او
 درختے ست شش پهلو و چار بیخ * نفي چند را کرده در چار میخ
 یکایک ورقهاي ما. زین درخت * بزیر او فتد چون وزد باد سخت
 مقیمی نه بینی درین جاي کس * تماشا کزان هر یکم یک نفس
 درو هر دم از نو بري میرسد * یکی میروند دیگری میرسد
 جهان کام و ناکام خواهي سپرد * بخود مایگی پی چه باید فشرود
 درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست
 بدام جهان هستی از وام او * بده وام او رستی از دام او

(۲ ن) آه از نا امیدي *

مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای

فیروزشاهی

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز مانند^(۲)
 تاجداران مشعل گیتی افروز سی و شش کارخانه داشت - برای
 جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هر یک کارخانه
 با انواع متاع و اجنلس نفیس آراست - در هر یک کارخانه چندان
 اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و
 سیمینه^(۳) یا مرصع و یا مکمل بود - هر سال در هر یک کارخانه خرج
 بسیار آمدی - چنانچه از جمله سی و شش کارخانه بعضی کارخانه
 راتبی بود و بعضی غیر راتبی - آنکه راتبی بودند (چنانچه پیلخان^(۴)
 و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمع خانه و شترخانه^(۵) و سگ خانه
 و ابدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهای راتبی در هر روز در
 عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهای راتبی خرج بسیار آمدی
 خرج کارخانهای راتبی در هر ماه یک لک و شصت هزار تنگه
 راتب این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهای مذکور و خارج
 مشاوه حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شصت هزار تنگه

(۲) فیروز • (۳) پشمینه • (۴) خیلخانه • (۵) و نفر یعنی

شتران و شکر و ابدار خانه و طشتدار خانه و مانند آن این کارخانها راتبی بود

هر روز در عهد دولت ۸۱ •

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهای غیر راتبی چنانچه جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین کارخانها هر سال فرمایش اسبابها شدی - در هر سال اسبابهای نو راست گردندی - در جامدارخانه هر سال در ایام زمستان شش لک تکه را فرمایش زمستانی شدی خارج فرمایش بهاری و تابستانی - در علمخانه^(۲) هر سال هشتاد هزار تکه را فرمایش برای اسباب مراتب شدی خارج سرمائی^(۳) حاشیه و وجه اصحاب علمخانه و در فراشخانه موازنه دو لک تکه را فرمایش فراشینه شدی - در عهد دولت آن شاه و مکنز آن شهنشاہ اینچنین فرمایشها میکردند و هر یک کارخانه عهده خانان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه جامدارخانه عهده ملک علی و ملک اسمعیل بود - که ایشان عهده داری مر جانداربی میمنه نیز داشتند - و پیلخانها در عهده ملک شاهین^(۴) سلطانی و شکره خانه عهده ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه خاص و رکابخانه عهده ملک محمد حاجی و زرادخانه و سلاحخانه عهده ملک مبارک کبیر سلاحدار خاص و وکیل در بود - طشندارخانه عهده ملک بلال خان و جواهرخانه عهده سلطان الشرق اعنی خواجه جهان سرور سلطانی بود - اینچنین خانان معظم و ملوک اعظم عهده داران کارخانها بودند - و از زمره اهل تصرف هر یک کارخانها را متصرفان شاه جهان از پیش خویش تعیین کرده بود - چنانچه ملک

(۲) حمخانه • (۳) سه ماهی • (۴) ماهن ملطانی و سکخانه •

کمال‌الدین تورنیخان^(۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بندق سپید بود - همچنین در هر یک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانه میسر از پیش تخت هدهد پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانه این مورخ کار کردی - معینا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که در مملکت دنیای همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاع و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانه - چنانچه لکهوره محصل اقطاع است همچنان لکهوره در کارخانه جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانه من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - درسی و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعیین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانه داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هر یک متصرفان کارخانه فرمایش کردی و در زمان واحد باتمام رسانیدی - و دران ایام دیوان مجموع کارخانه علیحده بودی - محاسبات کارخانه دران دیوان شدی - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانه حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبه اقطاع میکردند همچنان حساب کرد کارخانه نیز شدی - و در هر کارخانه حاشیه بیعد^(۳) بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانه حاشیه بسیار بود - و

(۲) ن) توریت خان • (۳) محاسبه •

سرماهی متواتر می‌یافتند - اما پایگاه سلطان فیروزشاه در پنج محل می‌بستند - پایگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پایگاه دوم در قبله سیم درون دربار شهریار می‌بستند - و آن را پایگاه محل خاص^(۲) می‌گفتند - محل چهارم پایگاه شکرخانه خاص - و محل پنجم پایگاه^(۳) بارگیداران بندگان خاص - و خارج این پنج پایگاه چندین هزار اسپ در حوالی دهلی می‌چرید که آنرا سه پنج می‌گفتند - و کار خانهای نفر اعنی شتر علیحده بود - عهده داری این کارخانه ملک دلشاد داشت که دران ایام او را دلشاد شکنه نفر می‌گفتند - دلشاد مذکور را سلطان ابوبکر شاه در دور پادشاهی خود خطاب صفدرخان کرده بود - و چتر لعل داده بود - و در کارخانه نفر شتران بسیار - بیشتر^(۴) آن شتران در دیهای می‌چریدند حوالی شق و بلاهن - و آن قریات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چیزی شتر در شهر میبود - چون هنگام سواری شهریار شدی جمله شتر در شهر می‌آوردند - هر سال شتران زیادت می‌شدند - زیراچه چنانچه جمیع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتیات از هر جنس و صنف می‌گذرانیدند شتران نیز می‌آوردند - سبحان الله زه ایام با برکت و نعمت که دور ملک فیروزشاه بود - البته محاسبه هیچ کارخانه در مدت چهل سال بر اسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملکت معاینه کرده بودند که سلطان

(۲) سیوم • (۳) پایگاه بار که دران بندگان خاص • (۴) ن

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلایق در لطف و احسان کشاده
 گلدسته^(۳) بسیار بدست ایشان داده از گناه کبیره خلایق مملکت بوفور
 سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه
 اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که
 الناس علی دین ملوکهم * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطان بکند آن کند *

معهذا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبه اقطاعی شدي بمجرد
 آنکه مقطع اقطاع از اقطاع خویش در حضرت آمدی و پایبوس شاه
 کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنه حساب کرد
 او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقی
 بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان
 میکردند - و چون سال انصرام شدي محرران کارخانها را در دیوان
 وزارت حاضر میآوردند - از ایشان مجملات می ستندند - و باقی از قسم
 نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه حال درین مدت چهل سال^(۴)
 محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز
 ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده چشم می بست^(۵)
 بهمه حال از جهت محاسبه اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲ ن) از لطف در احسان • (۳ ن) انبار • (۴ ن) از ایشان همه حال

(۵ ن) دیده پسندیده •

آری زه خوشی و خرمی که عمال آن دور داشتند - امید میدارم چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمل درگاه اینچنین معامله وززیده طرف گناه صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت الله تبارک و تعالی کریم و رحیم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و جواب عمل مملکت و کردارهای امور سلطنت او را بکرم بخشیده باشد - زیراچه چنانچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران در دار دنیا سرقوم خلائق آمدند همچنان بحکمت حضرت سبحان با پادشاه حساب کرد آخرت بسیار و بیشمار ست - چون حضرت مهتر یوسف علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سرای فانی در گذار جاودانی رنت (و البته مدفن اکثر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین درون بیت المقدس است) چون جنازه مهتر یوسف علیه السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن کنند از درون بیت المقدس آواز برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس در خاک سپارند - که او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلائق انواع عدل نمود - با او محاسبه بسیار ست - همچنان کردند که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر انبیای اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر یوسف علیه السلام را پیش در بیت المقدس داشته - معلوم است

(۲ ن) عمداً • (۳ ن) طرف گناه صغائر و کبار بر ایشان ندید • (۴ ن)

باقی • (۵ ن) سازند • (۶ ن) اما *

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاه بود - هفت سال که قحط
 کمال در شهر مصر روی نمود و خلایق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان
 ابواب اضطرار کشود و هیچ تنی بر بستر راحت براحتم نیاسود
 درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخورد^(۲) - و قتی بسوی^(۳)
 لقمه دست تمنا نبرد^(۴) - گفتند ای یوسف علیه السلام خرمناهی
 غله بردست داری - سبب چه در مقام اضطراری - طعام سیر چرا^(۴)
 نمیخوری - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مناب دادی
 و ابواب اسرار بازگشادی و فرمودی - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش
 گردانم - دلهای ایشان برنجانم - معهذا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر
 علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چندینها در دل خود
 میگذرانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام
 بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت ششم ماه در بهشت رود - بسبب
 آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان
 فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید
 لرزید - با بندگان خدای تبارک و تعالی آسانی^(۵) گردید * * بیت *

* از گناه خویش سوزانی همی نرسی ولیک^(۶) *
 * با کریمی کار داری غم مخور مردانه باش *

(۲) نخوردند * (۳) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (۴) بچه سبب

(۵) تا با بندگان * (۶) گرداند * (۷) همی نرسی *

مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه

مهر ششگانی

نقل است سلطان فیروزشاه در طور عظمت و دور مکت خویش
 چون سلاطین اهل کیش سکه‌های مهر بچندین نوع پدید آورد
 چنانچه ننگ زر و ننگ نقره و سکه چهل و هشتگانی و مهر بیست
 و پنجگانی و بیست و چهارگانی و دوازدهگانی و دهگانی و
 هشتگانی و ششگانی و مهر یک جیتل - چون فیروزشاه بچندین
 اجناس بقیاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت
 حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزی
 خرید کنند و از جمله مال او نیم جیتل و یا دانگی باقی ماند آن
 دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقی بر او
 بگذارد ضائع رود - اگر از آن دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست
 از کجا دهد - تا از باقی او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتری
 مقالات این حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که
 مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آنرا بیگه
 خوانند^(۵) وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در
 جلوس سلطان فیروزشاه دار الضرب مهر ششگانی عهد کجرشاه بود

(۲ ن) چون سلطان • (۳ ن) بچندین انواع بقیاس مهر وضع گردانید •

(۴ ن) آن • (۵ ن) گویند *

عده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش مینمود - چند لکه^(۲) تنگه را مهرشش گانی در عهد دولت سلطانی بعده داری کجرشاه مهرزده بودند - ما نا که در نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کز کلاهی بر آئین قانون پادشاهی گویندگی کردند - و برین جمله باز نمودند - که در مهرشش گانی عمال حضرت جهانبانی یک حبه نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستی حال و صدق این مقال فی الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ انبیین و سبعین و سبعمایه^(۳) رونمود - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکمل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که مهر سلاطین در میان ممالک روی زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر بر است و یا بدروغ در محله متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسی کسی نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله بر است یا بدروغ کسی از آثار^(۴) گفتار طمع بسی سبب نقصان مهر کیفیت دهد گویی فی الحال مهر پادشاهی بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازه قبلیج بصریح می رود - بدین صورت مهر بد نام میشود - هیچ کس بر دست

(۲) چند لکه • (۳) بود • (۴) از آثار گفتار •

نمیگیرد - بشنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که برای تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کنوز بیرون داده ابواب اسرار ملکی کشاده - که در اهمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکل فرمود که رموز این راز باز میباید کرد - تا رشته شبه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جرهر گوهر معانی ملکی سفت - که گویندگان را بقید بند میباید کرد - و برای احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار در باید نشست - فی الحال آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندخانه دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب کجراشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمره عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهره بے عاقبتی تراشد - و قانون است در جهان که

(۲ ن) بقید مقید می باید • (۳ ن) و برای احتیاط این کار در باید نشست فی الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید پیوست چنانچه آن گویندگان را که دو نفر بودند آه •

همیشه فرقه کارکنان در افراط^(۲) بے نهایت کوشند - و این نیست که این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر همچنین باشد که آن گوینده می‌تراشد من تدبیری سازم که درین میدان شطرنج بازی با فوزی بند^(۳) بازم - تا راستی مهرشش گانی بکرم ربانی درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد معذرا چون کج‌رشاه اهل خطا از پیش دستور مستثنی بازگشت بر کارکنان خود رفت - برای راستی این کردار در نشست - بعد از گفت و شنود نهفت از زمره کارکنان تحقیق گشت - که یک حبه نقره در مهرشش گانی نقصان است - کج‌رشاه پیش دستور شهنشاه راستی حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهره سرسفت - و گفت که در محل خلونگاه برای احتیاط این افواه طائفه زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کج‌رشاه^(۴) چون این افواه از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش ایشان رسانید - که شما را درین کار چیزے در دل می‌باید گذرانید تا راستی حال از آثار درستی مقال ظاهر گردد - ایشان بر کج‌رشاه گفتند - و گوهر صدق بصدق سفند - که دران محل بحضرت شهنشاه اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۲) توفیرات بے نه-ایات • (۳) ما اذین بند • (۴) ن

و برای امتحان خواهند برد - اگر بنوعی^(۲) چند حبه نقره دران محل
 بر ما برسد ما درون بوته توانیم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
 نیز یارگشت - آثار اسرار پیش ایشان گفت - ایشان درین کار سعی
 نموده یک انکشت از میان خالی کنانیده و چند حبه نقره درمیان
 آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
 حضرت شاه بادستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
 شهریار اکل بالایی پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
 آرام گرفته کجرشاه را با گویندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانیده
 فوطه در ته ایشان بندانیده - و انکشت فروش انکشتان آورده پیش
 زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند شش گانی بر حکم فرمان بر آورده
 مشهور معهود در بوته انداختند - بالایی آتش در نشانند - آتش
 میدمیدند - و حضرت فیروزشاه با وزیر هواخواه در محل خلوت^(۳)
 در حکایت مشغول گشت - میان شاه و وزیر اکثر اسرار ملکی میرفت
 طائفه زرگران در عین دمیدن آتش آن چند حبه نقره که درون انکشت
 بود با نیز گرفتند - و سبک میان بوته انداختند - چون بوته از آتش
 فرود آوردند و سرد کردند پیش تخت وزن کردند - چنانچه بر آورد
 قدیم بود مهر ششگانی هم بدان برآستی آسود - صدق مقال جمال
 نمود - گویندگان دروغگویان شدند - سلطان فیروزشاه کجرشاه را جامه
 داد - و ابواب^(۴) مرحمت و عاطفت کشاد - درین محل وزیر اکل

(۲) اذن • (۳) خلونگاه • (۴) مرحمت بعاطفت •

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکه مکنت خسرو گیتی مدار
از آثار گفتار این گویندگان کامکار در امتحان (راست بیرون آمد^(۲))
حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند
تا جهانیان بدانند که مهرشش گویی حضرت جهانی سره است - و
درو هیچ نقصانی نیست - و کدرتی نه - همچنان کردند که کجرشاه را
بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده در میان شهر گردانیدند - و آن
گویندگان دروغی شده - حضرت شاه ایشان را در محلی بر سبیل
جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از
کار معزول کنانیده - اما به بهانه دگر - آری اگر همچین^(۳) وزاری عاقل
نباشند کار ملکی^(۴) و کردار جهانداری بدشوارے کشد - هر یک خواص و
عوام کلمات احسن صفات از زبان کشاد * بیت *
وزیری چنین شهریاری چنان * جهان چون نگیرد قراری چنان

مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات

و شفا خانه با برکات

نقل است حضرت شاه ابرالبرکات بمتابعت سلاطین شش جهات
دیوان خیرات برای تزیین بنات بنا کرده - اعنی آن مسلمانان غمگین
و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بعد بلوغ

(۲ ن) آمده است • (۳ ن) این چنین • (۴ ن) ملکا

(۵ ن) عظام •

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم دلهای ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهای ایشان ^(۲) خراب و مدام در مقام اضطراب و در دریای التهاب غرقاب - این بیچارگان را نه در شب خواب نه در روز قرار - زه عجز و خهی اضطراب - درین محل حضرت جهاندار چون جهانداران و الایبار و شهیاران کامگار فرمان فرمود هر آنکس که دختره دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات اخبار رساند - و شرح احوال ^(۳) خویش و بیان درد دل پر ریش پیش عهده داران دیوان خیرات باز نماید - و از جمله عهده داران خیرات یکی سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و دیانت می نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاہ مقبول حضرت و درود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات از حالت مقاتل اصحاب ابروالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلی و براهین نقلی حاروی شوند - بر اندازه حال هر کس وجه تعیین کنند - جنس اول پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سوم بیست و پنج تنکه ^(۴) نقره بسبب کار خیر دختران بدهند - الغرض ^(۵) چون اینچنین چیز اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات برای اقامت این کار در نشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوه حقیق از اشخاص صغیر و کبیر از هر چهار سوی مملکت در شهر باز آمدند - و اسامی دختران

(۲) ن) بخواب • (۳) ن) احوال احوال خویش • (۴) ن) هریک •

(۵) ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران •

در دیوان نویسانیدند - و مالهای کثیر برای خرید اسبابهای بی نظیر^(۲) برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهذشاه چندین هزار دختر خوش اختر را کار خیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال الذبی علیہ الصلوٰة و السلام ابوالبنات مرزوق یعنی پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آری عجب کاری و بوالعجب اسرارے - عجب قومی اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالیٰ بقدرت اعلیٰ از حالت مقاتل دختران در^(۳) فرقان بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقی چیست - عمل صالح که بهتر است - و اتفاق مفسرین برین است که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث است - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کفید در حق دختران اگرچه پرکاله خرما باشد - و این نیز در حدیث است هر که در کار خیر دختر کسی از آثار یگانگی بسی بیک نفسی پیش سندهیان در روز کار خیر کوزه آب در دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالیٰ او را ثواب جزیل روزی کند - زیراچه طائفه دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(۲) ن لا نظیر • (۳) ن تنزیل فرقان • (۴) ن بر •

بخواب بیغمی غنوده - و اگر مبادا دختر در خانه شوهر در عذاب
 لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این
 همه احوال در احوال پیغامبر صلی الله علیه و سلم است - که اگر مرا
 دامادی از علی به بودی چه خوب بودی - یاران پرسیدند یا نبی
 الله از علی بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر
 از علی گورست - چنانچه خواجۀ نظامی علیه الرحمة و الغفران
 فرماید *

* بیت *

* چه خوش گفت جمشید برای زن *

* که یا خانه یا گور به جای زن *

* همچنین عزیزی فرماید *

* ابیات *

دختر دوختر چون نام دارد * شرمزده پدر مدام دارد
 گر نیک زن ست برده اسباب * و ز بد باشد بگرد بے آب
 نا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بمورد بهتر
 و ز زده بماند در جهان او * در خانه خصم خویش نیکو
 در خانه هر که دختری زاد * جز گور دگر مباد داماد
 با آنکه بیون نیک اختر * نا زاده نیکوترست دختر
 زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند
 القصة بطولها و عز قبولها چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت
 الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات برای تسکین ابوالبنات

(۲) ن) دختر در خطر * (۳) ن) من *

بناکرد همچنان دارالشفای برای هر یک بیگانه و آشنا شهری و غریب
 نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه
 بنای شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - كما قال الله
 تبارک و تعالی لیس علی الاعمالی حرج ولا علی
 المریض حرج *
 * بیت *

ز درویش ختن نا منعم روم * کس از دریای فضلش نیست محروم
 حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد
 آدمی زاده هژده هزار علت^(۲) نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمی
 بدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطبای حاذق
 و حکمای صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار
 علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما برای دفع علت
 دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمی لیل و نهار
 مستقیم خصمی علل را بخصمی مخلوقات اهل زمین بمخاصمت
 گماشته - و تخم این بلا و عنا در زمین گلستان ابدان آدمی^(۳) بید
 قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل^(۴) حاصلن و
 کنگره بدن را محصر گرداند مریض مسکین با دل اندوهگین و سینۀ
 غمگین چون مجذوبان غمگین دروازه راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد
 شاید طبیب عقل در آویز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود^(۵)

(۲) دوازده هزار علت نهاد * (۳) بدن آدمی * (۴) علت *

(۵) محزونان * (۶) نشاید *

یقین میان دو بلا درآید - یکی علت بیماری - دوم کثرت فقر و اضطرابی آثار این دو زخم بر دل مریض بیچاره همواره تازی - لاجرم مریض مسکین در ایام مرض که فلسفی وجه معاش و پیشیزی برای انتعاش بدست او نموده از غایت بے قوتی و ضعف جبلتی جانب کوی ناامیدی رانده - و آیت فامرادی خوانده - موکلات قضای زمانه برای قوت عیال خانه برسبیل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت کشاده مریض بیچاره از آثار بیچارگی بسیار دل بر مردن نهاده - از غایت اضطراب و دیده در انسکاب مریض در قلب دریایی علت افتاده - آثار ارادت ربانی و اسرار حکمت حضرت سبحانی اکثر ابواب بلای پرءنا بر چشمهای ظاهری و باطنی مریض کشاده - مریض مسکین بادل غمگین میان بلاهای گوناگون و علتیهای روز افزون که درصحت در تکاپو بود در ایام مرض از تک فرو مانده دردل گذرانیده - که ازین جلالت الیم^(۳) و هلاکت عظیم جان درونم کے برود کارم مگر یکسو شود - المقصود چون بار این دو اندوه مانند کوه باشکوه یکم علت زحمت دوم کثرت اضطراب قوت صحت بر تن بیمار بناچار زور آورده حضرت سرور عالمیان و شفیع مجرمان برای معالجت بیماران و تداوی مریضان فرموده - کما قال^(۴) النبئی صلی الله علیه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الادیان صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم *

(۲ ن) گاری * (۳ ن) رحلت در دیگر هلئ * (۴ ن) تاکید بر تاکید

فرموده قال النبئی صلی الله علیه و سلم *

* هر درد را که بیذبی درمان و چاره هست ^(۲)

* درمان درد سعدی با دوست سازواری *

لاجرم همیشه تاجداران نفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکی در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش بر دل پرریش نوش ایثار میذول داشته تفقد مسجوری و مسجوری بکمال کوشش در ذمه شفقت خود پنداشته این ^(۳) انعال ^(۴) سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهای مختار از داروخانه اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و نفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزرای خوش خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاری از گفتار و کردار کدام آنرا بهترست - باجماع گفتند - و جوهر گوهر این شبهه شبیه متفق سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بنچاره بیمار در علت مرض گرفتارست - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجره مراد ثمره بیشمارست - در اقامت عمل این امل

(۲) ن) گشت • (۳) ن) بردریش کوشش بسیار • (۴) ن) مسجوری •

(۵) ن) این انعال مفید و خصال مرحیر • (۶) ن) تا جماعه •

کوشش ناجداران بسیارست - چنانچه مناسبت این قول امیر خسرو^(۲)

فرموده * بیت *

در عمل خیر توقف مکن * چون بکنی هیچ ناسف مکن
 الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت آله تفقد بیماران و
 تربیت زمره گرفتاران از سر شفقت بطانه مبدول داشته کارخانه
 شفاخانه و آستانه صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا
 و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت
 سعادت کشوده طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهده داری آن داشته^(۳)
 تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه^(۴) و وجه اطبا تعیین
 فرموده - و برین جمله بانموده - چون مریض مسکین از تاثیر مجرب
 و نامت و مخموری سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال
 خویش و اقوال درد دل پرریش بدیشان باز نماید باید که طبیبان
 دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلی
 و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند
 بران علل مختلف تداری متفق سازند - معجونها علی التساوی^(۵)
 ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید
 وقت صحت تن و سلامتی بدن در آید * بیت *

نیست سر آغاز تر از آدمی * نیک سر انجام تر از مردمی

(۲) امیر خسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفور فرمود

(۳) قرار داشته • (۴) مال ادویه • (۵) ملل المساوی پرارند •

معهذا چون سلطان فیروزشاه بچندی قید بمؤکلان تاکید بتاکید کرده
 آستانه شفاخانه و صحتخانه برای عامه مریضان بنا فرمود
 طبای حاذق و حکمای صادق و خدماي مصدق و جراحان و کحان
 دران مقام تعیین گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه برای مریضان از
 خزانه مقرر کرده - باب کرم عام به شفقت تمام بر خلایق خاص و عام
 کشاده - چارش درگاه ندا^(۴) هل من سائل در داده - لاجرم بیماران
 گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هر گامه
 ده جا افتادند - و بهر قدمي صد جا نشستند - چون یکی بدستش یا
 دست کش غیره به پیش آستانه شفاخانه شتافتند بمجرد منظوري
 نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بے صبر بیماران و بیچاره چون اهل اضطرار
 دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب
 گردانیده شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوي^(۵) اهل تپ و تاب شتافتند
 نخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته
 باعزاز عام و مرحبای تمام با بشارت سلامتی و سلام علی الدوام چون
 اصحاب یکانه جانب آستانه شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقوله
 تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدی سایه یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشمت خاک *

(۲) نصب گردانیده * (۳) دربار کرم * (۴) ندا به سائل

در داده * (۵) بسوي اهل شتاب بتاب شتافتند *

معهداً اطبايي حاذق و حکمايي صادق که زیر قبه آستانه کارخانه
 شفاخانه تکیه زده بانتظار بیماری منتظر نشسته بمجرد آنکه بیماری
 مخموره و مریضه مهجوری بر ایشان رفته و از حالت مقاتلت زحمت
 خود شرح داده طبیبان مذکور و حکیمان مشهور بمعالجت معلولان و
 تربیت مخموران مشغول شدند - جذس حواس خمسۀ خود را بر بیمار
 بے تیمار مبذول کردند - چهار طبع مریض را بتائیر سه هوا بدو اندک
 عقلي و نقلي در روز واحد دریافتند - و بر حسب مزاج بسوی
 علاج شتافتند - از غایت اشفاق و مهربانی بلکه از مهرجانی داروی
 تلخ از داروخانه شفاخانه چون گلاب در کام بیمار بگام و ناکام چکانیدند
 و معجونهای تداوی حیات ترکیب یافته بآب حیات در حلق بیمار
 بے تیمار چون جلاب چشانیدند - بمجرد معالجت مریض بیچاره از
 علت مرض خلاص یافته چون شیر زیان سوی آهوی جهان دران دران
 روان شده - آرے آن مریض افتاده ایستادی - و ایستاده را بنیادی
 بسوی تدبیرها از شادی بخت کشادی - عمل امل را پیش نهادی
 در نعمت بدست دولت کشادی - گوش را بگوش گوشه گوشه چشم
 را بچشمک زدنی بگوشه زبان را زمان زمان نمنا بهر نوشی و نفس را
 آرزوی بهر نوشی بخت را در عالم اقبال جوشی بخروشی - چون
 مریض از درد الیم و محنت عظیم رهائی یافت دستش بسوی
 کبریائی شتافت - و پای مریض در میدان روانی بچوگان صحت

(۲) میان زمان واحد (۳) آهوی جان دوان و روان شده •

گویی غفلت باخت - زبان با ترجمه بیان لسان در عالم شکر نی شکر
 شگفت - تا غایت بیمار بے تیمار را قصد صلوات بتائیر کثرت بلیات
 و نکبات با تیمم بود - بمجرد صحت نن شفای بدن برای لطافت
 نظافت بشارت اشارت بسوی وضو کرد - مریض مذکور بعد از اتمام
 طهارت بدو گانۀ نَحیّات مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نیاز^(۳)
 بدعای مزید دولت دارین حضرت فیروزشاه طالب کونین مشغول
 گشت - مذااسب این حال و موافق این مقال حضرت پیغمبر ما
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از غایت صفا ازان حال بدین
 منوال فرمود - کما قال النبی صلی الله علیه و سلم ادخال السرور
 فی قلوب المؤمنین صدقہ، *
 * بیت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاک تو سلیمان نبشت
 آری عجب اسراری - در دیوان خیرات و شفاخانۀ بابرکات شهنشاه
 شش جهات از آثار شفقت بطانه برای آشنا و بیگانه دیبهایی معمر
 و مزروع داخل کرده - تا حاصلات آن قریات در دیوان خیرات و
 شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار این چنین خیرات
 اقامت کرده همچنان برای اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعیین کرده^(۴)
 و ایشان را وجهها داده - رازیان شریف بروایت لطیف برین موزخ
 ضعیف شمس سراج عقیف گفته - که مبلغ سی و شش لک تنگه^(۵)

(۲) ن) حیات * (۳) ن) راز * (۴) ن) فرموده (۵) ن) تنگه ایمة بداد

ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند *

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش بودند از دیوان استحقاق مشاخره میبردند - و عهده دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - از صدقه سلطان فیروزشاه بکرم آلّه هر همه را بخششی و خرمی گذشت هر چند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر خسرو علیه الرحمة میفرماید *

* بیت *

- * یانفتی از کشت ازل خوشه *
- * راست کن از بهر خدا توشه^(۵) *
- * گرچه جهانداري و شاهیت هست *
- * سوي خدا بین و مشو خود پرست *
- * در حق او گشت بخود داشتی *
- * دیر خصومت شو و زود آشتی *

مقدمه شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاہ سلطان فیروزشاه بر قوانین آئین سلاطین اهل گاه در مواسمات روز اعیاد و شب برات و روز نوروز جشنهای عام کردی - درین کار کوشش چون خسروان اهل تبار نمودے

(۲) با دل ریش • (۳) بکرم الله تبارک و تعالیٰ (۴) امیر خسرو

ترکی الله • (۵) ابد •

چون روز عید نزدیک رسیدی پیش ازان ساختگی جشن شدی - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودی - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوی ملک نایب باربک آوردی و فرمودی - ابراهیم تو چیزی نه - اگر تو درین کار شروع کنی من چندین خون نخورم - و اگر نه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انارالله برهانم چون شب عید شدی سلطان محمد بر من همین قدر گفته که نایب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدی من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان نه که اسبابهای جشن مرتب توانی گذاشتی^(۲) - من بدین سبب تمام شب برای استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیده حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانه جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت^(۳) صحن کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتی گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهای^(۴) شیب که آنرا صحن میانکی گویند بر حکم فرمان شاه بازگاہ جهان پناه نصب میکردانیدند که آن محل را محل بارجایی بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک برای عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستی که بارعام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستی - و

• (۲) کرد • (۳) هشت • (۴) محل پا شیب • (۵) میگردند •

در هر دو بغلک آن کوشک دو پا شیمب از چوب می بستند - و نهالها از هر جنس میداشتند - بعضی نهال از ابریشم و بعضی از نرمینه و بعضی از جنس کمان زرو نقره و بعضی نهالها از جامه^(۲) سپید و بعضی از موم و بعضی از گل و بعضی از اصل نهال بے عدد و بے شمار در آن محل میداشتند - و تمام دیوارهای صحن میانکی جامه^(۳) نرمینه میگرفتند - و جامه^(۳) لشمیری در تمام صحن بارجا فراز میگردند و از جنس میوه^(۳) تر و خشک در آن میزدند - چون چاشت میشد حضرت فیروزشاه می آمد - در محل کوشک می نشست - ملک نایب باربک بیرون می آمد - اول بندگان نیندارها میشدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستای سلطان و ده چتر درچپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودی - بعضی چتر لعل و بعضی سبز و بعضی برنگ گل لعل و بعضی دورنگ و بعضی کنج و بعضی نسیم و بعضی سیاه و بعضی سپید و بعضی مشمع برنگ لعل که آنرا میکه^(۴) نیز میگویند^(۵) و در برشکال^(۶) پادشاه بر سر میداشت^(۷) - چون چترهای مذکور در محلهای خود ایستادند بعده نشانهای مراتب درون میبردند - و

(۲) از جامه^(۲) رنگین از جامه^(۲) سپید • (۳) لشمیری • (۴) مهلبک • (۵) میگفتند • (۶) هوای بشکال • (۷) میگذاشت • (۸) بعده نشانهای مکسانی و کلنی و مکمل پیش تخت میبردند و نشان^(۸) پیاده در آن روز در آن محل بردن فرمان نبود و نشان^(۸) مکسانی موازنه صد و شصت و پانصد و هفتاد بود •

در جشنهای ایام اعیاد تمام نشانه‌های مکسانی مکلف و مکمل
 پیش تخت می‌بردند - و نشانه رساله دران روز دران محل بردن
 فرمان نبود - و نشانه‌های مکسانی موازنه صد و شست یا صد و هفتاد
 بودی - و بغایت زیبا نمودی - المقصود اصحاب علمخانه برابر
 مراتب در محل درون می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه خاص با
 زینهای مغرق محل درون می‌بردند - بعده بعضی پیلان ارسته بکمال^(۲)
 لباس با تختگاه زرین و زینهای نقرگین و جلهای در رنگین در محل
 درون می‌رفتند - و پیش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمین
 می‌آوردند - و سلام می‌کردند - و بزبان خود دعا می‌کردند - و در میمنه
 و میسره در محلهای خود ایستاده میشدند - بعده اصحاب شکرخانه
 با اکثر شکره‌اران درون می‌رفتند - بعده طائفه مطربان و اهل طرب را
 می‌بردند - تمام مطربان جامه‌های معصفر در بر و دستارهای لعل بر
 سر - و طائفه اهل طرب با پیرایه‌های مرصع و مکمل و لباسهای^(۳)
 بیش بها هر یک نفر چهل‌گان هزار تنگه را پیرایه پوشیده - هر یکی
 نادرشیده - چنانچه مناسب این حال عزیزه باز دیده * * بیت *^(۴)
 همه نار پستان ببالا چو تیر * ز پستان هر یک شکر خورده شیر
 مناسب این حال و لائق این مقال عزیزی دیگر نیز فرماید *

* ابیات *

(۲) کمال فهم و لباس * (۳) و با کسوت‌های بیش بها هر یک چهارگان

هزار تنگه * (۳) این خصال عزیزی حال باز دیده *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید بار پیدا
 سر نیز دو نار بود چون تیر * نوشیده زهر دو نیشکر شیر

القصة چون این چنین محل مرتب گشت طائفه قوال ساز برگرفتند
 اهل طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرة خانان کبار و
 ملوک نامدار و معارف پرکار و علمای کامکار و مشائخ^(۲) روزگار در محل
 سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع
 رسالت دام رفیعا با طائفه خویش و اصحاب دیوان قضای ممالک
 دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالی وزارت دام
 عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حماهم
 هر یکی در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهدا^(۳) چون روز بقیاس
 یک پلس کم و بیش برآمدی حضرت فیروزشاه در نماز عید سوار
 شدی - و این جمله خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجالس جشن
 بیرون آمدندی - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله بمتابعت
 تاجداران صاحب کلاه گاه گاهی در پیل سوار شدی - و گاه گاهی بر
 اسپ - و با در چتر بیرون آمدی - یک چتر بر سر سلطان - درم چتر
 بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداری پیش شده
 میرفتی - و باقی چیزها^(۳) همه در محل جشن میداشتند - سلطان^(۴)
 فیروزشاه برگزیده درگاه حضرت آله نماز عید در سواد کوشک نزول

(۲ ن) مشائخ روزگار و ابنای سبیل بی شمار - در دیگرے - و ابناہ مقبل

بی شمار • (۳ ن) چترها • (۴ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت آله •

میگذارد - و چون از نماز فارغ می‌شد در گوشک همایون بازگشته در بارجا می‌نشست - در آن وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در روز عید پوشیده - و اگر نه در روز عید بعضی خانان و ملوک جامه میپوشند - معینا^(۳) چون بانگ پاس آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی - تمام طائفه قوال و اهل طرب در آن روز انعام مییافتند *

* آیات *

در داد صدا بعیش و شادی * زد طبل برسم کیقبادی^(۴)

شاهانه بگرد می-زبانی * شد شهر همه بشادمانی
 افسانه باختن بازیهای شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسرو جهان درون گوشک فیروزآباد هوایدهای گلریز عنبر پیز میباخت - درین کار چون ناچاران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسید شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگردانیدند - و در گوشک نزل فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهارالذک تعیین میشد یک الذک خاص - دوم از آن ملک نایب باریک - الذک سیوم از

(۲ ن) سمت گوشک همایون باز میگذشت باز در بارجا می‌نشست * (۳ ن)
 چون شاه آمدی عز محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی تمام طائفه قوال و اهل طرب از نذر انعام می‌یافتند * (۴ ن) در داد صدا بعیش کاری *

آن ملک علی - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجی
 درین هر چهار النک ^(۲) سی گان خروار طبل و دمامه نعیین می شد
 و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
 که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقه روز روشن نمودی - و
 هر چهار النک کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها بر میداشتند
 و درین هر سه شب در هر چهار النک طبل میذواختند - بازیهای
 گوناگون میگذاشتند ^(۳) - و فرود کوشک نزول درین هر چهار النک دهل
 و بهیر و شهنا میذواختند - خلایق از اطراف و اکناف دارالملک
 دهلی و خلق شهر دهلی مخصوص کرده درین شبها در فیروزآباد از
 عوام و خواص مسلم و هندو ^(۴) صغیر و کبیر حاضر شده ^(۵) تماشا میدیدند
 القصة تا سه شب اینچنین بازیهای بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
 شاه فیروز صاحب فتح ^(۶) و بهروز درین شبها خود کمتر آمدی مگر بنادر
 گاه گاه - و از زمره شاهزادگان و فرقه خانان و ملوک هر همه در کوشک
 نزول حاضر میشدند - اصحاب ^(۷) پیلخانه پیل گلین راست میکردند
 و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت
 خسرو شش جهات می آوردند - و شهنشاہ بتوفیق آله هر یکی را

(۲) سی گاو * (۳) میداشتند * (۴) جهود * (۵) حاضر

میشدند و تماشا * (۶) فیروز با نصرت و بهروز * (۷) اصحاب

پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاہ نادیان

و اصحاب نفر اله *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود اتریں چیست - در عهد دولت
آن شهنشاہ بکرم آلہ بہر بہانہ خلائق را فرحت و بہجت بود - زہ
دور با سعادت و مکنت بود * * بیت

- * نہ چندان آرزومندم کہ وصفش در بیان آید *
- * اگر صد نامہ بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمہ ہفدہم در بیان احوال طالب کردن مطربان

بعد از نماز جمعہ بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعہ میشد بعد از نماز جمعہ حضرت شاہ
میفرمود - کہ طائفہ مطربان ہر چہار شہر و طائفہ پہلوانان این ہر
چہار مقام و طائفہ ادوتیان را ہر روز جمعہ بعد ادای نماز درون در
سراے حاضر آرند - چون حضرت شاہ فیروز از نماز جمعہ بازگشتہ
در محل چہچہ چوبین بار دادے - این ہر سہ طائفہ موازنہ دوسہ
ہزار آدمی را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاہ
میبردند - حضرت سلطان یکزمان^(۳) با طائفہ مطربان و شنیدن سرود
ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعدہ
طائفہ پہلوانان و گروہ^(۴) یلان چون یلان کشتی میگرفتند - چون بعد از
زمانے از ایشان نیز فارغ میشد بشنیدن قصا و افسانہاے ادوتیان^(۵)

(۲) نورمودا بود • (۳) سلیمانی • (۴) گروہ ملازمان • (۵)

میگشت •

مشغول میشد - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بودے - و با ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت^(۴) بے نهایت نمودی - در آن محل شهنشاه اکمل اینچنین با ایشان غلو میکرد که البته در آن محل هیچ کیفیت نگذاشتی - و هیچکس از تاثیر قربت بسی چیزی گفتن نتوانستی - القصه چون غیر محل شدی این جمله طوائف انعام یافتے - ایشان هر همه آن قدر انعام از درگاه خسرو نیکنام مییافتند که هر یک را چندگان تنگه میرسید - تا کار و بار مطربان دهلی بجائے رسید که فرزندان خرد سال برابر خود کرده از شهر دهلی در شهر فیروزآباد میآمدند - بلکه هر کرا پسری چهار ساله یا پنج ساله بودی برابر خود کرده در فیروزآباد می آوردند - زیراچه انعام که از پیش شهنشاه عظام مییافتند در هر نفری یک اندر قسمت میشد - و قته کارکنان درگاه و عمال بارگاه خواستند تا میان این طائفه فرق پیدا کنند^(۷) - آثار این اسرار در سمع جهاندار رسید بسوی کارکنان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بیچارگان فقیران در مرض فقر حیران مدت هفت روز منتظر و امیدوار میباشند تا کی روز جمعه بیابد تا چیزی بیابیم - بدین آمیدواری فرزندان خرد سال خود را پنج کروه از دهلی در فیروزآباد می آوردند - اگر میان ایشان فرق پیدا آزند^(۸) حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲) میگشت • (۳) شروع بودے • (۴) رغبت * (۵) دران

زمان • (۶) میآوردند • (۷) آزند • (۸) میدارند •

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نفری یک اندر دهند
 فرق کردن حاجت نیست - سبحان الله حضرت فیروزشاه را هر
 کوشش که بود برای مذاق خلایق روی مینمود - چنانچه امیر خسرو
 علیه الرحمة و الغفران فرماید *

• بیت •
 نیت خیربست که امروز هست • وعده فرداش مکن کان خطاست

مقدمه هژدهم در بیان نمونه های جدید

نقل است حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز در عهد
 دولت خویش بفرست و کیاست بیش نمونهای مختلف وضع کرد
 یکی از آنها طلس گهزیاله که بیان آن در قسم سیرم مشرح آمده است
 و دو دیک درله آهنین که شمه^(۳) آن در مقدمه شکار نبشته شده - و
 یک گنبد سپید بزرگ بایک فریضه که آن مخصوص وضع فیروزشاهی
 بود - چون فرایشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات
 فراشخانه پادشاهی نصب میکردند دهلیز و بارگاه و خوابگاه برمیآوردند
 و دران وقت گنبد سپید متصل بارگاه حضرت شاه برمی آوردند - و
 بیشتر اوقات حضرت فیروزشاه در محل گنبد سپید میبود - دران مقام
 باهتمام تمام انواع رعنائی مینمود - همچنین حضرت فیروزشاه طالب
 دین دو عدد نشانه اژدر پیل از یک من و دو لک آن نشانه از آهن^(۴)
 سی سیری وضع کرد - و دو اژدر پیل یکی برای میمنه و یکی برای میسر
 مرتب کردند - چون حضرت شاه فیروز در سواربی شکار بیرون آمدی

(۲ ن) جد مینمود • (۳ ن) که آن مشرح در مقدمه • (۴ ن) آهنین •

هر دو نشانه اژدر بالای پیل در میمنه و میسره میرفتند - و دوگان
 نفر نشاندار درون صندوق پیل می نشستند - و آن نشانها می گرفتند
 با طنابها با صندوق پشت پیل می بستند - چون حضرت شاه فیروز
 از دور نموداری کرد از مسافت دو سه کروزه آن دو نشانها ^(۲) نموده
 میشد - ایضا چنانچه حضرت فیروزشاه این دو نشانه وضع کرد
 همچنین دو دهل بزرگ نیز وضع گردانید - و آن دو دهل از دهلهای
 قانونی یک دست در طول و عرض بیش بود - و این هر دو دهل بالای
 صندوق پیلان می بستند - و میان آن صندوق دو نفر دهولی را
 می نشانند - دنبال آن نشانهای دهلها هم می رفت - آری برالعجب
 اسراری - این هر دو نمونه جدید وضع حضرت فیروزشاهی بود - یکی
 آنکه دو نشانه اژدر پیل و دو دهل بزرگ و اسطراب نام نشانه متصل
 مناره زرین آویخته بودند - و اسطراب نصفی دائم پیش پادشاه بودی
 این بود شرح قسم چهارم که در کتابت آمده - ایدون آغاز کرده آید و
 همیدون شرح داده آید از مقامات ^(۳) قسم پنجم تا آخر عهد سلطان
 فیروزشاه که بعد او حجاز مملکت بجنبش ^(۴) آمده - و بتقدیر الله تبارک
 و تعالی در دهلی چها رفته *

* ابیات *

هر نفس از عمر غنیمت شمر * یاد کن از تاجوران دیگر
 کاول شان چرخ ببالا کشید * آخر شان خاک بخارا کشید
 تصه ضحاک و جم ایدون بخوان * نامع جمشید و فریدون بخوان

(۲) نمودار میشد * (۳) مقدمات * (۴) بخش - بخشش *

تسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروزشاه و
بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت
بعضه خانان و ملوک و شرح آخر
عهد او هزده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروزشاه
طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله ازادت بر
خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسه خدمت شیخ الاسلام شیخ
فرید الدین اجوده‌نی قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که
حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در
آخر عمر مخلوق نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - برای
محبت ایشان سعی بیش می‌گماشت - مدت چهل سال کمال با اتباع
شریعت نخت دولت آراست - هر بار که خواسته جائی سواری کند
تمام مشائخ شهر دهلی را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن این مرخ
ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمات بالا^(۲) شرح نبشته است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گرنو آئی به ن
 المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۹ ست و سبعین و سبعمایه)
 سمت بهرایج سواری کرده - چون در بهرایج رسیده زیارت بندگی
 سپه سالار مسعود غازي رحمة الله عليه بجا آورده - و دران مقام چند
 مقام کرده - اتفاقا شبی از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را
 بسطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر
 محاسن خود فرود آورد - یعنی این اشارت بدین آورده که ایام پیری
 غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد
 چون شهبسوار خاور از مشرق رو بر آورد سلطان فیروزشاه مخلوق شد^(۲)
 دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک
 سلطنت مخلوق گشتند - آری عجب اسراری ست در قضیه محبت
 و مردت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم در آخر مخلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت
 سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال الله تبارک و تعالی
 مخلوقین و وُسکم و متصرفین لا تخافون دران روز پیغامبر ما
 صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم
 اجمعین موی سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مردت
 پیغامبر علیه الصلوٰة و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز
 در آخر عمر عزیز مخلوق شده بیشتره خانان و اکثر ملوک موی سر

(۲) شهبسوار حور از مشرق خاور بر آورد • (۳) قوله تعالی •

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا
 بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلیٰ آثار اسرار انوار ولایت
 اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روی سلطان فیروزشاه از انوار
 اولیا تابان بود - چون مخلوق شد یک شیخی صاحب سجاده مینمود
 این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صلحا - کقوله علیه
 السلام لا یسقی جلیسهم * رباعی *

بیواسطه واسط اگر راه روی * از راه یافتی بسوی چاه روی
 و برپرویش کنی زمین قدمی * در یکدو زمان عالم شه راه روی
 فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از مخلوق شدن و موی سر
 فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهای سلطنت نا مشروعات بود
 و خلق را مستنکر مینمود بنام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او
 رسید آنچه در محصلهای بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور
 کنانید - و بر زمره عمال اعمال و فرقه کارکنان اهل اغفال^(۲) تاکید بر
 تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمه دوم دور کردن^(۳) نا مشروعات

نقل است^(۴) که سلطان فیروزشاه بعنایت آله و حمایت الله آنچه
 در بلاد ممالک نا مشروعات بود و برخلاف شرع روی می نمود بنام
 از محصل بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدر روشها که در قسم

(۲) اهل اعتقاد * (۳) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *

(۴) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلائق روی می نمود بنام *

ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع ^(۲) می نمود همه را منع گردانید - یکی ازان نقاشي مصور در محل خلونگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهای مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجای صورتگری نقش بانواع بوستان بروفق ^(۳) دوستان نگارند برای تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیه از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورتگری بودی - و آن برخلاف شرع نمودی سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه ارانی زرین و سیمگین استعمال ^(۴) مینمودند و طعام و آب هم بدان اونها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاری خوف حضرت آله ^(۵) استعمال در آوندهای سنگین و گلین کردی - و همچنین ^(۶) در علمها و نشانهای مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانید - آری چون همیشه زمره علما و فرقه صلحا پهلوی آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

• (۲) روی می نمود • (۳) مقدار - مقتدای • (۴) ن) استعداد •

• (۵) ن) حضرت الله تبارک و تعالی استعداد در آه • (۶) ن) نشانهای

مراتب و در صور نشانهای مراتب •

محصول سندن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کفانیده
 و قتی پیش تخت فیروزشاهی علمای درگاه شهنشاهی از آثار خوف
 حضرت الهی جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
 پیش حضرت شهنشاه شش جهات باز نمودند که در عهد سلاطین ماضیه
 وضع کرده بودند - یکی ازانها از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
 آن مقدار قماش که در سوائے عدل زکوة شود از قسم نصاب و غیر نصاب
 بعد از فارغ شدن و سندن مال زکوة آن تمام اتماش در خزینة می آوردند^(۳)
 و از سر وزن میکردند - و در تنگه یکدانک میسندند - ازین چنین وجه
 مبلغی مال جمع میشد - اما در خزینة دانگانه اهل تجارت از آشنا و
 بیگانه حیران میشدند - زیراچه برای سندن آن دانک و احتیاط کردن
 کارکنان بر طائفة تاجران سختی میکردند - و اکثر احوال در اهمال
 می انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطرار میبودند - مدتی
 در خزینة دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلی مستغل نا مشروع
 بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
 بر مصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنگه
 جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندی - دیگر نا مشروع وجه جزاری
 بود بر مصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاری چه باشد - چون قصابے
 ماده گاوی ذبح کند در هر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
 مبلغ مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوری میشد^(۴)

(۳ ن) یکی ازان حال دانگانه بود • (۳ ن) ضریبه • (۴ ن) روزی •

و دوری آن بود که دران ایام سوداگران از طائفه خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتری و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بار کرده در شهر می آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور می گرفتند و در دهلی قدیم میبردند - و در دهلی قدیم هفت حصار برآوردند هفت تاجدار نامدار است - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران مقام از گردش ایام خشتهای بے پایان از حصارهای مذکور افتاده و شکسته و دوری کشته - دران محل کسان دیوان طائفه سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوری در ستوران بار کرده در شهر فیروزآباد برای کهور میرسالیدند - بدین طریق هر سوداگری که از اطراف و اکناف در دهلی میآمد او را نمیگذاشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلی قدیم در شهر فیروزآباد رسانیدند^(۳) چون این چنین تعدی آغاز شد طائفه سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلی آمدن بکلی احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلی غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح باز نمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من پنجه آورده بود - عهده داران خزینه^(۴) دانگانه آن شخص را درون خزینه دانگانه بردند - و در احوال انداختند - نه ازان سوداگر بیچاره

(۲) ن) از نایب گردش عوام • (۳) ن) نمی رسانید • (۴) ن) ضریبه •

سه دانگ میستانند و نه او را میگذازند - چون مدتی آن شخصی در آن حالت ماند در آن سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برکت اعنی عجز نجار بدین حد است - و از سبب دوری نیز چون بز طائفه سوداگران تعدی شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآینه گرابی غله و نمک و بعضی قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعنی کرا زمین چون از طائفه عورات بیوه و فقرا و مساکین بے نوا طلب شد و ایشان را درماندگی بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار بارگاه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هواخواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشوند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضی چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتی وضع کرده و یا درگوش ایشان از قباحات این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینه جمال کمال نماید - اگر از روی شرح سندن این چیزها باشد بستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

(۳) چون مدتی آن شخص درون ضریب دانگانه محبوس ماند بعد آن شخص در آن سه من • (۳) سلطان فیروزشاه طب ثرا بالهام آه •

جمع محمول دور کنند - الغرض جمله علمای با صفا و تمام مشائخ مستثنی و صاحبان دیوان قضا بحضرت شاه طلمب شده - و از ایشان استفتا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعنی فتوی دادند - و از کتب معتبر روایات راجح بیرون آوردند - که ستدن این وجوهات در علم شریعت یکی از نامشروعات است - چون علمای شریعت و مشائخ طریقت فتوی بحقیقت تحقیق داده درین محل حضرت شهنشاہ اکمل فرمان فرمود تا این جمیع چیزها دور گردانند - و بالایی پیل پیش دربار جهاندار یک فصل با تفصیل خوانند - بر حکم فرمان شاه قاضی نصرالله که قضای لشکر شهنشاہ داشت بالایی پیل سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطین پیشین (که بر روی زمین بودند و در اشغال مملکت و انعال سلطنت ابواب هوشیاری به بیداری می نمودند) از سبب مصلحتی این چنین خراجها گرفتند و یا پیش ایشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روی شرع گرفتن این چنین چیزها جائز نبود من در عهد دولت خویش از آثار خوف بیش این جمیع چیزها دور گردانیدم - آری عجب اسرارے در وقت خواندن آن ندا این مورخ متابع مورخان اهل صفا دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنیها ناظر بود - معهدا

(۲ ن) چون فحول علمای شریعت و جمهور مشائخ طریقت • (۳ ن)

وجوهات • (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشیت بیش این •

برای استماع این ندای مستثنی کل خلایق بلاد ممالک از اعلیٰ تا ادنیٰ اشخاص بقیاس حاضر آمده - چندان آدمی بر روی زمین جمع شده که از گفتار و شمار گذشته - چون قاضی نصرالله دران جایگاه در عین خواندن فصل در بیان الفاظ دانگانه رسید الفاظ تکرار تقریر بر زبان گردانید - و بگوش جهانیان رسانید - دانگانه که آن را دهنگانه گرفتند زه روش فیروزشاهی در قسم پادشاهی که حاصل محصول این چیزها حضرت شهریار عظام بتمام از رقم بلاد ممالک دور گردانیده^(۲) راویان صادق بروایت مصدق برین مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سی لک تنگه از جمع بلاد ممالک دور گردانیده - و این تمام چیزها که دور شده^(۳) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بود چنانچه عزیزه مناسب این حال باز نمود * * * * *
 در عدل چنان بگرد بنیاد * کان شیر بهای میش افتاد
 مردم ز منار ذلق افتد * بهتر که زبان خلق افتد

مقدمهٔ سیوم سوختن زناردار پیش دربار

حضرت شهریار

نقل است در عهد ذوات فیروزشاهی و دور مکنت حضرت پادشاهی آن شهنشاہ برگزیدهٔ درگاه حضرت آلهی جمیع آثار اخبار ملکی بدرگاه از آگاهی بود - مخبری صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

(۲) کزانیده • (۳) بروایات • (۴) شده بود •

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلی قدیم زناداری بے هنجاری پیدا گشته که برای بت پرستی باشکرا در نشسته - در خانه آن بت پرست بت پرستی میشود - و تمام خلایق شهر از طائفه مسلم و هندو^(۲) برای پرستیدن بت در خانه او میروند - و آن زنادار و کافر بدکردار یک مهرگی چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشی منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانه آن زنادار جمع آمده اساس بت پرستی بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داری پرکاره ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکار رسانیده که عورتی مسلمه را آن زنادار مرتده کرده - و در دین کفر در آورده - چون چندگاه حکایتی آن زنادار از آثار گفتار مخبران نیکوکار منتشر شده^(۴) و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشاه متواتر گفته فرمان از پیش خسرو جهان شده تا آن زنادار را بآن مهرگی بهم در شهر فیروزآباد بیاوند - چون آن زنادار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد^(۵) از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علمای عظام و مشایخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوی طلبند - و دران فتوی این تمام واقع بیان کنند - چون علما و مشایخ صلحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و برایشان از حال آن زنادار^(۶) بازنمودند اهل علم فتوی داده

(۲) بیوه • (۳) میروند • (۴) مسجوع • (۵) آوردند •

(۶) آن طوائف •

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هر چند ایمان غرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکر از زبان برآورده سر در اسلام نیارود - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پایی آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن مهرگی را بالای انبار هیزم نهادند^(۲) - و فرود انبار هیزم آتش زدند این مورخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگی آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقاتلت آتش از جانب سر آن نیز دوید زناردار مذکور در زمان واحد سوخته شد - زه صلابت شریعت که شهنشاه طالب اسرار طریقت ذره از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *

* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳) درین محل زناردار

بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مقدمهٔ چهارم سندن جزیه از طائفهٔ زنارداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت^(۲) دور پادشاهی و مکنت طور شاهنشاهی خود در قسم جهانداري و امور شهریارى مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدی و روش حضرت احمدی علیه الصلوٰة و السلام ملک راندى - همچنين هم بر روش این آئین از طائفهٔ زنارداران جزیه سنده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفهٔ زنارداران جزیه نسنده جزیهٔ ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقت این طائفه بکس جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علمای دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کنانیده و بکوش ایشان رسانیده - که این غلط عام افتاده که از طائفهٔ زناردار جزیه نسنده - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکرده از سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هواخواهان یگانه غفلت ورزیده برایشان آگاهی نداده - چون طائفهٔ زناردار کلید حجرهٔ کفر اند و کافران برایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتوی داده که از طائفهٔ زنارداران و بر همان جزیه بخواری بستانند و جزیه برایشان معاف ندارند - تمام زنارداران هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکار رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکار

(۲ ن) از دولت دور پادشاهی *

بعمارت مشغول بود - ایشان ؛حضرت شهریار کامکار التماس کردند که هیچ وقتی از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ پادشاهی صاحب دستگاری طائفه زنارداران جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این سیاه رویی کجا بریم - اکنون ما آمده ایم تا فرود کوشک شکار هیزم جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقعات ایشان بسمع خسروجهان رسید بسوی کیفیت گویندگان بذنظر نیز دید - و این لفظ^(۲) از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان بدین سان بگیرند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند جزیه^(۳) شما هیچ کس نتواند گذاشت - از خاطرهای خود این خیال دور می باید کرد - زنارداران مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر افطرار فاته کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق گشتند - و بر طائفه زنارداران گفتند - که از سبب جزیه خود را در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیه زنارداران در ذمه خویش قبول کردند - چون در دهلی جزیه سه قسم بود جنس اول چهل تنگه جنس دوم بیست تنگه جنس سوم ده تنگه جمله زنارداران از حال عجز و دشواری خود پیش

(۲) الفاظ (۳) جزیه شما هیچ کس نخواهند گذاشت درین کار چون سلاطین پیشین نتوانند گذاشت از سر خود این خیال دور میباید کرد *

تخت باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه هر نفری
چیزه یک^(۲) کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز
فرمان فرمود که در نفری دهگان تذکۀ پنجاه گانی بستانند - برای
تحصیل زنارداران از پیش خسرو جهان عهده داران تعیین شده *

• ابیات •

زانگونه بگرد عدل محکم * کز مرغ بماند باز پر کم
کافر ز مهابت شهنشاه * نگرفته گهر بملک شه راه

مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یکمرد

کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت آله
جل جلاله بعض آدمیان نادر پیدا شدند - بعض بقدر دراز و بعض بقدر
کوتاه و بعض عورات باریش و بعض حیوانات عجیب - بیان هر یکی
علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانۀ آدمی
بقدر کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواری مهم تهنه بازگشت چنانچه
بیان آن ابن مزخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معینا چون
حضرت شهریار نامدار از تهنه سمت شهر دهلی مراجعت کرد یک
آدمی از جنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که
موازنه یک کز بالای او مینمود - و درازی دستها و پایهای او همه

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

NO. 57, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRÜBNER & CO.

57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

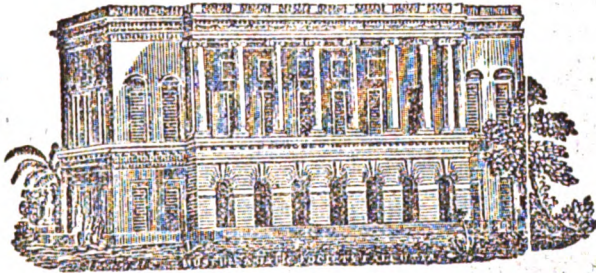
Sanskrit Series.

Advaita Brahma Siddhi, Fasc. I	Rs.	0	6
Agni Purāna, (Sans.) Fasc. I—XIV @ /6/ each	5	4
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda, (Sans.) Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Aṅu Bhāshyam, Fasc. I	0	6
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I	0	6
Aphorisms of the Vedānta, (Sans.) Fasc. III, V—XIII @ /6/ each	3	12
Ashtasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. I—VI @ /6/ each	2	4
Asvavaidyaka, Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Asvalayana Grihya Sutra, Fasc. II—IV @ /6/ each	1	2
Atharyana Upanishad, (Sanskrit) Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I	0	12
Bhāmati, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each	3	0
Bṛihad Aranyaka Upanishad, (Sans.) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each	1	2
Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each	0	12
Bṛihaddharma Purānam, Fasc. I	0	6
Bṛihat Saṅgīhitā, (Sans.) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each	1	14
Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Sans.) Fasc. II—III @ /6/ each	0	12
Chaturvarga Chintāmaṇi, (Sans.) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, 1—19, @ /6/ each Fasc.	20	10
Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II	0	6
Dasarupa, Fasc. II and III @ /6/	0	12
Gopatha Brāhmaṇa, (Sans.) Fasc. I and II @ /6/ each	0	12
Gobhiliya Grihya Sūtra, (Sans.) Fasc. I—XII @ /6/ each	4	8
Hindu Astronomy, (English) Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Kāla Mādhaba, Fasc. I—IV @ /6/	1	8
Kātantra, (Sans.) Fasc. I—VI @ /12/ each	4	8
Kathā Sarit Sūgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each	10	8
Kaushitaki Brahmanapanishads, Fasc. II	0	6
Kūrma Purana, Fasc. I—VII @ /6/ each	2	10
Lalitā-Vistara (Sans.) Fasc. II—VI. @ /6/	1	14
Lalita-Vistara, (English) Fasc. I—III @ /12/ each	2	4
Madana Pārijāta, Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Manutikā Sangraha, Fasc. I—II @ /6/ each	0	12
Mīmāṃsā Darśana, (Sans.) Fasc. II—XIX @ /6/ each	6	12
Mārkaṇḍeya Purāna, (Sans.) Fasc. IV—VII @ /6/ each	1	8
Nayavārtikum, Fasc. I	0	6
Nṛsiṅha Tāpani, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Nirukta, (Sans.) Vol. I, Fasc. I—VI; Vol. II, Fasc. I—VI; Vol. III, Fasc. I—VI; Vol. IV, Fasc. I—V @ /6/ each Fasc.	8	10
Nārada Smṛiti, Fasc. I—III @ /6/	1	2
Nyāya Darśana, (Sans.) Fasc. III	0	6
Nītisāra, or The Elements of Polity, By Kāmandaki, (Sans.) Fasc. II—V @ /6/ each	1	8
Nyāya Kusumāñjali Prakaranam (Sans.) Vol. I, Fasc.	0	6

(Continued on third page of Cover.)

BIBLIOTHECA INDICA;
A 40115
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 691.



تاریخ فیروز شاہی
TA'RI'KH I FI'ROZSHA'HI'

BY

شمس سراج عفیف
SHAMS-I-SIRAJ AFIF

EDITED BY
MAULAVI VILKAYAT HUSAIN

PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS IV.

✓ CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 67, PARK STREET.

1888.

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمی بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و پا هم بقیاس قد می نمود - چندگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلی و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلایق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک برای تماشا می آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آری بوالعجب اسراری - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانه دو مرد بقد بزرگ و بغایت دراز - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنت آن جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقد دراز آوردند - هر دو برنگ سیاه بودند - قدهای هر دو اینچنین دراز بود هر که از آدمیان زمانه ما قد دراز داشت آنکس تا کمرگهای ایشان میرسید - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را مذسکه میگفتند - بر حکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چندگاه در شهر داشتند - تا خلایق نظر بفکر کنند - و صنع آلهی و قدرت حضرت نامتناهی ببینند - معینا چون ایشان در راه میرفتند گویی مناره ایست که جنبیده می آید - افسانه دو عورت باریش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت با ریش آوردند - و آن هر دو عورت بقد میانه بودند - و هر دو کافر می نمودند - هم پستان داشتند و هم ریش - و هر دو برنگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هر دو نفر شوهران داشتند - و هر دو را از زمین هندوستان آورده بودند

(۲) نظر بفکر • (۳) دو عورت با ریش بقد میانه بودند •

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکی از عجائبات است *

* ابیات *

نمی دانی که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستی کرد تصویر
 ز بهر آنکه در خدمت شتابی • بیک لحظه سراز خدمت نتابی
 اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت آله جل
 جلاله گوسپند^(۲) با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این
 مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را
 دو دست بود و یک پای - و بجای پای دوم بقیاس پستان ماده گاو
 یک پستان شکل دیده میشد - و آن گوسپند این چنین بود که
 با سه پا درین^(۳) راه بمراد خود میدوانست رفت - علف و آب
 بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه
 بسته بودند - بلکه در میان کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلایق
 به بینند - و تماشای قدرت حق جلاله کنند - افسانه زاف سیاه بانول
 و پایهای لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زافی سیاه^(۴) را
 آوردند - که تمام وجود او سیاه بود مگر نول و پایها لعل داشت
 این چنین زاف اعجوبه جهان و نادره دوران باشد - زیراچه زاغان زمانه
 ما تمام سیاه اند بز طریق^(۵) دورنگت - و نولها و پایهاے ایشان نیز سیاه

(۲) گوسپندے باسه پا آوردند - این مورخ • (۳) در راه خود میتوان

رفت • (۴) درون • (۵) سیاه • (۶) سیاه و کشن • (۷) ن

دو درنگ •

میباشد - اما آن زاف با نول و پایهای لعل بود - چندگاه آن زاف را پیش
 دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاف را دیده بود - افسانه
 طوطی سپید با نول^(۲) و پایهای سیاه و شرح سر ماهی دریا - معینا چون
 در عهد سلطان فیروزشاه طوطی سپید آوردند حضرت شاه فرمان
 فرمود تا این طوطی را در گوشک نزل بدارند - تا خلایق نظاره کنند^(۳)
 و صنع آبی به بینند - و عبرت گیرند - ایضاً یک سر ماهی دریا آوردند^(۴)
 و پیش دربار داشتند - آن سر ماهی بغایت بزرگ بود - در بزرگی
 بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار می نمود - آری
 عجب اسرار - از افسانههای مار و داستانهای ماهی در بزرگی
 و درازی هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهی نیز چندگاه پیش
 دربار بود - افسانه گاو با پنج پای - در عهد دولت آن شاه جهان و
 شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان^(۵) انار الله برهانه یک گاو را
 آوردند که آن گاو پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو
 برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پای پنجم
 از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای پنجم که از گردن بیرون آمده
 بود تا شانه آریزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتی بدان پای پنجم

(۲) نول • (۳) و خلایق • (۴) وضع • (۵) السلطان • (۶) ن

آن گاو پنج پا داشت و پای پنجمی از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای
 پنجم که از گردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقه هیأت دستهای

گاران می نمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آریزان بود •

کردن نمی توانست - آن پای طریقه انگشت ششم که بر دست
آدمی باشد همچنان می نمود - چندگاه پیش دربار بسته بودند •
• مثنوی •

ششم انگشت بهر رنج باشد • نه از روی زیب بجز رنج باشد^(۲)
انسانه گز که سم او بطریقه سم اسپ غیر چاک بود - این مورخ آنرا
دیده بود - سمهای دو دست او طریقه سم اسپ - و سمهای دو پای
او طریقه سمهای گاو با چاک - و آن گاو بزنگ سپید مینمود
آرے زه عجائبات قدرت حضرت آله جل جلاله و عم نواله^(۳) •
• بیت •

اگر پای پیلست و مگر بر مور • بهریک تودادی ضعیفی و زور

ایدون و همیدون آغاز کرده شود بیان عظمت
بعضی خانان درگاه و بعضی ملوک بارگاه
حضرت فیروزشاه بمتابعت مورخان
تواریخ هریک پادشاه

مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم تاتارخان
نقل ست خان اعظم و خاتان معظم صاحب السیف و القلم^(۴)
برگزیده حضرت سبحان جل جلاله و برکشیده خسرو جهان خان
اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانیان

(۲) هزر رنج • (۳) حضرت ذوالجلال • (۴) ن و العلم •

باد که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوی محقق بروایت
 مصدق باز نمود - که در ایام خالیه^(۲) و قرون مافیه پادشاهی با جاه
 صاحب دستگهی مالک تختگاهی از پادشاهان خراسان در عهد
 دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازی در ولایت بے نهایت زمین
 ملتان و دیبالپور ناخت - و برای نهب و تراج کوشش بیش^(۳)
 گماشت - آن پادشاه زنی صاحب جمال داشت که بے او یکزمان
 قرار نداشت - اتفاقاً آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار
 اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن
 پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر الله تعالی^(۴)
 آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن
 پادشاه برای شبخون افتاد - و ابواب قتال چون قتال کشاد - و درمیان^(۵)
 لشکر هزیمت افتاد - هر یکی رخ بستن نهاد - در عین دویدن و
 پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر یکی روی^(۶)
 بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهار جانب
 بطریقہ نجسس و تفحص درید - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را^(۷)
 در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را
 دید بغایت پسندید - و بجای پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد
 تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲) سابقه • (۳) گوش کوشش بیش • (۴) بتقدیر الله تبارک

و تعالی (۵) چون قتال • (۶) هر همه • (۷) دید •

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آیت خاست - و در دلوری و
 گند آوری اعجوبه دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکر کشیها و
 صفدریها نشانه دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات
 قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان محمد
 از تاتار ملک به سببی دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عذف
 برآورد - تاتار ملک را در محلی جدا گردانید^(۲) - تاتار ملک چون دران
 مقام رفت چند بیتی از احوال خود برای سلطان محمد نبشت
 ابیات مذکور درین سطور برین جمله است^(۳) * غزل *

و ندانم از کجا رنجیده * بے سبب از دوستان بدریده
 بانگه نمی خوش میزند جانان من * فاله بیچارگان نشنیده
 در تو باری هرگز این عادت نبود * از طریق خود مکر گردیده
 گر گزاهی کرده ام ما را ببخش * زانکه تو چندین گنه بخشیده
 از تار خسته بالله العظیم * نیست جرمی بے سبب رنجیده
 المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر
 زبان راند - تاتار ملک را ازان محل آورانید^(۴) - و مراحم فراوان و عواطف
 بے پایان در باب او مبذول گردانید - معینا تاتار ملک اهل صفا را
 در عهد دولت حضرت فیروز شاه مستندی تاتار خان خطاب شد

(۲) کردند * (۳) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *

(۴) بخوش * (۵) بیارند *

چتر تظیفه یا نمت - عظمت دیگر آنکه بالای چتر تاتارخان بجای همای
 زرین طارُس^(۲) زرین داشت - و این طارُس زرین مخصوص بالای چتر
 سلاطین میباشد - زه عظمت و مکذت تاتارخان - چون حضرت
 فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادی و در محل بارجا نشسته
 جانب راستای سلطان فیروز که آن دائم محل وزراست تاتارخان
 می نشست - و جانب چپای سلطان فیروز خانجهان مقبول
 می نشست - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا
 منصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشسته
 چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام
 بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا
 نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان درخواه اعتماد کلی بود
 در امور ملکی بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت
 با تاتارخان کردی - و البته حضرت فیروزشاه با اوچ جاہ بر راء
 تاتارخان نیکخواه کارهای مملکت و کردارهای سلطنت به پرداخت
 رسانیدید - خان مذکور چون دوستاناران مشهور مخلص و هواخواه
 حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگی آراست - تاتارخان
 بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانه کعبه رفت - و
 حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

اهل عظام علمای کرام و مشائخ خوش نام ^(۲) می بودند - تفسیر تاتارخانی که در جهان مشهورست آن تفسیر جمع کرده تاتارخان بود - چنین گویند راریان روایات و حاکیمان حکایات که تاتارخان خواست که تفسیری مفصل مرتب کند - تمام تفاسیر را جمع کنانیده ^(۳) جماعه علماء را حاضر گردانیده - در هر آیتی و کلمه آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جمیع اختلاف در تفسیر خویش نوشته بود ^(۴) - برای تالیف تفسیر بدل و جان در نشست - و در هر یک اختلاف حواله بدان صاحب تفسیر کرده - گوئی جمله تفاسیر در یک تفسیر جمع گردانیده - چون آن تفسیر مرتب گشته تاتارخان آن تفسیر را تفسیر تاتارخانی نام داشته - و همچنین خان اعظم طالب دین یک فتاوی راست کنانیده - و آن برین نوع ^(۵) بود که جمله نسخ فتاوی شهر دهلی بر خویش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر یک مفتی ست در فتاوی خود نوشته - و آنرا فتاوی تاتارخانی نام داشته - و اختلاف هر یک مفتی حواله بصاحب آن فتاوی کرده - اینچنین فتاوی موازنه سی جلد مرتب شده - آری احسن کرداری - تاتارخان در علم شریعت علو بسیار داشت ^(۶) - بقوت شریعت در درگاه طریقت بحقیقت آراست - برای ادراک نکات کمال این هر سه مقامات کوشش بیش

(۲) خوش کلام * (۳) فحول علماء * (۴) (۵) (۶) و آن

چه نوع بود جمله نسخ * (۶) یافت *

گماشت - از غایت طلب فراران و جدے پایان تاتارخان پاپی بر
 نردبان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالیٰ جل جلاله بقدرت
 اعلیٰ ابواب شوق در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد •

* بیت *

* گفتمی که تاتارخان دیرینه غلام نست •

* اغماز چنان کردی گوئی که نمیدانی •

سبحان الله دیر باز ست که نیک بختی این مصراع گفته و در

احسن سفته • * مصرع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بردل •

نیکبختی دیگر مناسب این حال بیعتی نوشته • * بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند •

* قطره از خون جگر کم کند •

القصة در دل خان اعظم و خاقان معظم عالم دین حاجی و غازی ^(۴)

تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور

در لشکر منصور روان شدی (البته رسم خانان و ملوک ست که

چندگان کنیزک از جنس بکستری ^(۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان

کنیزگان خود را اسپ سوار نبردی - گردنهای راست کفانیده بود

که آنرا بزبان هندی بهرکر گویند ^(۷) - خان مذکور برای ستر آنرا

(۲) شرف • (۳) آخر • (۴) فی القصة • (۵) خان معظم •

(۶) نسری • (۷) بهرکه •

تخت پوش کنانیده بود - و مانند حجره ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زه احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه انعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هواخواه بحضرت آله پیوست * بیت *

- * مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *
- * کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش *

مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسرو جهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کتو میگفتند - اصل^(۴) او از تلنگ بود - میان طائفه خریش از همه اعلی مینمود - در عالم جاهلیت به رای تلنگ

(۲) و مانند حجره ساخته رای بهتر پرداخته کنیزگان را درون آن گردونها تخت پوش می نشاندهند و درهای آن گردونها قفل میکردند تا نظر نامحرم بر ایشان نیافتد * (۳) کنوز - کتو * (۴) اهل او - اصلا آن * (۵) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مذاقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون رای تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برابر خود جانب شهر دهلی روان کرد در اثنا راه رای بدخواه بدوزخ پیوست *

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون رای تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلی روان کرد در انذای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمه طیبه طاهره^(۲) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات ینذهبن السیئات - بدرستی و راستی نیکی برنده بدی ست *

* حاصل دنیا چو یکی ساعت است *

* طاعتی کن کز همه به طاعتی است *

معهدا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد او را مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلی داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردی و امضای خود نبشته دران امضا همچنین باز دیدی که (مقبول بنده محمد تغلق) معهدا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما عقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه^(۳) تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتدای حال و آغاز مقال توام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

نائب وزیر شد - و دران ایام خواجه جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط ^(۲) خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاع و معاملات را چندان خوف از خواجه جهان نبود - از قوام الملک بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجه جهان خواستی که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملک سپردی ^(۳) - قوام الملک بران اشخاص بمعاملت بے قیاس سختی بسیار کردی - همچنین چون خواجه جهان طالب دین از دیوان خاستی قوام الملک دیوان داری کردی بر مقطعان سختی بر آمدی - مالهای فراران و اسبابهای بے پایان در خزائن سلطان جمع کنانیدی - خواجه جهانرا نام بیش نبودی کارهای دیوان وزارت و علمهای آن از آثار مهارت قوام الملک صاحب فراست بپرداخت رسانیدی - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهی و طور مکنت شهنشاهی سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله رسید خواجه جهان با آن عقل و کیاست ^(۵) بے پایان رخ از خسرو جهان گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاهی اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینه سال اعنی شمس سراج عقیف درین تاریخ ^(۶) سلاطین شریف

(۲) ضابط ضابطه خواست * (۳) فرستادی * (۴) و آن باشخاص

معاملت بے قیاس * (۵) کفایت - کنایت * (۶) تواریخ *

در صدر این شرح نموده - مهذا خواجۀ جهان اهل صفا و قوام الملک^(۲) مستثنی در دهلي بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار قوت بے پایان و دلیري فراوان در روز روشن از درون شهر دهلي بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلي دست داد - آیدون چیزهاي که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روی نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید * افسانه نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستني و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردي - اموال باقی حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدي - هرروز روزنامهٔ خزانه پدش او گذشتي - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردي - که بی قیاس مال روزیفته در خزانه میرسد - اگر روزي مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکي واصل شدي دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگذاران تفتي بر تفتي کردي - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردي - و درین محل فرمودي - قوام مملکت^(۳) و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح و موضح باز دیده * (۳ ن) قوام الملک

مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روی بنقصانی
آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینه اموال
جهانداران دوربین بسببی نهد گشت قوام آن مملکت و آرام آن
سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز
دنبال جمع کردن اموال مشغول بودی - چنانچه مناسب این حال
خواجۀ نظامی خوش خصل علیه الرحمة و الغفران می فرماید •

• بیت •

* سکندر بدست سوری رهنمون *

* ز مقدونیه برد رایت برون *

افسانه سوارچی خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله
و حمایت الله در مهم و یا برای شکار از شهر دهلی سوارچی کرد
خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجای فائب غیبت گذاشتی - دستور
مذکور چون نایبان مشهور بعد از دروم^(۲) سیوم روز در جوار شهر دهلی
سوارچی کردی - رعیب خود بخلق نمودی - زهی سوارچی وزیر - حشم
بیشمار پیلان دنبال بسیار پیدان که همه بندگان او بودند بی حد و
بی عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازی
و دریائی و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بزد سپید در کمر
و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلی
آمدی - خلق را آرام بودی - و نظام مقام روی نمودی - بلکه خدمت

(۲) دوم و سیوم •

والدین این مورخ برین مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بار که بعد از دو سال و سه سال در شهر آمدی چند روز معدود در شهر ماندی باز بطرفی سواری کردی - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جمله مملکت و تمام خلایق سلطنت را بر قرار داشتی - زیرچه بر خانجهان سپاه بسیار و حشم او بیشمار - پسران و دامادان و نواسگان بی پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عذف بر مخالفان بر آورد - هر یک سرب که دعوی سرکشی میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواری مهمها بکلی بازماند - اگر سواری کردی هم در جوار گشتی - چنانچه عزیزی بفروشت *

- * بیت *
 - ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم •
 - ایشان چو نسازند بسوزیم وطن را •
- افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند
زیرچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - برای جمع کردن حرم

(۲ ن) ماندی باز بطرفی سواری کردی • (۳ ن) حشم داخل او بیشمار
(۴ ن) وزیر میرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد
خانجهان حضرت سلطان چند سال او • (۵ ن) بکله • (۶ ن) ماند •

کوشش بیشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال^(۲) در حرم خود جمع
 کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزک از زمین روم
 و چین در حرم خود داشت - هر یک نفی خود را به پیرایه‌های مرصع
 و مکمل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر
 اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ولد
 بسیار شد - چون از احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو
 خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری
 که در خانه خانجهان تولد شود بمجرد تولد شدن مبلغ یازده هزار تنگه
 نان کنند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختری که از آن خانجهان کار
 خیر شود مبلغ پانزده هزار تنگه نان آن داماد کنند - و کمربند
 سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند
 تا عظمت خانجهان بجائی رسید و مرتبه او بمرتبه کشید که بارها^(۴)
 حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودی - بادشاه دهلی اعظم همایون

• خانجهان ست •

• بیت •

• دادست زمام ملک او را^(۵)

• بسپرده تمام ملک او را •

افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمره
 کارکنان و فرقه عاملان از وجود کسی از آثار طمع بسی جنایتی برسبیل

(۲) با جمال کمال • (۳) شد • (۴) بارها درین کردارها حضرت

فیروزشاه (۵) زمام •

خیانتی می‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک
 رفعت می‌بردند - خانجهان که اعقل جهان بود^(۲) در قضایای ملکی
 و مالی ابواب جد می‌گشود - و بهندسه^(۳) تهذیب کفایت و زمزمه^(۴) درایت
 از پیش تخت باز خریدی - و غضب شاه فیروز نشاندی - راویان صادق
 بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و آثار اسرار
 بیشمار سفته - مانا که در فراشخانه آن خسرو خسروان و سرور سروران
 حضرت فیروزشاه سلطان یک عدد موزه زرین مرصع و مکمل با جواهر^(۴)
 متین تسلیم عهده‌داران کارخانه^(۵) مذکور بود که بهای آن موزه مرصع
 و مکمل هشتاد هزار تکه بود - اتفاقاً کارکنان میان خویش از تاثیر
 عمل کارکنی بیش جمع شدند - آن موزه را در میان یادگار لکهنوی
 ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه
 حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمزمه^(۶) عمال که فرقه اغفال^(۷) اند
 باز نمودند که موزه مذکور برابر یادگار مشهور در لکهنوی روان کردند
 سلطان فیروزشاه (که پادشاهی با درایت و کفایت بود) در دل خود
 ابواب فکر گشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده‌اند - عذر
 ایشان نه پس‌دید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروی
 چون خسروان کند^(۷) - درین محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

• (۲) بودی • (۳) بهندسه گفت کفایت • (۴) السلطان •

• (۵) عهده‌داران کارداران کارخانه مذکور بود • (۶) انفعال •

• (۷) براند •

مکالمت ناظر - چون عذف شاه^(۲) دید در دل اندیشید که این زمان^(۳) حضرت شاه و شهنشاه زمین و زمان این کارکنان را هفت ره خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال و استقبال پیش حضرت خسرو خوب مقال^(۴) ایستاده شد - و آستینهایی آن عهده داران بعذف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تندی تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال اهل اغفال گفته - که ای خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم^(۵) بهایی موزه مبلغ هشتاد هزار تذکه در خزانه میباید رسانید - چون روز دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان گردانید که کارکنان آن موزه را چه کردند - دستور^(۷) مذکور گفت که بهایی موزه مبلغ هشتاد هزار تذکه در خزانه شهنشاه رسید اگرچه موزه یادگار در لکه نونی رفت یا نرفت - زهی عقل کامل خانجهان و خهی درایت حضرت شهنشاه دوران *

• ابیات •

- با شاه چنان بگشته یکی •
- کاندل دل شان نماند شکی •
- میگرد بخلق زندگانی •
- دستور شده بگردانی •

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان - نقل است

(۲) شهنشاه • (۳) که فرمان حضرت شاه • (۴) جمال • (۵)

گردانیم • (۶) آن کارکنان • (۷) دستور مذکور بمستور گفت •

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواری مهم تهنه بازگشت برای عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولگی آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاہ نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بی نظیر^(۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهای دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند می نشست - و محاسبه اعمال عمال میگرفت - و در هر شب^(۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلی و جزوی بحضرت شهنشاہ میگردانید - چون حضرت شاه را هواخواهی خانجهان محقق گشت در خاطر حضرت شهنشاہ گذشت که خانجهان را از مرتبه وزارت مرتبه بلند عطا کند - یکرز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروزآباد بر خانجهان فرستاد - یکی ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدسته بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان^(۶) یگانه افتاده است ما میخواستیم مرتبه تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲) لا نظیر • (۳) پیش میگرف • (۴) و در هر شبانه • (۵)

هواخواهی خانجهان محقق گشت که کلی و جزوی بحضرت شهنشاہ

میگردانید در خاطر حضرت گذشت • (۶) مخلصان یگانه افتاده تحت

در وقت بارجای من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خورد بطفرخان بده •

نونهاچے زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من
 نزديک تخت بنشين - و مسند از جهت خود بظفرخان بده
 زیراچه مرتبه نھاچے زردوزي متصل تخت از مرتبه مسند زيادت
 و برترست - چون اين هر دو نفر يعني ملک ماهن و ملک
 سيد الحجاب در فيروز آباد بر خانجھان آمدند رموزات کلمات
 حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه
 شنیده بودند تمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز
 مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت
 شهریار بدین بهانه ميخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت
 معزول گرداند^(۲) - و در ديوان وزارت ظفرخان را بنشانند - درين محل
 دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطيعان سفت - که
 مسند هم عطايي خداوند عالم ست - و نھاچے زردوزي نيز عطايي آن
 حضرت ست - اما آن روزيکه من بنده درگاه و کمينه اين بازگاہ
 در حد سرستي بحضرت شاه پايبوس کردم آن روز خداوند عالم
 بقم توقيح مسند وزارت بنام بنده خود نبشته - بلکه بران نه بسنده^(۳)
 قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت
 از تو و از فرزندان تو بيرون نيارم - و اين توقيح^(۴) بر بنده درگاه
 موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقيح بر دست ملک ماهن
 داد - و از زبان خود اين لفظ کشاد - که شما را التماس ميپايد کرد

• (۲) کند • (۳) بسند نه قسم هم • (۴) و آن •

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشته خود را چنانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده همچنان^(۲) این نوشته خود را بدست مبارک خویش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل مئاب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور بازنمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله بازنمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما میخواستیم که مرتبه خانجهان زیادت گردد - و در رتبه بالاتر شود چون او را خوش نمیآید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان برای گذراندن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبه شما زیادت گردد - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاتقان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجسته نهفته برآورد - که من مرتبه زیادت و پایه رتبت بے نهایت نمیخواهم - من بنده درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچه زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

(۲) همچنان • (۳) ن میخواستیم •

خانجهان بنده درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بنده بر
 مسند خرويش در چوکهندي پيس دربار حضرت جهاندار بنشينم
 دران محل جمله خلایق دهلي براي ديدن بيابند - چه گویند که
 خانجهان بر مسند نشسته است - برين وجوه من بنده مرتبه مسند
 ميخواهم - و نهالچه^(۲) زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن
 سلطان فيروز تبسم کرد *

* بيت *

- * من نفروشم گلیم من نفروشم^(۳) *
- * کر بفروشم برهنه ماند درشم *

افسانه مغرولی عین الملک - منقولست عین الملک را عین ماهرو
 گفتندی^(۴) - حضرت فيروزشاه بر آئين توانين تختگاه در عهد دولت
 خرويش از آثار اسرار ملكي بيش در آغاز جاوس اشراف ممالک
 و ديوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهاي مملکت و عملهاي سلطنت^(۵)
 بهرداخت رساند - و عین الملک مردمي دانشمند کامل و فاضل
 در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشم - بلکه در کمالیت عقل
 و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف
 شمش سراج عقیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران
 ایام که در عهد سلطان محمد بن تغلق شاه از ذات برادران عین الملک^(۶)

(۲) و نهالچه زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند • (۳) ن) نفروشم

سز کله من نفروشم • (۴) گفتند • (۵) ممالک • (۶) سلطان محمد

شاه بن تغلق شاه •

فعلي ناشايسته و عملي نابايسته در وجود موجود شد بدین سبب سلطان محمد عین‌الملک^(۲) را از سبب مصلحت ملکی تهدید مغفري کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بارعام چون خسروان عظام داده - و یک زیلوجه متصل تخت سلطان محمد انداخته - و دران روز^(۳) سلطان محمد جمله قضات و علمای احسن صفات و مشائخ بابرکات و زمرة خانان مستحسن ذات و فرقه ملوک اهل درجات و معارف خوش حکایات و جمیع خلایق از خواص و عوام هر یک جهات طریقه محضر طلبید . اعوان^(۴) درگاه و انصار بارگاه در زمان واحد جمع گردانید - چون اشخاص مذکور و اصحاب مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمین عبودیت بجبهه سوئند - هر یکی در محل و مرتبه خویش از آثار رعب بیش بایستادند - درین محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه اشخاص^(۵) اهل اختصاص را پیش بيارند - چون ایشان هر همه پیشتر شدند سلطان محمد رخ بدیشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالی میکنیم اگر نزد مردی گوهری بیش بها و جوهر قیمتی باشد و آن گوهر از آن مرد گم شود بعد چندگاه بتقدیر حضرت آله ناگاه آن مرد آن گوهر را در میان نجاست بیاید بستاند یا نه - درین محل این همه اشخاص اکمل از جمله استاند؛ مملکت و ارکان سلطنت

(۲) بر عین الملک • (۳) و آن روز • (۴) اعوانان • (۵) ن

که این هر همه اشخاص • (۶) بر مردی •

باز نمودند - ابواب راز باز گشودند که میباید سدد - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهی داد - و اشارت بسوی عین الملک کرد - و این لفظ از زبان بر آورد که آن گوهر خواجه عین الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتی نبود - چنانچه چندین کذب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروز شاه تصنیف کرده اوست - یکی ازان ترسل عین الملکی ست که در جهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصة بطولها و عز قبولها باز آمد شود بر سر سخن ^(۲) - چون عین الملک در عهد فیروز شاه اشراف ممالک مملکت دارالملک دهلی یافت در درگاه وظائف اشراف آراست برای نفاذ امر اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان وزارت ^(۳) بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین الملک را با خانجهان وزیر زمان ^(۴) زمان گفتگو بودی - هر یکی میان خویش از تاثیر مؤثری بے مر بیش الفاظ کنایت باز نمودی - از غایت گفتار بسیار

(۲) سخن خویش • (۳) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای

اشراف پدش گرفت برای محاسبه مقطاعان در نشست • (۴) ن

و نثار بیشمار هر دو بزرگوار در دسراے نشستہ مکالمت بسیار و معاندت بیشمار و مجادلات بے ہنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هر یکی از حدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین الملک گفت - و جوهر گوهر وظیفہ اشراف سفت - کہ مشرف را با کاغذ خرج مفصل چہ کار - کہ از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچہ مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفہ تحقیق خرج مخصوص وظیفہ مستوفی ست درین محل عین الملک اکمل گفت کہ مستوفی را با کاغذ جمع مفصل چہ نسبت - معہذا ہردو بزرگ مستثنی بجمت کنان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف عمل مشرف و مستوفی پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروزشاه فرمود کہ مقطعان اقطاع و کارکنان معاملات را برراہ کنند تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج منتخب - و در دیوان دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آری ہوالعجب کاری و اسراری ازان روز ہاڑ کہ از زبان بے زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان سند ماند - و اگر نہ پیش ازین درطور جمیع سلاطین اہل دین درین ہر سہ دروین زمرہ کارکنان

(۲) عین الملک را • (۳) و جمع منتخب • (۴) بہان بستہ ماند

ہمان پسند ماند •

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف می‌رسانیدند - الغرض^(۲) کار مکالمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائی کشید و بمرنبه رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روی عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتی - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روی خانجهان بیرون دادی - هیچ پرده نگاه نداشتی - درین محل رولیان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته - و گوهر صدق بصدق سفینه - وقتی حضرت فیروزشاه چون ناجداران اهل گاه برای سوارچی شکر از شهر دهلی بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضل برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزله نزل کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سرائچه‌های خانجهان آمد - و دران^(۳) محل عین‌الملک از اسب فرود آمد - و درون سرائچه‌های خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک توافع نماید همدرین میان شخصه از نزدیکان^(۴) عین‌الملک بر ملک مذکور گفت - که این سرائچه‌های خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کسان خود تفت شد - و گفت که ای غیبانگان چون من پیش در سرائچه‌های وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نگفتی - پس عین‌الملک از درون سرائچه‌های خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲) فی الغرض • (۳) درین • (۴) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت •

در در سرای بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سرای سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقالت آمدن و بازگشتن عین‌الملک بنام پدش حضرت شهنشاہ عظام گفت - حضرت شاہ فیروز صاحب فتح و بہروز عین‌الملک را طلبید - و بہ تبسم خندید - و بر زبان مبارک راند - کہ خواجہ عین‌الدین^(۲) در آمدن درون سرایچہای خانجهان سبب چه بود - و بعیر ملاقات بازگشتن سبب^(۳) چه - باری ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامی از اسرار ملکی برآوردہ و گفتہ - کہ من بندہ در وثاق خانجهان نرفتمہ بودم مخصوص در در سرای می‌آمدم - چون میان دائرہ وزیر و دائرہ پادشاہ ہیچ فرقہ نیست کہ سرایچہ لعل ہم از آن پادشاہ و ہم از آن وزیر - و دہلیز و بارگاہ و خوابگاہ ہم از آن پادشاہ و ہم از آن وزیر و پیلان ہم پیش در پادشاہ و ہم پیش در وزیر - چون من بندہ در ہیچ چیز فرقہ نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سرایچہای خاص ست - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - معہذا چون عین‌الملک پرہوا اینچنین کلمات پدش حضرت شہنشاہ علیا گفت و جوہر گوہر اسرار ملکی منقلب سفت درین محل خانجهان گفت کہ ماندن من بگذرہ درین مملکت گذشتہ - من بندہ بسوی خانہ کعبہ خواہم رفت - زیراچہ تا غایت روز میان ما گفتارہا

(۲) عین‌الملک . (۳) چه بود .

و کودارهایی مالی بود - بهر نوع که هست می‌آسود - این زمان
 عین‌الملک فتان من بنده درگاه را با حضرت شهنشاہ در انداخت
 از لوح^(۲) این موج حکم سلامتی جان برخاست - این زمان
 من بنده را زاک و راحله خانہ کعبه برمی‌باید داشت - بشنیدن
 این کلام و استماع این پیام حضرت شهنشاہ عظام از محل خواسته
 در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فریقین چون متاملان
 نشسته • الغرض میان هر دو فریق کار گفتار از حد گذشت که شرح^(۴)
 آن نتوانست کرد - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله چون میان
 وزیر بی نظیر و مشرف پرتدبیر^(۵) چندگاہ برین نوع گذشت یکروز هر دو
 نفر در دیوان نشسته بودند - هر دو با یکدیگر مرای بی‌میر مینمودند
 همدرین میان ناگاہ وزیر بر روی مشرف گفت که ای حرام خوار
 بد کردار - عین‌الملک نیز بر روی وزیر جواب قبیح بصریح داده ابواب
 بی حرمتی کشاده - دران وقت حضرت شهنشاہ با مکنز در محل
 خلوت بود - دران محل رعنائی مینمود - دستور مشهور همدران محل
 بر شهنشاہ رفت - حضرت فیروزشاہ دستور هواخواه را بغایت پریشان
 خاطر دید از زبان مبارک بالهام حضرت الله تبارک و تعالی این لفظ
 کشید - که خانجہان خیر هست - یعنی بدین وقت در غیر محل
 رسیدی - بشنیدن این کلام دستور نیکنام علی الغور آغاز کرد - که این

(۲) موج • (۳) فی الغرض • (۴) شرح آن نتوان نوشت •

(۵) بی تدبیر •

عین‌الملک حرام خوار در دیوان نشسته بر روی بنده خدارند عالم
 الفاظ بی‌طریق گفته - چون حضرت شهریار و مکننت جهاندار بنده
 خود را برگزیده و برکشیده بملصب وزارت رسانیده در مسند^(۳) اعتبار
 بمقام وزارت نشانیده اگر دران محل کسی اثر تاثیر حسد بسی
 اهانت کند بنده را چه وقار ماند - چون وقار از برکشیدگان
 حضرت شهریار برود میان خالق اعتبار نماند - بمرحمت فرمان شود
 که مسند بعین‌الملک دهند - چون حضرت فیروزشاه انواء دستور
 شنید سر سرور خود را در گریبان تأمل کشید - و بر زبان مبارک
 گذرانید - و بگوش دستور رسانید - و گفت خانجهان دیوان وزارت
 بتو داده‌ام - اصحاب مناصب دیوان وزارت در تبع تو اند - هر کرا^(۴)
 تو بداری او مستقیم - و هر کرا تو دور کنی او معزول - اگر
 عین‌الملک بنظر اهانت می‌بیند او را از اشراف دور کن - اشراف
 ممالک بغیری بده - درین محل خانجهان از سلطان کسوت^(۵) خاص
 یافت - با خوشی ظله و خرمی باطن بسوی خانه شتانت
 چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بی‌پایان بمکن بازگشت
 مفرح الحال و فارغ البال نشست - و شیخه دیوان وزارت را
 بر عین‌الملک فرستاد - و گلدسته فرمان بدستش داد - که برو بر

(۲) الفاظ بی‌طریق گفته مهر نا حفاظی سفته • (۳) در مسند نشانده
 و مسند مقام وزراء است بگر دران محل • (۴) هر کرا تو دور کنی او را
 معزول کن اشراف ممالک بغیری بده • (۵) بارانی کسوت خاص •

عین‌الملک فرمان برسان که نو از اشراف ممالک معزول شدی
 آری عجب کاری و احسن کرداری - این همه دادنی چیست
 عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها
 هر بار که حضرت شاه از سواری شکر مراجعت کردی و عذر
 سمند دولت بسوی شهر گردانیدی چون اول اول خانجهان
 در پای سلطان افنادی حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب
 فرود آمدی - و خانجهان را کنار گرفتی - و پرسش فراوان کردی
 تا آنکه خانجهان مقبول در حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه
 غیریت نبود - ^(۲) المقصود بازآمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک
 را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند
 عین‌الملک سه روز در در سرای نیامد - بعد از سیوم روز پیش
 حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت
 شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ
 از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که
 در ^(۳) مخالفها اقالیمها خراب شود - خلایق آن مکن از پیر نا جوان
 در کوی نا امیدي دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله
 میان تو و خانجهان مقاتلت ست ^(۴) اقطاع ملتان و اقطاعات بهکو
 و سیستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها
 و کردارهای آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

• (۲) نکلجید • (۳) دران • (۴) اقطاعها •

حضرت شاهنشاه زبان راستی بدرستی کشود - چون من بنده
 در اقطاع عمل کنم و کارهایی آنجا بپرداخت رسانم در دیوان
 وزارت حساب دادن نتوانم - پیش خدمت خواهم کرد - درین
 محل حضرت شاهنشاه اکل فرمود خواجه عین الدین اقطاع ملتان
 از دیوان وزارت خارج گردانیدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل
 افتد همان مصوم باشد - کذبۀ شما کافیهست - بدین شرط عین الملک
 اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکایتی عجیب و انسانی
 غریب ازان عین الملک در سمع این مورخ رسید - که این چنین
 داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواریخ نویسند
 چون عین الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد
 بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فیروزشاه میان
 خویش از تاثیر فکر بیش بیگ^(۲) خانه جمع گشتند - و با یکدیگر
 گفتند که این نیکو نشد - که عین الملک معزول شده - امروز از سبب
 وزیر او را عزل کردند فردا با دیگری هم از سبب وزیر این حال
 خواهد شد - ایشان هر همه دل سلطان فیروز را از خانجهان گردانیدند
 و خواستند تا خانجهان را در پایه اهانت آرند - حضرت فیروزشاه
 چون خسرو کزکلاه^(۳) صاحب جاه پادشاهی با فراست و کیاست
 و درایت بود - درین محل فرمود - اگر خواجه عین الدین^(۴) اینجا
 بودی برای این کار با او مشورت کرده شدی - و عین الملک در اقطاع

(۲) بیگ جایی • (۳) کچکلاه • (۴) عین الملک •

ملتان روان شده بود - تا بیست^(۲) و چهار کروزه از دهلی رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت^(۳) و اشیای همانجا بگذارد - مصلحتی بخیرست - زرد بیاید بشنود و باز گردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب گام در دهلی رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلونگاه نشست - هر یک بنده مخلص^(۴) اسرار پنهانی از آثار به دانی گفت - و هر یکی جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن^(۵) مصلحت کدام ست - در کار و کردار او اندیشه می‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات^(۶) و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک باز نموده ابواب ملکی کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات قبیح بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها^(۷) کوشش گمارد آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خالجهان وزیر پندانا و دستوری مستثنی ست - جنبانیدن او تا چه نوع افتد

(۲) تا ساعده بیست و چهار کروزه از دهلی • (۳) اسباب • (۴)

اسرار پنهانی از آثار به دانی به پنهانی گفت • (۵) مصلحت گذشت •

(۶) این کلام • (۷) نماید •

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهانی را

افلاس روی نماید • بیت •

• بر کردن مرد نیک خواهی •

• شمشیر مکش بهر گناهی •

معهدا الفاظ عین الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین الملک دولت خواه مشورت کرد - و این لفظ از زبان بر آورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین الملک اکل بازنمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که این هرگز نبود که از حالت این مقالت در گوش دستور مستطور^(۲) نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خونی و هراسی که در دل وزیرست برود - و با او بیغمی بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پرتدبیر و دستور بی نظیر بیغم شده دنبال کارهای ملکی تواند شد - و اگر نه چون در دل او رمزوات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست^(۳) نهاده کارهای بسته ملکی نتواند کشود - در مرور ایام مبادا تمام کارهای مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضی اشخاص که درین قضیه ها بودند برین مرزخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسرو جهان گفته تا خانجهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را جاضر

(۲) دستور • (۳) نهاد • (۴) کشاد •

آوردند آثار اسرار این گفتار آن مجلس بنام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریای اندره غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصه خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشی و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوزان عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط^(۳) بودم که با تو ابواب مرا بی‌مهر می‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهره راستی مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور می‌باید کرد که من این رای احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مناقشه همان که بود هست من این همه که گفته ام از بر لبی مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هر چند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانه خود ببرد عین‌الملک در خانه خانجهان نرفت - آری عجب اسراری ست در لوح ملکی نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت *

* بیت *

(۲) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هر یک آثار گفتار آن مجلس بنام

مشرح برو گفته • (۳) من بد بودم •

• دشمن دانا که پی جان بود •

• بهتر از آن درست که نادان بود •

انسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی تعیین شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستی نظام الملک امیر حسین امیر امیران نائب وزیر جانب چپا متصل مسند نشستی - و فرود تر نائب وزیر مشرف ممالک نشستی - و فرود تر مشرف بفرجه برید ممالک نشستی - و جانب راستی وزیر مستوفی نشستی - چنین گفتند^(۲۱) راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که مقام مستوفی همیشه فرود مشرف ست - اندران ایام که دخترزاده سلطان محمد خوش کلام (که محمد نام او بود و ایشان دو برادر بودند - یکی را محمد میگفتند و دیگری را مودود) در عهد دولت حضرت فیروزشاه شغل استیفا یافت و عزیزالملک خطاب او تعیین شد درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که عزیزالملک دخترزاده خدایگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشیند - و اگر بالایی مشرف خواهم نشاند روش سلاطین با تمکین و توانین امامان دین خواهد برگشت - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جمله اصحاب مناصب دیوان وزارت جانب چپای خانجهان نشیند عزیزالملک طرف راستا نشیند - و آن زمان که محل بار حضرت شهریار شدی

(۲) گفتندی •

مستوفی بالا تر مشرف ایستاده شدی - اما ناظر و وقوف با کل نواب پس پشت نائب وزیر ایستاده میشدند - درین محل روایان اکل روایت کرده - و برین نمط باز نموده که شغل وقوفی در دستورهایی سلف نیست - چون سلطان جلال الدین خلجی در نختگاه دارالملک دهلی بیادشاهی نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان جلال الدین را قریبی^(۲) بود که با سلطان جلال الدین ابواب ملکی میکشود - سلطان جلال الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب دیوان وزارت شغلی بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ شغلی نبود - وزیر پرتدبیر باز نمود اگر فرمان شهریار شود یکی را از شغل معزول کنند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان جلال الدین فرمود - یکی را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالی برین ست که آن قریب را شغلی میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفی پیدا آورد - اعنی وظیفه ناظر چیست که در جمیع مملکت که عمال^(۳) سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظری کند - و وقوف در خرجهایی ممکت واقف گردد - قریب سلطان جلال الدین شغل وقوفی یافت - برای وظائف آن کار کوشش بیش گماشت - المقصود ازان روز باز وقوف و نائب وقوف میان اصحاب دیوان عالی وزارت تعیین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

شود کتابی جداگانه باید - آری زهی وزیر حضرت جلالی با کیاست فراوان و درایت بے پایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو برای بود تدبیر *

* در کار نکرد هیچ تقصیر *

* در ملک اساس سخت افکند *

* هر فتنه که خاست پست افکند *

افسانه فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضای او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد دران روز حضرت شاه فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواری کرده گذارای^(۳) لب آب چون رفته هشت کرهی منزل کرده - و دران حال این موزخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معینا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین معلوم میشود که این ساعت بعضی ستارگان سعد و بعضی نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲) ن) پیر معمر • (۳) بلب آب چون رفته • (۴) ن) همچنان

معلوم میشود •

بر خیرست - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواری یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست • انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائه بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلی را ماتم پیش آمد - هر یک نئی که در انجمنی بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیراچه^(۳) خانجهان مقبول وزیر پرندهبیر بود - نوس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدام بکوشش تمام آراستی - همه وقت بسوی رعیت کوشیدی - ذره ظلم بر کس روا نداشتی - در آسودگی ایشان کوشش بیش گماشتی - اگر مقطعی در ولایت ظلم کرده و مال آوردی خانجهان توفیرات او را نه پسندیده و همه وقت رعایا را پروردی - مدام طائفه کارکنان را در حمایت خود داشتی - از دل و جان پرده پوشی ایشان کردی - و اگر جنایتی بر سبیل خیانتی از وجود صاحب عمل صادر شدی با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بازآوردی - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت آن عامل روشن شده بودی هم بحسن کنایت او را^(۴)

(۲ ن) بر هنرها ست - بر چیزها ست • (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیر

پرندهبیری لاذظیری بود • (۴ ن) جانب •

از پیش تخت خلاص دهانیدی^(۲) - در نقل خانجهان مقبول^(۳)
 جمله خلایق شهر دهلی و بلاد ممالک را مانم پیش آمد - آری
 این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت شیخ^(۴)
 نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان
 مشعل جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت
 شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد
 پیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ
 اکمل فرمود - که شما وزیری - شما را همان بهتر که کوشش فراوان
 و جد بے پایان در کارها و کردارهای حاجتمندان شود - و آب مراد
 در جوی محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار
 و لجاج بی شمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود
 و هم برین جمله باز نمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود
 خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز
 خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودی - درین باب کوشش پیش
 نمودی - اگر رفتی بالای^(۵) مسند نشستی و حاجت وضو افتادی
 فی الحال از مسند خاستی و وضو ساختی - و باز در مسند نشستی
 بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدی بود - و چون بر بالای پلنگ
 بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتی متصل پلنگ از طشت

(۲) کناییدی • (۳) مذکور • (۴) خدمت • (۵) بالای

مسند نشسته حاجت وضو افتادی •

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدی همان زمان از بالای پلنگ فرود آمدی - و بدان طشت و آفتابه وضو کردی باز در خواب شدی - هیچکس را بیدار نکردی - آخر الامر در پایان خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز جای یافت •

• ابیات •

- بود ست بملک خویش با کام •
- ناگاه اجل بداد پیغام •
- کو بود بملک سال خورده •
- پیریش ضعیف و سست کرده •
- آن سر که بملک بود پرباد •
- در پاش بمرض زار افتاد •
- این چرخ بر رو وفا نکرده •
- در مالک خودش رها نکرده •

معهداً چون حضرت شهنشاه مستثنی از حال نقل خانجهان اهل صفا
 خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین در^(۲)
 مهمهای بزرگ سواری نکند - و از جهت خانجهان مقبول سلطان
 قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول
 علیه الرحمة و الغفران که شمه آن در کتابت آمده • • بیت •

• رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند •

• شاهان شهبسوار و عروسان مه جبین •

افسانه عظمت خانجهان بن خان جهان • زاریان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهای آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله نرها در دارالملک دهلی امور سلطنت می آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلی فرمان بخانجهان رفت که این پسرک را جونانشه نام گذد - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه میگفتند هم ازینجا بود - المقصود زاریان مصدق این نیز گفته و گوهر راستی و درستی سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسه خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط

(۲ ن) سلطان • (۳ ن) بر خانجهان • (۴ ن) جوناشه • (۵ ن)

گفتند • • • • • (۶ ن) ایام • (۷ ن) شرط •

غرا خیلخانہ خانجہاں بر سلطان رفت - حضرت شاہ فیروز بسیار
 تأسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواری و نیکوخواهی خانجہاں
 مقبول باز نمود - و ابواب مراحم پادشاهی در باب خیلخانہ وزیر کشود
 و خیلخانہ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشہ مذکور را خلعت
 وزارت داد - و خطاب خانجہاں بن خانجہاں تعیین کرده - معہذا
 این خانجہاں نیز مردی دانا و کافی و عاقل و مدرک بود - در
 فراست و کیاست نظیر نہداشت - چون فرمان سلطان جانب
 این خانجہاں آمدی حضرت سلطان فیروز این خانجہاں را فرزندم
 کردہ نبشتی - بعد از نقل خانجہاں مقبول این خانجہاں مدت
 بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکی
 و قضایای مالی مشیر بود - ہر رائی کہ زدی و وافق مزاج
 حضرت شاہ افتادی - البتہ حضرت شاہنشہ بر رای دستور ہواخواہ
 کار کردی - چون این خانجہاں پیش خسرو جہاں بودی حضرت
 شاہنشہ را رخ بسوی کلام غیرے نبودی - چون حضرت شاہ
 و مکنت شاہنشہ از سواری بازگشتنہ و بسوی شہر دارالملک دہلی
 مراجعت فرمودی آن زمان^(۳) کہ در حریم شہر رسیدی و خانجہاں^(۲)
 برای پایبوس رفتی چنانکہ در اول ملاقات با خانجہاں مقبول
 از اسب فرود آمدی گزار گرفتی همچنان با این خانجہاں نیز در
 اول ملاقات حضرت شاہنشہ با برکات^(۴) از خنگ دولت فرود آمدی

(۲) رجعت • (۳) انگہ • (۴) ن • ابوالبرکات •

و کفار گرفتني - و شفقت و مرحمت و نريبت و پرشش فراوان فرمودے - و خانجہان مقبول البتہ خدمتي از مقطعات ميگرفتني و از حال آن پيش نخت علم میداد - و ازان وجہ خدمتي براي گذرانیدن پيش نخت مرتب ميکنانيد - و در کارخانهاي خاص ميرسانيد - و اين خانجہان يک دانگ و درم از مقطعات و از هيچکسي نخواستہ - و هر سال چون دستوران خوش خصال^(۳) مبلغ چہار لک تنگہ را خدمتي پيش نخت ميگذرانيد - سلطان فيروزشاه بالہام حضرت آلہ جل جلالہ جميع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوہ حوالہ خانجہان بن خانجہان کردہ بود - اما بتقدیر اللہ تبارک و تعالی در آخر عهد سلطان فيروزشاه بفرمان حضرت آلہ جل جلالہ (چون همچنين قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درميان درآمدند - و در بنياد مملکت و بيخ سلطنت نقبي زدند) ميان شہزاد محمد خان (کہ بعدہ سلطان محمد شدہ بود) و ميان خانجہان عدوت بيغاييت و غباري بے نہايت^(۴) انداختند - جوهر گوهر مليکي را منقلب سفتند - بدان سبب جملہ مملکت دارالملك دہلي بحکمت ازلي زير و زبر گشت - خلأق ہر يک مکان از فرقہ پير تا زمرہ جوان ہفت راہ گشتند - کار اضطرار آن مسکينان از گفتار گذشت - شرح اينچنين داستانها و شرح اينچنين افسانها کس نگفت - تا کار

(۲) نيمي ستد • (۳) خوش مقال • (۴) عنادي •

(۵) گشت •

بجائی رسید و بمرتبه کشفید که در آخر کار و انتهای کردار خلایق این دیار از صغار و کبار به نهب مغلول پیوست - چنانچه بیان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (که میان شاهزاده پرندهبیر و دستور بے نظیر شده) این مورخ در ذکر سلطان محمد بن فیروز نبشته ست *

* بیت *

* جهان گرچه نیرنگ سازی نمود *

* بدان خسروان بین چه بازی نمود *

مقدمه هشتم در بیان عظمت ملک نائب باربک

نقل است که ملک الشرق ملک نائب باربک برادر شهنشاه ابوالبرکات بود - اما از مادری دیگر - و ابراهیم نام داشت - در هواخواهی و دوستداری حضرت شاه کوشش بیش گماشت - و حضرت فیروزشاه برادر دولتخواه خود را دوست بسیار داشتی - فرزندان نائب باربک را فرزندان خود پنداشتی - دران ایام خیل او را سپاه میگویند - و بر همه خیلها بالاتر می نوشتند^(۲) - حضرت فیروزشاه با آن جاه پسران ملک نائب باربک را خطاب خانی چون مشفقان جانی از نائیر مهربانی تعیین کرده بود - چنانچه یکی از ایشان خیلخان^(۳) و دوم نصرت خان و سیوم عمر خان بودند - و همچنین حضرت شهنشاه طالب دین شش زنجیر پیل چون جوش نیل

(۲) می نشستند • (۳) خلیخانان و دوم نصرت خانان و سیوم

ملک نائیب باریک را بوجه بارگیری داده بود - چون ملک نائیب باریک در در سراسر حضرت شاه آمدی پیدان مذکور پیش ملک مشهور شده می آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائیب باریک هواخواه اینچنین محبت بود که ملک نائیب باریک طعام انگاه خوردی که سلطان فیروز طعام خوردی - و اگر وقتی حضرت فیروزشاه نیت روزه نفل کردی ملک نائیب باریک نیز از غایت دوستی شاه و دوستداری شاهنشاه نیت روزه نفل کردی - تا کار محبت ملک مذکور بجائی رسید و بمحلی آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردی ملک نائیب باریک نیز برگ در دهن نه انداخته چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردی آبداران خاص که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائیب باریک میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردی - و اگر گاه گاه در اندام مبارک حضرت شاه زحمتی و یاگرانی پدید آمدی و بدان سبب فاقه کردی آن روز ملک باریک نیز فاقه کردی *

* بیت *

* برادر با برادر بشنو آن سمت *

* که گرمی خون شان پیوند جان سمت *

(۲) شهریار * (۳) صحبت بود و موزونی روی نمود که ملک نائیب باریک

(۴) همچون آرامیده * (۵) شرابداران خاص * (۶) و بدان

سبب فرموده اطبا فاقه کرده *

سبحان الله زه محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسرار است در لذت محبت زمرة مریدان و فرقه پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب باریک با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هر دو نفر دوگانگی برخاست - یگانگی حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت اینچنین محبت و مودت از بطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلی محبت مرید در دل پیرالقا کند * کما قال النبی علیه الصلوة والسلام القلوب مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید از افسانها و داستانهای ملک مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله و عم نواله - افسانه نیکخواهی و نیک خلقی ملک نائب باریک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه بر آئین سلاطین اهل گاه در سواری شکر سوار شدی البته ملک نائب باریک در شهر ماندی - درون کوشک حضرت شاهنشاه

بوده - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نایب غیبت می بود
و در امور ملکی و مالی جد بلیغ مینمود - با این هم حضرت شاهنشاه
معظم چون تاجداران متقدم ملک نایب باریک اهل اعظم را نیز
در شهر دأشٹی^(۲) - دستور مشهور و ملک مذکور هر دو در شهر میبودند
و میان خویش از تاثیر حرمت بیش ابواب^(۳) اخلاص میکشودند
چون خانجهان در در سزای آمدی تا در چوکهندی وزارت نشیند
اول در محل درون کوشک بر ملک نایب باریک آمدی - و سلام کردی
و دران ایام ملک نیک نام در میان میانگی کوشک شهریار عظام نشسته
معهداً چون خانجهان بر ملک نایب باریک آمدی ملک مذکور
نواضع تمام نمودی - چند گام باهتنام تمام استقبال کردی - میان
یکدیگر نواضع و فروتنی بسیار رفتی - بعده خانجهان ازان مکان
بعد زمانی برخاستی - و بازگشتی - و بیرون آمدی در مسند
نشستی - و ملک نایب باریک هم در میان صحن میانگی نشستی
دران محل پیش ملک مذکور هر روز تیغداران پیش او صف زده
ایستاده میشدند - ملک مذکور همه را فرمودی بنشینید - تا دیر
ایستاده شدن ندادی - هر جا که صف زده ایستاده بودند همانجا
می نشستند - و هر روز بوقت شام^(۴) بر حکم اشارت ملک نیکنام
دوکان قرص و یگان پرکاله پختی - و تمام نوبتیان می یافتند - این همه

(۲) گذاشٹی • (۳) حرمت داشت بیش • (۴) ن)

نماز شام •

از خوبی نیک ست - و آن زمان که در محل بارجای حضرت شاه^(۲)
با صفا ملک مستثنی مذکور ایستاده شدی گاه پیش محل چپه
چوبین شدی - و پیش در ایستاده شدی - با آن عظمت و مکنت
که داشت و شغل که او را بود هیچکس را به ندی نخواندی - چنانچه
شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرموده^(۳) •
• قطعه •

- شنیدم که مـ ودان راه خدا •
- دل دشمنان هم نکردند ننگ •
- ترا کی میسر شود این مقام •
- که با دوسنانم خلافت و جندگ •

افسانه محاسبه که با کارکنان خویش میکرد - منقول ست
ملک نائب باریک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاع و معاملات بسیار
داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاع و پرکذات مقطعان از جهت
خویش تعیین کرده و نصب گردانیده - چون مقطعی از اقطاع^(۴)
آمدی ملک مذکور فرمودی و بر عهد داران خیلخانه^(۵) خود باز نمودی
تا محاسبه او کنند - چون محاسبه او میکردند و مبلغی مال بران^(۶)
کارکنان حال باقی بیرون می آوردند پیش ملک مذکور میگردانیدند
درین محل ملک نائب باریک گفتی که تا بگت از سر این مردک
بستانند اگرچه باقی مال بسیار بودی - اگر بیست هزار یا سی هزار

(۲) شهنشاه مصفی • (۳) فرماید • (۴) اقطاع • (۵)

رخت خاله خود • (۶) کردند •

تفکّه میبودی بلکه اگر یک لک تفکّه بودی همچین لفظ فرمودی که پگ از سر این مردک فرود آرند - دران ایام میان خلایق تمام این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت باختن بازی کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک مذکور بدان طریق گفتی - و این همچین نیست - ملک نائِب باریک فرمودی چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئی سر آن کس بریدند و قار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفته و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادی - و بدین طریق اهانت کردی - معهذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقی مال فرود می آرند بعد ازان هربار که آن مقطع پیش ملک نائِب باریک میرفت بغیر پگ رفتی - چون ملک نائِب باریک او را بغیر پگ دیدی بدیدن او چشم خود پوشیدی - و فرمودی زه مردک به شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند چون آن مقطع چند کرت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتی ملک مشهور بر کارکنان خود اشارت کردی - و گفتی که پگ او بدهند و آن باقی مال هرچه ازو حاصل شدی می سندانند - و آنچه دیگر می ماندی باقی تمام محو شدی - این همه از اخلاق پاکیزه ملک مذکور بود - چنانچه شیخ سعدی شیرازی فرموده * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور • (۳ ن) فرود آریدی • (۴ ن) چنانچه

مصالح الدین سعدی •

- من آن مورم که در پایم بمالند •
- نه زبند-ورم که از نیشم بزالند •
- کجا^(۲) خود شکر این نعمت گذارم •
- که زور مردم آزاری ندمارم •

افسانه بی بدی و تاثیر موم دلی^(۳) و ملک نائیب باریک
 منقول ست وقتی جامه پاکیزه پیش بها پیش ملک نائیب
 باریک آوردند - ملک مذکور را آن جامه بغایت خوش کرد - و این لفظ
 از زبان برآورد که این جامه را پیراهن برای من کنند - چون خیاط
 صاحب احتیاط برآورد کرد دید که از آن جامه پیراهن نشود اذک بود
 اهل اختصاص پیش ملک مذکور باز نمودند که از این جامه پیراهن نمی آید
 درین محل ملک نائیب باریک گفته که اگر پیراهن نمی آید یکتا بدوزند
 آری این لفظ را لفظ^(۴) بے بدی گویند - نمیدانند که در یکتا جامه از
 پیراهن زیاده خرج میشود - چون پیراهن نشد یکتا چگونه دوزند
 سبحان الله در شان چنین طائفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم بشارت فرموده - قال النبی علیه الصلوة والسلام اکثر اهل الجنة
 بله - صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم - یعنی بیشتر از اهل
 جنت مردمان بے بدی باشند - ملک نائیب باریک نیز یکی ازین
 طائفه بود - دیگر مذاق ملک مذکور آنکه در وجه باریک بدانکه
 دست نزدی - بلکه اگر یاری باصطرابی در مانده شدی البته

(۲) چگونه شکر • (۳) تاثیر موم دلی • (۴) الفاظ •

ملك مذکور چیزے از خامه خود دهانیدے - آری اینچنین پاكان و پاك ديفان در عهد دولت و طور مكنت سلطان فيروز شاه بعدايت حضرت الله تبارك و تعالی جل جلاله بودند - نه همین يك ملك نائب باربك این چنین عظمت و رتبت داشت - بلکه هر يكي از ارکان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت يكي از يكي فائق تر بود - ^(۲) در کارهاي محتاجان و کردارهاي حاجتمندان کوشش بيش مي نمودند - ملك نائب باربك پيش از فوت سلطان فيروز ازین جهان خراميد - و در مقام في مقعد صدق آراميد - تا آنکه زنده بود در هواخواهي و دوستداري حضرت شهنشاہ جهد بليغ مينمود - هرگز گله کسی از تاثير جنايت بسي بيلک نفس پيش حضرت شهنشاہ نکرده و هرگز هيچ کسی را از خسي و کسی نیازده - و بچیزے آزار ^(۴) نرسانيده زهه عهد با برکت و طور با مکنت و خهي اصحاب دولت با عزت و حشمت - چنانچه شيخ سعدي شيرازي عليه الرحمة والغفران فرمود ^(۵)

• ابیات •

- اگر کشور کشائي کامرانست •
- وگر درويش حاجتمند نانست •
- دران حالت که خواهد اين و آن مرد •
- نخواهد زین جهان بيش از کفن برد •

(۲) ن) بودے • (۳) ن) مگے • (۴) ن) ايذا نرسانيدے - آنرا نترهانيدے •

(۵) ن) فرماهد •

مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی *

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت
شهنشاه نیکدام ابواب هواخواهی چون هواخواهان میکشود - درین محل
هر یک راوی بنوعی دیگر باز نمود - بعضی گفتند عماد الملک را
والده سلطان فیروز در جهیز از پدر خود یافته بود - چون والده حضرت
شاه را با سپهسالار رجب کار خیر کردند پدر والده شاه عماد الملک را
در جهیز داده - و بعضی گویند در آن ایام که سپهسالار رجب با والده
سلطان فیروز شاه کار خیر کرد والده حضرت شاه از پدر خود پیرویه
بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزی از آن پیرویه
فروخته عماد الملک را به بها خرید - و بعضی گویند^(۲) که حضرت
شهنشاه بعد از جلوس نیک نفوس خویش (دختری که از آن سلطان
قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک
و تعالی جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراستگی آراست) سلطان
فیروز شاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و در نکاح خود
آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را
بسلطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که بهمه حال عماد الملک
پسندیده خصال غلام خاص حضرت خسرو خوش خصال^(۳) بود - اعنی^(۴)

(۲) ن گفتند • (۳) ن خاصه حضرت • (۴) ن افعال •

از جمله بندگان اموال بیت المال نبود. الغرض بحضرت شاه فیروز
 عماد الملک بر طریق ارث رسیده - ملک حضرت شاه بود - بنده قدیم
 و خدمتگار دیرینه بود - اول کسی^(۲) که در ملک سلطان فیروز شاه درآمد
 عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در پادشاهی و اورنگ
 شهنشاهی اول کسی^(۳) که شغل یافت عماد الملک بود - چنانچه از
 حالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمه
 اجلاس فیروزشاهی مشرح نبشته - معیناً عماد الملک غلامی دانا و
 عاقل و مستثنی بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود
 البته حضرت شاه با بنده دولخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکی
 در محل خلوت از دل و جان کشادی - او نیز دران جواب با صواب
 دادی - چنانچه حضرت شاه را موافق مزاج افتادی - و همچنان بر
 متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر
 محل رفتی - و هرچه خواستی گفتی - هر کرا میخواست که از
 حضرت شاه اقطاعی یا برگنه بدهاند بمجرد آنکه ذکر آن شخص
 پیش تخت فلک رفعت کردی حضرت شهنشاه بغیر تأمل و تفکر آن
 کس را اقطاع دادی - و هر کرا عماد الملک خواستی که از شغل معزول
 کند بمجرد آنکه گفتی حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردی
 پنج هزار سوار جرار و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکی کار
 داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر

حکم فرمان حضرت شهنشاه^(۲) خدمت میکردند - چندین اقطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعیین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - برای غمخوارگی زمره حشم و فرقه خدم کوشش بسیار می نمود - در مدت چهل سال (که دوز ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ذره ظلم نکرده - و هیچ وقت شکایت حشم بصریح و کنایت پدش نخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشا^(۳) هر همه با آن و جاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی الدوام ابواب نیکنامی و نیل^(۴) خلق می کشوند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدی که پادشاه آن دور هر روزه که میان خلق مملکت پدید آرد و بهر حضال که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و انعال نعم بکمال رسانیده هر آئینه در عهد دولت او و دور مکنات او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفتم حلم و کرم موصوف بودند *

* بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

(۲) شاه • (۳) پادشاهی • (۴) خدمتی •

• هرچه که سلطان بکند آن کند •

اکنون ^۱نَبشته آید از افسانه‌های روش ملک عماد الملک بشیر
 افسانه شرح مال عماد الملک - مذقول ست عماد الملک مال فراوان
 و زرهای بی پایان داشت - مال او از کورورات گذشته بود - چنین گویند
 راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که وقت بدرد ^۲ت
 برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد
 تنگه را همین ^۳ت برای بدرها خرید کردند - و بهای بدرد ^۴ت
 چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر
 عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنگه را
 بدرد ^۵ت خرید کردند - مع هذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور
 روزنامه رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش
 خواندند بهای بدرد ^۶ت مبلغ دو هزار و پانصد تنگه - چون روزنامه
 پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال از قیاس بدرد کردن
 بگذرد آنچه آنچنان مال را در بدرد کردن مصلحت نیست - درین محل
 ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان بر آورد
 تا چاهها بکار آند^۷ - و آنرا گچ کنانند - این جمیع مال را بطریق ^۸غله
 دران چاهها اندازند - از ان باز همچنان کردند - در گنجینه حضرت شاه
 و خزائن و دفائن آن شهذشاه مال مقداری بود - از ان ^۹سبب که سلطان
 فیروزشاه بالهام حضرت آله حامل مملکت خود را بر جمیع خلایق

• (۲) بکوند • (۳) طریقه • (۴) بدان •

تسعت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقداری رسید
 اموال فراوان و دفائن بے پایان ملک عماد الملک داشت - و مدام برای
 جمع کردن اموال کوشش می‌گماشت - این همه شورها و فتنها^(۲) در عهد
 سلطان محمد شاه بن فیروز شاه بنقدیر حضرت آله که طائفه بندگان آن
 درگاه کردند برای همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن
 شورها و فظرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود
 عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت
 شاه طالب دین اکثر خازان درگاه و بیشتر ملوک بازگاہ مالدار بودند
 اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود - برهیچ کس^(۳) مالداري این
 مقدار روی نمود - بلکه در هیچ عهدی برهیچ خانی و هیچ ملکی
 این مقدار مال نبود •

• ابیات •

• هر بنده شه چو شاه دیگر •
 • با پیل و سپاه و چند ر بر سر •
 • شب و روز بخدمتی گرایند •
 • چندان به حساب در نیایند •

انسانه سندن شاه آسمان^(۵) جاد سلطان فیروز شاه نه گورر مال عماد الملک
 منقول ست ملک عماد الملک سیزده کرور مال جمع کرده بود - و
 برای دیگر از دیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - معهدا^(۶)

(۲) ن) فظرتها • (۳) ن) داشت • (۴) ن) غنی • (۵) ن) شاه آگاه

سلطان فیروز شاه • (۶) ن) و برای آن دیگر از دیاد •

ملک عمادالملک اقطاع^(۲) را برپا داشت در استعانت آن کوشش
 بیش می‌گماشت - البته از خوف عمادالملک دیوان وزارت در
 محاسبه اقطاع و معاملات ملک مذکور اهمال کردی - کارکنان او را
 هیچ کس در دیوان نطلبیدی - چون بعد از چند سال محاسبه اقطاع^(۳)
 را برپا شدی مبلغی مال باقی بیرون آمد - از حال آن مقال پیش
 خسرو خوشخصل گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود
 چه مال من و چه مال بشیر - چون عمادالملک شنید که حضرت شهنشاہ
 بوقت گذشتن کیفیت باقی اقطاع را برپا از قسم خزانه این چنین^(۴)
 مرحمت فرمود عمادالملک مال خود را تذکره گذایده^(۵) پیش تخت
 گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بنده درگاه این قدر
 مال دارد - درین محل شهنشاہ اکل آن تذکره خواند - و هیچ چیزی
 بر زبان نراند - و آن تذکره باز بدست^(۶) عمادالملک داد - روز دیگر چون
 خسرو خوار از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسواره چرخ عیان
 مسافت بسوی مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران
 در محل بارجا بار داد - عمادالملک^(۷) مبلغ یک کور مال بدرها کرده
 بدرگاه با جاہ عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا
 این چیست - عمادالملک التماس کرد^(۸) که بنده درگاه چیزی علوفه

(۲ ن) اقطاع را برپا • (۳ ن) محاسبه اقطاع را برای شدی •

(۴ ن) خیرات چنین • (۵ ن) کرده • (۶ ن) را •

(۷ ن) روز دیگر عمادالملک • (۸ ن) گردانیده •

برای بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستم عمادالملک بالحاج و لجاج پیش آمد - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که بشیر^(۲) ملک خاص منست - آنچه در ملک بشیر ست آن از آن منست این یک کرور مال تسلیم در خزائن بیت المال ندارند - زیراچه خزانه گنجینه بیت المال ست - این یک کرور مال تسلیم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هر وقت که خانجهان را در سواری حضرت شهریار بجهت استعداد اسباب برای چیزی حاجت شدی پیش تخت علم دادی - و ازان یک کرور مال که تسلیم مقبول عطردار بود بوجه قرض سندی - و استعداد کارخانها موجود کناییدی - بعده چون از اقطاع و معاملات مال آمدی^(۳) (بر ملک مقبول عطردار قرض ادا شدی - تا آنکه سلطان فیروزشاه بر تختگاه در صدر حیات بود ازان یک کرور مال چیزی خرج نشدی * * شعر * شاهت چوشاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانه حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

منقولست چون آخر دور و انتهای طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشیرا خاصه ملک من است * (۲ ن) از اینجا دو کتاب یعنی کتاب
 نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۴ صحیح البیاض تا آخرت از دو کتاب دیگر (یعنی
 کتاب نمبر ۱۰۰۲ و کتاب نمبر ۱۰۰۲ بی) تصحیح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضایی او فتور پذیرفت - چون سلطان فیروز شاه برای شکارگاه سواری کرد ملک عماد الملک را در شهر گذاشتی - ملک مذکور بعضی اوقات درون کوشک شهر فیروز آباد ماندی - و بیشتر اوقات در خانه خود بودی چون ملک عماد الملک طالع شدی خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودی فی الحال ایستاده شدی - و از مقام خویش پیشتر شدی^(۲) و خدمت کردی - و تواضع بسیار نمودی - و شتاب کام بسوی ملک عماد الملک دریدی - ملک عماد الملک نیز تواضع کردی - و بردست خانجهان تکیه کردی - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش بایکدیگر حکایت میکردند - خانه خانجهان و خانه عماد الملک در فیروز آباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک افتادی - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان اصحاب خود را بر راه میکردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهول و شهناهارا نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک تنگت آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیان در غیبت شهریار چون خانجهان از خانه خود سواری کردی^(۳) پیش در ملک عماد الملک ایستاده شدی - چون عماد الملک از خانه خود بیرون آمدی آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کفان و کلمات مستحسن گویان در مصلاهی نمازگاه

(۲) (ن) پیشین شدی • (۳) (ن) سوار شدی •

میرفتند - و دران محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک
چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و
ارباب خدم برابر خانجهان بودند اما خانجهان مقبول التفات از

عمادالملک بسوی غیره نداشت * بیت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *

* که نه من بنده غیرم نه خدای دگرست *

افسانه آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عمادالملک پیر گشت سستی باستخوان او
پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد گزاید - و خط آزادی
نویساید - بعده موازنه چهار هزار بنده بده دار مال خرید خود را
آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادی داد - و هر یک بنده دار را
بر اندازه او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگی نشود
الغرض بعد از چندگاه ملک عمادالملک ازین جهان سوی آن جهان
خرامید - سبحان الله و بحمده چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان
سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان
خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت سبحان^(۲)
جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و رای زن سلطان فیروزشاه
بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد از ایشان سلطان فیروز نیز^(۳)

(۲) حضرت حق سبحانه * (۳) بعد از ایشان سلطان فیروز نیز خرامید

ملك عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید مع هذا *

خرامید - معهدا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود
مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز
سند - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عماد الملک نیز مال خاصه خود
بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزی و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخر الامر بدیگران ایثار کردند *

* مثنوی *

* کسان ذره ذره بیکجا نهند *

* کسان توده توده بهر سو دهند *

بعد از نقل ملک عماد الملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سیدالحجاب اهل مثناب تولد شد راریان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
 برده بخداست شیخ گذرانید - و در آن وقت خدمت شیخ بتجدید وضو
 می ساختند - بمجرد آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
 گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف
 در جهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند
 خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن
 ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که
 در نظر شیخ ببرم تا نام تعیین^(۲) کنند - چون از زبان بے زبان خدمت
 شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک
 مذکور مرد صالح و متقی و متدین خاست - راه خانه کعبه مبارک
 برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا
 می کشود - در دریای فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت
 همیشه در درگاه سلاطین چون عقلی باریک بین می آراست - در عهد
 سلطان محمد تغلق پیشوای عماد الملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه
 ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش
 حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل
 کمال و آئین ملکی که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکی
 با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببی از
 ملک سید الحجاب رنجیدی و چند روز پیش خویش آمدن ندادی

* (۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور ہر دو وقت پیش در سلطان بے ناغہ حاضر شدی
 بمجرد آنکہ دو سہ روز ملک سیدالکجاب پیش تخت نیامدی
 حضرت خسرو خویش خصال فی الحال یاد کردے - و در عین کلام
 این لفظ فرمودی - کہ کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف
 غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدی - سبحان الله
 و بحمدہ ملک سیدالکجاب برگزیدہ حضرت وہاب جل جلالہ
 چندین کسان اہل گناہ را از حضرت فیروزشاہ در حال نفتی
 و هنگام زنتی خلاص دہانید^(۲) - و چندین اشخاص را بہندسہ
 فراست و زمزمہ کیاست استقامتہا کفانید - چون حضرت جہاندار
 و مکنت شہریار بر کسے نفت شدی و بروی الفاظ زنت گفتی
 البتہ ملک سیدالکجاب مذکور تا وسع امکان او بودی در باب آن
 شخص سخن نیک گفتی - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردی
 کہ حضرت شاہ با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک
 گفتن نتوانستے لفظ قبیح نکفتی - و دران هنگام باہتمام تمام ساکت
 شدہ ماندی - عموم خلایق را از ملک سیدالکجاب اہل مناب
 منفعت برد - همچنین چون ملک مذکور خواستی ذکر کمی پیش
 تخت کند بہ بہانہ دگر کسی کردی - چنانچہ غرض آن مسکین
 غمگین حاصل شدی - چنیں گویند راویان باریک بین و مخبران
 خورشہ چین گلستان قرب سلاطین کہ روزی فقیری حقیری بے روزی

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن نزار خویش و آثار
 درد دل پر ریش باز نمود - و ابواب راز کشود - که من بنده فقیرم
 و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبنام - هیچ
 استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رضای خدای تبارک
 و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت مصطفی محمد^(۳)
 رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب
 گفت که فقیر بے تدبیر برو - و پنچ سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه
 کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا^(۴) جانبر سواری کند مقابل
 سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله
 چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهریار
 گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد
 مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و بر سر او
 رسیده آن گندم از دست آن سنده پیش حضرت شاه برده گذرانیده
 بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک
 دانه یکبار برای حضرت شهریار سوره اخلاص خوانده ام - چون ملک
 سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون
 شهریاران باتبار و بختیاران نامدار بدان اعتقادی که در حق فقرا و
 مساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می انداخت

(۲) آزار • (۳) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم •

(۴) جائے •

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بز چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاہ اکل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان پزند حضرت شهنشاہ فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - دزین محل ملک مذکور باز نمود - که این مردے ابوالبنائة ست - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزی یک تنگه بوجه معاش برای این فقیر از عشور و زکوة شهر بدهند - آری ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کنانیدی - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائے رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهاند - و بعضی را نان می کنانید - این چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبه ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای دل شهنشاہ مشهور در آمده بود - هرچه گفته بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصاله و بوالعجب افعاله ملک سید الحجاب داشت - چون کسی از تاثیر حاجت بے بیلک نفس بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او بر آمدی - و البته از خلق بعد انما کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے سندی - و این جمله بحضرت بارفعت و مکنت بارتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشته و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات مشغول^(۲)

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله .

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد
 بلیغ نمودی - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت
 بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیحد می گماشت
 اگرچه گفته اند لقمه حلال در جهان اندک ست - اما علمای
 شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت گفته - و در اسرار بیشمار سفته
 که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام
 و علی الدوام از وجه قرض خوردی - و در لباس نیز احتیاط بے قیاس
 کردی - آنچه مشروع بودی پوشیدی - و هرچه نامشروع بودی گرد
 آن نکشتی - در ذات خود ملک سید الحجاب جمله صفات اخلاق
 احسن و خصال مستحسن داشت - و البته با خانان درگاه و ملوک
 بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و الفاظ ضحک بازنمودی - و
 حضرت شاه و مکننت شهنشاه را کلمات طیبیت او بغایت خوش
 آمدی - چندین اهل تفتی را که حضرت شاه میخواست زفتی کند
 ملک سید الحجاب در هنگام طیبیت باز خریدی - مدت چهل سال
 کمال که در آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهی و
 بارجای شهنشاهی و مجلس نامتناهی ملک سید الحجاب که اهل

(۲ ن) بحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار • (۳ ن) نمودی • (۴ ن)

و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و

بر نسیب حال و اقوال و خصال هر یکی نامی داشته - پیش حضرت جهاندار

با هر یک طیبیت کردی الفاظ ضحک باز نمودی •

مناب بود در مقام ندیمی جولانگری نمودی - و پیش از سلطان فیروز
ازین جهان خرامید *

* بیت *

* دنیات که مـذـزل عذابست *

* پندار که نزد تو خرابست *

* بر نام و نشان کس نشان نیست *

* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمهٔ یازدهم شرح احوال ملک شمس‌الدین

ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفی؛

صماک شده بود

نقل ست ملک شمس‌الدین ابورجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابورجا
بود - پیش نخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات
و سکناات خود مینمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور
در غیبت سلطان محمد امرزیدهٔ حضرت غفور پیش داخل در پرکاله
کنانیده بود - راریان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف
شمس‌سراج غفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که
ملک مجیر در عهد دولت سلطان محمد جهانگیر در مملکت دارالملک
دهلی اقطاعی داشت - اندران ایام که سلطان محمد اهل عظام دنبال
طنی بدنام در تهنه رفته چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ
در مناتب سلطان محمد مشرح نبشته است - الفرص سلطان محمد

از آنهنگام طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش با سوار و پیادهٔ بیش سمت سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام در شهر دهلی ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر در جوار دهلی رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر از دهلی منحرف گشته کذارای لب آب چون رفته با ملک کبیر ملاقات نکرده - چون ملک مجیر در میان دو آب فرود آمده بعضه اشخاص از زمرهٔ اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که ملک مجیر چیزی هوا در سر دارد - که از بسیاری غرور بسیار و پندار ناشمار بغیر دیدن بندگی ملکی در میان دو آب نزول کرده - و از شهر دهلی عمداً منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلی از جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت بیشمار ملک کبیر نامدار در میان دو آب طلب ملک مجیر فرستاد ملک مجیر کام و ناکام بشتاب کام در دهلی آمد - و حشم خود را هم در میان دو آب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد در آن وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر پایان در مقام حجاب خدمت نکرد^(۲) - هر چند که جهد کردند و کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیارود سر بانگر بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفتی بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روی ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بزبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلی منحرف شده روی از من بگردانی - و سوی لشکر رخ آری - مگر تو چیزی هوا در سر داری - درین محل ملک مجیر بر روی ملک کبیر لفظی گستاخ وار گفت - که هر یک شیر را مرغزاری هست - هرگز هیچ یکی با دیگری نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب درپدند و آستینهای ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاست روان کردند درین محل ملک مجیر عقل کم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی هنجار را پیش داخل سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور سیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سياست کرده *

* منثوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *

* که با شاه خويشي ندارد کسي *

القصة ^۱ ملک شمس الدین ابورجا برادر زاده ملک مجیر ابورجا بود ابورجا ازان گویند که ابورجایان طائفه اند از ملک بالا - ملک شمس الدین ابورجا مردی دانا و کافی و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدی - اول حال و در آوان مقال ملک شمس الدین ابورجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثنی و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعیین شده بود - چندگله میان باریدهان بود - بعده نائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس الدین ابورجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهایی عمل اقطاع هر یگان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را کرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداق چیزها بسیار بنیاد نهاد - که درهم و فهم

(۲ ن) در ملک بالا • (۳ ن) قرابخان •

غیربی ننگجد^(۲) - ملک قبول را با جمله اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هر یکی مختص در کار ملک شمس الدین کوشش نمود - ملک شمس الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعده ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوی اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفر خان بن ظفر خان یعنی دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود^(۱) ملک شمس الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهایی بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملی باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین آمد^(۳) - بعد از چندگاه ملک شمس الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس الدین از گجرات در شهر دهلی درآمد^(۴) الحاصل در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدارن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بیشمار و بسیار می نمود دران سواری حضرت جهاندار ملک شمس الدین مذکور از پیش شهنشاه مشهور شغل استیفای ممالک یافت - حضرت شاه فیض الملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس الدین

(۲) نمی ننگجد • (۳) بدین • (۴) فی الحاصل در آخر عهد فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمری حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدوین •

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آری عجب کاری و بوالعجب اسرارمی - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این گمان در دل افتاد، و ابواب منقلب در قلب آن شهریار کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهای مملکت و کردارهای امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهی برداشته اند - اگر شمس الدین ابورجا را (که در فواست و درایت مستثنی ست) در دیوان وزارت تعیین کنم جمیع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که مُلک حضرت آن شهریار و ملک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضل^(۲) کردگار و عنایت بے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جمله خلائق بے علائق در مقام تن آسانی بودند - چون ملک شمس الدین ابورجا که بتقدیر خدا شغل استیفاي ممالک یافت برآی پرداخت اوامر و نواهی آن کوشش گماشت - مصداقها در مملکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلی بحکمت لم یزلی ازو بود *

• مثنوی •

• تقدیر خدا کس نداند •

• فردا که رود کدام ماند •

اکنون هر یک افسانه از افسانه‌های دلنگی
و داستان‌های فتنگی، او شرح داده آید *
افسانهٔ حالت ملک شمس‌الدین ابورجا
با حضرت شهنشاه مصفا

معهدنا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب
مناصب دیوان وزارت^(۲) خطرۀ بد گمانی افتاد بدان سبب زمام
امور اموال بیت المال بدست ملک شمس‌الدین داد - ملک
شمس‌الدین را مقرب حضرت خرویش گردانید - ملک^(۳) مشهور این
چنین قرب یافت که در بوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلیٰ و ادنیٰ
اشجار عداوت کاشت - در هر محلی که حضرت فیروزشاه بودی ملک
شمس‌الدین در محل و غیر محل رفتی - بلکه بحدی منزلت تقرب
یافت که ملک مذکور از آثار قرب^(۴) رستم را زال پنداشت - چون
ملک شمس‌الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی^(۵) میرفت
چون خلوت میشد حضرت شاه بکیاست^(۶) کفایت معلوم می‌کرد
که شمس‌الدین ابورجا البته چیزه از کیفیت دیوان وزارت
خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله
خواهان خود را ازان محل دور میکنند - هر چه ملک مذکور را

-
- (۲) ن عدالت • (۳) ن ملک مذکور بهستور • (۴) ن قربت •
(۵) ن می‌رود • (۶) ن می‌شود • (۷) ن می‌کند •

در دل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلی رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبه کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتی جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون می آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودی بحضرت شاه گفتی و باز گشته - تا کار این کردار بحدی رسید که اگر ملک شمس الدین خواستی که الفاظ نهانی به پنهانی بحضرت شاه سلیمانی باز نماید و حضرت شاه در محل بارجایی باز داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتی - و آستین خویش بردهن خود داشتی - و در کوش سلطان گفتی - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاری دلتنگی و نهایت بیشماري فتنگی ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن چاه تمام روز شمس گفتی - تا ایذمه زبان خشک می شد - تمام کارها و کردارهای دیوان وزارت ملک شمس الدین ابورجا کردی - و وظیفه مستوفی چیست - تا در خرجهای مملکت که در حق خلایق سلطنت می شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقی کاری ندارد اما ملک شمس الدین ابورجا از بسیاری قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفی و مجموعدار و برید و ناظر و

وقوف و وظائف هرهمه فرو گرفته بود - جمله اصحاب دست از کار باز داشته - آری ملک شمس الدین از بسیاری جاه دنیای از جمیع اصحاب سلطنت پناهی برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاہ دانا جمله مملکت در انداخت - و در بوسن دل جمیع اهل اختصاص حضرت نخم عداوت کاشت - و کوشش برای سندن رشوت گماشت - و دست برای رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعی کرده - و هم دعای بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهای کردار ملک شمس الدین ابورجا بے هنجار خود را تلف کلانیده •

• مننوی •

• نماند ستم کاره بد روزگار •

• بماند برو لعنت کردار •

افسانه نشستن ملک شمس الدین ابورجا

در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت

نشسته و برای پرداخت کارها و کردارها کوششی گماشتی جمله

(۲) برهمه • (۳) ملک شمس الدین ندانست و از بسیاری جاه

دنیای از جمیع اصحاب ثقات می گشت •

اصحاب مناصب در محل خویش می نشستند^(۲) - دران ایام
 خواجه حسام الدین جنیدی نیک نام مجموعدار دیوان عالی
 وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالیهای امور مملکت جد بلیغ
 می نمود - المقصود ملک شمس الدین ابورجا طرف راستای
 خانجهان در محل مستوفیان قدیم نشسته - چون کیفیت های مملکت
 و شرح کارهای و کردارهای سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب
 مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرج حجت و غیر حجت
 و قسم باقی صحیح و سقیم نویسدگان و محرران دواوین بر قانون و آئین
 سلاطین پیشین با مقطعان اقطاع و عمال معاملات می کردند و
 پیش مسند می بردند و می گذاردند بمجرد خواندن کاغذ ملک
 شمس الدین ابورجا مستوفی ممالک در هر کلیات و جزویات در
 پیوستگی - و یکن تقریب باریک در قسم تحریر پیدا کردی که مجموعه
 دیوان ابکم ماندی - و کسی را مجال نطق نبودی که سوال او را جواب
 با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردی معلم^(۳) و فاضل
 و محرر و مقرر و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات
 حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاہ کامکار شاه عالم
 مدار مالک باوقار سلطان فیروز شهریار دیگر کسی را در نظر نیارودی
 و آدمی نداشتی - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش
 نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

(۲) می نشستگی * (۳) معلم *

شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفی در مسند نشسته می بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفی ممالک سخن مرتب کردی خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردی - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدی کردی - و هیچ اندیشه عاقبت نکردی - و یک کوچه^(۲) برای گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابورجا در وظیفه هر یک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردی که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پرندبیر و مشرف ممالک و غیر آن هر همه درین محل ساکت می بودند - و هر همه دم میکشیدند - و ملک مذکور ازه زبان بود - طبیعت پر بیان^(۳) داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب^(۴) گفتی - و سخن باریک گرفتی - و با زمره محرران و فرقه نویسندگان در بحث شروع کردی - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مررخان باریک بین ست از از مراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخنی نوشته - تا فائده باشد مرخردمندان را - گفته بزرگان ست که طبائع

(۲) ن توجه • (۳) ن رسان • (۴) ن جواب داد •

بر سه نوع است - یک طبیعت را حافظ گویند - یعنی آنچه در
 سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را
 طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعنی آنچه در یابد یاد ماند
 و طبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعنی آنچه در یابد
 در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد
 مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب
 این نیک بختی نوشته •

• بیت •

• نی هرکه گوش و چشم و دهن دارد آدمی ست •

• بس دیو را که صورت فرزند آدم ست •

فی القصة ملک شمس الدین ابورجا البته خالی ازین هر سه
 طبیعت نبود - از تاثیر این طباع نلته بود که اینچنین پادشاهی با جاهي
 صاحب تختگاهی را ملک شمس الدین ابورجا از ره برده - و برکل
 مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالی
 وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشای گفتار و
 کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند •

• بیت •

• هرچه شاه آن کند که او گوید •

• حیف باشد که جز نکو گوید •

افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا

ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرمود شمس کجا بودی - و کدام ابواب کردار کشودی^(۴) - ملک شمس الدین بآن نمود و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس الدین گفت و ساکت گشت - از حضرت شاه و بازگذاشته شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو می شود - درین محل ملک شمس الدین سر فرود افکند - و چیزی نگفت - حضرت شاه سوم کورت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو می پرسم جواب سبب چه نمیدهی - ملک مذکور بحضرت مهربان مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکی گشته میان چند روز من بندق درگاه را تلف خواهند کنانید • بیت •

• مـزـن فال بد که آورد حال بد •

• مـبـلـدا کس کو زند فال بد •

ملک شمس الدین مذکور برای خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهای گفتار روزی باشد که چیزی پیش بندقی تخت

(۲) ن • میکشودی • (۳) ن • شد •

باز نمایند - و من بنده را تلف کنند - چون جمله اصحاب یکی شوند گفته^(۲) من بیچاره که بجای می آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که ای شمس من هرگز گفته^(۳) کمه بید نفسی در حق تو نشنوم^(۴) - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهای دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بلر داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالی وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هرهمه را پیش برد درین محل چون شهنشاه اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوی خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین ابورجا - درین محل دستور مسطور بازنمود مستوفی ممالک - باز از حضرت شاه فرمان شد مستوفی چه باشد خانجهان گفت خرجهای مملکت صحیح کذب - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علی الفور چون روز بازنمود - که ملک ضیاء الملک مستوفی ممالک و کارگذار

(۲) شدند * (۳) گفت من بیچاره که می آرد شنید *

(۴) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهای قلمی از یک کتاب قلمی

تصحیح کرده شد *

دیوان عالی وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آری چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزی کار دیوان تو برمی آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهای ملکی بکلی بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوی باشد جمیع سکن گامستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمنی کنند - اگر کسی از تاثیر عداوت بسی پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهایی قدیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کنی - و عقده نقار در دل اندازی این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهی درین عداوت خرابی کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسی در حق ملک ضیاءالملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دواوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که ای خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکی از شما بعضی نویسنده

مشرفست - و بعضی نویسنده مستوفی - و بعضی نویسنده وزیر و بعضی نویسنده برید - چون شمس در دیوان باشد و اصحاب شما از سبب مواعی در خانه خود مانده باشند و شمس را بدیدن کاغذی یا رجوع دفتری ضرورت افتد دران هنگام شما را سوای این گفتن چاره نیست که اصحاب خود را خبر کنم بعده بدهم بدین صورت کار ما در حیز تعطیل افتد - چون حضرت شاه و مکتب شهنشاه این لفظ فرمود جمله محرران و کل نویسندگان سر بر زمین آوردند و دعای شاه و ثنای پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون دولتخواهان باز نمودند و هر همه متفق گفتند - که چون ملک ضیاء الملک کاغذی و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نکنیم فی الحال بدهیم - درین محل خانجهان چون دستوران دانا و وزیران مستثنی گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن محرریکه در امر ملک ضیاء الملک یک لحظه و یا یک لمحّه تقصیر کند و یا توقف نماید سزای او کنم - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار عظام بغایت و بے نهایت خورم شد - حضرت شاه برای بزرگی و عظمت ملک شمس الدین ابورجا را بارانی خاص از اندام مبارک کشیده در برش پوشانیده - و تمام اصحاب دیوان را یار او گردانیده - ازان روز باز دیوان وزارت بکلی دست از کارها و کردارهای مملکت باز داشته چنانچه مناسب این حال آن شیخ صاحب قال در گلستان مقال خود برای تنبّه دوستان نوشته •

• بیت •

- حذر کن ز دود درونهای ریش •
- که ریش درون عاقبت سر کشد •
- بهم بر مکن تا توانی دلی •
- که آهی جهانی بهم بر کشد •

افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین

ابورجا بر زوی خواجه حسام الدین

جنیدی برگزیده حضرت خدای

تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابورجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقد ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می گذشت - و خانجهان بر آئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتباً نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکرر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابورجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت پیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می نشست - و محاسبه مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

ملک مذکور از نائیر غرور و پندار مشهور از در سرای باز میگشت
چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون می آمدند
که سینه بسینه سائیده شدی - و ملک شمس الدین میان نویسندگان
دراوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان
پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد
او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان امید او
خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت
چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و
مدام و علی الدوام بر بستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمی
به بیغمی سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان
و مقالات این در ماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل
جلاله و عم نواله بدشواری کشید - و در مقامات اضطراری رسید - اتفاقا
شبیهی از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدی
در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان درازین برآئین پیشین کیفیت
کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک
چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هر یک چیز با
اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عطف بر می آورد
ناگاه در عین گفتار و بران کردار مانا که خرچی دران کارخانه در سنون
گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث
شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که ای فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف باز نموده که دیوان خرچ
 کفانیده - درین محل ملک شمس الدین رخ بخواجه جنیدی آورد
 و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که ای خواجه
 این گندگیها و نارسیدنیها کار شماسست - در کارها و کردارها که من نشسته
 راست می آمم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من
 چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک
 شمس الدین ابورجا همین مقدار لفظ گفت - و مهره علف سفت
 و بالایی جامخانه دیوان ایستاده گشت - بندگی خواجه جنیدی را
 هم بالایی جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت
 این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر
 معینا چون ملک شمس الدین ابورجا ازان جا رفته و خواجه را
 همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدی مستقبل قبله ایستاد
 و بدست راست از سبب بے حرمتی پیش محاسن خود گرفته و
 چشم پر آب کرده رو بسوی آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از
 زبان بر آورده - و گفته آهی تو بر همه پادشاهی - بکرم عام و شفقت
 تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاری - تا بوقت پیران سال و
 در ایام ضعف کمال از دست این مشتی بے هنجاران بے باکان فضیحت
 نشوم - و با آب روی ازین جهان روم - بندگی خواجه جنید این
 سخن گفت - و از بالایی جامخانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله
 و بحمده همدران شب خواجه بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز

ازین دنیا بسوی عقبی خرامید - آری عجب کاری و برالعجب اسراری که هر یک بنده را در درگاه حضرت بے نیاز الوهیت صمدیت جلت قدرته و علت کلمته عجزی و رازی و نیازی دیگرست و کاری و باری و سازی بیشترست •

• بیت •

• مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست •

• کمر بخدمت سلطان به بند صوفی باش •

زُه بزرگی خواجه جنیدی - خواجه مذکور مردی صالح و متقی و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابوالفتح قدس الله سره العزیز بود - یک کرامت همین بود که مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آله بے جهات اجابت افتاد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل جلاله و عم نواله قرب یافت - و سر بر آستانه دار البقا نهاد - تا معلوم جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردد که در عهد دولت فیروز شاه بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارهای حاجتمندان و کردارهای مستمندان با تمام می رسانیدند اکنون بعنایت بیچرون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله باز آمده شود بر سر سخن - یعنی ملک مذکور از آثار غرور و اسرار فجزر بر خواجه جنید مشهور مواخذة کرد - و بر آئینه جمال پاک او کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان بر آورد - و در

واقعہ حال این معنی نبود کہ جنیدی در کارها و عملها نرسیدے
 و یا از قسم نهم کارکنی قاصر بودے - و یا سند کارهای ملکی
 ندانسنے - همه میدانست - آری رسمیت قدیم و آئینیست مستقیم
 چنانچه والی مملکت باشد و هر مهره که از قسم روش خویش
 می تراشد جمله نواب او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
 کوشش بیش گمارند . اگر در عہدی پادشاهی دست بظلم دراز کند
 هر آئینہ خلایق دیگر کہ تیغ او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
 مقال بد حال بر خلایق ظلم کنند - و در هر عصری و نوبتی و دہری
 چون پادشاهی با جائے دین پناہی صاحب دستگاہی دانا و آگاہی
 در شہری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز زاہ عدل و فضل
 و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والی خود کنند
 کہ الناس علی دین ملوکہم •

• بیت •

- پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست •
- دوستدارش روز سختی دشمن زور آور ست •
- با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین •
- زانکہ شاہنشاہ عادل را رعیت لشکر ست •

فی الحاصل همچنیں سلطان فیروزشاہ برگزیدہ حضرت آلہ جل جلالہ
 و عم نوالہ در درر عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
 قہاری و ہراس جباری حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامکار
 چہاندار جل جلالہ و عم نوالہ بر جمیع خلایق کبار و صغار احسان و ززیدہ

و حکم شرع کرده - و بحکم فراوان عمر بسر برده - خیانت هریکی از قسم ملکی و مالی بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکنی را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالی قلیل اهل عمل پراغفال پریشان حال را سیاستهای گوناگون و شدتهای روز افزون شدی - در عهد دولت و دور مکننت فیروزشاهی هیچ کارکنی را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضی صدرالملک مقطع خط مهوبه را - و آن چگونه بود - مانا که بر قاضی صدرالملک موازنه پنجاه لک سکه باغ معاملتی فرود آمد آن باقی را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته که پسر قاضی صدرالملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات مینمرد - او را هر روز پنج سیر مروارید را چونه برای خوردن میبایست - مردمان پسر قاضی صدرالملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضی صدرالملک مقطع خط مهوبه این قدر باقی دیوانی بیرون آمد با آن هم سلطان فیروزشاه صاحب فتح و جاه او را نمیگشت - و میگفت که خون همچو توئی که ریزد او سرخون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سرخون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضی صدرالملک را زحمتی شده که از نائیر آن زحمت دلیل هستی خود دشوار

می دانست - و بدان سبب قاضی صدرالملک در مهربه خود را در چندین جنگها انداخت - چون تقدیر از نبود سلامت می ماند چون باقی مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس کرد که من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پیش دربار حضرت جهاندار سیاست شد - الغرض چون در پادشاهی و طور شاهنشاهی فیروزشاهی این چنین بود هر آئینه جمله محرران و جمیع نویسندگان آن عهد بر زمره عمال و فرقه کارکنان پراغفال همه حال و بهمه احوال عفو میفرمودند - و در حجتها تاکید بسیار نبود - و گرنه معاذ الله که از ذات شایسته صفات خواجه جنیدی و خواجه شرف مالوه ذره خیانت آید - و یا شمه آثار مدهانت روی نماید - و یا بغیر تبلیغ و فرمان طغرا خرجی غیر پسند شود - اما ایشان باندک حجت بسند کرده بودند - آری بوالعجب اسرارے - بارها درین گفتارها آن شهنشاہ با جاه سلطان فیروزشاه فرمودی که من دست چپ خود را استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازین آنست که هر یکی دران عهد این چنین اشخاص بودند - و هر همه قناعت داشتند - و مردمان مصلح بودند - معہذا چون ملک شمس الدین اهل هوا در دیوان وزارت نشست مصداقهای سلاطین ماضیه پیش گرفت - بدان سبب بر اهل دیانت و امانت لفظ عیب گفت و این جمله از آثار نادانی و رعونت نفسانی و تاثیر حرص انسانی و اشکال و سوسه شیطانی ست - در اقامت این چیزها موجب

ندامت و شماتت است - زمره اهل عقل و فرقه ارباب فضل
 از سبب مصلحتی عارضی مردمان معتبر را در معرض ملامت و
 اهانت نیارند - زیراچه عجب قومی اند زمره کارکنان و فرقه عابدان
 هر یکی کارهای تحریر و کردارهایی تقدیر از قلیل یا کثیر نهایت
 بدانند - اما چون روش سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همه
 وقت سویی علم و احسان و ایثار بودی و برای منافع خلق کوشش
 مینمودی بدان سبب جمیع کارگذاران عهد دولت او در محاسبه
 اعمال عمال سهولت میگرفتند - و متابعت ملک خود می کردند *

• شعر •

• زور مندی مکن بر اهل زمین •

• تا دعایت بر آسمان نرود •

افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابورجا

بر اصحاب مناصب دیوان عالی

وزارت دام عالیا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاہ مشهور در دیوان وزارت
 چون هوا خواهان فباط گشت جمله اصحاب در روزگار پستی نشستند
 ملک شمس الدین بر اصحاب دیوان الفاظ عیب گفت - و جوهر گوهر
 نا حفاظی سفت - بعضی را گفت مشتی مخلولیان - یعنی پدران
 ایشان در دیوان وزارت کاری و شغلی داشتند - چون نقل کردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهای دیوان وزارت و عملهای آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان مشتغ از طائفه مخلولیان اند و بعضی را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعنی چنانچه لنگر جامخانه در وقت فراش جامخانه در کرانه آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجنید هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضی اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالی و عاری اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسند می آیند - و طریقه لنگر جامخانه بالای جامخانه می نهینند - و از کارها و عملهای مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با محرمین خود کفتی و مهره محبت سفتی - که خانجهان را در کرانه چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضی از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهای دیوانی پیش حضرت سلیمانی چنان باز نموده ام که سلطان فیروز شاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند •

• بیت •

• بزرگش نخوانند اهل خرد •

• که نام بزرگان بزشتی برد •

آری عجب کاری و بوالعجب کرداری - آن روز که ملک شمس الدین ابورجا را بند کردند و جلا وطن گردانیدند مردی نزدیک او رفت و گوهر اسرار سفت - و گفت ای فیاه الملك تو خود را کانی و

عادل و فاضل و کامل بگویانی - از آثار عقل نباشد که خود را
 درین معرض آری - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم
 مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام
 ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصی
 پیش وزیر آوردند - ما نا که آن شخص چیزی خیانت کرده بود
 و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آدمم
 و برو الفاظ معاملات گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک
 ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر
 خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان مانند - درین باب
 چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - كما قال النبي
 صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این
 آیه کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خورد خان
 این آیه نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده
 حدیث نیست - خانجهان معلم کرد که آیه قرآن را لفظ حدیث
 گفتم - خانجهان گفت خواهی این حدیث باشد خواهی نص
 بری بهمه حال احسان نیکو چیز است - اکنون وزیري که میان نص
 و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن
 قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب
 آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات نجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها
 دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبہ کشیده که چون مقطعان از اقطاع در حضرت می آمدند اول در خانه ملک شمس الدین ابوجا می رفتند - و او را می دیدند بعدہ پایدوس سلطان فیروز می کردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پاي او می بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمیز همان حکم کردے که دران مطلوب ملک شمس الدین بودے - چون ملک شمس الدین دید که حضرت شاه فیروز وابستہ کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاع و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس الدین (که برای آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختی کردے - و هم از خلق رشوت سندے - دوم روز سیوم روز خالی نبودے که حضرت شاه سلیمان جاه بارانی کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت پیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که هر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضای پادشاه و پیشوای ایشان پیش گیرد برای آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفه اند - یک طائفه برای آن هواخواهي کند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و برای توأم مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذرہ طمع در دلهاي ایشان نباشد - زہ

این طائفه حلال خوار و دوستدار - و طائفه دوم برای منتشر شدن نام و آوازه خویش از تاثیر نخوت بیش هواخواه پادشاه باشند - و برای زیادت شدن جاه و منزلت دنیاری اخلاص نمایند - توفیرات مالا یعنی پیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسمی در عهد سلطان علاء الدین کرد - برای توفیرات لایعنی مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این موخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مناقب علایی بتوفیق حضرت کبریائی مشرح باز دیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاریدن به شمار مملکت روی بخرابی آرد •

* بیت *

* طمع را نا توانی دور میدار *

* بسا سرزین طمع برباد رفتست *

طائفه سیرم هواخواهی سلاطین بریا و نفاق کنند برای خلاص جان خویش - اما زمره سلاطین و فرقه امامان دین عجب قومی اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهری سفینه است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانی عورت اند - و طائفه چهارم هواخواهی برای طمع خرد کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کرد - از غایت هواخواهی سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و خود دست در طمع دراز کرده از همه مقطعان

اقتاعات و عمال پرکثات و متصرفان کارخانها رشوت سند - انگاه درباب او سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبہ آرامید که ملک شمس الدین بر اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگی میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدی - و در عالم تحیر افتادی چون اثر رشوت سندي بعد ازان از سر او باز آمدی - در اول حال و ابتدای مقال چون ملک شمس الدین خواستی که بر کسی پیچد و سختی کند او را پیش وزیر کردی - چون از رشوت سندي باز پیش خانجهان چنان ذکر او کردی که او را خلاصی دهانیدی - و خانجهان نیکو دانستی که ملک مذکور بمستور سبب رشوت چنين میکند خانجهان بر نائید قول ملک شمس الدین حکم کردی - برای آن تا ذاکر ابورجای بے هنجار از آزار وزیر بتر آید - و حضرت شاه و مکنت شهنشاہ را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و مذافق درگاه کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادی همان زمان پیش خانجهان آمدی - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودی که من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودی ای نادان رای هرچه ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم خدای عز و جل چیست - سبحان الله و بحمدہ وقتی کاری از کارهای ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاه در سواری بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

در خانه ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و برای اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهای بندگانگی ملکی اهمال میکند - برای او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبی برای ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت در گلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت *

* چند روزی دزد اگر قصد متاعی کرده *

* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پی او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگرمی مینمود - روزی از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبه اقطاع میگذاشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیچش میگفت - چنانچه آن کار کن را پای از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکنی دست را کوتاه
 باید گردانید - درین محل ملک زاده مذکور بمسطور گفت ملک
 ضیاء الملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی
 شده است - تا سلسله یاری یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین
 گفت - چه میکنم مشتے دزدان مانند رهنان جمع آمده اند
 و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک
 زاده نیکنام فرمود که ملک ضیاء الملک نیز شده است که هر همه
 یکی شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو
 روز را بسر آرند *

* بپدم دهندم بشنوم خواهم که صبر هم کنم *

* چون تو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان *

افسانه جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک

شمس الدین را در مرقات میان نهالستانها

معهدنا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم
 پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت - از جمله متقدمان اهل بصارت
 و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین ببیان ملیح
 و زبان فصیح مقالت معامتی تواند کرد - زیراچه بقدگی
 ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین
 چلیدی پرتدبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای
 فانی سومی سرای باقی خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین
 پسر خواجه جنیدی و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین
 مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود می نشستند
 از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمی توانستند
 درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان
 وزارت نایب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردی کافی
 و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکی و مالی با مهارت
 یافته - در غور عمل عمل رسیده - در بحسب نکات تحریر و گفتار
 تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهانی به پنهانی بر ملک
 مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقاتل ملک شمس الدین
 آگاهی داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین
 گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند
 جمله اصحاب دواوین یکجا شدند - و ملک فضل آله علی بلخی
 اگرچه نایب مستوفی بود مکرر میماند - المقصود بحکمت حضرت
 ودود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهای ملک
 شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورچا انداخته
 دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک
 رموزات عملیات برای تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهایی
 ابورچا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بی نهایت صالح بود
 خانجهان برای گذراندن مکث می نمود - همدرین میان بتقدیر
 حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن
 پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
 پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
 ملیح بیرون داد - و ابواب راستی بدرستی و درشتی کشاد - راویان
 روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
 کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
 میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
 هر دو پرگنه از رقم دیرانی و محصل قانونی زیادت حاصل میشد
 ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
 آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
 تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملات از زبان کشید - عبد آله
 کارکن بر ملک شمس الدین منت بسیار کرده - و از دل و جان
 برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیچش بود منت
 عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
 خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل
 خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
 که افعال او قبیح ست تا چیزی نستانند هرگز از پیچیدن نماند
 درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

او را برین آورده تا شرح این مقال و فصل این اموال و افعال
 و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه
 رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معیناً روزی از
 روزها حضرت شهنشاہ مصفا در محل بارجایی با صفا بار داده بود
 و ملک عبد آله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا باز نمود
 و ابواب راز خود باز کشود - آغاز کرد که از صدقۀ شاه جهان
 و شهنشاہ دوران بندۀ درگاه و کمینۀ این بارگاه دو پرگنه دارد
 و ملک ضیاء الملک در پرگنات بندۀ درگاه بغایت و بی نهایت
 می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه
 اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زیان
 خود کشید - فرمان شد عبد آله چه می گوید - ابورجا باز نمود
 که پرگنات ملک عبد آله محصول اندکست - و حاصل بسیار
 و بی شمارست - ملک عبد آله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور
 سفت - و گفت که از صدقۀ شاه جهان تمام مملکت دارالملک
 دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی
 و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولاتهای که هست یکی
 بده رسیده - هر کجا که تورشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که
 ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم
 ترا از سر خود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیچش
 بسیار و قصد بیدمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکننت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعنی گفتند - هم همچنین است که ملک عبد آله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهی با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تأمل و تفکر بسیار فی الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانه خود رسید دران وقت کارکنان دواوین آن درهای ثمین و گوهرهای منین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین زیادت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض برای استعداد خویش از خزانه موفوره سنده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیارده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنگه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او برای چه گذاشته

حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله و عم نواله دریافت چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در محن چمن اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالحال فی الحال بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصة چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود را طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کرده دیگر میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز باز کشوند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک شمس الدین ابورجای خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه و مکنش شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگرے که پیل از جزائر رود نیل برای حضرت بیارد هر پیل که در میان راه سقط شود بهای آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فذان بدروغ بهای چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران اینچنین کیفیت متین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من
 این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون
 ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت
 پیش تخت اعلیٰ باز نمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاہ
 از ابورجای اهل نباہ بکلی بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ
 سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* حرامش بود نعمت پادشاه *

* که هنگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانہ سلطان نشسته بود
 و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها می نمود - دران
 حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوی ملک عبد آله
 کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان
 نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود که خانجهان و ملک
 فیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکل فرمان
 فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشینند
 فرمان شد عبد آله برو ابورجا را باز بگیر و ایستاده بکن - همان
 زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد
 و ابورجا را از محل کمرگه گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا
 چه مجال که پیش خانجهان بنشینی - سبحان الله و بحمدہ
 دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معینا چون ملک عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کله علم که در بر او بود گشاید - و کلاه دوات که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - وای برای آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند •

• بیت •

• سعدی زمانه گر بشکر پرورد ترا •

• چون میکشد بزه ندادن تفضلی •

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بندند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانه او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانه او از هر جنس بی شمار آورده درون در سرای انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - در میان در سرا هجوم خلائق بی شمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه بازنمودند که بازاریان هر چهار شهر

برای تماشای اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا بدی کرد با اهل مملکت ما کرد - ازان بازاریان چه کرد - که ایشان با فرحت تمام برای دیدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص بازنمودند چون ابورجا در مملکت ضابط گشت - درین مدت کالای هرکه خرید کردی بران مسکین زور آوردی - و البته از بهای اصل چیزی نقصان دادی - از خوف رعب او کسی چیزی نگوئی نتوانستی - چون اهل بازار شنیده که احوال شمس الدین ابورجا بدین پایه رسیده برای دیدن او و اسباب او آمده اند - درین محل شهنشاه اکمل فرمود زه حیات بد که ببدنامی گذرانیده - و حضرت شاه این بیت فرمود *

* بیت *

* سعدیا مرد خردمند نمی‌ورد هرگز *

* مرده آنست که نامش به نکویی نه برند *

حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگویند که خلایق درون آمدن ممانع نباشند - خلق خدا بیاید به بیند - المقصود اسباب خانه ملک شمس الدین بها کردند - مبلغ هشتاد هزار تنگه را شده بود گویند در کوی عداوت پویند؛ بحضرت فیروزشاه گویندگی کرد و برین جمله باز نموده که ابورجا درون حصار جهان پناه خانه دارد درون آن خانه میان آستانه جائی یافته درون آن جا تنگهای زر داشته چون دران خانه نفحص و تجسس کردند مبلغ سه هزار تنگه زر

بیرون آمد - بعده خالجهان گفت ای شمس مگر مال دیگر بیا
 ابورجای بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این
 پیش حضرت شاه باریک بین بردند - حضرت شاه بردستور هواخواه
 مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال سندن نمیتوانی - مدام در تن
 آسانی میگذرائی - خالجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را
 در بست - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معهذا
 بتقدیر خدای تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانہ
 ابورجا می آوردند و درون در سرائی انبار میزدند مانا که در میان
 یک صندوق سه بدره زهر حلاهل با تبرهای زرین بیرون آمد
 آن بدره را پیش حضرت شهنشاه جهان پناه بردند - از حال آن
 مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکل
 فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل برای
 چه جمع کرده بودی - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر
 برای عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ازین سخن حضرت
 جهاندار فرمود که ابورجا مردی شیاد و مکارست - برای جان
 بعضی مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن
 اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه
 بدره زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جون
 بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب فتح
 و بهروز در سواری شکار سمت کفار حریم بدائون شد - ابورجا را

برای طلب مال تسلیم خانجهان کردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستی - دران محل ملک شمس الدین را چندان میزدند که چوب شکسته شد - و ذره ذره گشتی اما زهی دلیری ابورجا که چندین لت میخورد هیچ وقتی لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردی از غایت لت بے طاقت شدی - پای از گرفته کشاله کزان از پیش مسند خانجهان بیرون می آوردند - باز روز دیگر دو چندان لت خوردی - چون مدت شش ماه دستور هواخواه ملک شمس الدین اهل نباه را لتهای بلیغ و شدت‌های گوناگون کرد بعد ازان از حضرت شاه و مکنت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدین ابورجا را در مروت و تهاک جلا کنند - و این تهاک و مروت سمت غربست میان نهالستانها و بیلبانها - و دران زمین بی آبی‌ها بسیارست - چنانچه مناسب آن شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* بیت *

* در بزرگی و دار و گیر عمل *

* ز آشنایان فراغتی دارند *

* روز در ماندگی و معزولی *

* درد دل پیش دوستان آرند *

القصة بطولها و عز قبولها چند گاه که حضرت فیروز شاه در حیات بود و بر تختگاه مملکت جولان گری می نمود ملک شمس الدین ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروز شاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسپ سوار شدن نمیتوانست - پالکی سوار می گشت - بعد چندگاه ابورجای خود خرواه خرامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفه جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنه ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمانه شورشاست *

* دوران بقا چو باد صحرا بگذشت *

* تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت *

* پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد *

* در گردن او بماند و بر ما بگذشت *

آیدون و همیدرن چند مقدمه دیگر از احوال تعبیه عهد سلطان فیروز شاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهی بتوفیق حضرت آلهی جل جلاله و عم نواله *

مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی

و اظهار کرامت سلطان فیروز شاه بکرم الله تبارک

و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هزده محل
 فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خورن
 خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد
 دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه
 بسپی بیک نفسی دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین
 دامغانی بحکمت ربانی جل جلاله و عم نواله - آری عجب کاری
 و هو العجب اسراری - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه
 تا سال سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بکرم آله و عنایت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک رانی و جهانبانی
 و سلیمانی و کامرانی و پادشاهی و کز کلاهی از ماه تابماهی
 خوش خرم گذشت - هر روز دولت روز افزون گشت - مدت
 بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر
 پرکمال لم یزلی و لایزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در
 مملکت و پایه سلطنت دولتهای روز افزون چون شاه فریدون زیادت
 بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمایه سلطان فیروز
 صاحب فتح و بهروز در سواری شکر سمت کتبر بود - در باختن
 شکر و ناختن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه
 بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور
 در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق
 پیوست - حضرت شاه از سواری بازگشته بود - هوای بشکال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگ گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سواری شهریاری این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف برابر رکاب بود - فی القصه در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فیروز را اندوه بسیار رسید - آب در دیده میگردانید - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه هر سال می فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبعمائه حضرت شاه در شهر بود - که یک نفر خراسانی درون محسن پاشیب بر ملک نیک آمدی بر کوتوال ممالک تیغ کشید - اول اول تیغ که در عهد سلطان فیروز درون در سرای از نیام بیرون آمد آن روز بود - چنین گویند راریان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که یک نفر خراسانی بتقدیر حضرت ربانی جل جلاله و عم نواله از جمله نجار خراسان بجنایتی در بندبخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفی بسیار محنت او را روی نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کیفیت بندیان بندبخانها پیس بیارند - بر مضمون این فرمان ملک نیک آمدی کوتوال چون قانون پاسبان کیفیت آن خراسانی در حضرت سلیمانی برده - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که او مردی شهر غریب است او را پیش بیارند - ملک نیک آمدی آخر وقت آن خراسانی را بندها بندها بریده برابر

خربش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالای پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدی پیش بود و آن خراسانی در عقب او - دران محل طائفه بندگان تیغدار نوبتی می نشستند - خراسانی مذکور از بسیاری غرور سر ازان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید و بر سر ملک نیک آمدی زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراسانی در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکی تیغ بر سر ملک نیک آمدی رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراسانی خواجه نامدار صاحب دستگاه مرده معارف و میان طائفه سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جنایت در دیوان ملک نیک آمدی بدست کواتوال ممالک گرفتار شد او را در بندخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده می داشتند - و قضیه او چندین کورت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند می نشست او را پیش مسند حکومت وزارت حاضر می گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دروین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمده و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سوارچی شکر بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سرای خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هریک تنی بسوی آن گوش داشت - چون غوغا بسیار و شور
 خلائق بی شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران
 حالت حضرت شهنشاه با جلالت در محل چچه چوبین نشسته
 بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهویار با مکنت
 بر بام کوشک برآمد - چون خراسانی مانند دشمنان جانی تیغ
 بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت
 در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفی فرار نماید
 چون تیغ برهنه بردست او بود هیچ تیغداري و سپرداري نزدیک
 خراسانی شدن نتوانست - چون آن خراسانی خواست از بالای
 پاشیب فرود آید در عین دویدن و پوئیدن پای او لغزید - و بر
 زمین افتاد - بعضی تیغداران که نوبتی پاشیب بودند و جمله
 ملک برو دویدند - و سپرهای خود بران خراسانی انداختند
 و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال
 و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین
 محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که ای مرد تو که از خراسان
 باشی برین کوتوال این چنین تیغ اندازی که او سلامت نه ماند
 نه بینی که چون مجرمی را پیش ما آرند قید از پای او دور نکنند
 بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مردی شهر غریب ست
 این خراسانی را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفه ایشان را
 پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوی خود

در دهن این خراسانی اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوبی خود در دهن او انداختند آن خراسانی کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید چون ازان حالت و اثری از اثر آن مقاتلت پیش تخت باز نمودند حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بهای خویش آویختند - حاصل از کفایت مذکور درین سطور برای آنست - که اول تیغ که در میان در سرای حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائة آن خراسانی تیغ از نیام کشیده و بر سر ملک آمدی کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس بود - بعده در سال سنه ۷۸۱ احدی ثمانین و سبعمائه حضرت فیروز شاه مانند سلطان اهل کاه برای باختن شکار چون جهانداران کبار سواری کرده سمت اثاره و تیلای رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال و قادر پرکمال لم یزلی و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه دیگر در هوای بشکل همان جانب شده - دران سال بیشتر از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده در فوت هر یک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف فراوان و حزن بے پایان کرده - بعده در سنه ۷۸۲ اثنین و ثمانین و سبعمائه شمس الدین دامغانی در گجرات فطرت کرده - و در سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابورجا شغل استیفای ممالک یافته - و تا سال سنه ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائه

شور ابورجای مذکور بالا تر از همه شورها در شهر و بلاد ممالک بود - بعده در سال سنه ۷۸۶ ستة و ثمانین و سبعمائه آن جهاندار کامگار نامدار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله را زحمت روی نموده بود - بعده در سال سنه ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائه جحاز مملکت دارالملک دهلی بحکمت قادر پرکمال لم یزل و لایزال جلت قدرته و علت کلمته در جنبش آمد - میان شاهزاده محمد خان و خان جهان قتال بکمال شده - بعده در سال سنه ۷۹۰ تسعین و سبعمائه سلطان فیروز شاه بجوار رحمت حضرت آله جل جلاله و عم نواله پیوست کما قال الله تبارک و تعالی ذلک تقدیر العزیز العلیم - خدمت شیخ المشائخ شیخ سعدی سهروردی شیرازی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* بیت *

- * گر یکی را تو کامران بینی *
- * دیگری را دل از مجاهده ریش *
- * گر کسی خاک مرده باز کند *
- * ننماید توانگر از درویش *
- * فرق شاهي و بندگی برخواست *
- * چون قضا سر نوشته آمد پیش *

اکنون شرح داده آید از احوال فطرت دامغانی بدشکال اعنی شمس الدین دامغانی نام مردی بود که نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعتباری بسیار بود - میان ملوک آن روز رعنائی می نمود - با هر یک از امثال خود ابواب مرای ۷ مر می کشود - ندمای حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این خیال روی داد تا نیابت گجرات بشخصه معتبر دهد - ظفر خان بن ظفر خان را بر خود بدارد - و دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر او دریا خان خطاب ظفر خانی و اقطاع گجرات از محلول پدر خود یافته بود - و چند سال کارهای اقطاع گجرات بر طریق بهتر کرده - چنانچه در دولت آباد لرزه افتاده - حضرت فیروز شاه چند گاه همدرین فکر بود - و هرکس را برای کار اندیشیده - دامغانی مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغانی بحضرت جهانبانی باز می نمود - هر بار حضرت شهریار فرمان می فرمود که شمس الدین دامغانی مرده کار گذارست - اما فتنه مزاج است - عاقبت کار و انتهای گفتار و کردار از دامغانی پرکار فتنگی آید - و زائد که جهانی را جمال اندوه در آئینه بکمال جمال نماید - تا کار این بار بجائی رسید و گفتار این کردار بمنتهی کشید - که عماد الملک برای این کار بدل و جان کوشید - چون تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نواله برین بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک
شمس الدین دامغانی اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغانی
را برای نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیارند - بعد از
چند روز او را در پای سلطان فیروز انداختند - در آن حالت از
حضرت شهنشاہ با جلالت فرمان شد شمس تو ما را ضمان نفس
خود بده - دامغانی چون از زبان حضرت سلیمانی این لفظ شنید
علی الفور از زبان خود کشید - هرکرا فرمان خسرو جهان شود
درین محل حضرت شهنشاہ اکمل فرمود که بندگی شیخ الاسلام
نظام الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز را الآن ضمان نفس
خود بده - دامغانی قبول کرد - روز دیگر حضرت جهاندار چون
شهریاران کامکار سواری کرد - در روضه شیخ الاسلام مخصوص کرده
دامغانی را برابر خود کرده برد - دامغانی غلاف تمبر خدمت
شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت
شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در
گجرات فرستاد - المقصود چون دامغانی از پیش حضرت جهان
بانی روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از
محصولات پرگنات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان
گرفت - در دل عقده فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش
گرفت - یک دانگه و درم از محصول گجرات در حضرت
فرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که بر ابر او رفته بودند هیچ

کسی را خبری نداد - بعد از چند گاه دامغانی خود خواه اسرار
 این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکی را بزبان شیرین مستظهر^(۲)
 کرد . و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغانی
 را کشتند - مع هذا آن نبشته عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز
 آن نبشته پیش تخت میخواندند که سر دامغانی رسید - الاغان
 بر سبیل سرعت دوان فرستادند امیر صدکان با عرائض ایشان
 آمدند - در آن نبشتهای ایشان باز دیده بودند - که سر شمس الدین
 دامغانی حرامخوار بریده پیش حضرت جهانبانی فرستاد - چون
 سر دامغانی آوردند از حضرت شاه سلیمان جاه فیروز شاه فرمان شد
 تا سر دامغانی را پیش دربار بدارند - آری این همه حشمت
 و مکنت عقیده سلطان فیروز شاه است که بغیر جنگ سر دامغانی
 بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست
 هر که با خدا ست کرم خدای تبارک و تعالی چل جلاله
 و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم
 این مقال عزیز نبشته *

* بیت *

- * ای بنده بمن بگرد و غیرم یله کن *
- * گر شاهجهان نکردی آنکه گاه کن *
- * رو گرد جهان بگرد پا ابله کن *
- * گر همچو منی یابی مازایله کن *

(۲ ن) صحیح البیاض *

- یک صبح باخلاص بیجا بز در من •
- گر کار تو بر نیارم آنکه گله کن •

اکنون شمه از کشتن دامغانی نبشته آید

تا پندی باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج
 عقیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالات نوشته که شمس الدین
 دامغانی از حضرت جهانبانی روی نافته و مخالفت ورزیده
 سر از فرمان برداری کشید - تمام خلایق گجرات بر حال او خذدید
 جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و ترکشداران
 اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص
 ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم
 کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانه او
 خالی شد - این جمیع گردان با نیزه‌های گردان در خانه دامغانی
 در آمدند - دامغانی را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت
 کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغانی از آثار نادانی
 و اسرار کم دانی خطر و مخالفت و اندیشه مذاقشت در دل خود
 گذرانید جمله خلایق از زمره صغیر و کبیر و از فرقه جوان
 تا پیر از طائفه آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت
 میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - که قوله علیه الصلوة و السلام العنایة

قبل الماء و الطین • • بیت •

• پیش از من و تو بر رخ جانها شده آمد •

• طغرای خط نیک و بد و نیک و بد اختر •

مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفه

خونیان را باهتتام تمام

نقل است حضرت فیروز شاه چون آئین جهانداران و قوانین
تاجداران هرگز خونیی را نگذاشتی در زمان واحد قصاص فرمودی
چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک
یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - راویان محقق
برین مورخ مدقق باز نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد
دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب لراه صاحب
جاء و جایگاه دازند کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - درمیان
مقربان آن درگاه اختصاص بی قیاس داشته - چنانچه از آثار
عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک
یوسف بغرا دو پسر داشته برای پرورش هر دو پسر کوشش
میگماشت - و این هر دو پسر از مادری دیگر بودند - اتفاقاً
ایشان هر دو برادر در عهد دولت حضرت فیروز شاه در قصبه
یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهنتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمی یافت - چون این هردو برادر در قصبه یوسف پور رفتند و چند روز در آن مقام مقام کردند برادر مهتر مر برادر کهنتر را بکشت - مادر او از حالت این مقاتلت پدیش تخت فیروزشاهی گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاہ افسر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - معہذا چون کشتن برادر کهنتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاہ اکمل در تأمل افتاد - بعد از تأمل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاہ جهاندار شد تا برادر مهتر را پدیش در شاه و مکنت شهنشاہ کردن زدند - و حضرت شهنشاہ بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم تصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام نویسنده بود - در خزانه موفوره نویسنده گی میکرد - مانا که متعلمی در خانه او برای تعلیم کردن خوردگان می آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلی داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد می ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیه محبت نیز جاری بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتی ابواب عشق
 کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلی در فیروزآباد
 می آمد - مدت پنج روز در خانه خواجه احمد می ماند - خوردگان
 او را تعلیم می کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت
 شبی از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچه خود را
 با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن
 مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان
 هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کار آوردند
 و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانه خود بیرون آوردند
 بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و
 جامه های خونی آلوده خویش از تاثیر خوف بیش برای شستن
 بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز
 حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید
 و همدران محل ایستاده شد - و عزان سمند درامت کشید - و دران
 ایام ملک نیک آمدی کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام الدین
 پسر او کوتوالی داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک
 حسام الدین را طلبیده این لفظ از زبان بے زبان خود کشید - اگر
 کشنده این مقتول را پیدا نیاری بجای این مقتول ترا بکشم
 ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت
 چون متاملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامی که بندد

فی الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خورن از روی او دور گردانیدند - و بالای تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهنه داشتند تا شاید بود کسی او را بشناسد - و نشانی دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منشای او چه جای - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد برای تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصی آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانه این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملاک حسام الدین نشانی یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و نجسس خانه مقتول یافته - در خانه او خبر کرده آن بیچارگان حیران و طیران هر همه بسوی شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاری و قلق و اضطرابی ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانه خواجه احمد نویسنده خزانه تعلیم خردگان او میکرد - مانا که خواجه مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود برای کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کونوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کونوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانه احمد را

شدت کنند - چون کونوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور
 شدت کرد ایشان هر همه راستی حال و صدق مقال بیرون دادند
 و این لفظ باز نمودند که خواجه احمد با در غلام بچه و با این مقتول
 یکجا شراب می خوردند - همدران لحظه کشتند - آخر الامر آن
 غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار
 کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کار در حلق او
 راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ می گویند
 من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامه
 خون آلوده خواجه در خانه گازر داده اند - چون گازر را طلب
 کردند گازر مذکور جامه خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران
 جامه بجای داغ خون زردی علامت می نمود - خواجه احمد را
 پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبحه
 ذبح کرده بودم این علامت آن است - درین محل حضرت جهاندار
 اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر
 کردند - و آن علامت زردی نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت
 شهریار باز نمودند - که این علامت زردی از خون مذبحه نباشد
 اما چون خون مردم بشویند بعد از علامت زردی پیدا آید - چون
 قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند
 تا احمد خونری را در محل سیاست برند - درین محل خواجه
 احمد بر پایی خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهایی

خون این مقتول هشتاد هزار تنگه میدهم - خانجهان دستور بمستور
 از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که
 خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنگه بهای خون میدهد - سلطان
 فیروز شاه از آثار خوف حضرت آله جل جلاله و عم نواله فرمان
 فرمود - و برین جمله باز نمود که ای وزیر کم دان و ای دستور
 نادان هرکرا مال خواهد بود او بزر مال خون مردمان خواهد
 ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند
 حالت مقاتل خلائق بدشواری کشد - و فردای قیامت پیش
 کرسی قضا شرمندگی آرد - درین محل خانجهان گفت که
 محاسبه لکهوک جمع خزانه در ذمه این احمد ست - چند روز
 معدود اگر توقف کنند از حساب سنده آید - اموال بیت المال
 ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهوک باز آمدم
 احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن
 دو نفر غلام بچه بحضور خلائق خواص و عوام سیاست کردند
 و معنی عدل شاهی بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة
 خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هر یک از علامات
 و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد
 کتابها شود *

* بیت *

* آورده بضبط ربع مسکون *

* گنجینه فزون ز گنج قارون *

- در عدل بگرد سخت بنیاد •
- در پای شغال شی—رافتاد •

مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه
در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان
و آراستن مساجد و انصاف
رسانیدن مظلومان

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله
در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون
سلاطین اهل تمیز کوشش بسیار و قصد بی شمار کرده - یکی
برای بندیان بیچاره - هر بار که حضرت شهریار از سواری شکار
باز آمدی و در شهر فیروز آباد نزل کردی بندیان بیچاره را
یاد آوردی - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نمودی - هر
آن کس که لائق رها کردنی بودی در محل رها کردی - و هر که
لائق جلا کردنی بودی در محل جلا کردی - احسن آنست
چون حضرت شاه شخصی را در محل فرستادی بر سبیل جلا
برای آن شخص در آن محل وظیفه تعیین فرمودی - تا آن شخص را
از جهت معاش و انتعاش درماندگی نباشد - المقصود
سلطان فیروز برگزیده حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار
بلکه بتکرار هزار بار بر عمل حضرت تاکید بر تاکید کردی - نباید

که بندی در بند دیر بماند - آه دل او که بستاند - و هر بار حضرت
شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودی که مسکین
محبوسان دائم خاطرهای ایشان پریشان مدام عاجز و حیران
از سبب خیانت خویش از ناآیر بی عاقبتی بیش در بند
می مانند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بند
سخت بلایی و مشکل جانگهایی ست - اندران هنگام که عزیز
مصر خواب سهمناک دید جمع معتبران را طلبید - هیچ کس
با مهارت بسی خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن
شرابدار بود که با مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام در زندان بود
شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامی ست کنعانی در زندان
او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر
همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام
فرستاد - تا از تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر
یوسف نیکوکار علیه الصلوة و السلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر
یوسف علیه الصلوة و السلام فی الحال گفت - مدت هفت سال
کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور
درین محل برای آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت
جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم درین محل قسم
رانده و فرموده - که رحمت خدای تبارک و تعالی جل جلاله
و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام باد - که

فی الحال تعبیر خواب عزیز مصر کرد - من که محمدم اگر درین محل می بودم تا مرا از زندان بیرون نمی آوردند نمی گفتم مقصود ازین انست که بند زندان سخت بلائی ست - مع هذا سلطان فیروز شاه مستثنی از سبب بندیان ضعا بر کارکنان درگاه و عمال بارگاه ناکید بسیار کردی - تا کار بجائے کشید و بر تبه رسید که در هر غره ماه جمیع کارکنان کیفیت بندیان پیش می بردند •

• بیت •

• بر خلق دري ز لطف بکشاہ •

• بندهي بجهان بکرد آزاد •

مشغولي دوم براي تازه کردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و کارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذکره کنند و پیش بیارند - زیراچه بعضي مساجد را باني نقل کرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قدیم و کهنه گشته - این جمله مفصل و مکيف کرده کیفیت پیش تخت باز نمودند - سلطان فیروز بتوفیق حضرت آله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعیین کرده - و وجه روغن چراغ و صنف بورپا دهانیده - و بعضي مساجد را که لائق مرمت بودند مرمت کنازیده - این چنین شده که جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حدیث پیغامپرست صلی الله علیه و سلم - پیش از آنکه

قیامت قائم شود. جمیع مساجد عالم را نقره گین کنند - و در جنت
 برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زه عظمت
 مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله
 له قسرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدی فرموده • * بیت •
 • در دارفنا سراي عمارت نمي کنند •
 • بشتات نا عمارت کار بقا کذیم •

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروز شاه را انصاف دادن مظلومان بود
 درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود - چون
 شخصی در عین سوارمی شهریارمی عرض داشت احوال اموال
 خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن
 حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکتب پادشاهی
 همداران محل عفان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک
 خود می طلبید - عرض او بتمام می شنید - بعده فرمان میفرمود
 ای مسکین چندین دوازم بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام
 کار حاجتمندان نمکین تعیین کرده ام تو عرض خود بر ایشان
 نگفته - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گفتارها
 برایشان گفتم - و جوهر گوهر اندره خود سقتم - چون اهمال
 و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت باز نمودم
 درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دوازم را پیش
 خویش طلبیدی - برایشان زجر بسیار کردی - و حاجت آن

حاجتمندان برآردی - و اگر آن شخص گله اصحاب دیوان رسالت نکردی با آن هم حاجت آن حاجتمندان برآردی بعده سمند دولت ازان محل بیشتر رانندی - آخر عمر حضرت شاه فیروز را هم درین سه چیز گذشت - زهی نیت صادق و صالح - هر آن خصلتی پسندیده و فعلی گزیده که سلاطین پیشین داشتند آن جمیع صفات در ذات با برکات احسن صفات و عالی درجات حضرت فیروزشاه تعبیه بود - بلکه اضعاف آن داشت - اکثر اوصاف اولیا در ذات فیروزشاه با صفا بود آری عجب اسراری - وقتی پیغامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مهتر جبرئیل علیه السلام را پرسید - یا اخیی جبرئیل اگر الله تبارک و تعالی شما را در قالب آدمی آفریدی و در دار دنیا فرستادی شما در دنیا کدام کار اختیار کردی - درین محل مهتر جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت و در اسرار سفت که معارفت سلاطین - زیراچه حاجات حاجتمندان و کار مستمندان تعلق بدیوان رسالت دارد - حضرت فیروزشاه نیز برای انصاف مظلوم و تدارک ظالم تقصیر نکرده *

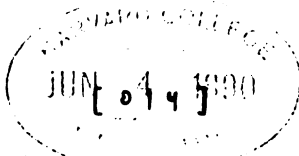
* بیت *

- * اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی *
- * بر آرند غلامان او درخت از بیخ *

مقدمه پانزدهم از احوال و دواعی آخرین میان خدمت
سید السادات سید جلال الحق و الشرع
والدین قدس سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاری رحمه الله
علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه برای ملاقات خسرو
شش جهات آمدی - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت
از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکی برای ازدیاد اتحاد
از دل و جان کوشش بیش می نمود - چون خدمت سید
جلال الدین از اوچه می آمدند چون نزدیک فیروز آباد می رسیدند
حضرت شاه تا مند رفتی استقبال میکردی - میان هر دو
نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز
و اکرام درون شهر آوردی - گاهی درون کوشک معظم فیروز آباد
متصل مباره و گاهی در شفاخانه و گاهی در حظیره شاه زاده
فتح خان مرحوم فرود می آوردند - المقصود چون خدمت
سید السادات بر طریقته معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز
میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین
قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه جهان
با آن جاه از تختگاه ایستاده شدی - و بتواضع تمام خدمت کردی
هر دو بزرگوار دران محل بالای جامخانه می نشستند - چون

خدمت سید بازگشتی باز حضرت شاه فیروز از بالای جامخانه ایستاده شدی - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدی حضرت فیروز شاه هم بالای جامخانه ایستاده بودی - چون خدمت سید در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه نیز سلام کردی - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدی بعداً حضرت شاه در تخت سلطنت نشستی - زهی حسن ادب که حضرت جهاندار با سید نگاه داشتی - و حضرت شهریار نیز چون جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دهم روز سیوم روز برای ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتی هر دو بزرگوار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا می نشستند - از تاثیر محبت و مردت بیش حکایت میکردند بیشتر خلاق ارچه و اکثر خلایق دهلی را هر حاجتی و فرقی که بودی خدمت سید باز نمودی - سید میفرمودند بزخامان خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت سید حاجات هر یکی کتابت میکردند - چون حضرت شاه با مکنت پادشاهی برای دیدن خدمت سید آمدی دران محل خدمت سید بر خادمان فرمودی - که آن کاغذ حاجتمندان و قرطاس مستمندان پیش بندگی حضرت شاه جهان بگذرانند چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندنی حاجت هر یکی برحسب مطلوب او برآردی - چون چند گاه



خدمت سید در شهر ماندی و باز طرف اوچه روان شدی
حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدی - المقصود بحکمت
حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان
خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب
دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت
سید جلال الدین مخصوص برای ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر
آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد
در شهر ماندند - باز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت
مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله
سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت پیش وداع
کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت
و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که
میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعده خدمت
سید سلطان را گفت دعا گو را عمر با آخرین رسیده - و شما را
نیز سنه کبیر شده - این زمان شما را در سواریه بر آئین جهانداري
از شهر دهلی دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این
نصیحت گفته *

(۲) چون در هیچک نسخهای موجوده زائد برین یافته نشد و کدامی نسخه

کامل دستیاب نگردیده لهذا تا این مقام بحیض طبع در آمد و بس •

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 57, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRUBNER & CO.

67 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaita Brahma Siddhi, Fasc. I—III @ /6/ each	..	Rs	1	2
Agni Purāna, (Sans.) Fasc. II—XIV @ /6/ each	4	14
Anu Bhāshyam, Fasc. I	0	6
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda. (Sans.) Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I	0	6
Aphorisms of the Vedānta. (Sans.) Fasc. VII—XIII @ /6/ each	2	4
Ashṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. I—VI @ /6/ each	2	4
Aśvavidyā, Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Avadāna Kalpalatā by Kṣhemendra (Sans. & Tibetan) Vol. I Fasc. I—II @ 1/	2	0
Bhāmātī, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each	3	0
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I	0	12
Brihaddevatā, (Sans.) Fasc. I	0	6
Brihadharma Purāṇam, Fasc. I—II @ /6/ each	0	12
Brihat Aranyaka Upanishad, (Sans.) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each	1	2
Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each	0	12
Brihat Saṃhitā, (Sans.) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each	1	14
Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Sans.) Fasc. II—III @ /6/ each	0	12
Chaturvarga Chintāmani, (Sans.) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, Part I Fasc. 1—18, Part II, Fasc. 1—4 @ /6/ each	21	12
Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II	0	6
Daśarūpa, Fasc. II and III @ /6/	0	12
Gobhiliya Gṛihya Sūtra, (Sans.) Fasc. I—XII @ /6/ each	4	6
Hindu Astronomy, (English) Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Kāla Mādhava, (Sans.) Fasc. I—IV @ /6/	1	8
Kātantra, (Sans.) Fasc. I—VI @ /12/ each	4	8
Kathā Śrutī Sūgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each	10	8
Kaushitakī Brahman Upanishads, Fasc. II	0	6
Kūrma Purāna, (Sans.) Fasc. I—VIII @ /6/ each	3	0
Lalita-Vistara (Sans.) Fasc. II—VI @ /6/	1	14
Lalita-Vistara, (English) Fasc. I—III @ /12/ each	2	4
Madana Pārijāta, (Sans.) Fasc. I—VI @ /6/ each	2	4
Manuṭikā Sangraha, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Mārkaṇḍeya Purāna, (Sans.) Fasc. IV—VII @ /6/ each	1	8
Mārkaṇḍeya Purāna (Eng.) Fasc. I—II @ /12/ each	1	8
Mīmāṃsā Darśana, (Sans.) Fasc. II—XIX @ /6/ each	6	12
Nārada Pancharātra, (Sans.) Fasc. IV	0	6
Nārada Smṛiti, (Sans.) Fasc. I—III @ /6/	1	2
Nyavārtikam, (Sans.) Fasc. I	0	6
Nirukta, (Sans.) Vol. I, Fasc. IV—VI; Vol. II, Fasc. I—VI; Vol. III, Fasc. I—VI; Vol. IV, Fasc. I—VII @ /6/ each, Fasc.	8	4
Nītisāra, or The Elements of Polity, By Kāmandakī, (Sans.) Fasc. II—V @ /6/ each	1	8
Nyāya Darśana, (Sans.) Fasc. III	0	6
Nyāya Kusumāñjali Prakuraṇam (Sans.) Vol. I, Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Parīśiṣṭa Parvan (Sans.) Fasc. I—IV @ /6/ each	1	8

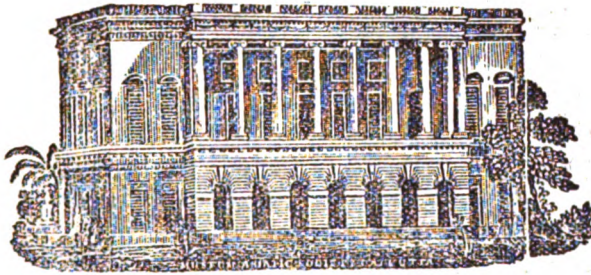
(Continued on third page of Cover.)

JUN 4 1890

BIBLIOTHECA INDICA ;

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 738.



تاریخ فیروز شاہی
TĀRĪKH I FĪROZSHĀHĪ

BY

شمس سراج عفیف
SHAMS-I-SIRAJ AFI'F

EDITED BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN
PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT. CALCUTTA MADRASAH.
FASCICULUS V.

CALCUTTA :

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY. 57, PARK STREET.
1890.

فهرست نامهای مردمان و مواضع و آبها که در تاریخ فیروزشاهی
 مذکورست بترتیب حروف تهجی مرتب بدو بهره کرده شد
 بهره نخستین فهرست نامهای مردمان بهره دومین
 فهرست مواضع و آبها

بهره نخستین فهرست نامهای مردمان
 باذکر حالات هر صفحه

اسماء	صفحه	حالات
ابوبکر	۳۶	تولد فیروزشاه
=	۳۴۰	بیان پایگاه فیروزشاه
ابوالفتح ابوبکر	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای فیروزشاه
ابوالحسن	۳۳۹	مالک شدن ابوالحسن مجموع کارخانها را
ابراهیم نائب باریک	۳۶۱	شرح جشن فیروزشاهی
=	۴۲۸	در عظمت نائب باریک
احمد خان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
ادیسر	۱۶۴	روان شدن سلطان سمت جاجنگر
آدم علیه السلام	۲۵۵	ذکر یادگاری بادشاهان

حالات	صفحه	اسماء
تعريف خانجهان بحسن انتظام	۲۱۳	ارسطو
زاري کردن خلق در کونچي رن	۲۱۴	=
ذکر کیفیت پيران پيش سلطان	۳۰۲	اسحق ملک
=	۳۰۳	=
=	۳۰۴	=
بردن سلطان نه کرور مال از عماد الملک	۱۴۵	=
بودن هرهرکارخانه علیحده در تحت هر امير	۳۳۸	اسمعیل ملک
فرمان سلطان بخانجهان	۲۱۹	امير حسن
ترتيب نشستن پيش مسند وزير	۴۱۹	=
فرمان سلطان بخانجهان	۱۷۴	امير خسرو
قصه زال با شاه	۱۸۴	=
زيارت کردن سلطان مقبره بزرگان	۱۹۵	=
گفتار تيمور درباره یادگار سلطان	۳۱۴	=
بنای شفاخانه برای مردمان	۳۵۶	=
تعريف سلطان فيروز	۳۶۰	=
بيان نمونهاي جديد	۳۶۹	=
ترتيب نشستن امرا	۲۸۵	امير احمد اقبال
بنای ديوان خيرات	۳۵۰	امير ميران
نزول فرمودن سلطان در حریم نهته	۱۹۹	آنر

حالات	صفحه	اسماء
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	افیرنهو
فصل الباء		
فهرست کتاب	۳۳	بانهبندہ
نزول سلطان در حریم تہنہ	۱۹۹	=
جنگ سلطان با تہنہیان	۲۰۰	=
=	۲۰۱	=
پیغام تہنہیان بخدمت جلال الدین حسین	۲۴۰	=
رسیدن حضرت جلال الدین بلشکر سلطان	۲۴۱	=
اصلاح با تہنہیان	۲۴۲	=
رسیدن بانہبندہ در شکرگاہ بخدمت سلطان	۲۴۳	=
=	۲۴۴	=
رسیدن جام در شکرگاہ بخدمت سلطان	۲۴۵	=
بازگشت سلطان بسوی دہلی	۲۴۷	=
آوازہ غرق شدن کشتی اتباع بانہبندہ	۲۴۸	=
بازگشتن بانہبندہ سوی لشکر سلطان	۲۴۹	=
وظیفہ مقررکردن سلطان برای جام و بانہبندہ	۲۵۳	=
فرستادن سلطان جام را برای دفع شرماچی	۲۵۴	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	=
بیان احوال عماد الملک	۴۳۶	بشیر

حالات	صفحه	اسماء
شرح مال عماد الملک	۱۴۳۹	بشیر
بیان زیادتی مال عماد الملک	۱۴۴۰	=
بودن سلطان نه کورر مال از عماد الملک	۱۴۴۱	=
حواله مقبول یک کورر مال شدن	۱۴۴۲	=
گرفتار کردن بکن قربت حسن را	۲۶۲	بکن
کلمات بقراط	۳۵۵	بقراط
بودن هرکارخانه علیجده در تحت هر امیر	۳۳۸	بلال خان
قاعدۃ سلطان برای نانهایی جدید	۹۶	بهاء الدین ذکریا
نصیحت شیخ الاسلام بسطان	۲۳۰	=
قصه تولد خانجهان پسر خانجهان	۱۴۲۵	=
عرضداشت بهرام خان پیش سلطان	۲۲۴	بهرام خان
آوردن منارهایی سنگین	۳۰۶	بهیم
=	۳۰۸	=
فصل الپاء		
جنگک فیروز شاه با سلطان شمس الدین	۱۱۶	پرویز
روان شدن سلطان سمت جاجنکر	۱۶۳	=
جنگک سلطان با تهنیان	۲۰۰	=
درست کردن لشکر بنکاله برج حصار را	۱۵۲	پشنگ
فصل الناء		

حالات	صفحه	اسماء
	۳۵	تاتار خان
فهرست کتاب		
آموختن فیروز شاه مراسم تاجداري	۴۱	=
جلوس فیروز شاهي	۴۴	=
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه	۵۱	=
بخواجه جهان		
کلام خواجه جهان باخاصان خود	۶۸	=
رفتن فیروز شاه بزیارت شیخ	۷۹	=
جنگ سلطان باشاه بنگاله	۱۱۵	=
	۱۱۶	=
فرار کردن شاه بنگاله از جنگ	۱۱۷	=
زاري کردن زنان بنگاله	۱۱۹	=
ظاهر شدن فعلي عجیب از تاتار خان	۱۲۰	=
بار دیگر روانگی سلطان جانب لکهنوتي	۱۴۵	=
شراب خوردن سلطان فیروز	۱۴۶	=
منع کردن تاتارخان سلطان را از خوردن شراب	۱۴۷	=
متوجه شدن فیروز شاه سمت تهنه	۱۹۷	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۶	=
در بیان عظمت تاتار خان	۳۸۸	=
کیفیت یافتن تاتار خان	۳۸۹	=

حالات	صفحه	اسماء
بیان دلوریجی تاتار خان	۳۹۰	تاتار خان
کیفیت نشستن تاتارخان در دیوان	۳۹۱	≡
بیان تفسیر تاتار خانی	۳۹۲	≡
خوف آلهی که تاتار خان داشت	۳۹۳	≡
بیان وفات تاتار خان	۳۹۴	≡
دشمن شدن جمیع خانان ابرجرا را	۴۸۰	تاج الدین ترک
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۷	تغلق شاه
در بیان فهرست کذاب	۳۱	≡
بیان تولد فیروز شاه	۳۶	≡
≡	۳۷	≡
≡	۳۸	≡
در ذکر نام مادر فیروز شاه	۳۹	≡
وفات سپهسالار رجب پدر فیروز شاه	۴۰	≡
آموختن فیروز شاه مراسم تاجداري	۴۱	≡
جلوس فیروز شاه	۴۵	≡
≡	۴۸	≡
حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان	۵۴	≡
از تهنه بدھلی آمدن فیروز شاه	۵۷	≡
غدر نمودن خسرو ملک از سلطان فیروز	۱۰۰	≡

حالات	صفحه	اسماء
بنا کردن شهر جونپور	۱۴۸	تغلق شاه
نصیحت کردن سلطان کافران را	۱۸۷	=
بیان مهم تهنه	۱۹۱	=
جواب سلطان بشیخ الاسلام	۲۳۱	=
فرستادن جام را برای دفع شر نماچی	۲۵۴	=
رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز	۲۶۱	=
گرفتار کردن بکن قریبت حسن را	۲۶۲	=
آمدن جامه خلیفه برای سلطان	۲۷۴	=
هرس سلطان در باختن شکار	۳۱۶	=
کیفیت رفتن سلطان بشکار	۳۱۷	=
شرح جشن	۳۶۱	=
تجمل سواری در روز عید	۳۶۴	=
کیفیت یافتن تارنارخان	۳۸۹	=
قصه عین الملک	۴۰۶	=
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	=
وفات عماد الملک بشیر	۴۴۴	=
مسمی شدن سید الحجاب بمعروف	۴۴۶	=
بیان احوال شمس الدین ابورجا	۴۵۱	=
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	=

حالات	صفحه	اسماء
قصهٔ در پسر یوسف بغرا	۵۰۳	تغلق شاه
بازگشتن سلطان سوي دهلي	۲۴۷	تماچي
فرستادن جام را براي دفع شر تماچي	۲۵۴	=
جواب سلطان بشيخ الاسلام	۲۳۱	تهيا
گفتار تيمور در بارهٔ يادگار سلطان	۳۱۴	تيمور
در بيان شكار كردن سلطان	۳۱۵	=
فصل الجيم		
نزول فرمودن سلطان در حریم تهته	۱۹۹	جام
جنگ فيروز شاه با تهتهيان	۲۰۰	=
=	۲۰۱	=
بازگشتن جام از جنگاه	۲۰۳	=
پيغام تهتهيان بخدمت جلال الدين حسين	۲۴۰	=
رسیدن حضرت جلال الدين بلشکو سلطان	۲۴۱	=
اصلاح با تهتهيان	۲۴۲	=
رسیدن بانهبته در شکار گاه بحضرت سلطان	۲۴۳	=
رسیدن جام در شکار گاه بحضرت سلطان	۲۴۵	=
خلعت دادن سلطان جام و بانهبته را	۲۴۶	=
بازگشت سلطان سوي دهلي	۲۴۷	=
وظیفه مقرر کردن برای جام و بانهبته	۲۵۳	=

حالات	صفحه	اسماء
فرستان جام را براي دفع شر تماچي	۲۵۴	جام
بيان رحمت آهي	۵۹	جبريل
انصاف کردن سلطان مظلومان را	۵۱۳	=
در بيان مدح سلطان جلال الدين	۲۶	جلال الدين خلجي .
مقرر کردن شغل وقوفي	۴۲۰	=
در فهرست کتاب	۳۶	سيد جلال الدين
اختيار کردن خطبه سلاطين ماضيہ	۱۰۶	جلال الدين فيروز
پيغام تهنيان بخدمت جلال الدين حسين	۲۴۰	جلال الدين حسين
رسيدن حضرت جلال الدين بلشکر سلطان	۲۴۱	=
اصلاح با تهنيان	۲۴۲	=
ترتيب نشستن امراء	۲۸۶	جلال الدين رومي
كيفيت ملاقات جلال الدين با سلطان	۵۱۴	جلال الدين بخاري
وداع آخرين ميان سلطان و جلال الدين بخاري	۵۱۶	=
رفتن سلطان بزيارت شيخ	۷۹	جمال الدين
شنيدن سماع دو بزرگوار	۸۵	=
کلمات بقراط	۳۵۵	جمشيد
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	جو نانشه
وزير شدن پسر خانجهان	۴۲۶	=

فصل الحاء

حالات	صفحه	اسماء
جنگ سلطان با شمس الدین شاه	۱۱۵	حسام نوا
=	۱۱۶	=
فرار کردن شمس الدین از جنگ	۱۱۷	=
بغاوت خواجه جهان	۵۰	حسام الدین از بک
برآمدن خواجه جهان از دهلي	۶۷	=
بغاوت خواجه جهان	۵۰	حسن
بر آمدن خواجه جهان از دهلي	۶۷	=
عرضداشت بهرام خان پيش سلطان	۲۲۴	حسن کانکو
وزير مقرر کردن سلطان قوام الملک را	۹۴	حسام الدین جنیدی
عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را	۴۶۰	=
خرج بیجا گرفتن ابورجا متصرف کارخانه را	۴۶۸	=
درشت گفتن ابورجا جنیدی را	۴۶۹	=
وفات حسام الدین جنیدی	۴۷۰	=
تعریف حسام الدین جنیدی	۴۷۱	=
کشته شدن قاضي صدر الملک	۴۷۳	=
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
تفحص اصحاب عملهای ابورجا را	۴۸۲	=
قصه خواجه احمد که متعلمی را کشته بود	۵۰۵	حسام الدین کوتوال
تحقیق کردن کوتوال برای دریافت قاتل	۵۰۶	=

حالات	صفحه	اسماء
فصل الخاء		
	۲۳	خانجهان
	فهرست کتاب	
	۳۵	=
	۳۶	=
	۵۰	=
	بیان بغارت خواجه جهان	
	۶۳	=
	کیفیت گریختن قوام الملک ملقب بخانجهان	
	۹۲	=
	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان	
	۹۴	=
	وزیر کردن سلطان قوام الملک را	
	۱۰۹	=
	روانگی فیروز شاه سمت لکهنوی	
	۱۲۳	=
	فرستادن سلطان نامه فیروزی در دهلی	
	۱۳۵	=
	بنای شهر فیروز آباه	
	۱۴۲	=
	فرستادن سلطان ظفر خان را نزد خانجهان	
	۱۴۵	=
	روانگی سلطان بار دیگر جانب لکهنوی	
	۱۴۸	=
	بنا کردن شهر جونپور	
	۱۷۳	=
	افتادن سلطان براه دشوار و قلب	
	۱۷۴	=
	فرمان سلطان بخانجهان	
	۱۷۵	=
	رسیدن سلطان در دهلی	
	۱۹۱	=
	بیان مهم تهیه	
	۱۹۲	=
	ایضا	

حالات	صفحه	اسماء
مذوجه شدن سلطان سمت تهنه	۱۹۷	خانجهان
انتظام خانجهان در دهلي بغيبت سلطان	۲۱۱	=
بردن خانجهان رختهاي سلطان بخانه خود	۲۱۲	=
تعريف خانجهان	۲۱۳	=
زاري کردن خلق در کونچي رن	۲۱۴	=
فرمان سلطان بخانجهان	۲۱۹	=
ايضا	۲۲۱	=
استعداد خانجهان براي سلطان	۲۲۲	=
عرضداشت خانجهان پيش سلطان	۲۲۳	=
بيان سنت نبوي	۲۴۷	=
تفحص خانجهان گريزندگان را از لشکر	۲۲۹	=
فرستادن سلطان عمادالملک را براي طلبالشکر	۲۳۶	=
ملاقات عماد الملک با خانجهان	۲۳۷	=
گرد آوردن خانجهان لشکرهای فراوان	۲۳۸	=
زيارت کردن سلطان مشايخ ملتان را	۲۵۴	=
خوشي و خرمي خلانق دهلي	۲۵۲	=
ندامت سلطان از کلام خانجهان	۲۶۶	=
انعام دادن سلطان بخانجهان	۲۶۷	=
آمدن جامه خليفه براي سلطان	۲۷۴	=

حالات	صفحه	اسماء
پوشانیدن جامهٔ خلیفهٔ مرسلطان را	۲۷۵	خانجهان
ترتیب امراء هنگام باردادن سلطان	۲۸۰	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	=
ایضا	۲۸۲	=
ایضا	۲۸۵	=
ایضا	۲۸۶	=
استعداد خانجهان برای استقبال سلطان	۲۹۰	=
استقبال خانجهان مرسلطان را	۲۹۱	=
فراغت مردمان در عهد سلطان	۲۹۲	=
تقسیم کردن سلطان محصلر بلاد بر خلائق	۲۹۷	=
مشغول کردن سلطان بیکاران را درکار	۳۳۵	=
شکایت کردن نامان درسکهٔ مهر ششگانه	۳۴۵	=
تحقیق کردن خانجهان سکهٔ مهر ششگانه	۳۴۶	=
ایضا	۳۴۸	=
کیفیت نشستن تاتارخان در دربار	۳۹۱	=
وفات تاتارخان	۳۹۴	=
کیفیت مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
معاملات خانجهان در دیوان وزارت	۳۹۶	=
افسانهٔ سوارچی خانجهان	۳۹۸	=

حالات	صفحه	اسماء
ایضا	۳۹۹	خانجهان
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	=
دزدیدن کار کنان موزة زرین	۴۰۱	=
خلاص دهانیدن خانجهان کار کنان را	۴۰۲	=
پیغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=
جواب فرستادن خانجهان بسطان	۴۰۴	=
باهم گفتگویی خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
قصه عین الملک	۴۰۶	=
تعریف عین الملک	۴۰۸	=
بازگشتن عین الملک از سراچه خانجهان	۴۱۰	=
گفتار عین الملک با سلطان	۴۱۱	=
آمدن خانجهان پیش سلطان بشکایت عین الملک	۴۱۲	=
فرمان خانجهان بعین الملک	۴۱۳	=
«عزولیی عین الملک	۴۱۴	=
انسانه غریب از عین الملک	۴۱۵	=
مهورت سلطان با عین الملک	۴۱۶	=
=	۴۱۷	=
خلعتی دادن سلطان خانجهان را	۴۱۸	=

حالات	صفحه	اسماء
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	خانجهان
خبر دادن منجمان سلطان را	۴۲۱	=
وفات خانجهان	۴۲۲	=
همواره با و شو ماندن خانجهان	۴۲۳	=
مانم سلطان از مرگ خانجهان	۴۲۴	=
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	=
قصه وزیر شدن پسر خانجهان ملقب	۴۲۶	=
بخانجهان		
عداوت خانجهان و محمد خان	۴۲۷	=
بیان نیک خلقی نایب باریک	۴۳۱	=
حواله شدن یک کرور مال بمقبول	۴۴۲	=
محبت خانجهان با عماد الملک	۴۴۳	=
وفات عماد الملک	۴۴۴	=
دشمن شدن ارکان دولت شمس الدین	۴۵۹	=
ابورجا را		
عیب گرفتن ابورجا اصحاب دیوان	۴۶۰	=
وزارت را		
هتنگ آمدن اصحاب دیوان وزارت از	۴۶۱	=
ابورجا		

حالات	صفحه	اسماء
سوال سلطان و جواب خانجهان	۴۶۴	خانجهان
کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان	۴۶۵	=
خلعت دادن سلطان ابورجا را	۴۶۶	=
نشستن ابورجا در دیوان وزارت	۴۶۷	=
استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان را	۴۷۵	=
طعن کردن ابورجا بر خانجهان	۴۷۶	=
رشوت بردن ابورجا	۴۷۷	=
تفتی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت	۴۷۹	=
دشمن شدن جمیع خانان ابورجا را	۴۸۰	=
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
تفحص کردن کار کنان عملهای ابورجا را	۴۸۲	=
پیچش کردن ابورجا با کار کنان عهد آله	۴۸۳	=
شکایت کردن همه اصحاب دیوان ابورجا را	۴۸۵	=
فرمان سلطان بخانجهان برای اخذ مال	۴۸۶	=
از ابورجا		
بد گمان شدن سلطان بر ابورجا	۴۸۷	=
بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن	۴۸۸	=
شدت کردن خانجهان بر ابورجا	۴۹۰	=
بسیار زدن خانجهان ابورجا را	۴۹۱	=

اسماء	صفحه	حالات
خالجهان	۴۹۲	آررانیدن محمدشاه بن فیروزشاه ابروجا را
≡	۴۹۵	تیغ کشیدن تاجر خراسانی درون سراے
		سلطان فیروز
≡	۴۹۸	بیان احوال هر سال با تفصیل سال
≡	۵۰۷	ثابت شدن قتل خواجه احمد
≡	۵۰۸	کشته شدن خواجه احمد بقصاص
خدارند زاده	۴۵	جلوس فیروزشاه بر تخت شاهي
≡	۴۶	ایضا
≡	۴۸	ایضا
≡	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
≡	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
≡	۱۰۳	سلامت بیرون آمدن سلطان
≡	۱۰۴	ایضا
خسرو ملک	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
≡	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
≡	۱۰۲	پنهان کردن خسرو ملک زره پوشانرا براے
		قتل سلطان
≡	۱۰۴	سلامت بیرون آمدن سلطان
خسرو خان	۵۷	از لهنه بدھلی آمدن سلطان فیروز

حالات	صفحه	اسماء
کیفیت رفتن سلطان بشکر	۳۱۸	حضرت بهرام
علیحده بودن هر کارخانه در نخت هر امیر	۳۳۸	≡
بغاوت کردن خواجه جهان از سلطان	۵۰	ملک خطاب
بیرون آمدن خواجه جهان از دهلی	۶۷	≡
برای پیوستن بسطان		
تفحص کردن اصحاب عملهای ابروچا را	۴۸۲	خطرالدین
کشتن برادر مهتر مر برادر کهنتر را	۵۰۴	خواجه احمد
کشتن خواجه احمد متعلی را	۵۰۵	≡
تحقیق کوتوال برای دریانت قائل	۵۰۶	≡
ثابت شدن خونریزی خواجه احمد	۵۰۷	≡
کشته شدن خواجه احمد بقصاص	۵۰۸	≡
بیان بغاوت خواجه جهان	۵۰	خواجه جهان
رسانیدن ملیح خبروفات محمدشاه بخواجه جهان	۵۱	≡
نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد	۵۲	≡
را ببادشاهی		
جلوس سلطان فیروز بر نخت شاهی	۵۳	≡
حیرت عقلاء بر غلطی خواجه جهان	۵۴	≡
رسیدن سلطان فیروز بسرحد ملتان	۵۵	≡
بیان دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	≡

حالات	صفحہ	اسماء
از تہنہ بدھلی آمدن سلطان فیروز	۵۷	خواجہ جہان
پیوستن مردمان بسطان فیروز	۵۸	=
بیان رحمت آہی	۵۹	=
خبر رسانیدن ملیح بسطان	۶۰	=
گریختن قوام الملک از دھلی	۶۳	=
=	۶۴	=
پای بوس کردن قوام الملک سلطان را	۶۵	=
شنیدن خواجہ جہان گریختن قوام الملک	۶۶	=
بر آمدن خواجہ جہان از دھلی برائے پیوستن بسطان فیروز	۶۷	=
کلام خواجہ جہان با خامان خود	۶۸	=
کلام خامان بحضور خواجہ جہان	۶۹	=
پیوستن خواجہ جہان بسطان	۷۰	=
کلام سلطان بہ نسبت خواجہ جہان	۷۱	=
گفتگوی سلطان با خامان خود	۷۲	=
کلام خامان بہ نسبت خواجہ جہان	۷۳	=
=	۷۴	=
تفریبن کردن سلطان اختیار خواجہ جہان بدست اعیان	۷۵	=

حالات	صفحه	اسماء
پیغام فرستادن اعیان بر خواجه جهان	۷۶	خواجه جهان
کشته شدن خواجه جهان	۷۷	=
پیش شدن کاغذ یانئنی بر سلطان	۹۲	=
گفتگوی خانجهان با سلطان	۹۳	=
بنا کردن شهر جونپور	۱۴۸	=
علیحده بودن هر کارخانه در تحت هر امیر	۳۳۸	=
معاملات خانجهان در دیوان وزارت	۳۹۶	=
انسانه نشستن خانجهان در مسند	۳۹۷	=
عظمت ملک نائب باریک	۴۲۸	خیلجان
فصل الدال		
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهي	۴۵	دارر ملک
شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان	۱۰۱	=
پنهان کردن خسرو ملک زه پوشانرا براے	۱۰۲	=
قتل سلطان		
سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز	۱۰۴	=
ترئیب نشستن امراء	۲۸۶	دریا خان
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
شفارش کردن عماد الملک براے	۴۹۹	=
شمس الدین دامغانی		

حالات	صفحه	اسماء
بیان پایگاه سلطان	۳۴۰	دلشاد مفدر خان
جنگ سلطان با شمس الدین شاه بنگاله	۱۱۵	دیلان ملک
▬	۱۱۶	▬
فرار کردن شاه بنگاله از جنگ	۱۱۷	▬
شقداری حصار فیروزه	۱۲۸	▬
کیفیت رفتن سلطان فیروز بشکر	۳۱۸	▬
فصل الذال		
راه یانتن سلطان از کونچی رن	۲۱۸	ذوالنون مصری
فصل الراء		
کیفیت تولد فیروز شاه	۳۷	رانه مل بهتی
ایضا	۳۸	▬
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	راردت ادهرن
سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز	۱۰۳	رای بهیرو بهتی
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای سبیر
پناه گرفتن سلطان شمس الدین در اكداله	۱۱۱	رای جیارن
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای مدار دیو
کیفیت تولد فیروز شاه	۳۶	زجب سپهسالار
▬	۳۷	▬
▬	۳۹	▬

حالات	صفحه	اسماء
وفات سپهسالار رجب	۴۰	رجب سپهسالار
بیان احوال عماد الملک	۴۳۶	=
شرح احوال حشم	۲۹۹	رضی ملک
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	رکن الدین
تفحص اصحاب دیوان عملهاے ابورجا	۴۸۲	=
فصل السین		
پیغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	ساهر ملک
جواب خانجهان بسطان	۴۰۴	=
باهم گفتگوی خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
جنگ سلطان با شاه شمس الدین	۱۱۴	سبکتگین
بیان مهم تهنه	۱۹۲	سعدی
پیغام تهنه بیان بخدمت جلال الدین حسین	۲۴۰	=
ذکر کیفیت پیران پیش سلطان	۳۰۴	=
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۱	=
محاسبه کردن نائب باریک	۴۳۲	=
=	۴۳۳	=
وفات نائب باریک	۴۳۵	=
تنگ شدن اصحاب دیوان از ابورجا	۴۶۱	=
بند گمان شدن سلطان فیروز بر ابورجا	۴۸۷	=

حالات	صفحه	اسماء
بسیار زدن خانجهان ابورجا را	۴۹۱	سعدی
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۸	=
انصاف کردن سلطان مظلومان را	۵۱۲	=
کلمات بقراط	۳۵۵	سقراط
فهرست کتاب	۳۲	سکندر شاه
رسیدن سلطان فیروز در بنگاله	۱۴۹	=
درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را	۱۵۲	=
کلام دستوران سکندر شاه	۱۵۳	=
قاصد فرستادن سکندر شاه	۱۵۴	=
التماس وزرای سلطان بحضور سلطان	۱۵۵	=
رفتن هیبت خان بسفارت	۱۵۷	=
گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه	۱۵۸	=
خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه	۱۵۹	=
خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را	۱۶۰	=
مصالحه شدن میان سلطان و سکندر شاه	۱۶۱	=
گفتگوی سلطان با ظفر خان	۱۶۲	=
تعریف خانجهان بحسن انتظام	۲۱۳	سکندر رومی
زارای کردن خاق در کونچی رن	۲۱۴	=
انعام دادن سلطان بخانجهان	۲۶۷	=

اسماء	صفحه	حالات
سیدور کازی	۲۸۶	ترتیب نشستن امراء
سید الحجاب	۳۵	فهرست کذاب
≡	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
≡	۴۰۴	جواب خانجهان به سلطان
≡	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
≡	۴۰۵	بردن سلطان نه کرور مال از عماد الملك
≡	۴۰۶	مصممی شدن سید الحجاب به معروف
≡	۴۰۷	کلام سلطان در باره سید الحجاب
≡	۴۰۸	قصه محتاج با سید الحجاب
≡	۴۰۹	خلق سید الحجاب با خلق
≡	۴۵۰	تعریف سید الحجاب
≡	۴۷۹	تفتی کردن ابروجا برای گرفتن رشوت
سینف الدین خوچو	۴۹	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
≡	۲۴۸	آرازه غرق شدن کشتی اتباع بانهینه
≡	۲۴۹	بازگشتن بانهینه سوی لشکر سلطان
فصل الشین		
شاهین ملک	۲۹۷	تقسیم سلطان محصول بلاد بر خلایق
≡	۳۳۸	بردن هرکارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
شکنه نندی ملک بحر	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد

اسماء	صفحه	حالات
شکنه نتهی ملک بحر ۳۳۱	کوشش سلطان فیروز برای عمارت	
حضرت شرف الدین ۲۸	بشارت یافتن فیروز شاه	
شرف الدین مالوه ۴۷۳	کشته شدن قاضی صدر الملک	
۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا	=
۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا	=
شرف الدین قاسمی ۴۷۸	بیان اقسام هواخواهان بادشاه	
شمس الدین شاه ۳۲	فهرست کتاب	
۱۱۰	رسیدن سلطان فیروز بکنار آب کرسی	=
۱۱۱	پناه گرفتن سلطان شمس الدین در اکهاله	=
۱۱۲	جنگ سلطان فیروز با شمس الدین شاه	=
۱۱۳	خبر کوچ کردن فیروز شاه	=
۱۱۴	جنگ سلطان با شمس الدین شاه	=
۱۱۵	=	=
۱۱۷	فرار کردن شمس الدین شاه از جنگ	=
۱۱۸	رسیدن شمس الدین شاه فرود حصار خود	=
۱۲۰	ظاهر شدن فعلی عجیب از تاتارخان	=
۱۲۲	نامزد شدن پندره بفیروز آباد	=
۱۳۷	آمدن ظفرخان نزد سلطان فیروز	=
۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفرخان بحضور سلطان فیروز	=

حالات	صفحه	اسماء
رای زدن خانجهان درباره ظفر خان	۱۴۳	شمس الدین شاه
رسیدن فیروز شاه در بنگاله	۱۴۹	=
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه	۱۰۶	شمس الدین التمش
گفتار تیمور درباره یادگار سلطان فیروز	۳۱۴	=
فهرست کتاب	۳۵	شمس الدین ابورجا
بیان احوال شمس الدین ابورجا	۴۵۱	=
فرمان سلطان محمد بملک کبیر	۴۵۴	=
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
بدگمان شدن سلطان فیروز بر کار کذان	۴۵۶	=
مقرب کردن سلطان فیروز ابورجا را	۴۵۷	=
همه روز یاد کردن سلطان ابورجا را	۴۵۸	=
دشمن شدن ارکان دولت ابورجا را	۴۵۹	=
عیب گرفتن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را	۴۶۰	=
تذگ شدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا	۴۶۱	=
بیان مراتب طباع انعام	۴۶۲	=
گله کردن ابورجا اصحاب دیوان را	۴۶۳	=
سوال سلطان و جواب خانجهان رو بروی	۴۶۴	=
محرران دیوان		
خلعت دادن سلطان ابورجا را	۴۶۶	=

حالات	صفحه	اسماء
نشستن ابورجا در دیوان وزارت	۴۶۷	شمس الدین ابورجا
خرج بیجا گرفتن ابورجا مر متصرف کارخانه را	۴۶۸	=
درشت گفتن ابورجا جنیدی را	۴۶۹	=
کشته شدن قاضی صدر الملک	۴۷۳	=
عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان را	۴۷۴	=
استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان را	۴۷۵	=
طعن کردن ابورجا بر خانبهان	۴۷۶	=
رشوت بردن ابورجا	۴۷۷	=
اقسام هواخواهان بادشاه	۴۷۸	=
تفنی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت	۴۷۹	=
دشمن شدن جمیع خاندان ابورجا را	۴۸۰	=
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
تفحص اصحاب عملهای ابورجا را	۴۸۲	=
پیچش ابورجا با کارکنان عبد آله	۴۸۳	=
باز نمودن عبد آله حال ابورجا پیش سلطان	۴۸۴	=
فرمان سلطان بخانبهان برای اخذ مال از ابورجا	۴۸۶	=
بدگمان شدن سلطان بر ابورجا	۴۸۷	=
بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن	۴۸۸	=

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین ابورجا	۴۸۹	آمدن بازاریان برای تماشای ابورجا
▬	۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا
▬	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را
▬	۴۹۲	آورائیدن محمد شاه بن فیروز ابورجا را
▬	۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
▬	۴۹۸	▬
شمس الدین دامغانی	۳۵	فهرست کتاب
▬	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
▬	۴۹۹	سفارش عماد الملک برای دامغانی
▬	۵۰۰	مقرر کردن سلطان دامغانی را بر گجرات
▬	۵۰۱	بغاوت دامغانی و کشته شدن او
▬	۵۰۲	کیفیت بغاوت و کشته شدن دامغانی
شهاب عقیف	۳۷	بیان تولد فیروز شاه
شهاب الدین محمد شاه	۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین مافیه
شیر خان	۷۶	روان شدن خواجه جهان طرف سامانه
▬	۷۷	کشته شدن خواجه جهان
		فصل الصاد
صدر الدین	۹۶	قاعدہ نهالن سلطان نانهایی جدید را
▬	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسطان

اسماء	صفحه	حالات
صدر جهان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
صدر الملک	۴۷۲	ثبوت خیانت قاضي صدر الملک
≡	۴۷۳	کشته شدن قاضي صدر الملک
فصل الضاد		
ضیاء الملک	۴۵۵	شغل استیفا یافتن ابورجا
≡	۴۶۰	عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
≡	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا
≡	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
≡	۴۶۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان
≡	۴۶۶	خلعت دادن سلطان ابورجا را
≡	۴۷۵	استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
≡	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خانجهان
≡	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خنان مر ابورجا را
≡	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا
≡	۴۸۴	باز نمودن عبد آله حال ابورجا پیش سلطان
≡	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان بر ابورجا
ضیاء الدین برنی	۲۹	ابتدای حال فیروز شاه
≡	۳۰	≡
≡	۱۷۷	رغبتم سلطان در تاریخ نویسانیدن

حالات	صفحه	اسماء
فصل الظاء		
فهرست کتاب	۳۲	ظفر خان
=	۳۳	=
آمدن ظفر خان نزد سلطان	۱۳۷	=
=	۱۳۸	=
ملاقات کردن ظفر خان از سلطان فیروز	۱۳۹	=
عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان	۱۴۰	=
انعام یافتن ظفر خان از سلطان فیروز	۱۴۱	=
فرستادن سلطان ظفر خان را نزد خانجهان	۱۴۲	=
شرط صلح و قاصد فرستادن	۱۵۶	=
گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه	۱۵۸	=
گفتگوی سلطان فیروز با ظفر خان	۱۶۲	=
باز گشتن جام از حربگاه	۲۰۶	=
تعاقب کردن تهنیهیان	۲۰۷	=
فال دیدن سلطان فیروز بمصحف	۲۲۵	=
جنگ لشکر سلطان با سندیان	۲۳۳	=
=	۲۳۴	=
=	۲۳۵	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	ظفرخان بن ظفر خان

حالات	صفحہ	اسماء
ترتیب نشستیں امراء	۲۸۶	ظفرخان بن ظفرخان
جواب خانجہاں بسطان	۴۰۴	=
گفتگوی خانجہاں و سلطان	۴۰۵	=
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
سفارش عماد الملک برائے دامغانی	۴۹۹	=

فصل العین

کوشش سلطان فیروز برائے عمارت	۳۳۱	} عبدالحق عرف جاہر سوندھار
پہنچش ابورجا با کارکنان عبد آہ	۴۸۳	
باز نمودن عبد آہ حال ابورجا پیش سلطان	۴۸۴	=
شکایت کردن ہمہ اصحاب دیوان ابورجا را	۴۸۵	=
بدگمان شدن سلطان فیروز بر ابورجا	۴۸۷	=
بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن	۴۸۸	=
ترتیب نشستیں پیش مسند وزیر	۴۱۹	عزیر الملک
خواب دیدن عزیز مصر	۵۱۰	عزیر مصر
مشغولی سلطان برائے آبادی مساجد	۵۱۱	=
بشارت یافتن فیروز شاہ	۲۷	شیخ علاء الدین قدس سرہ
اعتقاد سلطان فیروز با مشائخ	۳۷۱	=
تولد فیروز شاہ	۳۶	علاء الدین شاہ

حالات	صفحه	اسماء
بیان تولد فیروز شاه	۳۸	علاء الدین شاه
قاعدہ نهادن سلطان فیروز فانہاے جدید را	۹۵	=
اختیار کردن سلطان خطبہ سلاطین ماضیہ	۱۰۶	=
=	۱۰۷	=
کلام خانجہان با سلطان	۲۵۱	=
بسیار شدن بندگان سلطان	۲۷۲	=
بیان آرزائی نعمت	۲۹۳	=
بیان آبادائی ممالک	۲۹۵	=
اقسام ہوا خواہان بادشاہ	۴۷۸	=
بودن ہر کارخانہ علیحدہ در تحت ہر امیر	۳۳۸	علی ملک
جشن شب برات	۳۶۶	=
بیان حدیث سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم	۳۵۲	{ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
فہرست کتاب	۳۳	عماد الملک
=	۳۴	=
=	۳۵	=
جلوس فیروز شاہ بر تخت شاہی	۴۸	=
رسیدن سلطان فیروز بملتان	۶۱	=
کلام ملوک بہ نسبت خواجہ جہان	۶۳	=

اسماء	صفحه	حالات
عماد الملک	۷۵	نفرین سلطان اختیار خواجه جهان بدست اعیان
=	۲۳۳	جنگ لشکر سلطان با سندیان
=	۲۳۴	=
=	۲۳۵	=
=	۲۳۶	فرستادن سلطان عماد الملک را برای طلب لشکر در دهلی
=	۲۳۷	ملاقات عماد الملک و خانجهان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکر فراوان
=	۲۸۵	ترتیب نشستن امراء
=	۲۹۷	تقسیم سلطان محصور بلاد بر خلائق
=	۲۹۸	شرح احوال حشم
=	۳۰۲	ذکر کیفیت پیران پیش سلطان
=	۳۲۲	شکار آهر و غیره
=	۳۳۶	بیان احوال عماد الملک
=	۳۳۷	عظمت عماد الملک
=	۳۳۹	شرح مال عماد الملک
=	۳۴۰	=
=	۳۴۱	سندن سلطان نه کرور مال از عماد الملک
=	۳۴۲	حواله مقبول عطر دار یک کرور مال شدن

حالات	صفحه	اسماء
محبت خانجهان با عماد الملك	۴۴۳	عماد الملك
وفات عماد الملك	۴۴۴	≡
بردن سلطان نه كرور مال از تركه عماد الملك	۴۴۵	≡
سفارش عماد الملك براي شمس الدين دامغاني	۴۹۹	≡
در عظمت ملك نائيب بارك	۴۲۸	عمر خان
مقام چهارم	۹	عين القضاة
قصه عين الملك	۴۰۶	عين الملك
سوال سلطان محمد از اعيان دربارۀ عين الملك	۴۰۷	≡
تعريف عين الملك	۴۰۸	≡
گفتگوي عين الملك و خانجهان	۴۰۹	≡
بازگشتن عين الملك از سراچه خانجهان	۴۱۰	≡
گفتار عين الملك با سلطان فيروز	۴۱۱	≡
شكوه كردن خانجهان پيش سلطان فيروز	۴۱۲	≡
فرمان خانجهان بعين الملك	۴۱۳	≡
معزول شدن عين الملك	۴۱۴	≡
افسانه غريب از عين الملك	۴۱۵	≡
مشورت سلطان با عين الملك	۴۱۶	≡
≡	۴۱۷	≡
خلعت دادن سلطان خانجهان را	۴۱۸	≡

حالات	صفحه	اسماء
فصل الغین		
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۷	غیاث الدین شاه
ابتدای حال فیروز شاه	۳۰	غیاث الدین بلبن شاه
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین مافیه	۱۰۶	=
تولد فیروز شاه	۳۶	غیاث الدین تغلق
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین مافیه	۱۰۷	=
فصل الفاء		
پای بوس کرن قوام الملک سلطان را	۶۵	فتح خان شاهزاده
پنهان کردن خمر و ملک زره پوشان را برای	۱۰۲	=
قتل سلطان		
شراب خوردن سلطان فیروز	۱۴۶	=
حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان فیروز	۱۵۰	=
آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز	۲۷۴	=
پوشانیدن سلطان فیروز را جامه خلیفه	۲۷۵	=
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	=
قصه تاجر خراسانی	۴۹۴	=
کیفیت ملاقات سید جلال الدین با سلطان	۵۱۴	=
کیفیت بغاوت و کشته شدن دامغانی	۵۰۲	فخر مال
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۷	فخر الدین شاه

اسماء	صفحه	حالات
فخرالدین شاه	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
فخر شاهی	۹۱	نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را
=	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز
حضرت فرید الدین	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
=	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
=	۱۳۳	ملاقات کردن سلطان فیروز با شیخ نور الدین
=	۱۹۸	متوجه شدن فیروز شاه سمت تهته
=	۳۷۱	اعتقاد سلطان با مشائخ
فرید الدین عطار	۲۱۸	راه یافتن سلطان فیروز از کوچی رن
فریدون	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان
=	۲۹۸	شرح احوال چشم
=	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
فضل آله علی بلخی	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا
مغفور	۲۲۹	تفحص خالجهان باز آینه کائرا حسب فرمان
=	۲۳۸	گرد آوردن خالجهان لشکر فراوان
فیروز خان	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را
		فصل القاف
قابوس حکیم	۲۸۳	بیان سخنان قابوس حکیم
قبول ملک	۱۶۰	خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را

اسماء	صفحه	حالات
قبول ملک	۱۶۱	صلح شدن میان سلطان فیروز و سکندر شاه
=	۱۶۲	باهم گفتگو سلطان فیروز با ظفر خان
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس ابورجا
قتلغخان	۵۰	بغارت خواجه جهان
قرابت حسن کانکو	۲۹۱	رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز
=	۲۹۲	گرفتار کردن بکن قرابت حسن را
قطب الدین شاه	۴۰	وفات سپهسالار رجب
=	۴۳۶	بیان احوال عماد الملک
قطب الدین مبارک شاه ۱۰۷		اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین مافیه
قطب الدین منور	۶۱	رسیدن سلطان فیروز در ملتان
=	۶۲	پیوستن قوام الملک بساطان فیروز
=	۶۳	کیفیت گریختن قوام الملک
=	۷۱	کلام سلطان فیروز به نسبت خواجه جهان
=	۷۸	رسیدن سلطان فیروز در هانسی
=	۷۹	آمدن سلطان فیروز بزیارت شیخ منور
=	۸۱	لباچه فرستادن سلطان برای شیخ منور
=	۸۲	باهم ملاقات کردن دو بزرگوار
=	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره

حالات	صفحه	اسماء
بیان محبت هردو بزرگوار	۸۴	قطب الدین منظور
شنیدن سماع دو بزرگوار	۸۵	=
گفتگوی دو بزرگوار در امامت	۸۶	=
وفات دو بزرگوار	۸۷	=
ملاقات سلطان فیروز با شیخ نورالدین	۱۳۱	=
کیفیت گریختن قوام الملک	۶۳	قوام الملک
گریختن قوام الملک از دهلی	۶۴	=
پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را	۶۵	=
شنیدن خواجه جهان از گریختن قوام الملک	۶۶	=
بر آمدن خواجه جهان از دهلی برای پیوستن بسطان	۶۷	=
پیوستن بسطان		
پیوستن خواجه جهان بسطان	۷۰	=
وزیر کردن سلطان فیروز قوام الملک را	۹۴	=
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
معاملات خانجهان در دیوان وزارت	۳۹۶	=
افسانه نشستن خانجهان در مسند	۳۹۷	=
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	=
بغارت خواجه جهان	۵۰	قوام الدین
فصل الکاف		

حالات	صفحه	اسماء
شکایت نامان برای سکه مهر شسگانی	۳۴۴	کچر شاه
="	۳۴۵	="
تحقیق کردن خانجهان	۳۴۶	="
="	۳۴۷	="
="	۳۴۸	="
بر پیل سوار کردن کچر شاه را	۳۴۹	="
نام مادر فیروز شاه	۳۹	کدبانو
وفات سپهسالار رجب پدر فیروز شاه	۴۰	="
وفات دو بزرگوار	۸۷	کسری
بغارت خواجه جهان	۵۰	کشور خان
بغارت خواجه جهان	۵۰	کشور خان
بودن هر کارخانه علیجده در تحت هر امیر	۳۳۹	کمال الدین نورنیکان
وفات دو بزرگوار	۸۷	کیقباد
فصل المیم		
مراحم فیروز شاه بر رعایا	۹۹	حضرت محمد علیه السلام
بیان سنت نبوی	۲۲۷	
کلام خانجهان با سلطان	۲۶۵	="
بشارت پیغامبری یافتن سرورعالم صلی الله	۲۷۶	="
علیه و آله و سلم بعد چهل سال		

حالات	صفحه	اسماء
منت پرورگار بر امتان سید مختار	۳۰۷	حضرت محمد علیه السلام
بیان قحط مصر	۳۴۳	
امرا احسان به نسبت دختر	۳۵۱	=
شرح کیفیت شفا خانہ سلطان فیروز	۳۵۹	=
مخارق شدن سلطان	۳۷۲	=
قصہ محتاجے با سید الکجاب	۴۴۸	=
مشغولی سلطان برآے آبادی مساجد	۵۱۱	=
انصاف کردن سلطان مظلومان را	۵۱۳	=
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۷	محمد شاه
=	۲۹	=
فہرست کذاب	۳۱	=
آموختن فیروز شاه مراسم تاجداری	۴۱	=
=	۴۲	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی	۴۳	=
=	۴۴	=
=	۴۵	=
=	۴۷	=
=	۴۸	=

حالات	صفحه	اسماء
بغارت خواجه جهان	۵۰	محمد شاه
رسانید ملیح خبزو فوات محمد شاه بخواجه جهان	۵۱	≡
بر نخت نشانیدن خواجه جهان پسر	۵۲	≡
سلطان محمد را ببادشاهی		
حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان	۵۴	≡
بیان دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	≡
خیر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	≡
پدوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۳	≡
گریختن قوام الملک از دهلی	۶۴	≡
کلام خواجه جهان با خامان خود	۶۸	≡
باهم ملاقات کردن دو بزرگوار	۸۲	≡
پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان	۹۲	≡
گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز	۹۳	≡
غدر خسرو ملک از سلطان فیروز	۱۰۰	≡
سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز	۱۰۴	≡
بنا کردن شهر خونپوز	۱۴۸	≡
رسیدن فیروز شاه در بنگاله	۱۴۹	≡
نصیحت سلطان فیروز به بددینان	۱۸۷	≡
بیان مهم تهیه	۱۹۱	≡

حالات	صفحه	اسمار
جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام	۲۳۱	محمد شاه
کلام خانجهان با سلطان فیروز	۲۵۱	/
رسیدن رسولن پیش سلطان فیروز	۲۹۱	/
گرفتنار کردن بکن قربت حسن را	۲۹۲	/
آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز	۲۷۴	/
هوس سلطان فیروز در باختن شکر	۳۱۴	/
شرح کیفیت جشن	۳۶۱	/
کیفیت یافتن تا نار خان	۳۸۹	/
بیان دلوزری تا نار خان	۳۹۰	/
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	/
معاملات خانجهان در دیوان وزارت	۳۹۶	/
قصه عین الملک	۴۰۶	/
سوال سلطان محمد از اعیان	۴۰۷	/
تعریف عین الملک	۴۰۸	/
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	/
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	/
وفات عماد الملک	۴۴۴	/
مسمی شدن سید الکجاب بمعروف	۴۴۶	/
حال شمس الدین ابورجا	۴۵۱	/

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
"	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
"	۵۰۳	قصه یوسف بغرا که دو پسر داشت
محمد بن فیروز شاه	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماهیه
"	۲۷۳	بسیاری بندگان سلطان فیروز
"	۴۲۷	مدارت خانجهان و محمد خان
"	۴۲۸	بیان عظمت نائب بارک
"	۴۴۰	شرح مال عماد الملک
"	۴۹۲	آرزانیدن محمد شاه بن فیروز ابرو رجا را
"	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
محمد عادل شاه	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماهیه
محمد غزنوی	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز
"	۱۷۰	برگرفتن سلطان فیروز چکداتپه را
محمد حاجی ملک	۳۳۸	بودن هر کارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
"	۳۶۶	جشن شب برات
مسعود غازی	۳۷۲	مخلوق شدن سلطان فیروز
معروف	۴۴۵	بودن سلطان فیروز نه‌گور مال از عماد الملک

اسماء	صفحه	حالات
معروف	۴۴۶	مسمی شدن سید الحجاب بمعرف
=	۴۴۷	کلام سلطان فیروز درباره سید الحجاب
=	۴۴۹	خُلق سید الحجاب با خُلق
معزالدین محمدسام	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فیروز
مقبول عطر دار	۴۴۲	حواله مقبول یک کرور مال شدن
ملک کبیر	۵۰	بغارت خواجه جهان
=	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
=	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملک مبارک کبیر	۲۸۷	طرز ملاقات شیخ الاسلام با سلطان فیروز
=	۳۳۸	بودن هرکارخانه علیحده در تحت هر امیر
ملک مجیر ابورجا	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
=	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملیح تون تون	۵۱	رسانیدن ملیح خبروفات محمد شاه بخواجه جهان
=	۵۲	نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد را

ببادشاهی

حالات	صفحه	اسماء
بیان رحمت آلهی	۵۹	ملیح نون نون
خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	=
گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز	۹۳	ملک شاه
جمیع خانان بر ابورجا دشمنی کردند	۴۸۰	ملک زاده فیروز
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	منگلی خان آغلی
دعای سلطان فیروز در کونچی رن	۲۱۷	حضرت مرسوی علی نبینا و عایه السلام
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	موردود

فصل النون

ناصرالدین محمود شاه ۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه	
۳۵	فهرست کتاب	نائب باریک
۴۰	وفات سپهسالار رجب پدر سلطان فیروز	=
۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد	=
۲۲۵	فال دیدن سلطان فیروز بمصحف	=
۴۲۹	محبت نائب باریک با سلطان فیروز	=
۴۳۰	=	=
۴۳۱	نیک خلقی نائب باریک	=
۴۳۲	محاسبه کردن نائب باریک	=

حالات	صفحه	اسماء
محاسبه کردن نایب باریک	۴۳۳	نایب باریک
بے بدی نایب باریک	۴۳۴	=
وفات نایب باریک	۴۳۵	=
نام مادر فیروز شاه	۳۹	نایله بی بی
دور کردن سلطان فیروز دهگانه را	۳۷۹	نصر الله
در عظمت ملک نایب باریک	۴۲۸	نصرتخان
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۹	نصیر الدین محمود
رسیدن سلطان بهملتان	۶۱	=
پیوستن قوام الملک بسلطان فیروز	۶۲	=
باهم ملاقات کردن دو بزرگوار	۸۲	=
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین	۸۳	=
بہان محبت ہردو بزرگوار	۸۴	=
گفتگوی دو بزرگوار در امامت	۸۶	=
وفات دو بزرگوار	۸۷	=
بیان فراغت مردمان در عہد سلطان فیروز	۱۸۱	=
دائما خانجہان با وضو بودی	۴۲۳	=
بنا کردن شہر فیروز آباد	۱۳۵	نظام الملک
عرضداشت لشکر پیش سلطان فیروز	۲۲۰	=
ترتیب امرا هنگام بار دادن سلطان فیروز	۲۸۰	=

اسماء	صفحه	حالات
نظام الملك	۲۸۲	ترتیب نشستن امراء
≡	۲۸۵	≡
≡	۲۹۱	استقبال خانجهان مرسلطان را
≡	۳۶۱	تنگ آمدن اصحاب دیوان از ابورجا
≡	۳۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
≡	۳۶۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان
≡	۳۸۱	گفتگویی ملک زاده با ابورجا
≡	۳۸۶	فرمان سلطان فیروز برای اخذ مال از ابورجا
حضرت نظام الدین قدس سره	۲۸	بشارت یافتن فیروز شاه
≡	۶۹	گفتار خامان بحضور خواجه جهان
≡	۷۷	گشته شدن خواجه جهان
≡	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین
≡	۸۴	بیان محبت هردو بزرگوار
≡	۸۶	گفتگویی دو بزرگوار در امامت
≡	۱۳۲	ملاقات سلطان فیروز با شیخ نور الدین
≡	۱۹۵	زیارت کردن سلطان فیروز مقبره بزرگان
≡	۳۲۴	مانم سلطان از مرگ خانجهان
≡	۳۴۵	بردن سلطان نه کرور مال از ترکه عمادالملک

حالات	صفحه	اسماء
مقرر کردن سلطان فیروز دامغانی را برگجرات	۵۰۰	حضرت نظام الدین قدس سره
داخل شدن فیروز شاه در دهلی	۸۹	نظامی رحمه الله
نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را	۹۰	=
جنگ سلطان فیروز با شمس الدین شاه	۱۱۹	=
رای زدن بخانجهان درباره ظفر خان	۱۴۳	=
درست کردن لشکر بنکاله برج حصار را	۱۵۲	=
رفتن هیبت خان بسفارت پدش سکندر شاه	۱۵۷	=
خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه	۱۵۹	=
متوجه شدن سلطان فیروز سمت تهنه	۱۹۸	=
نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه	۱۹۹	=
زارعی کردن خلق در کونچی رن	۲۱۴	=
فرمان سلطان فیروز بخانجهان	۲۱۹	=
پیغام تهنه‌یان بخدمت جلال الدین حسین	۲۴۰	=
رسیدن بانهبینه در شکارگاه بخدمت سلطان	۲۴۴	=
خلعت دادن سلطان جام و بانهبینه را	۲۴۹	=
ذکر یاگاری بادشاهان	۲۵۵	=
انعام دادن سلطان بخانجهان	۲۹۷	=
شرح احوال چشم	۳۰۰	=

حالات	صفحه	اسماء
مقولۀ سلطان در بارۀ بيکا ران	۳۳۶	نظامي رحمه الله
حدیث سرور عالم صلی الله علیه وسلم	۳۵۲	=
افسانۀ سوارجي خانجهان	۳۹۸	=
لباچه فرستادن سلطان بخدمت شيخ منور قدس سره	۸۱	{ شيخ نورالدين قدس سره
ملاقات کردن سلطان با شيخ نور الدين	۱۳۲	=
قصۀ تاجر خراساني	۴۹۴	نيک آمدی
نيغ کشیدن خراساني درون سراي سلطان	۴۹۵	=
فرمان سلطان به نف انداختن بر لوي خراساني	۴۹۶	=
اجمال حال هر سال با تفصيل سال	۴۹۷	=
قصۀ خواجه احمد و کشتن او متعلی را	۵۰۵	=
فصل الواو		
بردن سلطان نه کرور مال	۴۴۵	وحيد قرشي
مسمی شدن سيد الحجاب بمعرف	۴۴۶	=
فصل الهاء		
شرط صلح و قاصد فرستادن	۱۵۶	هيبت خان
رفتن هيبت خان بسفارت نزد سکندر شاه	۱۵۷	=
گفتگوي هيبت خان با سکندر شاه	۱۵۸	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
	۳۲۰	شکر گور خر
	۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز
	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز بحرب تهنه
	۲۴۰	پیغام فرستادن تهنه‌پیان بخدمت حضرت جلال الدین حسین
	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر سلطان فیروز
	۱۱۲	جنگ سلطان فیروز با شاه شمس الدین
	۱۱۳	خبر کوچ کردن فیروز شاه
	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جنگ
	۱۱۸	رسیدن سلطان شمس الدین فرود حصار خود
	۱۱۹	زاری کردن زنان بنگاله
	۱۲۲	نامزد شدن اکداله با آزاد پور
	۱۴۳	رای زدن خالجهان درباره ظفر خان
	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خرف سلطان فیروز
	۱۵۲	درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را
	۱۵۷	شرط صلح و قاصد فرستادن

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
خلعت فرستادن فیروز شاه برای شکندر شاه	۱۵۹	اکداله
پیدوستن خواجۀ جهان بسطان فیروز	۷۰	اکروده
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسی	۷۸	=
در آبادی زمین و ملحق کردن آن بحصار فیروزه	۱۲۸	=
در بیان بنای شهر فیروز آباد	۱۳۴	اند بهت
=	۱۳۵	=
=	۱۳۴	اندها ولی
شکار آهو وغیره	۳۲۱	انواله
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
بنای شهر جونپور	۱۴۸	اوده
باهم ملاقی شدن عمان الملک و خانجهان	۲۳۷	=
=	۲۳۷	ایرج
فصل الباء		
باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	بداژن
شکار آهو وغیره	۳۲۱	=
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
شدت کردن خانجهان بر ابورجا	۴۹۰	=
یله کردن رای جاجنگر نیله را و گریختن از	۱۶۶	بنارسی
خوف سلطان فیروز		

اسمائی موافق	صفحہ	حالات
بہار	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہان
بہرایچ	۳۷۲	مخلوق شدن سلطان فیروز
بہکر	۱۹۸	متوجہ شدن سلطان فیروز برای حرب تہتہ
=	۲۳۶	جنگ سلطان فیروز با سندیان
بہیانہ	۱۸۵	فتح کردن سلطان فیروز قلعہ نگر کوت
بیت المقدس	۳۶۲	بیان وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ السلام

فصل الہاء

پندرہ	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جنگ
=	۱۲۲	مراجعت فیروز شاہ از ہنگالہ
=	۱۳۷	آمدن ظفر حان نزد سلطان فیروز

فصل التاء

ترہت	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہان
تغلقپور عرف سپدم	۱۲۹	بیان استقامت املاک
=	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
تہلک	۴۹۱	بسیار زدن خانجہان ابو رجا را
=	۴۹۲	آورانیدن محمد شاہ بن فیروز شاہ ابو رجا را
تیلا	۴۹۷	اجمال حال ہر سال با تفصیل سال

فصل الثاء

تہتہ	۳۱	بیان فہرست کتاب
------	----	-----------------

حالات	صفحه	اسمائی مزایع
		تپنه
	۳۳	بیان فهرست کتاب
	۳۴	بیان فهرست کتاب
	۴۵	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
	۵۰	بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه	۵۱	
		بخواجه جهان
	۵۶	بیان دراندیشی سلطان فیروز
	۵۷	روانگی سلطان از تپنه بدھلی
	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
	۸۲	ملاقات دو بزرگوار در هانسی
	۱۰۸	شرح سکها در عهد سلطان فیروز
	۱۳۸	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز
	۱۷۹	خوشی خلایق در عهد سلطان فیروز
	۱۹۰	بیان مهم تپنه
	۱۹۱	=
	۱۹۳	استعداد سلطان فیروز برای سواری تپنه
	۱۹۴	روانگی سلطان فیروز سمت تپنه
	۱۹۷	متوجه شدن سلطان فیروز بحرب تپنه
	۱۹۹	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
جنگ سلطان فیروز با تہتہیان	۲۰۰	تہتہ
بازگشتن جام از حربگاہ	۲۰۳	=
بازگشت سلطان فیروز سمت گجرات	۲۰۴	=
=	۲۰۶	=
بردن خانجہان رختہای سلطان بخانہ خود	۲۱۲	=
تعریف خانجہان	۲۱۳	=
زاری کردن خلق لشکر در کونچی دن	۲۱۴	=
سخن پیر مرد با سلطان در کونچی دن	۲۱۶	=
فرمان سلطان بخانجہان	۲۲۱	=
استعداد خانجہان برای سلطان فیروز	۲۲۲	=
عرفداشت خانجہان پیش سلطان	۲۲۳	=
عرفداشت بہرام خان پیش سلطان	۲۲۴	=
فال دیدن سلطان بمصحف	۲۲۵	=
کلام سلطان با مقربان	۲۲۶	=
نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز	۲۳۰	=
جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام	۲۳۱	=
رسیدن سلطان فیروز بہ تہتہ	۲۳۲	=
جنگ سلطان با سندہیان	۲۳۵	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
زوان کردن سلطان عماد الملک را در دهلی برای آوردن لشکر	۲۳۶	تپنه
گزد آوردن خانجهان لشکرهای فراوان	۲۳۸	=
گرائی غله میان لشکر تپنه	۲۳۹	=
پیغام تپنهیان بخدمت حضرت جلال الدین حسین	۲۴۰	=
رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر سلطان	۲۴۱	=
اصلاح شدن میان تپنهیان	۲۴۲	=
زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را	۲۵۰	=
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	=
خوشی و خرمی خلایق دهلی در عهد سلطان فیروز	۲۵۲	=
وظیفه مقرر کردن سلطان برای جام و بانهبنه	۲۵۳	=
فرستان سلطان جام را برای دفع شر تماچی	۲۵۴	=
وضع طاس گهزپاله	۲۶۰	=
افسانه مرد کوتاه بالا	۳۸۴	=
پیغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=
حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را	۴۵۲	=

حالات	صفحه	اسمائی موافق
فصل الجیم		
	۳۲	جاجنکر
در فهرست کتاب		=
بنای شهر فیروز باد	۱۳۵	=
روانگی سلطان فیروز سمت جاجنکر	۱۶۳	=
پله کردن رای جاجنکر پیله را و گریختن	۱۶۹	=
=	۱۷۰	=
الذماس مهنگان بحضور سلطان فیروز	۱۷۱	=
بازگشتن سلطان فیروز از جاجنکر	۱۷۲	=
فرمان فیروز شاه بخانجهان	۱۷۴	=
خوشی خلائق در عهد فیروز شاه	۱۷۹	=
بیان مهم تهنه	۱۹۰	=
زاری کردن خلق لشکر در کوچی رن	۲۱۴	=
افسانه در مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	جالهار
بیان استقامت املاک	۱۲۹	جنید تصبه
در فهرست کتاب	۳۲	جونپور
بنای شهر جونپور	۱۴۸	=
رسیدن فیروز شاه در بنگاله	۱۴۹	=
باهم گفتگویی فیروز شاه و ظفر شاه	۱۶۲	=
روانگی سلطان فیروز سمت جاجنکر	۱۶۳	=

حالات	صفحه	اسامي مواضع
باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان	۲۳۷	چونپور
كوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	≡
براه حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	چون دريا
بنائي شهر فيروز آباد	۱۳۴	≡
استعداد براي استقبال سلطان فيروز	۲۹۰	≡
استقبال خانجهان مر سلطان را	۲۹۱	≡
آوردن سلطان فيروز منارهاي سنگين	۳۱۰	≡
حاضر گردانيدن ملك كبير ملك مجير را	۴۵۲	≡
براه حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	جوي رجيره
≡	۱۲۷	جوي الغناني
افتادن سلطان فيروز براه قلمب و دشوار	۱۷۲	جيكرون
فصل الحاء		
بيان آباداني ممالك در عهد سلطان فيروز	۲۹۶	چنور
باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان	۲۳۷	چندبري
نشستن سلطان در محل با رجا	۲۷۷	چچپه چوبين
≡	۲۷۸	≡
آباد كردن سلطان مقابر سلاطين و مشائخ را	۳۳۳	چين
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	≡
فصل الحاء		

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
		حصار فيروزه
در فهرست كتاب	۳۲	=
بناي حصار فيروزه	۱۲۴	=
بناي حصار فيروزه	۱۲۶	=
بر راء حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	=
در آباداني زمين مروض حصار فيروزه	۱۲۸	=
بيان استقامت املاك	۱۲۹	=
ملاقات كردن سلطان فيروز با شيخ نور الدين	۱۳۲	=
=	۱۳۳	=
آمدن طغر خان نزد سلطان فيروز	۱۳۷	=
=	۱۳۸	=
روان شدن فيروز شاه جانب لکهنوتي	۱۴۵	=
رخصت كردن سلطان تاتار خان را سمت	۱۴۷	=
حصار فيروزه		
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
كوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	=
تحقيق کوتوال براي دريافت قاتل	۵۰۶	حصار سيروي
فصل الخاء		
بيان تولد فيروز شاه	۳۶	خراسان
رسانيدن مليح خبروفات محمد شاه بخواجه جهان	۵۱	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
بتای شهر حصار فیروزه	۱۲۵	خراسان
کیفیت یافتن تاتار خان	۳۸۹	≡
پنجش ابرو رجا با کار کزان عبد آله	۴۸۳	≡
قصه تاجر خراسانی	۴۹۴	≡
فرمان سلطان بتف انداختن بر روی خراسانی	۴۹۶	≡
بیان ابادانی زمین و ملحق کردن هانسی وغیره بحصار فیروزه	۱۲۸	خضر اباد
آوردن سلطان فیروز مزارهای سنگین	۳۰۵	≡
≡	۳۰۸	≡
فصل الدال		
افسانه مزاره دوم	۳۱۳	هو آب
خاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را	۴۵۲	≡
بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز	۵۰	دولت آباد
پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز	۹۲	≡
فتح قلعه نگر کورت	۱۸۵	≡
عرضداشت بهرام خان پیش سلطان	۲۲۴	≡
فال دیدن سلطان بمصیف	۲۲۵	≡
گرفتار کردن بکن قربت حسن را	۲۶۲	≡

حالات	صفحه	اسمائی موافق
	۲۶۳	دولت آباد
کلام سلطان با رسولان		
	۴۶۹	=
اجمال حال هر سال با تفصیل سال		
	۷۰	دهانسرور
پیوستن خواجه جهان بسطان		
	۲۳۷	دهار
باهم ملاقی شدن عمادالملک و خانجهان		
	۱۲۹	دها ترهته
بیان استقامت املاک		
	۳۱	دهلی
در فهرست کتاب		
	۳۲	=
=		
	۳۳	=
=		
	۳۶	=
بیان تولد سلطان فیروز		
	۴۲	=
آموختن سلطان مراسم تاجداری		
	۴۳	=
=		
	۴۴	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی		
	۴۸	=
جنگ کردن سلطان فیروز با طائفه مغل		
	۴۹	=
=		
	۵۰	=
بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز		
	۵۱	=
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه		
بخواجه جهان		
	۵۲	=
نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد		
را بهاد شاهی		=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
شنیدن خواجه جهان خبر جلوس سلطان فیروز	۵۳	دهلی
حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان	۵۴	≡
رسیدن سلطان بسرحد ملتان	۵۵	≡
دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	≡
روانگی سلطان فیروز از گهنه بدلهلی	۵۷	≡
پیدوستن مردمان بسطان فیروز	۵۸	≡
بیان رحمت آبی	۵۹	≡
خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	≡
رسیدن سلطان در ملتان	۶۱	≡
پیدوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۲	≡
کیفیت گریختن قوام الملک از دهلی	۶۳	≡
بر آمدن خواجه جهان از دهلی برای پیدوستن بسطان	۶۷	≡
گفتار خامان بحضور خواجه جهان	۶۹	≡
کلام سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۱	≡
کلام اصحاب سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۳	≡
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسی	۷۸	≡
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	≡
داخل شدن فیروز شاه در دهلی	۸۸	≡

حالات	صفحه	اسمائي موافق
داخل شدن فيروز شاه در دهلي	۸۹	دهلي
نوازش کردن سلطان خلق دهلي را	۹۰	=
پيش شدن کاغذ يافتني بر سلطان	۹۲	=
وز ير مقرر نمودن سلطان فيروز قوام الماک را	۹۴	=
قاعدۀ مقرر کردن سلطان برائے نانهاے	۹۵	=
جدید		
بيان مراحم سلطان فيروز بر رعایا	۱۰۰	=
اختيار کردن فيروز شاه خطبۀ سلاطين ماهيه	۱۰۶	=
روانگي سلطان فيروز سمت لکهنوتي	۱۰۹	=
خبر کوچ کردن فيروز شاه	۱۱۳	=
زاري کردن زنان بنگاله	۱۱۹	=
مراجعت سلطان فيروز از بنگاله	۱۲۲	=
فتحنامه فرستان سلطان فيروز در دهلي	۱۲۳	=
بناي شهر حصار فيروزه	۱۲۴	=
بيان استقامت املاک	۱۳۰	=
بناي شهر فيروز اباد	۱۳۴	=
=	۱۳۵	=
آساني راه ميان دهلي و فيروز اباد	۱۳۶	=
آمدن ظفر خان نرد سلطان فيروز	۱۳۸	=

حالات	صفحه	اسمائی موامع
فرستادن سلطان ظفر خانرا نزد خانجهان	۱۴۲	دهلي
روان شدن فيروز شاه جانب لکهفوتي	۱۴۴	=
بنای شهر جونپور	۱۴۸	=
گفتگوي هييت خان با سکندر شاه	۱۵۸	=
باهم گفتگوي سلطان فيروز و ظفر خان	۱۶۲	=
باز گشتن فيروز شاه و افتادن براه قلب	۱۷۲	=
افتادن فيروز شاه براه قلب	۱۷۳	=
فرمان سلطان فيروز بخانجهان	۱۷۴	=
رسیدن سلطان فيروز در دهلي	۱۷۶	=
ذکر حکايت پادشاهي	۱۸۱	=
فتح قلعه نگر کورت	۱۸۵	=
=	۱۸۶	=
بيان مهم تهته	۱۹۰	=
=	۱۹۱	=
روان شدن سلطان فيروز سمت تهته	۱۹۴	=
متوجه شدن سلطان فيروز براه حرب تهته	۱۹۸	=
=	۱۹۹	=
باز گشت سلطان فيروز سمت گجرات	۲۰۵	=
تعاقب کردن تهتيان مر سلطان فيروز را	۲۰۷	=

حالات	صفحه	اسم‌های مواضع
افتادن لشکر سلطان فیروز در کونچی رن	۲۱۱	دهلي
بردن خانجهان رختهای سلطان بخانه خود	۲۱۲	=
زارعی کردن خلق لشکر در کونچی رن	۲۱۴	=
فرمان سلطان بخانجهان	۲۱۹	=
عرضداشت خانجهان پیدش سلطان فیروز	۲۲۰	=
استعداد خانجهان برای سلطان	۲۲۲	=
جواب سلطان بشیخ الاسلام	۲۳۱	=
جنگ سلطان با سندیان	۲۳۴	=
روان کردن سلطان عماد الملک را در دهلي برای آوردن لشکر	۲۳۶	=
باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	=
گرد آوردن خانجهان لشکرهای فراوان	۲۳۸	=
باز گشتن سلطان سوی دهلي	۲۴۷	=
اواز غرق شدن کشتی اتباع بانهنه	۲۴۸	=
باز گشتن بانهنه سوی لشکر سلطان فیروز	۲۴۹	=
زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را	۲۵۰	=
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	=
خوشی و خرمی خلایق دهلي	۲۵۲	=
وظیفه مقرر کردن سلطان برای جام و بانهنه	۲۵۳	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
فرستادن سلطان جام را براي دفع شر نماچي	۲۵۴	دهلي
وضع طاس گهز پاله	۲۶۰	=
رسیدن رسولان نزد سلطان	۲۶۱	=
مدح کردن خانجهان مر سلطان را	۲۶۴	=
کلام خانجهان با سلطان	۲۶۵	=
بسیار شدن بندگان سلطان فیروز	۲۷۲	=
نشستن سلطان در محل بارجا	۲۷۸	=
=	۲۸۶	=
فراخي نعمت در عهد سلطان فیروز	۲۸۹	=
استقبال خانجهان مر سلطان را	۲۹۱	=
فراغت مردمان در عهد سلطان فیروز	۲۹۲	=
بیان آرزائي نعمت	۲۹۳	=
بیان آبادائي ممالک	۲۹۵	=
=	۲۹۶	=
آوردن منارهاي سنگين	۳۰۵	=
=	۳۰۶	=
=	۳۰۸	=
گفتار تيمور درباره يادگار سلطان	۳۱۴	=
شکار کردن سلطان جانوزان دشمني آهوان وغيره	۳۲۱	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
شکار کردن سلطان فیروز گار میش و غیره را	۳۲۶	دهلي
کوشش سلطان برای عمارت	۳۲۹	=
=	۳۳۰	=
مقرر کردن سلطان بیکاران را در کار	۳۳۴	=
بیان پایگاه سلطان	۳۴۰	=
جشن شب برات	۳۶۶	=
بیان مطربان	۳۶۸	=
اعتقاد سلطان با مشائخ	۳۷۱	=
دور کردن سلطان دانگانه را	۳۷۵	=
موقوف کردن سلطان دروي را	۳۷۶	=
قصه زنار دار	۳۸۰	=
بردن سلطان جزیه از کفار	۳۸۳	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۴	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	=
بیان تفسیر تائار خاني	۳۹۲	=
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
افسانه نشستنی خانجهان در مسند	۳۹۷	=
افسانه سواروي خانجهان	۳۹۸	=
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
گفتگوی خانجهان و سلطان	۴۰۵	دهلي
گفتگوی خانجهان و سلطان	۴۰۶	=
تعريف عين الملك	۴۰۸	=
واپس آمدن عين الملك اور سراجة خانجهان	۴۱۰	=
حاضر گردانیدن ملك كبير ملك مجير را	۴۵۲	=
قتل کردن ملك كبير ملك مجير را	۴۵۳	=
شغل استيفا یافتن شمس الدين ابوزجا	۴۵۵	=
گمان بردن سلطان بر کار کفان	۴۵۶	=
اجمال حال هر سال با تفصيل سال	۴۹۸	=
کشتن برادر مهتر مر برادر کهتر را	۵۰۴	=
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلی را	۵۰۵	=
فهرست کتاب	۳۶	ديبالپور
بيان تولد سلطان فيروز	۳۶	=
=	۳۷	=
بيان تزويج مادر سلطان فيروز	۳۹	=
روانگي سلطان فيروز از تهته بدهلي	۵۷	=
پيوستن قوام الملك بسطان	۶۲	=
گرد آوردن خانجهان لشكرهاي فراوان	۲۳۸	=
زيارت سلطان مشائخ ملتان را	۲۵۰	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	ديبالهور
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
کيفيت يافتن تاتار خان	۳۸۹	=
فصل الرءاء		
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	رد
آباد کردن سلطان مقابر سلاطين و مشائخ را	۳۳۳	=
افسانه پسران و دامان خانجهان	۴۰۰	=
فصل السين		
در آبادي زمين و ملحق کردن هانسي	۱۲۸	سالوره
وغيره بحصار فيروزه		
بيان آباداني ممالک	۲۹۵	=
آوردن منارهاي سنگين	۳۰۵	=
=	۳۰۸	=
کوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	=
ييدغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=
گفتگوي خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلم را	۵۰۵	=
گرد آوردن خانجهان لشکرهاي فراوان	۲۳۸	سامانه
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
	۲۹۵	سامانه
بيان آباداني ممالک		
	۴۵۴	=
فرمان سلطان محمد بملک کبير		
	۴۵۵	=
شغل استيفا يافتن شمس الدين ابو رجا		
	۴۸۲	=
تفحص کردن اصحاب ديوان عملهاي او رجا		
	۱۲۷	ستلج دريا
بر راه حصار فيروزه مذر لها بنا کردن		
	۱۳۴	سراي شيخ ملکيار پيران
بناي شهر فيروز آباد		
	۱۳۴	{ سراي شيخ ابوبکر } طوسي
=		
	۱۳۴	سراي ملک
=		
	۶۱	سرسني
رسیدن سلطان در ملتان		
	۶۲	=
پيوستن قوام الملک بسطان فيروز		
	۶۵	=
پايبوس کردن قوام الملک سلطان فيروز را		
	۱۲۸	=
در آبادي زمين و ملحق کردن هانسي		
وغيره بحصار فيروزه		
	۳۲۰	=
شکار کردن سلطان گور خر وغيره را		
	۴۰۴	=
جواب خانجهان بسطان		
	۲۹۵	سکروده
بيان آباداني ممالک		
	۱۳۵	سلطان پور
بناي شهر فيروز آباد		
	۳۴۰	=
بيان پاگاه سلطان		

حالات	صفحه	اسم‌های مراجع
	فهرست کتاب ۳۲	سندار گانو
	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز ۱۳۷	=
	= ۱۳۸	=
	= ۱۳۹	=
	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان ۱۴۰	=
	رای زدن خالجهان در باره ظفر خان ۱۴۳	=
	گفتگویی هیبت خان با سکندر شاه ۱۵۸	=
	باهم گفتگویی فیروز شاه و ظفر خان ۱۶۲	=
	متوجه شدن سلطان برای جنگ تهنه ۱۹۹	سند
	جنگ سلطان فیروز با تهنه‌یان ۲۰۰	=
	ارازه غرق شدن کشتی اتباع بانه‌ینه ۲۴۸	=
	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خالجهان ۲۳۷	سندیله
	کوشش سلطان فیروز برای عمارت ۳۳۰	سپه‌نه
	بیان پایگاه سلطان فیروز ۳۴۰	سهردان
	متوجه شدن سلطان فیروز برای جنگ تهنه ۱۹۸	سیدرستان
فصل الصاد		
	نشستن سلطان فیروز در محل با رجا ۲۷۷	محن گلین
	= ۲۷۸	=
	= ۲۷۷	محن میانگی

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
نشستن سلطان فیروز در محل با رجا	۲۷۸	صحن میانگی
فصل العین		
بضای شهر حصار فیروزه	۱۲۵	عراق
فصل الفا		
پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را	۹۵	فتح اباد
پیوستن خواجه جهان بسطان	۷۰	=
در آبادی زمین و ملحق کردن هانسی و غیره	۱۲۸	=
بحصار فیروزه		
بیان استقامت املاک	۱۲۹	=
کوشش سلطان برای عمارت	۳۳۰	=
فهرست کتاب	۲۰	فیروز اباد
=	۳۲	=
داخل شدن سلطان فیروز در دهلی	۸۸	=
نامزد شدن پندوره بفیروز اباد	۱۲۲	=
بضای شهر فیروز اباد	۱۳۴	=
=	۱۳۵	=
آسانی راه میان دهلی و فیروز اباد	۱۳۶	=
رسیدن فیروز شاه در دهلی	۱۷۵	=
رغبت سلطان فیروز در تاریخ نویسانیدن	۱۷۷	=

حالات	صفحه	اسم‌های مواضع
خوشی خلایق در عهد فیروز شاهی	۱۷۸	فیروز اباد
وضع طاس گه‌زیاله	۲۶۰	=
نشستن سلطان در محل با رجا	۲۷۸	=
استعداد خانجهان برای استقبال سلطان	۲۹۰	=
استقبال خانجهان مر سلطان فیروز را	۲۹۱	=
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	=
=	۳۰۸	=
=	۳۱۰	=
شکر آهو و غیره	۳۲۱	=
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	=
جشن شب برات	۳۶۵	=
=	۳۶۶	=
بیان مطربان	۳۶۸	=
دور کردن سلطان فیروز مر دوری را	۳۷۶	=
قصه زنار دار و سوختن او پیش دربار	۳۸۰	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	=
افسانه گوسپند و زاع عجیب	۳۸۶	=
افسانه سواری خانجهان	۳۹۸	=
پیغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
جواب خانجهان بساطان	۴۰۴	فيروز اباد
گفتگوي خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
شدت كردن خانجهان بر ابو رجا	۴۹۰	=
كشتن برادر مهتر مر برادر كهتر را	۵۰۴	=
قصه خواجه احمد و كشتن او متعلم را	۵۰۵	=
تحقيق كردن كوتوال براي دريانت قاتل	۵۰۶	=
ياد كردن سلطان بنديان را	۵۰۹	=
فصل القاف		
بناي شهر جونپور	۱۴۸	قنوج
باهم ملاقي شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	=
فصل الكاف		
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	كبتير
بر راه حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	كرنال
روانگي سلطان فيروز سمت جاجنكر	۱۶۳	كچه
فرمان فيروز شاه بخانجهان	۱۷۴	=
جارس فيروز شاه بر تخت شاهي	۴۴	كعبه
=	۴۷	=
فرستادن سلطان بنديگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
بناي شهر جونپور	۱۴۸	كردني دريا

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
	۳۳	کونچي رن
فهرست کذاب		
افتادن لشکر سلطان در کونچي رن	۲۰۸	=
تعريف خانجهان	۲۱۳	=
خوشي و خرمي خلائق دهلي در عهد فيروز شاهي	۲۵۲	=
وظیفه مقرر کردن سلطان براي جام و بانجهنه	۲۵۳	=
بيان آبادانی ممالک	۲۹۵	کهرله
وصل الکاف		
	۳۳	گجرات
فهرست کتاب		
روانگی سلطان فيروز از تهته دهلي	۵۷	=
بازگشت سلطان فيروز سمت گجرات	۲۰۴	=
	۲۰۵	=
تعاقب کردن تهتهيان مر سلطان فيروز را	۲۰۷	=
فرمان سلطان بهخانجهان	۲۱۹	=
برفداشت پيش سلطان فيروز	۲۲۰	=
فرمان سلطان فيروز	۲۲۱	=
فال دیدن سلطان فيروز بمصحف	۲۲۵	=
رسیدن سلطان فيروز به تهته	۲۳۲	=
گرانی غله میان لشکر تهته	۲۳۹	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
کلام خانجهان با سلطان فیروز	۲۵۱	گجرات
فرستان سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا	۴۵۵	=
تفحص کردن اصحاب دیوان عملهای ابورجا را	۴۸۲	=
شکایت کردن همه اصحاب دیوان ابورجا را	۴۸۵	=
فرمان سلطان فیروز بخانجهان برای اخذ مال از ابورجا	۴۸۶	=
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۷	=
=	۴۹۹	=
مقرر کردن سلطان فیروز شمس الدین دامغانی را بر گجرات	۵۰۰	=
کیفیت بغارت و کشته شدن دامغانی	۵۰۲	=
قصه تاجر خراسانی	۴۹۴	گنگ دریا
فصل اللام		
گرد آوردن خانجهان لشکریهای فراوان	۲۳۸	لاهور
فهرست کتاب	۳۲	لکهنوتی
روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی	۱۰۹	=
نامزد شدن اكداله بآزاد پور	۱۲۲	=
فتحنامه فرستادن سلطان فیروز در دهلی	۱۲۳	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
بنای حصار فیروزه	۱۲۴	لکه‌نوی
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۶	=
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۹	=
روان شدن فیروز شاه سمت لکه‌نوی	۱۴۴	=
روان شدن سلطان فیروز سمت جاجنگر	۱۹۳	=
بازگشتن سلطان فیروز	۱۷۲	=
رسیدن سلطان فیروز در دهلی	۱۷۵	=
خوشی و خرمی خلایق در عهد سلطان فیروز	۱۷۸	=
=	۱۷۹	=
فتح قلعه نکر کوت	۱۸۵	=
بیان مهم تهنه	۱۹۰	=
=	۱۹۱	=
زاری کردن خلق لشکر در کوچی رن	۲۱۴	=
دزدیدن کارکنان موزه زرین	۴۰۱	=
خلاص دهانیدن خانجهان کارکنان را	۴۰۲	=
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۶	لهرات
فصل المیم		
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	مالچه
بیان سنت نبوی	۲۲۷	مدینه

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
بسیار زدن خانجهان ابو رجا را	۴۹۱	مروت
آورانیدن محمد شاه بن فیروز شاه ابو رجا را	۴۹۲	=
راه یافتن سلطان فیروز از کونچی رن	۲۱۸	مصر
وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیه السلام	۳۶۲	=
رسیدن رسولان نزد سلطان فیروز	۲۶۱	معتبر
گرفزار کردن بکن قربت حسن را	۲۶۲	=
کلام سلطان فیروز با رسولان	۲۶۳	=
رسیدن سلطان فیروز بسرحد ملتان	۵۵	ملتان
روانگی سلطان فیروز از نهنه بدھلی	۵۷	=
بیان رحمت الہی	۵۹	=
خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	=
پیوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۲	=
نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز	۲۳۰	=
جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام	۲۳۱	=
گرد آوردن خانجهان لشکروهای فرادان	۲۳۸	=
زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را	۲۵۰	=
فرستان سلطان فیروز بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
بودن هر کارخانه علیجده در تحت هر امپور	۳۳۹	=
کیفیت یافتن تانار خان	۳۸۹	=

حالات	صفحه	اسم‌های مواضع
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	ملتان
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	مناره زرین
=	۳۰۸	=
بر آمدن خانجهان از دهلی برای پایدوس سلطان فیروز	۶۷	منزل اسمعیل
بام ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	مهریه
کشته شدن قاضی صدر الملک	۴۷۳	=
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	مهبالنور
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۴	مهرله
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	میرته
افسانه مناره درم	۳۱۳	=
فصل النون		
فهرست کتاب	۳۲	نگر کوت
فتح قلعه نگر کوت	۱۸۹	=
نصیحت کردن سلطان فیروز کفاران را	۱۸۷	=
بیان مهم تهنه	۹۰	=
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	نویزه
=	۳۰۸	=
=	۳۱۰	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
ایستاده شدن مزاره سنگین	۳۱۲	نوپره
فصل الواو		
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	وزیر اباد
فصل الهاء		
فهرست کتاب	۳۱	هانسي
رسیدن سلطان فیروز در ملتان	۶۱	=
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسي	۷۸	=
لباچه فرستادن سلطان فیروز بخدمت شیخ مذور قدس سره	۸۱	=
ملاقات دو بزرگ در هانسي	۸۲	=
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	=
بیان محبت دو بزرگوار	۸۴	=
در آبادي زمین حصار فیروزه	۱۲۸	=
بیان استقامت املاک	۱۲۹	=
ملاقات کردن سلطان فیروز با شیخ نورالدین	۱۳۲	=
قدس سره		
=	۱۳۳	=
آوردن مناره‌هاي سنگین	۳۰۶	هندوستان
گفتار تیمور درباره یادگار سلطان فیروز	۳۱۴	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
افسانهٔ دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	هندوستان
فصل الباء		
قصهٔ دو پسر یوسف بغرا	۵۰۳	یوسفپور
کشتن برادر مهتر مر برادر کهتر را	۵۰۴	≡

* تمام شد *



THE ...

~~40.115~~

~~Ind to 212.119~~

1888, Dec. 31 - 1892, Aug. 15.

Gift of
The Society.

THE
TARIKH-I-FIROZ SHAMI,

OF

SHAMS SIRAJ 'AFIF,

EDITED

BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

~~~~~  
*PUBLISHED FOR THE BIBLIOTHECA INDICA.*  
~~~~~

5
CALCUTTA :

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, NO. 52 PARK STREET.

1891.

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 57, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. KEGAN PAUL, TRENCH,
TRUBNER & CO., LD.

PATERNOSTER HOUSE, CHARING CROSS ROAD, LONDON, W. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaita Brahma Siddhi, (Text) Fasc. I—IV @ /6/ each ..	Rs. 1	8
* Agni Purāna, (Text) Fasc. II—XIV @ /6/ each ..	4	14
Aitareya Aranyaka of the Rig Veda, (Text) Fasc. I—V @ /6/ each ..	1	14
Aniruddha's Commentary (English) Fasc. I ..	0	12
Apu Bhāshyam, (Text) Fasc. I ..	0	6
Aphorisms of Sāṅdilya, (English) Fasc. I ..	0	6
* Aphorisms of the Vedānta, (Text) Fasc. VII—XIII @ /6/ each ..	2	10
Aśṭasāhasikā Prajñāpāramitā, (Text) Fasc. I—VI @ /6/ each ..	2	4
Aśvavidyaka, (Text) Fasc. I—V @ /6/ each ..	1	14
Avadāna Kalpalatā by Kāhemendra (Sans. & Tibetan) Vol. I, Fasc. 1—8; Vol. II, Fasc. 1 @ 1/ ..	4	0
Bhāmatī, (Text) Fasc. I—VIII @ /6/ each ..	3	0
Brahma Sūtra, (English) Fasc. I ..	0	12
Brihaddevatā, (Text) Fasc. I—III @ /6/ each ..	1	2
Bṛihadharma Purāna, (Text) Fasc. I—II @ /6/ each ..	0	12
* Bṛihat Aranyaka Upanishad, (Text) Fasc. VI, VII & IX @ /6/ each ..	1	2
* Ditto (English) Fasc. II—III @ /6/ each ..	0	12
* Bṛihat Saṅghitā, (Text) Fasc. II—III, V—VII @ /6/ each ..	1	12
* Chaitanya-Chandrodaya Nāṭaka, (Text) Fasc. II—III @ /6/ each ..	0	12
Chaturvarga Chintāmaṇi, (Text) Vols. I, Fasc. 1—11; II, 1—25; III, Part I, Fasc. 1—18, Part II, Fasc. 1—8 @ /6/ each ..	23	4
* Chhāndogya Upanishad, (English) Fasc. II ..	0	6
* Daśarūpa, (Text) Fasc. II and III @ /6/ each ..	0	12
Gopātha Brahmana, (Text) Fasc. I—II @ /6/ each ..	0	12
* Hindu Astronomy, (English) Fasc. II—III @ /6/ each ..	0	12
Kāla Mādhava, (Text) Fasc. I—IV @ /6/ each ..	1	8
Kātantra, (Text) Fasc. I—VI @ /12/ each ..	4	8
Kāthā Sarit Sāgara, (English) Fasc. I—XIV @ /12/ each ..	10	8
* Kāṭhikā Brahman Upanishads, (Text) Fasc. II ..	0	6
Kūrma Purāna, (Text) Fasc. I—IX @ /6/ each ..	3	6
Lalita-Vistara (Text) Fasc. III—VI. @ /6/ ..	1	8
Ditto (English) Fasc. I—III @ /12/ each ..	2	4
Madana Pārijāta, (Text) Fasc. I—IX @ /6/ each ..	3	6
Manuṭikā Saṅgraha, (Text) Fasc. I—III @ /6/ each ..	1	2
* Mārkaṇḍeya Purāna, (Text) Fasc. IV—VII @ /6/ each ..	1	8
Ditto (English) Fasc. I—II @ /12/ each ..	1	8
Mīmāṃsā Darśana, (Text) Fasc. II—XIX @ /6/ each ..	6	12
* Nārada Pañcharātra, (Text) Fasc. IV ..	0	6
Nārada Smṛiti, (Text) Fasc. I—III @ /6/ each ..	1	2
Nayavārtika, (Text) Fasc. I ..	0	6
Nirukta, (Text) Vol. I, Fasc. 4—6; Vol. II, Fasc. 1—6; Vol. III, Fasc. 1—6; Vol. IV, Fasc. 1—8 @ /6/ each ..	8	10
* Nītisāra, or The Elements of Polity, by Kāmandāki (Text) Fasc. II—V @ /6/ each ..	1	8
Nyāyabindutika (Text) ..	0	10
Nyāya Kusumāñjali Prakaraṇa (Text) Vol. I, Fasc. 1—6, Vol. II, Fasc. 1—2 @ /6/ each ..	3	0
Pañiṣiṣṭa Parvan (Text) Fasc. I—IV @ /6/ each ..	1	8

(Continued on third page of Cover.)

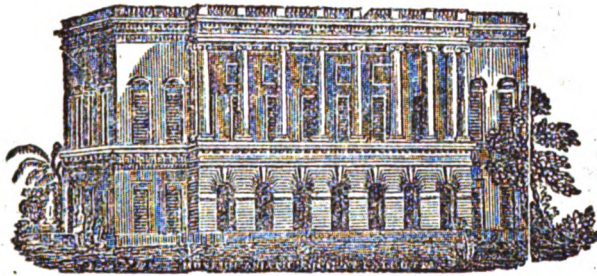
AUG 15 1891

LIBRARY

BIBLIOTHECA INDICA ;

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 809.



تاریخ فیروز شاہی

TĀRĪKH I FĪROZSHĀHĪ

BY

شمس سراج عقیف

SHAMS-I-SIRAJ AFIFF

EDITED BY

MAULAVI VILĀYAT HUSAIN

PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS VI.

CALCUTTA :

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 57 PARK STREET.

1891.

~~Ind 2.12.119~~ Bd. Nov. 1842.



Harvard College Library

FROM

The Society.

31 Dec. 1888 - 15 Aug. 1842.



Digitized by Google



